كتاب الكفاية

فِي النصوص على عدد الأئمة اثني عشر

ابى القاسم على بن محمد بن على الخزاز القمى الرازى

ترجمه و تحقيق: رضا رفيعى

كتاب الكفاية

في النصوص على عدد الأئمة الاثني عشر

ترجمه و تحقیق: رضا رفیعی

کفایة الاثر به جهت قدمت، از معتبرترین کتاب‌های روایی شیعه به شمار می‌آید و از زمان نگارش تا حال، پیوسته مورد توجه علما و بزرگان شیعه است. علامه مجلسی رحمه‌الله این کتاب را ارزشمند، گران‌بها و اثری بی‌نظیر توصیف می‌کند که مانند آن درباره امامت نگاشته نشده است.





9 789649 736204

انتشارات کتاب جمکران

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، مسجد مقدس جمکران

تماس: ۳۷۲۵۳۳۴۰ ۰۲۵ صندوق پستی: قم ۶۱۷

ketabejamkaran.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بزرگ بخشایش همیشه بخشاینده

كتاب الكفاية

في النصوص على عدد الأئمة الاثني عشر

نویسنده: ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی

ترجمه و تحقیق: رضا رفیعی

کِتابُ الْکِفایَةِ
فِی النُّصُوصِ عَلی عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الْاثْنَیْ عَشَر علیهم‌السلام

نویسنده: ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی

ترجمه و تحقیق: رضا رفیعی

ناشر: انتشارات کتاب جمکران

پخش: کتاب جمکران ۰۹۱۲۱۵۱۸۱۴۹

چـاپ: اول، پاییز ۱۳۹۸

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

***

قم، مسجد مقدس جمکران ۰۲۵۳۷۲۵۳۳۴۰

سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۲۵۳۷۲۵۳۳۴۰

صندوق پستی: قم ۶۱۷



سرشناسه: خزاز رازی، علی بن محمد، قرن ۴ ق.

عنوان قراردادی: کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: کتاب الکفایه: ترجمه و تحقیق کتاب الکفایه فی النصوص علی عدد الائمه الاثنی عشر/ نویسنده ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی؛ ترجمه رضا رفیعی.

مشخصات نشر: قم: کتاب جمکران، ۱۳۹۷.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۶۲۰-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: اثر حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران مختلف منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: ترجمه و تحقیق کتاب الکفایه فی النصوص علی عدد الائمه الاثنی عشر.

موضوع: امامت -- احادیث

موضوع: Imamate -- Hadiths

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۴ ق.

موضوع: 10th century -- Hadith (Shiites) -- Texts

شناسه افزوده: رفیعی، رضا، ۱۳۵۹ - ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۲۹/ خ۴ک۷۰۴۱ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۶۴۳۶۳

فهرست

مقدمه ناشر

روزگاری که در آن زندگی می‌کنیم روزگار فتنه‌ها و شبهه‌هاست. فتنه‌هایی که باورها را نشانه گرفته و شبهاتی که از دریچه رسانه‌های نو و کهنه سربرمی‌آورند تا ریشه‌های ایمان را بخشکانند. شبهه افکنی و تشکیک گرچه به مدد فراگیری اینترنت و فضای مجازی آسان و گسترده شده است و هر روز و هر لحظه شاهد مسائلی نو و شبهاتی پیچیده هستیم، اما بسیاری از این سؤالات و شبهه‌ها ریشه در تاریخی طولانی دارند که بسیاری از عالمان دانا و دغدغه‌مند در زمان خویش به آن‌ها پاسخ گفته‌اند.

علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی از راویان بزرگ حدیث و شخصیت‌های معتبر روایی شیعه در نیمه دوم سده چهارم هجری است که با بزرگانی چون شیخ صدوق و شیخ مفید معاصر بوده و از محضر درس ایشان بهره‌ها برده است.

کتاب الکفایة خزاز قمی از منابع مهم روایی شیعه به زبان عربی است که پیرامون مسئله امامت، تعداد و نام امامان بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به نگارش درآمده است. در اهمیت این کتاب جمله علامه مجلسی کافی است که باور دارد: «این کتاب، از معتبرترین کتاب‌های روایی شیعه به شمار می‌آید و از زمان نگارش، پیوسته مورد توجه علما و بزرگان شیعه بوده است.»

گسترش روزافزون شبهات و دسیسه‌های پیچیده برعلیه عقاید مسلّم شیعی از جمله امامت و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگارنده را برآن داشت تا برای مقابله با این جریان‌های

خزنده بپاخیزد و در حد توانِ خویش شبهات مرتبط با این مسئله را که هر روزه از سوی افراد و جریان‌هایی مانند معتزله و زیدیه مطرح می‌شد را پاسخ گوید.

از این کتاب، با نام‌هایی مانند «*الكفاية في النّصوص*»، «*كفاية الاثر في النصوص على عدد الائمة*» و «*كفاية الاثر في النص على الائمة الاثنى عشر*» یاد شده است.

انتشارات کتاب جمکران

مقدمه تحقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

همانا منشأ اختلاف میان شیعه و اهل سنت بر سر جانشینی رسول خدا ﷺ به خاطر نوع نگرش آنها به مسئلهٔ خلافت است.

اهل سنت خلافت پیامبر ﷺ را در حد زعامت جامعه می‌دانند؛ به همین دلیل، هر کسی می‌تواند زعیم جامعه اسلامی باشد؛ ولی شیعیان معتقدند که خلافت پیامبر ﷺ، ادامهٔ همان خلافت الهی است که در روز خلقت آدم علیه السلام مطرح شد و خلیفهٔ خدا مسجود فرشتگان واقع شد.

از منظر شیعه، خلیفهٔ پیامبر ﷺ نیز خلیفهٔ خدا بوده و باید مانند او از جانب خدا معیّن شود.

همان کسی که وارث تمام علوم و ودایع پیامبران باشد.

همان کسی که فرشتگان در شب قدر بر او نازل شوند و خداوند به وسیلهٔ او همهٔ امور را رقم بزند و تمام فرشتگان مطیع او باشند.

همان کسی که علمِ هر آنچه که جن و انس به آن نیاز دارند، در نزد او موجود باشد؛ زیرا او جانشین پیامبری است که به سوی جن و انس فرستاده شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام و فرزندان بزرگوار ایشان که به تصریح رسول خدا ﷺ، امامان و جانشینان او در میان امتش تا روز قیامت هستند، تنها کسانی‌اند که تمام این اوصاف در

ایشان وجود دارد.

در اینجا نظر خوانندگان عزیز را به نکته‌ای ظریف در قرآن جلب می‌کنم: «خداوند همیشه در قرآن، قرار دادن امام و ولیّ و خلیفه را به خودش نسبت می‌دهد».

برای مثال، دربارهٔ امامت می‌توان آیات زیر را مشاهده کرد:

خداوند دربارهٔ امامان الهی می‌فرماید: «و چون ابراهیم را پروردگارش به کلماتی مبتلا کرد و آنها را به اتمام رساند، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از ذرّیهٔ من هم [کسی را امام قرار خواهی داد]؟ فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد».[1]

در این آیه، نکات بسیار زیبایی وجود دارد، از جمله:

۱. حضرت ابراهیم علیه‌السلام پس از اتمامِ همه آزمون‌های الهی و پس از اولوالعزمی، به عنوان «امام بر مردم» قرار داده شد و این نشان‌دهندهٔ جایگاه والای امامت است.

۲. خداوند او را «امام بر مردم» قرار داد.

۳. ابراهیم علیه‌السلام از خداوند می‌پرسد: «آیا از ذرّیهٔ من هم کسی را امام قرار خواهی داد؟» و این کلام نشان می‌دهد که فقط خداوند می‌تواند این کار را انجام دهد و حتی ابراهیم علیه‌السلام نیز نمی‌تواند طبق خواستهٔ خویش، فرزندانش را امام قرار دهد.

۴. خداوند امامت را عهد خود می‌داند و اجازه نمی‌دهد که شخص ظالم به این مقام برسد و می‌فرماید: «عهد من به ظالمان نمی‌رسد» و از بزرگ‌ترین ظلم‌ها، شرک است؛ خداوند در قرآن فرموده است: «به راستی که شرک، ظلمی بزرگ است».[2]

اما در امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تنها کسی که حتی به اندازهٔ چشم‌برهم‌زدنی نیز مشرک نبوده و مرتکب هیچ گناه بزرگ و کوچکی نشده و از کودکی در دامان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تربیت شده، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و این در حالی است که سایر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، پس از سال‌ها شرک و بت‌پرستی و در پی آشنایی با اسلام، توبه کرده و به دین اسلام وارد شدند؛ این، علاوه بر فضائل بی‌شماری است که فقط در وجود علی علیه‌السلام بوده و کسی در این فضائل با

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۳.

او شریک نیست.

اکنون خود شما قضاوت کنید که چه کسی شرط امامت را دارد؟

خداوند در آیهٔ دیگری می‌فرماید: «آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند»[1] و می‌فرماید: «آنان که می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان به ما روشنیِ چشم ببخش و ما را امام برمتّقین قرار بده»[2] و می‌فرماید: «می‌خواهیم برکسانی که در زمین ضعیف شمرده شده‌اند منّت نهیم و آنها را امام قرار دهیم و ایشان را وارث [زمین] گردانیم».[3]

پس در همهٔ موارد، شاهد این موضوع هستیم که خداوند آنها را امام قرار می‌دهد. دربارهٔ ولایت نیز چنین است و فقط خداوند است که اولیای الهی را مشخص می‌کند.

در این باره نیز به چند آیه اشاره می‌کنیم:

خداوند دربارهٔ اولیای الهی می‌فرماید: «ولیّ شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند»؛[4] بر کسی پوشیده نیست که منظور از زکات‌دهنده در رکوع، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و خداوند او را همراه خود و رسولش به عنوان «ولیّ امر» قرار داده است. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: «آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستمگر هستند، بیرون ببر و از جانب خود برای ما ولیّ و یاوری قرار ده».[5]

دربارهٔ خلافت نیز مطلب چنین است و همیشه خداوند تعیین خلیفه را به خودش نسبت می‌دهد.

در این باره نیز به چند آیه اشاره می‌کنیم:

الف. خداوند دربارهٔ خلیفه قرار دادن اشخاص می‌فرماید: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار خواهم داد»[6] و می‌فرماید: «ای داوود! ما تو را در زمین

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

۴. سوره مائده، آیه ۵۵.

۵. سوره نساء، آیه ۷۵.

۶. سوره بقره، آیه ۳۰.

خلیفه قرار دادیم»[۱] و می‌فرماید: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده داده که آنها را در زمین، خلیفه و جانشین قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، خلیفه و جانشین قرار داد».[۲]

جالب است بدانیم که در آیات قرآن جز خداوند، فقط یک نفر برای خودش خلیفه قرار داده و آن شخص، حضرت موسی علیه السلام یکی از رسولان اولوالعزم است. ایشان هنگام رفتن به کوه طور، برادرش هارون علیه السلام را جانشین خود در میان بنی‌اسرائیل قرار داد و فرمود: «در میان قوم من جانشینم باش و به اصلاح بپرداز و راه فسادگران را پیروی مکن»،[۳] در همین آیه نیز نکات بسیار زیبایی وجود دارد، از جمله:

براساس آیات قرآن، سخن رسولان الهی همان سخن خداوند است؛[۴] پس در حقیقت، خداوند هارون علیه السلام را جانشین موسی علیه السلام قرار داده و حضرت موسی علیه السلام فقط او را معرفی کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بارها به علی علیه السلام فرمود: «تو نسبت به من، به منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست»؛ راویان شیعه و اهل سنت، این سخن را بی‌شمار از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و می‌دانیم که «او از سرِ هوس سخن نمی‌گوید؛ بلکه سخنش وحی الهی است».[۵]

پس براساس همین فرمایش حضرت، می‌توان نتیجه گرفت که علی علیه السلام خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت اوست و از جانب خدا تعیین شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را معرفی کرده است؛ همچنان که دربارهٔ هارون چنین است.

ب. خداوند دربارهٔ خلیفه قرار دادن اقوام می‌فرماید: «اوست کسی که شما را در زمین جانشین (یکدیگر) قرار داد»[۶] و می‌فرماید: «به یاد آورید زمانی را که (خداوند) شما را پس

---

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

۴. سوره نساء، آیه ۸۰.

۵. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۶. سوره انعام، آیه ۱۶۵.

از قوم نوح، خلیفه و جانشین (آنها) قرار داد».[1] در این زمینه می‌توانید به این آیات رجوع کنید: «سوره اعراف، آیات ۷۴ و ۱۲۹»؛ «سوره یونس، آیات ۱۴ و ۷۳»؛ «سوره هود، آیه ۵۷»؛ «سوره نمل، آیه ۶۲»؛ «سوره فاطر، آیه ۳۹» و «سوره حدید، آیه ۷».

آری در همهٔ این موارد می‌بینیم که خداوند «جعل» و قرار دادنِ امام، ولیّ و خلیفه را به خود نسبت می‌دهد.

پس موضع شیعیان، منطبق با قرآن است؛ زیرا آنها فقط کسانی را امام، ولیّ و خلیفه می‌دانند که خداوند آنها را معیّن کرده باشد و از سوی رسول خدا ﷺ معرفی شده باشند.

کتاب حاضر، مصداق و مؤیّد نکته‌ای است که بدان اشاره کردیم.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۶۹.

زندگی‌نامه مؤلف

نام مؤلف

نجاشی (۴۵۰ق) و علامه حلی (۷۲۶ق) از او به عنوان: «علی بن محمد بن علی الخزّاز» نام برده‌اند.[۱]

شیخ طوسی (۴۶۰ق) در فهرست از او به عنوان: «علی الخزّاز الرازی» و در رجال، به عنوان: «علی بن احمد بن علی الخزّاز» نام برده است.[۲]

ابن شهر آشوب (۵۸۸ق) او را به عنوان: «علی بن محمد بن علی الخزّاز الرازی، ویقال له: القمّی» ذکر کرده است.[۳]

ابن الجعفریه علوی (ق ۶) در ذکر طریق خودش برای روایت کتاب *کفایه* و عبدالکریم بن احمدبن طاووس (۶۹۳ق) از او به عنوان: «علی بن محمد بن علی القمّی الخزّاز» نام برده‌اند.[۴]

در نسخهٔ شاذان بن جبرئیل قمی (ق ۶) به عنوان: «علی بن محمد القمّی الخزّاز» نام برده شده است.

---

۱. رجال النجاشی، ص۲۶۸ / ۷۰۰؛ رجال العلّامة الحلّی، ص۱۰۱ / ۵۳.

۲. الفهرست، ص۲۹۰ / ۴۳۳؛ رجال الطوسی، ص۴۳۰ / ۶۱۷۲.

۳. معالم العلماء، ص۷۱ / ۴۷۸.

۴. فرحة الغری، ص۱۳۴.

کُنیه مؤلف

برای مؤلف دو کنیه ذکر شده است:

اول: ابو القاسم

نجاشی و علامه حلی این کنیه را برای او ذکر کرده‌اند.[۱]

دوم: ابو الحسن

شیخ طوسی و ابن شهرآشوب این کنیه را برای او ذکر کرده‌اند.[۲]

سخن بزرگان درباره مؤلف

نجاشی و علامه حلی دربارهٔ او گویند: «از علمای شیعهٔ مورد وثوق و فقیه و شناخته شده بود».[۳]

شیخ طوسی گوید: «متکلّمی گران‌قدر بود که کتاب‌هایی در علم کلام دارد و اُنس با فقه داشت».[۴]

در نسخه ابن الجعفریه علوی از او به عنوان: «شیخ، امام، سعید و اهل دقت» یاد شده است.

علامه مجلسی گوید: «تألیف این کتاب بهترین دلیل بر فضیلت و مورد وثوق بودن و دیانت اوست».[۵]

اساتید مؤلف

مؤلف در این کتاب از چهارده نفر از بزرگان شیعه و اهل سنت روایت کرده که برخی مشهور و برخی غیر مشهور هستند و ما آنها را بر حسب تعداد روایات مؤلف از ایشان ذکر می‌کنیم:

---

۱. رجال النجاشی، ص۲۶۸ / ۷۰۰؛ رجال العلّامة الحلّی، ص۱۰۱ / ۵۳.
۲. رجال الطوسی، ص۴۳۰ / ۶۱۷۲؛ مناقب آل أبی طالب، ج۳، ص۳۶۴.
۳. رجال النجاشی، ص۲۶۸ / ۷۰۰؛ رجال العلّامة الحلّی، ص۱۰۱ / ۵۳.
۴. الفهرست للطوسی، ص۲۹۰ / ۴۳۳.
۵. بحارالأنوار، ج۱، ص۲۹.

۱. محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن البهلول بن همّام بن المطّلب، أبو المفضّل الشیبانی الکوفی (۳۸۷ق)

مؤلف در این کتاب ۴۸ حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۲، ۶، ۹، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۱ و ۱۸۳.

۲. علی بن الحسین - الحسن - بن محمد بن مندة، أبو الحسن ابن مندة

مؤلف در این کتاب ۴۳ حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۳، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۴۱، ۴۵، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۸، ۸۳، ۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۲ و ۱۸۶.

۳. محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، أبو جعفر القمّی (۳۸۱ق)

مؤلف در این کتاب ۲۹ حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱، ۴، ۷، ۸، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶ و ۱۷۹.

۴. حسین بن محمد بن سعید بن علی، أبو عبد الله الخزاعی

مؤلف در این کتاب ۲۲ حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱۰، ۲۵، ۴۷، ۵۰، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۸۰، ۹۵، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۸۴ و ۱۸۸.

۵. أحمد بن محمد بن عبید الله بن الحسن بن عیّاش بن إبراهیم بن أیّوب الجوهری، أبو عبد الله البغدادی (۴۰۱ق)

مؤلف در این کتاب ده حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۲۴، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۸۲، ۹۰، ۹۷، ۱۱۵ و ۱۴۰.

۶. معافی بن زکریّا بن یحیی بن حُمَید بن حمّاد بن داود، أبو الفرج النهروانی القاضی،

معروف به ابن طَرارا (۳۹۰ق)

مؤلف در این کتاب ده حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۵، ۲۱، ۴۶، ۵۰، ۷۱، ۷۶، ۹۱، ۱۱۲، ۱۳۲ و ۱۴۳.

۷. علی بن محمد بن السندی الدقّاق

مؤلف در این کتاب نُه حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳ و ۱۷۸.

۸. محمد بن وهبان بن محمد بن حمّاد بن بشربن سالم الهنائی الأزدی، أبوعبد الله الدبیلی البصری

مؤلف در این کتاب هشت حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۳۶، ۵۱، ۷۰، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۱۳۱ و ۱۳۵.

۹. علی بن محمد بن مَتّوَیه الرازی (زنده در ۳۸۵ق)

مؤلف در این کتاب هفت حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱۹، ۳۸، ۴۸، ۶۹، ۸۱، ۱۲۷ و ۱۷۴.

۱۰. علی بن الحسن بن علی بن الحسن، أبوالحسن البغدادی، معروف به ابن الرازی (۳۹۱ق)

مؤلف در این کتاب پنج حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۵۰، ۶۳، ۷۶، ۸۶ و ۱۴۹.

۱۱. أحمد بن إسماعیل، أبوعلی السلیمانی

مؤلف در این کتاب چهار حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱۴، ۳۴، ۱۵۲ و ۱۸۷.

۱۲. محمد بن عبد الله بن حمزة بن علی بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب عليهم‌السلام

مؤلف در این کتاب چهار حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲ و ۱۷۵.

۱۳. محمد بن جعفر بن محمد بن هارون بن فروة بن ناجية بن مالک، أبو الحسن التميمی النحوی المقرئ، معروف به ابن النجّار الكوفی (۴۰۲ق)

مؤلف در این کتاب سه حدیث را از او روایت کرده است که عبارتند از احادیث: ۱۷، ۵۴ و ۱۸۵.

۱۴. محمد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب، أبو الحسن القمّی

مؤلف در این کتاب حدیث ۱۲۹ را از او روایت کرده است.

شاگردان مؤلف

۱. السيّد علی بن الحسين، أبو البركات الجوری النيسابوری

ایشان از شاگردان شیخ صدوق نیز بوده و تمام کتاب‌های او را نیز روایت کرده است.

شاذان بن جبرئیل قمّی از طریق ایشان، کتاب را از مؤلف روایت کرده است.

۲. عبد الصمد بن محمد التميمی النيسابوری

ایشان نیز از شاگردان شیخ صدوق بوده است و فرزندش علی بن عبد الصمد و نوادگانش همگی از عالمان بزرگ شیعه بوده‌اند.

ابن الجعفریه علوی و علامه حلی از طریق ایشان، کتاب را از مؤلف روایت کرده‌اند.

۳. محمد بن الحسين بن سعيد، أبو المفضّل القمّی

علامه جوینی شافعی صاحب کتاب *فرائد السمطين* از طریق ایشان، احادیث کتاب را از مؤلف روایت کرده است.

تألیفات مؤلف

۱. الإيضاح فی أصول الدين علی مذهب أهل البيت عليهم‌السلام

نجاشی آن را با این عنوان ذکر کرده است.[1]

و ابن شهرآشوب از آن به عنوان: *الإيضاح فی الاعتقاد* نام برده است.[2]

---

۱. رجال النجاشی، ص۲۶۸ / ۷۰۰.

۲. معالم العلماء، ص۷۱ / ۴۷۸.

۲. الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية

ابن شهرآشوب آن را با این عنوان ذکر کرده است و در چند بخش از کتاب **مناقب** از روایات آن نقل کرده است و موضوعش درباره قضاوت‌ها و فقه بوده است.[1]

۳. الكفاية فی النصوص

نام همین کتاب ارزشمند است و ما در چند فصل درباره آن سخن خواهیم گفت.

ابن شهرآشوب و حسن بن علی بن فضل طبرسی از آن به عنوان *کتاب الکفایه فی النصوص* نام برده‌اند.[2]

در اجازه ابن الجعفریه علوی به ابوالفتوح موسوی در سال ۵۷۱ هجری قمری که تصویر آن در نسخه «ج» موجود است، به عنوان *کتاب الکفایة فی النصوص علی الأئمّة الاثنی عشر* علیهم السلام ذکر شده است.

در قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود از کتاب که در سال ۵۸۴ هجری قمری نوشته شده است و ابن ادریس حلی آن را با نسخه اصلی که داشته، مقابله کرده است و همچنین در اجازه شاذان بن جبرئیل قمّی به بنی‌زهره که در همین نسخه موجود است و از آن بهره برده‌ایم، به عنوان *کتاب الکفایة فی النصوص علی عدد الأئمّة الاثنی عشر* علیهم السلام ذکر شده است.

علامه حلی نیز در اجازه‌ای که به بنی زهره داده است، از این کتاب با همین نام یاد کرده است.

ولی این کتاب از قرن ۱۰ هجری قمری به بعد، به عنوان *کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمّة الاثنی عشر* علیهم السلام مشهور شده است و علامه مجلسی و محقق افندی و فاضل خوانساری و علامه تهرانی و دیگران، آن را به این نام یاد کرده‌اند؛ زیرا در نسخه‌های ایشان که متعلق به قرون متأخر بوده، چنین آمده است. دلیل آن نیز شباهت نام و موضوع این کتاب به کتاب *مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمّة الاثنی عشر* است که تألیف

---

۱. همان.

۲. همان؛ مناقب آل أبی طالب، ج۱، ص۲۹۳؛ مشكاة الأنوار، ص۴۲ و ۴۳.

ابوعبدالله جوهری از مشایخ مؤلف است؛ همچنان که برخی از این کتاب به عنوان *مقتضب الأثر* یاد کرده و آن را از تألیفات جوهری شمرده‌اند.

موضوع کتاب:

مؤلف در قرن اول از غیبت کبرای امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌زیسته که شیعیان به امامان علیهم السلام دسترسی نداشتند و شبهات زیادی درباره نبودِ تصریح از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام و همچنین درباره غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف و استمرار نداشتن امامت بر ایشان هجوم آورده بود؛ همچنان که مؤلف در مقدمه به آن اشاره کرده است.

مؤلف تصمیم می‌گیرد که به این شبهه و سایر شبهات پاسخ دهد و این کتاب را تألیف کرد که شامل ۱۸۸ حدیث است و همگی درباره تصریح و نصّ بر عدد امامان دوازده‌گانه است و اینکه ۹ نفر از ایشان از نسل امام حسین علیه السلام هستند و دوازدهمینِ آنها همان مهديِ این امت است.

او در تألیف کتاب، روشی را در پیش گرفته که هیچ یک از مؤلفان پیش از او از این روش استفاده نکرده‌اند. او کتاب را در ۴۰ باب تدوین کرده است و ۲۸ باب را به ۲۸ نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده و در آن باب‌ها ۱۲۲ حدیث را از طریق ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. سپس یازده باب را به امامان معصوم علیهم السلام اختصاص داده و ۵۹ حدیث را از ایشان در موافقت احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصریح بر جانشینشان روایت کرده است.

در پایان کتاب بابی را به احادیث روایت شده از زید بن علی علیه السلام در این باره اختصاص داده است و هفت حدیث را برای احتجاج بر زیدیّه روایت کرده است.

مؤلف فقط به ذکر احادیثی که درباره تصریح بر عدد امامان دوازده‌گانه است، اکتفا نکرده است؛ بلکه احادیثی را انتخاب کرده که علاوه بر آن، شامل مباحث توحید، نبوت، فضایل اهل‌بیت علیهم السلام، اخلاق و تاریخ است؛ همچنان که بیشتر احادیث کتاب را از آنهایی انتخاب کرده است که در سندشان مشایخ بزرگ اهل سنت واقع شده‌اند تا برای احتجاج بر ایشان رساتر باشد.

ویژگی‌های کتاب

۱. این کتاب مهم‌ترین کتابی است که تواتر بحث امامان دوازده‌گانه را اثبات کرده و ابن شهرآشوب دربارهٔ آنچه شیعیان از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله در نصّ بر امامان علیهم السلام روایت کرده‌اند، می‌گوید: «در آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره روایت شده است، کتاب *الکفایه فی النصوص* خزّاز قمّی کفایت می‌کند»[1] و علامه مجلسی رحمه الله درباره‌اش می‌گوید: «کتاب *کفایه*، کتابی شریف است که مانند آن در امامت تألیف نشده است».[2]

۲. تعداد ۱۲۵ حدیث از احادیث موجود در این کتاب، در هیچ یک از منابع حدیثی به دست ما نرسیده است و فقط در این کتاب وجود دارد و متأخرین مانند علامه مجلسی و سیدهاشم بحرانی و دیگران، آنها را از این کتاب روایت کرده‌اند.

۳. وجود قدیمی‌ترین نسخهٔ این کتاب که متعلق به ابن زهره حلبی است و در سال ۵۸۴ هجری قمری نوشته شده و آن را در محضر پدرش بر شاذان بن جبرئیل قمّی قرائت کرده است. او به ایشان اجازهٔ روایت این کتاب را داده و طریق خودش تا مؤلف را بیان کرده است که تنها دست‌خط باقی‌مانده از اوست. همچنین ابن ادریس حلی آن را با نسخه‌ای که خودش داشته مقابله کرده و نکاتی را به آن افزوده است.

نسبت کتاب با مؤلف

تردیدی نیست که این کتاب از تألیفات خزّاز قمّی است؛ زیرا بزرگان زیادی در قرن ششم و پس از آن، این کتاب را به مؤلف نسبت داده‌اند و ما آنها را بر حسب تاریخ ذکر می‌کنیم:

۱. ابو الفتح محمد بن الجعفریّة علوی حائری

او در نسخه‌ای از کتاب که روی آن، نام کتاب و مؤلف با عنوان «*کتاب الکفایة فی النصوص علی الأئمّة الاثنی عشر* علیهم السلام، تألیف الشیخ الإمام السعید المدقّق علی بن محمد بن علی القمّی الخزّاز» نوشته شده است، در ذیل عنوان مذکور، طریق خودش

---

۱. مناقب آل أبی طالب، ج۱، ص۲۹۳.

۲. بحارالأنوار، ج۱، ص۲۹.

تا مؤلف را بیان کرده است.

۲. شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمّی

او نیز در نسخه‌ای از کتاب که روی آن، نام کتاب و مؤلف با عنوان: «*کتاب الکفایة فی النصوص علی عدد الأئمّة الاثنی عشر*علیهم السلام، تألیف الشیخ السعید علی بن محمد القمّی الخزّاز رحمه‌الله» نوشته شده است، در ذیل عنوان مذکور، طریق خودش تا مؤلف را بیان کرده است و به ابن زهره حلبی اجازه نقل کتاب را داده است.

۳. محمد بن عبد الله بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی

او نیز در نسخه مذکور، در ذیل اجازه شاذان بن جبرئیل، اجازه‌ای برای نقل کتاب در سال ۶۰۴ هجری قمری برای فرزندش ابوالمکارم نوشته است.

۴. محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی

او در کتاب *مناقب*، در فصل «آنچه خاصّه در نصّ بر ائمّه علیهم السلام روایت کرده‌اند»، می‌گوید: «در آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره روایت شده است، کتاب *الکفایه فی النصوص* خزّاز قمّی که ساکن ری بوده، کفایت می‌کند».[۱]

۵. علامه الحسن بن یوسف بن المطهّر الحلّی

علامه حلی در اجازه‌اش به بنی‌زهره برای نقل کتب، این کتاب را ذکر کرده و گوید: «از جملهٔ آنها، کتاب *الکفایة فی النصوص علی عدد الأئمّة الاثنی عشر*علیهم السلام، تألیف السعید علی بن محمد بن علی القمّی الخزّاز است».[۲]

۶. علامه ابراهیم بن محمد الجوینی الشافعی

این مطلب را در *فرائد السمطین* ذکر کرده و گوید: «الشیخ علی بن محمد بن علی الخزّاز صاحب *الکفایة*».[۳]

---

۱. مناقب آل أبی طالب، ج۱، ص۲۹۳.

۲. بحارالأنوار، ج۱۰۴، ص۱۱۵.

۳. فرائد السمطین، ج۲، ص۳۳۶ / ۵۹۰.

۷. علّامة علی بن یونس بیاضی

او در چند فصل از کتابش قبل از نقل روایات کتاب *کفایه* گوید: «شیخ سعید علی بن محمد بن علی الخزّاز در کتاب *کفایة*، این روایت را با ذکر سند آورده است».[۱]

۸. شیخ حرّ العاملی

او بر روی نسخه‌ای از کتاب که با خط خودش استنساخ کرده، نوشته است: «کتاب *الکفایة فی النصوص علی عدد الأئمّة الاثنی عشر* علیهم السلام، تألیف الشیخ السعید أبی القاسم علی بن محمد بن علی الخزّاز القمّی».

۹. علامه محمد باقر مجلسی

او در فصل دوم از مقدمه *بحار*، در بیان اطمینان به منابع کتاب *بحارالأنوار* گوید: «بدان که بیشتر کتاب‌هایی که در نقل، به آنها اعتماد کرده‌ایم، نسبت آنها با مؤلفشان، مشهور و معلوم است ... و کتاب *کفایه*، کتابی شریف است که مانند آن در امامت تألیف نشده است و این کتاب و مؤلفش در اجازهٔ علامه حلی و دیگران ذکر شده است».[۲]

نسخه‌های استفاده شده در تحقیق کتاب

نسخه‌هایی که در این تحقیق استفاده شده‌اند، مهم‌ترین و قدیمی‌ترین نسخه‌های این کتاب ارزشمند هستند که ویژگی آنها بیان خواهد شد.

نسخهٔ اول

تاریخ نسخ: سه‌شنبه، ماه جمادی‌الأول، سال ۵۸۴هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه آل سلیمان عاملی بیاضی در روستای بیاض در جبل عامل لبنان.

ملاحظات: این نسخهٔ ارزشمند در سال ۵۸۴ هجری قمری نوشته شده است و قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود از کتاب است و بر روی آن، اجازات و قرائات بزرگان شیعه

---

۱. الصراط المستقیم، ج۲، ص۱۱۳-۱۱۶ و ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲. بحارالأنوار، ج۱، ص۲۶ و ۲۹.

وجود دارد، از جمله:

اجازه شاذان بن جبرئیل قمّی با خط خودش به عبدالله بن علی بن زهره حسینی و فرزندش محمد بن عبدالله -در ماه صفر همین سال- برای نقل کتاب از طریق اساتید خودش تا مؤلف.

اجازهٔ محمد بن عبدالله بن زهره حسینی به فرزندش ابوالمکارم علی بن محمد برای نقل کتاب، بعد از قرائت کتاب بر او در سال ۶۰۴هجری قمری.

این نسخه توسط فقیه شیعه در قرن ششم، یعنی محمد بن ادریس حلی تصحیح شده و در پایان آن با خط خودش نوشته است که این کتاب را با اصلی که نزدش بوده، مقابله و اصلاح کرده است.

نعمت‌الله بن احمد بن خاتون عاملی در ابتدای کتاب با خط خودش نوشته است که در اواسط ماه جمادی‌الثانی سال ۹۷۰ هجری قمری به مطالعه این کتاب تشرّف یافته است.

سیدامین در *اعیان الشیعه* به این نسخه اشاره کرده است که آن را در روستای بیاض در جبل عامل دیده است و سپس اجازات و قرائات آن را ذکر کرده است.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «أ» نامیده‌ایم.

نسخهٔ دوم

تاریخ نسخ: سه‌شنبه، هفدهم ربیع‌الأول، سال ۸۵۲هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه آیت‌الله المرعشی النجفی در قم، به شماره: ۱۲۴۹۲.

ملاحظات: این نسخهٔ باارزش، از روی نسخهٔ «أ» (که گذشت) نوشته شده و ما در قرائت قسمت‌هایی از نسخه «أ» که به خاطر پوسیدگی ورق‌ها خوانا نبود، از این نسخه بهره بردیم.

ناسخ آن در پایان نسخه نوشته است: «این نسخه را از روی نسخه‌ای نوشتم که ابن ادریس حلی معارضه و مقابله کرده است» و سپس عبارت ابن ادریس را نقل کرده است.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «م» نامیده‌ایم.

نسخهٔ سوم

تاریخ نسخ: سال ۱۰۹۴هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: مرکزإحیاء التراث الإسلامی در قم، به شماره: ۴۰۹۳.

ملاحظات: این نسخهٔ باارزش، از روی نسخهٔ تاج‌الدین بن عبدالله بن سلیمان فقیه نوشته شده که تاریخ کتابت آن در سال ۹۳۱ هجری قمری بوده و از روی نسخه‌ای که تاریخ کتابتش ۴۰۴ هجری قمری بوده، نوشته شده است و علی بن محمد بن طیّ آن را تصحیح کرده است.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «ت» نامیده‌ایم.

نسخهٔ چهارم

تاریخ نسخ: شب چهارشنبه، سیزدهم ذی‌القعده، سال ۱۰۱۷ هجری قمری در کربلا.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره: ۵۰۳.

ملاحظات: متن این نسخه همانند نسخهٔ «ت» است و گویا از روی یک نسخه نوشته شده‌اند.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «د» نامیده‌ایم.

نسخهٔ پنجم

تاریخ نسخ: سال ۱۰۵۹هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد، به شماره: ۹۹۳۹.

ملاحظات: بیشتر این نسخه به خط علامه حرّ عاملی صاحب *وسائل الشیعه* نوشته شده است و در پایان نسخه، آن را با مُهر مخصوص خویش، مهر کرده است. متن این نسخه هم شبیه نسخهٔ شاذان بن جبرئیل است؛ ولی عبارات زیادی در آن افتاده است.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «ع» نامیده‌ایم.

نسخهٔ ششم

تاریخ نسخ: قرن دهم یا یازدهم هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه مجلس شورای اسلامی در تهران، به شماره: ۵۳۶۶.

ملاحظات: این نسخهٔ باارزش، به خط نستعلیق است و بر روی آن، اجازهٔ ابن الجعفریه علوی به ابوالفتوح موسوی در سال ۵۷۱ هجری قمری وجود دارد که گویا توسط کاتب از روی نسخهٔ اصل نوشته شده است.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «ج» نامیده‌ایم.

نسخهٔ هفتم

تاریخ نسخ: سال ۱۰۶۸هجری قمری.

نام و محل کتابخانه: کتابخانه آیت‌الله حکیم در نجف، به شماره: ۱۰۲-۵/F.

ملاحظات: متن این نسخه شبیه نسخهٔ «ج» است و حاشیه‌ها و توضیحات لغوی دارد.

ما این نسخه را به عنوان نسخهٔ «ح» نامیده‌ایم.

روش تحقیق کتاب

۱. در تحقیق این کتاب ارزشمند از روش تلفیق بین نسخه‌ها بهره بردیم و با توجه به اهمیت نسخهٔ «أ» که قدیمی‌ترین نسخهٔ موجود از کتاب است و اجازات فقهای قرن ششم و هفتم هجری قمری را دارد و به دست ابن ادریس حلی با اصل موجود در نزد ایشان مقابله شده است، متن آن را اصل قرار داده و سایر نسخه‌ها را با آن مقابله کردیم و اگر عبارتی در نسخهٔ «أ» به خاطر پوسیدگی نسخه، ناخوانا و یا افتاده بود، آن را از سایر نسخه‌ها اضافه کرده و درون پرانتز قرار داده‌ایم و در پاورقی به آن اشاره کرده‌ایم. اگر در عبارت مذکور، اختلافی بین نسخه‌ها وجود داشت، آن را از نسخه «م» که از روی نسخه «أ» نوشته شده، آورده‌ایم و به عبارات سایر نسخه‌ها در پاورقی اشاره کرده‌ایم.

۲. اگر عبارتی اصلاً در نسخهٔ «أ» نبود و در بیشتر نسخه‌ها یا برخی وجود داشت و

دارای فایده بود، آن را در متن اضافه کرده و درون پرانتز قرار داده‌ایم و در پاورقی به آن اشاره کرده‌ایم، وگرنه فقط در پاورقی به آن اشاره کرده‌ایم.

۳. اگر عبارتی در نسخه‌ها وجود نداشت و سند روایت بدون آن اشتباه بود، آن را در متن اضافه کرده و درون کروشه قرار داده‌ایم و در پاورقی به دلیلِ آن اشاره کرده‌ایم.

۴. اگر میان نسخهٔ «أ» و سایر نسخه‌ها اختلافی در سند روایت وجود داشت و عبارت نسخهٔ «أ» صحیح بود، به اشتباه سایر نسخه‌ها اشاره نکرده‌ایم و فقط آن شخص را در پاورقی معرفی کرده‌ایم؛ ولی اگر عبارت سایر نسخه‌ها صحیح بود و عبارت نسخهٔ «أ» اشتباه بود، عبارت صحیح را در متن آورده و در پاورقی به آن عبارت اشتباه اشاره کرده و آن شخص را معرفی کرده‌ایم.

۵. اگر عبارتی در سند روایت در تمام نسخه‌ها اشتباه بود و به آن یقین داشتیم، آن را در متن اصلی اصلاح کرده و به آن عبارت اشتباه با ذکر دلیل در پاورقی اشاره کرده‌ایم.

۶. از آنجا که بیشتر راویان در سند روایات از بزرگان اهل سنت هستند، برای معرفی آنها به منابع اهل سنت مراجعه کرده و به استاد و شاگرد آنها در سند روایت نیز اشاره کرده‌ایم تا نیازی به چند پاورقی نباشد.

۷. از آنجا که افتادگی عبارت در نسخهٔ «ع» زیاد بود، برای غنای تحقیق به آن مراجعه کردیم؛ ولی به افتادگی‌های آن اشاره نکرده و فقط به فواید آن اشاره کرده‌ایم.

۸. توضیح برخی از کلمات و عبارات دشوار را در پاورقی ذکر کرده‌ایم.

۹. آیات قرآن را میان گیومه قرار داده و به آدرس آنها در پاورقی اشاره کرده‌ایم.

۱۰. در حد توان به استخراج احادیث کتاب از منابع مؤلف - مانند کتب شیخ صدوق - و منابع پیش از آن پرداخته‌ایم.

۱۱. احادیثی را که مؤلف از شیخ صدوق نقل کرده، با کتب او مقابله کرده و اختلافات را در پاورقی ذکر کردیم.

۱۲. از آنجا که متن عربی کتاب در برابر ترجمهٔ فارسی آن وجود دارد، از ذکر سند روایت در ترجمه خودداری کردیم.

تقدیر و سپاس

در پایان از جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیدحسن بروجردی که برای تهیه نسخه‌های کتاب، تلاش فراوانی انجام دادند، تشکر کرده و توفیقات روزافزون ایشان را از خداوند متعال خواستارم.

و همچنین از جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین یعقوب‌نژاد که با نظارت علمی بر این پژوهش و جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین قیس بهجت العطّار که با ارشادات خویش، بر غنای این تحقیق افزودند، تشکر فراوان دارم.

از خداوند متعال می‌خواهم که این اندک را بپذیرد، همچنان که توفیق انجام آن را عطا کرد و آن را وسیلهٔ تقرّب به خودش و اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار دهد، إن‌شاءالله.

رضا رفیعی

۲۷ رجب، روز مبعث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، سال ۱۴۳۹هجری قمری

مصادف با ۲۵ فروردین ۱۳۹۷هجری شمسی

تصویر روی نسخه «أ» که تاریخ کتابت آن در سال ۵۸۴ق بوده و دارای تملّکات و وقفیّات علمای جبل عامل است.

تصویر قرائت و اجازه روایت نسخه «أ» که توسط شاذان بن جبرئیل قمّی به ابن زهره حلبی و فرزندش

در سال ۵۸۴ ق. نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي
الحمد لله المتوحد بالقدم المتفرد بالازل المتعزز
بالبقا المذل عباده بالفنا لم تصحبه في اوليته
وقت ولا زمان ولم يتضمنه قط ولا مكان مبدع
كل متمكن ومكان وخالق كل وقت واوان
لم يزل الها قبل المالوه وربا قبل المربوب وخالقا
قبل المخلوق وعالما قبل وجود المعلوم سبق
الاوقات والدهور قدمه وكونه فالابتدا ازله
ووجوده وامتنع بوحدانيته عن صفات كل محدث
وجل بازليته عن نعت كل مخلوق وكذب من زعم
ان الخالق غيره وافترى من ادعى قديما معه فله
الغيره ولا خالق سواه خلق الخلق [illegible] اشكالا
واضدادا وازواجا واندادا فالف بين متعادياتها
وفرق بين متدانياتها ليعلم ان لا شريك له ولا ند ولا
مناوي له ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد

تصویر صفحه اول از نسخه «أ» که تاریخ کتابت آن در سال ۵۸۴ ق بوده است.

صدورهم ويذهب غيظ قلوبهم قلت يا رسول الله فكم
يكون بعدي من الائمة قال بعد الحسين تسعة والتاسع
قائمهم وهذا امير المؤمنين روى عنه الحسن بن علي
والاصبغ بن نباتة وابو الطفيل وعبد الرحمن بن ابي
ليلى وسعد بن مالك ويحيى البكاء ومحمد بن الحنفية ٥

باب

ما روي عن الحسن بن علي عليه السلم
عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم
في النصوص على الائمة الاثني عشر عليهم السلام

اخبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد الخزاعي قال
حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال حدثنا محمد بن
زكريا الغلابي قال حدثنا عتبة بن الضحاك عن
هشام بن محمد عن ابيه قال لما قتل امير المؤمنين علي عليه
السلم رقا الحسن بن علي عليه السلم المنبر فاراد الكلام
فخنقته العبرة فقعد ساعة ثم قام فقال الحمد لله الذي

تصویر یکی از صفحات نسخه «أ» که دارای بلاغ سماع نسخه به خطّ بنی زهره است

قال نعم ان ابنه محمد ابوهم به وهو ابن تسع سنين ثم نظر
فقال يبقر العلم بقرا قال وقبض صلوات الله عليه
وقد تم عمره ستة وخمسين سنة وخمسة اشهر ودفن
بكربلا

باب

ما جاء عن علي بن الحسين عليه السلم
ما يوافق هذه الاخبار ونصه على ابنه محمد عليهما السلام

حدثنا ابو عبد الله الحسين بن علي رحمه الله قال حدثنا
هرون بن موسى قال حدثنا الحسين بن حمدان
عن عثمن بن سعد عن ابي عبد الله محمد بن مهران عن محمد
بن اسمعيل الحسني قال عن خالد المغلس قال حدثني نعيم
بن جعفر عن ابي حمزة الثمالي عن ابي خالد الكابلي
قال دخلت على علي بن الحسين عليه السلم وهو جالس
في محرابه فجلست حتى انثنى واقبل علي بوجهه يمسح
يده على لحيته فقلت يا مولاي اخبرني كم يكون
الائمة بعدك قال ثمنية قلت فكيف ذلك قال لان

تصویری از صفحات نسخه «أ» که دارای بلاغ سماع نسخه به خطّ ابن ادریس حلّی صاحب کتاب السرائر است.

... سول ... حق ما ادعينا من بطلانه والكلام في الاخبار

خاصة يجب ان يقع بين اهل التضاد و فيه وقد وفينا

بما وعدنا في صدر كتابنا من الاحتجاج واثبات

اخبار النصوص عن الائمة عليهم السلام من الصحابة

والعترة الطاهرين على حد الايجاز والاختصار اذ

كان غرضنا اثبات الحجة ووضوح البيان لمن انصف

نفسه وتدبر وعرف الحق من الباطل والصدق

من الكذب والله الموفق للصواب وهو حسبنا ونعم الوكيل

تم الكتاب بحمد الله وحسن

توفيقه وعونه ووافق

الفراغ منه يوم الثلثا

مستهل جمادى الاولى سنة

من سنة اربع وثمنين

تصویر صفحه آخر از نسخه «أ» که دارای بلاغ سماع نسخه به خطّ ابن ادریس حلّی صاحب کتاب السرائر است.

تصویر صفحه اول از نسخه «م» که تاریخ کتابت آن در سال ۸۵۲ق است و از روی نسخه سابق یعنی «أ» نوشته شده است.

تصویر صفحه آخر از نسخه «م» که تاریخ کتابت آن در سال ۸۵۲ق است و از روی نسخه سابق یعنی «أ» نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم رب تمم

الحمد لله المتوحد بالقدم المتفرد بالازل المتعزز بالبقاء الذي هو بالقدم

لم يسبق ولیته وقت ولا زمان ولم يتضمنه قطر ولا

مكان مبدع كل كون ومكان وخالق كل وقت واوان لم يزل

الها قبل المالوه وربا قبل المربوب وخالقا قبل المخلوق وعالما قبل

المعلوم سبق الاوقات والدهور قدمه وكونه والابتداء ازله

ووجوده وامتنع بوحدانيته عن صفات كل محدث وجل

بازليته عن نعت كل مخلوق كذب من زعم ان الخالق غيره

وافترى من ادعى قديما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق

الخلق كلها اشكالا واضدادا وازواجا وانداد فالف بين متعاديها

وفرق بين متدانيها ليعلم ان لا شريك له ولا ند له ولا مناوي

ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد الاحد القديم الصمد سبحانه

عما يدعيه المفترون وتعالى عما يقول الظالمون واشهد انه خالق

الخلق اجمعين المهملين منهم والمتعبدين وانه خلقهم دارين دارا

امتحنهم فيها بالامر والنهي والاستم ... ودار الخلود دارا للثواب والعقاب

ليجزي الذين اساؤا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وفضل

بعضهم على بعض درجات امتحانا واختبارا واختار منهم نبيين و

تصویر صفحه اول از نسخه «ت» که تاریخ کتابت آن در سال ۱۰۹۴ق است و با یک واسطه از روی نسخه‌ای که متعلّق به سال ۴۰۴ ق بوده، نوشته شده است.

مشهورين من لم يحضر بن محمد عليه السلم يحكى عنه ما يحكى ولو شئنا ان نذكرهم باسمائهم
وانسابهم ما تعذر علينا ولو شئنا ان نخرج كتب الفقه التي رويت عنهم لسهل
علينا وانتم فانا تحكون وترودون عن الواحد والاثنين كما حكت العامه عن
امير المومنين عليه السلم انه قال من سمعته يفضلني على ابي بكر وعمر جلدته حد المفتري
وخير الناس بعد نبيها ابو بكر وعمر وكيف يقول القايل في ذلك وهذا الذي
احتججنا به من كثرة عدد مشايخنا شي يمكن فيه المعارضة باللسان ولكن الروايات
واخبار كتب السلف ومسئلة الامامية على كثرة عددهم مجتمعين ومتفرقين
على الكتب المشهورة المعروفة بكتب الاصول فنكتفي منها ما اقتضيناه من
باطله والكلام في الاخبار خاصة يجب ان يقع بين اهل التصادق فيه وقد
ونبيها ما وعدنا في صدر كتابنا من الاحتجاج في اثبات اخبار النصوص على
الائمة عليهم السلم من الصحابه والعترة الطاهرة على حد الايجاز والاختصار
اذ كان غرضنا اثبات الحجة ووضوح البيان لمن انصف من نفسه ودين
وعرف الحق من الباطل والصدق من الكذب والله تعالى الموفق للصواب
وهو حسبنا ونعم الوكيل فرغ من نسخه العبد الفقير المسكين تاج الدين بن
عبد الله بن سليمان الفقيه عصر يوم الاربعاء عاشر ذي القعده الحرام لسنة
احدى وثلاثين وتسعمائة حامدا شاكرا ومصليا على النبي المصطفى محمد
واهل بيته الطاهرين الاخيار وسلما وللمصنف هذا الكتاب داعيا بالرحمة
والمغفرة له ولكافة شيعة آل محمد عليهم السلم ولصاحب الكتاب الشيخ الامجد الاسعد
جبل بن هلال متعه الله بره طويلا وغفر له ولوالديه وللمؤمنين والمؤمنات

تصویر صفحه آخر از نسخه «ت» که تاریخ کتابت آن در سال ۱۰۹۴ق است و با یک واسطه از روی نسخه‌ای که متعلّق به سال ۴۰۴ ق بوده، نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله المتوحد بالقدم المتنزه بالازل المتعزز بالبقاء الذي لا يعادله الانام بصحبة في المدة
وقت ولا زمان ولا يتضمنه قطر ولا مكان مبدع كل مكان وزمان وخالق كل وقت واوان لم يزل الها قبل المألوه وربا قبل
المربوب وخالقا قبل المخلوق وعالما قبل المعلوم سبق الاوقات والدهور قدمه وكونه والابتداء ازله وجوده وامتنع جده
عن صفات كل محدث وجل بازليته عن نعت كل مخلوق وكذب من زعم ان الخالق غيره وافترى من ادعى قديما معه فلا اله
غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كله اشكالا واضدادا وازواجا واندادا فالف بين متعادياتها وفرق بين متدانياتها
ليعلم ان لا شريك له ولا ند له ولا مناوي له ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد الاحد القديم الصمد سبحانه عما يقول
المفترون وتعالى عما يقول الظالمون واشهد انه خالق الخلق اجمعين مهملين منهم والمستعبدين وانه خلق لهم دارين دارا امتحنهم
فيها بالامر والنهي والاستعباد والعمل ودارا للثواب والعقاب ليجزي الذين اساؤوا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا
بالحسنى وفضل بعضهم على بعض درجات امتحانا واختبارا واختار منهم مبعوثين مرسلين وايدهم بوحي منه مع الملائكة المقربين
وبعثهم مبشرين ومنذرين ليدعوا الى عبادته ويعرفونهم وحدانيته ويدلونهم على سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة يبصرونهم
طريق النجاة والمهلكة فقفى بعضهم على اثر بعض لئلا يقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير واصطفى محمدا صلى الله عليه وآله فختم
الرسالة واكد الحجة عليهم بما اعطاه من الآيات واوضح المحجة لهم بما اتاه من البينات نبيه سيد المرسلين وخاتم النبيين وافضل الخلائق
اجمعين فبلغ الرسالة وادى الامانة وبين النهج واقام الحجج ودل على سبيل الهدى وبصر طريق الردى وقام بامر الله
مجتهدا رشيدا ومضى لسبيله محمودا وورث علمه الائمة الراشدين من اهل بيته الابرار الطاهرين الاتقياء
الطيبين خلفاء الله في بلاده وحججه على عباده الذين جعلهم مصابيح الظلام وقدوة للانام لئلا يكونوا
مهملين كالانعام صلى الله عليه وآله افضل صلاة واتمها وازكاها على جميع انبيائه ورسله وملائكته وسلم
تسليما والحمد لله الذي هدانا لدينه ووفقنا للانقياد لاوليائه الذين قرن بطاعته وطاعة رسوله
طاعتهم بغير استثناء وحكم بتقديمهم على غيرهم بامره فرد اليهم ما كان مردودا الى رسوله من استعمال احكامهم
وما يصلحهم من امور دنياهم عند اشتباه ذلك على غيرهم وجعلهم حججا على خلقه واعلاما في بريته وسفراء
بينه وبين عباده وخزانا لعلمه ودعائم دينه واركانا لتوحيده وخلفاء في ارضه واذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهيرا وعن الله يبلغون والى الله يدعون وبما يامرهم به من الخيرات يعملون وعما ينهاهم عنه ينتهون وهم عباد
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من
خشيته اولهم الصديق الاكبر والفاروق الاعظم يعسوب المؤمنين وامام المتقين علي بن ابي طالب
صلوات الله عليه ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسى بن
جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم الامام المنتظر صاحب الزمان الذي يملا
الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما محمد بن الحسن بن علي صلوات الله عليهم اجمعين اما بعد فان الذي

تصویر صفحه اول از نسخه «د» که در سال ۱۰۱۷ق نوشته شده است.

ما ادعيناه من بطلانه والكلام في الاخبار حيث يجب ان تقع بين ايديه الصادقين ۵ وقد وفينا بما وعدنا في صدر كتابنا
من الاحتجاج في اثبات اخبار النصوص على الائمة عليهم السلام من الصحابة والعترة الطاهرة على حد لا يحتاج الى اقتصار
اذ كان غرضنا اثبات الحجة ووضوح البيان لمن انصف من نفسه ومن عرف الحق من الباطل والصدق من الكذب
والله الموفق للصواب واليه المرجع والمآب والحمد لله الكريم الرحيم الوهاب والصلوة والسلام على نبينا
محمد وآله الى يوم الحشر والحساب ووقع الفراغ من تسويده ليلة الاربعاء لعشر خلت من ذي القعدة من شهور
سنة سبع عشر بعد الالف من الهجرة النبوية في كربلاء على ساكنها الف الف التحية والثناء رحم الله امرئ نظر
او انتفع من هذه النسخة الشريفة وترحم لكاتبها والسلام على من اتبع الهدى

تصویر صفحه اول از نسخه «د» که در سال ۱۰۱۷ق نوشته شده است.

كتاب الكفاية في النصوص على عدد الأئمة الاثني عشر عليهم السلام

تصویر روی نسخه «ع» که به خطّ علّامه شیخ حرّ عاملی نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله المتوحد بالقدم المتفرد بالازل المتعزز بالبقا المذل عباده بالفناء

يصحب في ازليته وقت ولا زمان ولم يحصره قطر ولا مكان مبدع كل ممكن

ومكان وخالق كل وقت وان لم يزل الها قبل المالوه وربا قبل المربوب

وخالقا قبل المخلوق وعالما قبل وجود المعلوم سبق الاوقات ولا حصر

قدمه وكونه فالابتدا ازله ووجوده وامتنع توحدا [illegible] صفات كل [illegible]

وجل بازليته عن نعت كل حادث مخلوق وكذب من زعم ان الخالق غيره وافترى من [illegible]

قديما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كلاته [illegible] اوا ضدادا وار[illegible]

وانداد الف بين متعادياتها وفرق بين متدانياتها [illegible]

ولا مناوي له ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد [illegible]

عما يدعي المفترون وتعالى عما يقولون الظالمون [illegible]

الخلق اجمعين المهملين منهم والمستعبدين وانعم [illegible]

بالامر والنهي واستعباده العمل [illegible] الثواب والعقاب [illegible]

ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وفضل بعضهم على بعض

واختار منهم نبيين ومرسلين وايدهم بوحي منه [illegible]

وسيرهم ليدعوهم الى عبادته وتوقيرهم وجعل [illegible] بعضهم على [illegible]

بالحق والموعظة الحسنة ويبصروهم طريق النجاة والمهلكة فقفا بعضهم [illegible]

على اثر بعض لئلا يقولوا ما جانا من بشير ولا نذير واصطفى محمدا صلى الله عليه

[illegible] ختم الرسالات واكد الحجة عليهم بما اعطاه من الآيات واوضح الحجة

[illegible] سيد المرسلين وخاتم النبيين وافضل الخلق اجمعين فبلغ

الرسالة [illegible] واقام الحجة ودل على سبيل الهدى وبصر

[illegible]

تصویر صفحه اول از نسخه «ع» که به خطّ علّامه شیخ حرّ عاملی نوشته شده است.

وإذا كان الأمر كذلك فالواجب علينا وعليكم اطراح الحديثين والاعتماد على ما قاله
الرسول صلى الله عليه وآله بأن الإمام من عترته أهل بيته فنقول الفرق بيننا وبينكم أنا نحكي ما نذكره عن
أكثر من خمسين شيخاً مشهوراً معروفاً ومن جعفر بن محمد عليه السلام نحكي عنه ما يحكي ولو شئنا أن نذكرهم
بأسمائهم وأنسابهم ما تعذر علينا ولو شئنا أن نخص كتب العقد التي رويت عنهم لتسهل علينا و
أنتم تحكون وتروون عن الواحد والاثنين وروت العامة عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال من سمعته يفضلني
على أبي بكر وعمر جلدته حد المفتري وخير الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وكيف يقول ذلك وهذا
الذي احتججنا به من كثرة عددهم مما لا يمكن المعارض فيه بالتأويل ولكن الروايات وأخبار كتب
السلف في تثبيت الإمامة كثرة عددهم مجتمع ومتفرق في الكتب المشهورة المعروفة بكتب الأصول فتكشف
عن ما ادعيناه من باطلها والكلام في الأخبار خاصة يجب أن يقع بين أهل التصادق فيه وقد
وفينا ما وعدنا في صدر كتابنا من الاحتجاج في إثبات أخبار النصوص عن الأئمة عليهم السلام من الصحابة و
العترة الطاهرة عليهم السلام على حد الإيجاز والاختصار إذ كان غرضنا إثبات الحق ووضوح
البيان لمن أنصف نفسه وتدبر وعرف الحق من الباطل والصدق من الكذب والله الموفق
للصواب وهو حسبنا ونعم الوكيل والحمد لله وحده وكتب العبد محمد الحر







تصویر صفحه آخر از نسخه «ع» که به خطّ علّامه شیخ حرّ عاملی نوشته شده است.

... حذيفة بن اليمان قال رأيت النبي صلى الله عليه وآله آخذا بيد الحسين بن علي عليهما السلام وهو يقول يا ايها الناس هذا
الحسين بن علي عليه السلام فاعرفوه فوالذي نفسي بيده انه لفي الجنة ومحبيه في الجنة ومحبي محبيه في الجنة

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الكفاية
في النصوص على الأئمة الاثنا عشر عليهم السلام تأليف الشيخ الامام السعيد
المرزوق علي بن محمد بن علي القمي الخزاز سمع علي هذا الكتاب من اوله
الى اخره بقراءته وقراءة غيره السيد الاجل العالم الفقيه نجم الدين مجد
الشرف ذو الحسبين ابو الفتوح احمد بن سالم بن ابي تغلب الموسوي
الحائري ادام الله تسديده واحسن توفيقه وذلك في سنة احدى
وسبعين وخمسمائة واذنت في روايته عني عن شيخي الفقيه ابي الطيب
طاهر بن الحسين الرازي عن شيخه الفقيه الزكي محمد النوفي النيسابوري
عن الشيخ الفقيه محمد بن عبد الصمد عن والده عن مؤلفه
رضي الله عنهم وكتب ابو الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية العلوي
الحسيني الحائري حامدا الله ومصليا على رسوله محمد واله الطاهرين
الاكرمين



تصویر روی نسخه «ج» که متعلق به قرن ۱۰ است و دارای سماع از نسخه قرن ششم از ابن الجعفریه علوی است.



كتاب نصوص الأئمة لابن بابويه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين كتاب نصوص الائمة لابن بابويه

الحمد لله المتوحد بالقدم المتفرد بالازل المتعزز بالبقاء المذل عباده بالفناء لم تحجبه
في اوليته وقت ولا زمان ولم يقصم فطرته امكان مبدع كل ممكن ومكان وخالق كل
وقت واوان لم يزل الها قبل المالوه وربا قبل المربوب وخالقا قبل المخلوق وعالما
قبل المعلوم سبق الاوقات والدهور قدمه وكونه فالابتداء ازله ووجوده وامتنع بو
حدانيته عن صفات كل محدث وجل بازليته عن نعت كل مخلوق وكذب من زعم ان الخالق
غيره وافترى من ادعى قديما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كلها اشكالا
واضدادا وازواجا وافرادا فالف بين متقاربها وفرق بين متدانياتها ليعلم
ان لا شريك له ولا ند ولا مساوي له ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد الاحد
القديم الصمد سبحانه عما يدعيه المفترون وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا
واشهد انه خالق الخلق اجمعين المهملين منهم والمستعبدين وانه خلق لهم دارين دارا
امتحنهم فيها بالامر والنهي والاستعباد والعمل ودار الثواب والعقاب ليجزي الذين اساؤا
بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى وفضل بعضهم على بعض درجات امتحانا واختيارا
واختار منهم نبيين ومرسلين وايدهم بوحي منه مع الملائكة المقربين وبعثهم مبشرين
ومنذرين ليدعوهم الى عبادته ويعرفوهم وحدانيته ويدلوهم على سبيله بالحكمة والموعظة

تصویر صفحه اول از نسخه «ج» که از روی نسخه قدیمی متعلّق به قرن ششم نوشته شده است.

عنهم لسهل علينا وانتم تحكون وتروون عن الواحد والاثنين كما حكت العامة عن امير المؤمنين عليه السلم بينهما

انه قال لو سمعت يقدمني على ابي بكر وعمر جلدته جلد المفتري وخير الناس بعد نبيها ابي بكر وعمر وكيف لو سمعت احدا

تعولوا في ذلك وهذا الذي احتججنا به من كثرة عدد مشايخنا لا يمكن فيه المعارضة باللسان ولكن يقول القايل

الروايات والاخبار في كتب السلف ومسئلة الامامية في كثرة عددهم مجتمعين ومتفرقين على ومثله

الكتب المشهورة المعروفة بكتب الاصول فينكشف حق ما ادعيناه من باطله والكلام في الاخبار

خاصة يجب لئن يقع بين اهل التصادق فيه وقد وفينا بما وعدناه في صدر كتابنا من الاحتجاج في

اثبات اخبار النصوص على الائمة عليهم السلم من الصحابة والعترة الطاهرة على حد الايجاز والاختصار

اذ كان غرضنا اثبات الحجة ووضوح البيان لمن انصف نفسه وتدبر وعرف الحق من الباطل

والصدق من الكذب والله الموفق للصواب وهو حسبنا ونعم الوكيل تم كتاب النصوص

على الائمة الاثني عشر عليهم السلم

تصویر صفحه آخر از نسخه «ج» که از روی نسخه قدیمی متعلّق به قرن ششم نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتوحد بالقدم المنفرد بالازل المتعزز بالبقاء المتذلل عباده بالفناء لم يحجبه في اوليته وقت ولا زمان ولم يعبضه تحديد لامكان مبدع كل متمكن ومكان وخالق كل وقت واوان لم يزل الها قبل المالوه وربا قبل المربوب وخالقا قبل المخلوق سبق الاشياء والدهور بقدمه وكونه فالابتداء ازله ووجوده وامتنع بوحدانيته عن صفات كل محدث وجل بازليته عن نعت كل مخلوق وكذب من زعم ان الخالق غيره وافترى من ادعى قديما معه فلا اله غيره ولا خالق سواه خلق الخلق كلها اشكالا واضدادا وازواجا وافرادا وانما القديم منفردا بها وقرن بين متضاداتها ليعلم ان لا شريك له ولا مثل ولا مساوي له ولا ضد واشهد ان لا اله الا الله الواحد الاحد القديم الصمد سبحانه عما يقول غير المقرور وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا

تصویر صفحه اول از نسخه «ح» که در سال ۱۰۶۸ق نوشته شده است.

عنهم لسهل علينا وانتم تحكمون وترفعون عن الواحد والاثنين كما
حكت العامة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال من فضلني
على ابي بكر وعمر جلدته حد المفتري وخير الناس بعد نبينا ابي بكر
وعمر وكيف تقولوا في ذلك وهذا الذي احتججنا به من كثرة عدد
مشايخنا يمكن فيها الخلاف وخبر باللسان ولكن الروايات والاخبار
في كتب السلف ومسألة الاماميين وكثرة عددهم مجتمعين مصنفين
على الكتب المشهورة المعروفة بكتب الاصول فتكشف حزسا دعيناه
من بالحد والكلام في الاخبار خاصة يجب ان يفي بين اهل الصادق
فيه وقد وفينا بما وعدناه في صدر كتابنا من
الاحتجاج في اثبات اخبار النصوص عن الائمة عليهم السلام من
الصحابة والعترة الطاهرة على حقيقتها لا يجازها والاختصار اذ كان غرضنا
انها تحجز في وضوح البيان ثم نصف
بنفسه وينذر ويعرف الحق من الباطل
التناقض من الكذب والتمييز
للصواب وهو حسبنا
ونعم الوكيل

تمت
في ۱۰۶۸

تصویر صفحه آخر از نسخه «ح» که در سال ۱۰۶۸ق نوشته شده است.

«قرأ عليّ السيّد الأجلّ العالم الحسيب النسيب شهاب الدين جمال الإسلام محمّد بن عبد الله بن عليّ بن زهرة الحسيني -أدام الله سعده- جميع كتاب الكفاية في النصوص على عدد الأئمّة الاثني عشر عليهم السلام قراءةَ تَفهّمٍ و تَبيّنٍ و كشفٍ، و سمع بقراءته السيّد الأجلّ العالم العابد الحسيب النسيب جمال الدين عزّالإسلام سيّد الشيعة أبوالقاسم عبد الله بن عليّ بن زهرة الحسيني -أسبغ الله ظلّه- و أجزت لهما أن يروياه عنّي بحق قراءةٍ و سماعٍ عن الشيخ الفقيه السيّد العالم فخرالدين محمّد بن سرا[هنك] الحسيني الجرجاني، عن الشيخ الفقيه عليّ بن عليّ بن عبد الصمد التميمي، عن أبيه، عن السيّد العالم أبي البركات الجوري، عن المصنّف رحمه الله، و كتب أبوالفضل شاذان بن جبريل بن إسماعيل القمّي نزيل مهبط وحي الله و دار هجرة رسول الله صلى الله عليه وآله، و كان ذلك في أربع مضين من صفرسنة أربع و ثمانين و خمسمائة حامداً لله و مصلّياً على نبيّه محمّد و آله».

«قرأ عليّ ولدي أبو المكارم هذا الكتاب من أوّله إلى آخره، و أجزت له روايته عن الفقيه سديد الدين أبي الفضل شاذان بن جبريل بن إسماعيل القمّي رحمه الله، عن المشايخ [المذكورين] في خطّه عن المصنّف رحمه الله، و ذلك في مدّة آخرها ليلة العشرين من ... سنة أربع و ستّمائة، كتبه محمّد بن عبد الله بن عليّ بن زهرة الحسيني حامداً لله تعالى و مصلّياً [على رسوله]».

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَ بِهِ ثِقَتِي

الْحَمْدُ للهِ الْمُتَوَحِّدِ بِالْقِدَمِ، الْمُتَفَرِّدِ بِالْأَزَلِ، الْمُتَعَزِّزِ بِالْبَقَاءِ، الْمُذِلِّ عِبَادَهُ بِالْفَنَاءِ، لَمْ يَصْحَبْهُ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَقْتٌ وَ لَا زَمَانٌ، وَ لَمْ يَضُمَّهُ[1] قُطْرٌ وَ لَا مَكَانٌ، مُبْدِعُ كُلِّ مُتَمَكِّنٍ[2] وَ مَكَانٍ، وَ خَالِقُ كُلِّ وَقْتٍ وَ أَوَانٍ، لَمْ يَزَلْ إِلٰهاً قَبْلَ الْمَأْلُوهِ، وَ رَبّاً قَبْلَ الْمَرْبُوبِ، وَ خَالِقاً قَبْلَ الْمَخْلُوقِ، وَ عَالِماً قَبْلَ الْمَعْلُومِ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ وَ الدُّهُورَ قِدَمُهُ وَ كَوْنُهُ، فَالِابْتِدَاءُ[3] أَزَلُهُ وَ وُجُودُهُ، وَ امْتَنَعَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ عَنْ صِفَاتِ كُلِّ مُحْدَثٍ، وَ جَلَّ بِأَزَلِيَّتِهِ عَنْ نَعْتِ كُلِّ مَخْلُوقٍ، وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَالِقَ غَيْرُهُ، وَ افْتَرَى مَنِ ادَّعَى قَدِيماً مَعَهُ، فَلَا إِلٰهَ غَيْرُهُ، وَ لَا خَالِقَ سِوَاهُ، خَلَقَ الْخَلْقَ كُلَّهُ أَشْكَالاً وَ أَضْدَاداً وَ أَزْوَاجاً وَ أَنْدَاداً،[4] فَأَلَّفَ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا،[5] وَ فَرَّقَ[6] بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا؛ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا نِدَّ وَ لَا مُنَاوِئَ لَهُ وَ لَا ضِدَّ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الْقَدِيمُ الصَّمَدُ، سُبْحَانَهُ عَمَّا يَدَّعِيهِ الْمُفْتَرُونَ، وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.[7]

وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ خَالِقُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، الْمُهْمَلِينَ مِنْهُمْ وَ الْمُسْتَعْبَدِينَ، وَ أَنَّهُ خَلَقَ لَهُمْ دَارَيْنِ: دَاراً امْتَحَنَهُمْ فِيهَا بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الِاسْتِعْبَادِ وَ الْعَمَلِ، وَ دَاراً لِلثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى».[8]

وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ دَرَجَاتٍ امْتِحَاناً وَ اخْتِبَاراً، وَ اخْتَارَ مِنْهُمْ نَبِيِّينَ وَ مُرْسَلِينَ،

---

۱. فی «ت»: «ولم يضمنه» و فی «د»: «ولا يضمنه».

۲. فی «ت» «ج» «د»: «ممكن».

۳. فی «ت» «د»: «والابتداء».

۴. فی «ج» «ح»: «أفراداً».

۵. فی «ج»: «متقارباتها» و فی «ح»: «متقرباتها».

۶. فی «ح» و نسخة بدل «ج»: «قرن» و فی نسخة بدل «ح» کالمتن.

۷. قوله: «علوّاً کبیراً» لم یرد فی «ت» «د».

۸. سوره نجم، آیه ۳۱.

وَ أَيَّدَهُمْ بِوَحْيٍ مِنْهُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ بَعَثَهُمْ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ؛ لِيَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ يُعَرِّفُوهُمْ وَحْدَانِيَّتَهُ، وَ يَدُلُّوهُمْ عَلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ يُبَصِّرُوهُمْ طَرِيقَ النَّجَاةِ وَ الْمَهْلَكَةِ، فَقَفَا بَعْضُهُمْ عَلَى إِثْرِ بَعْضٍ لِئَلَّا يَقُولُوا: «مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ».[1]

وَ اصْطَفَى مُحَمَّداً ﷺ بِخَتْمِ الرِّسَالَاتِ، وَ أَكَّدَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ بِمَا أَعْطَاهُ مِنَ الْآيَاتِ، وَ أَوْضَحَ لَهُمُ الْحُجَّةَ[2] بِمَا آتَاهُ مِنَ الْبَيِّنَاتِ، فَهُوَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَفْضَلُ الْخَلْقِ[3] أَجْمَعِينَ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ، وَ بَيَّنَ النَّهْجَ، وَ أَقَامَ الْحُجَجَ، وَ دَلَّ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى، وَ بَصَّرَ طَرِيقَ الرَّدَى، وَ قَامَ بِأَمْرِ اللهِ مُجْتَهِداً رَشِيداً، وَ مَضَى لِسَبِيلِهِ مَحْمُوداً حَمِيداً، وَ وَرَّثَ عِلْمَهُ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ[4] الْأَتْقِيَاءِ الطَّاهِرِينَ، خُلَفَاءَ اللهِ فِي بِلَادِهِ، وَ حُجَجَهُ عَلَى عِبَادِهِ، الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللهُ مَصَابِيحَ فِي الظَّلَامِ وَ قُدْوَةً لِلْأَنَامِ؛ لِئَلَّا يَكُونُوا مُهْمَلِينَ كَالْأَنْعَامِ.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ أَفْضَلَ صَلَاةٍ وَ أَتَمَّهَا وَ أَزْكَاهَا، وَ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً.

وَ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَانَا لِدِينِهِ وَ وَفَّقَنَا لِلِانْقِيَادِ لِأَوْلِيَائِهِ الَّذِينَ قَرَنَ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ طَاعَتَهُمْ بِغَيْرِ اسْتِثْنَاءٍ، وَ حَكَمَ بِتَقْدِيمِهِمْ عَلَى غَيْرِهِمْ بِأَمْرِهِ أَنْ يُرَدَّ[5] إِلَيْهِمْ مَا كَانَ مَرْدُوداً إِلَى رَسُولِهِ مِنِ اسْتِعْمَالِ أَحْكَامِهِمْ وَ مَا يُصْلِحُهُمْ مِنْ أُمُورِ أَدْيَانِهِمْ عِنْدَ اسْتِبْهَامِ ذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ، وَ جَعَلَهُمْ حُجَجاً عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَعْلَاماً فِي بَرِيَّتِهِ، وَ سُفَرَاءَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَ خُزَّاناً لِعِلْمِهِ، وَ دَعَائِمَ دِينِهِ، وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِهِ، وَ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، وَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

---

۱. سوره مائده، آیه ۱۹.

۲. فی «ت» «د»: «و أوضح المحجّة لهم».

۳. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «الخلائق».

۴. فی «ج» «ح» زیادة: «و الأوصیاء».

۵. فی «ت» «د»: «فردّ» بدلاً من: «أن یردّ».

عَنِ اللهِ يُبَلِّغُونَ، وَ إِلَيْهِ يَدْعُونَ، وَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَعْمَلُونَ، وَ عَمَّا يَنْهَاهُمْ عَنْهُ يَنْتَهُونَ، وَ هُمْ «عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ».[1]

أَوَّلُهُمُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ صَاحِبُ الزَّمَانِ -الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً- ابْنُ[2] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ-.

أَمَّا بَعْدُ؛

فَإِنَّ الَّذِي دَعَانِي إِلَى جَمْعِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ عَنِ الصَّحَابَةِ وَ الْعِتْرَةِ الْأَخْيَارِ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْأَبْرَارِ أَنِّي وَجَدْتُ قَوْماً مِنْ ضُعَفَاءِ الشِّيعَةِ وَ مُتَوَسِّطِيهِمْ فِي الْعِلْمِ مُتَحَيِّرِينَ فِي ذَلِكَ مُتَعَجْرِفِينَ[3] يَشْكُونَ[4] فَرْطَ اعْتِرَاضِ الشُّبَهِ عَلَيْهِمْ، وَ زُمَرَاتُ الْمُعْتَزِلَةِ تَلْبِيساً وَ تَمْوِيهاً عَاضَدَتْهُمْ عَلَيْهِ حَتَّى آلَ الْأَمْرُ بِهِمْ إِلَى أَنْ جَحَدُوا أَمْرَ النُّصُوصِ عَلَيْهِمْ مِنْ جِهَةٍ يُقْطَعُ الْعُذْرُ بِمِثْلِهَا،[5] وَ زَعَمُوا أَنَّ وُرُودَ هَذِهِ الْأَخْبَارِ فِي النُّصُوصِ عَلَيْهِمْ مِنْ جِهَةٍ لَا يُقْطَعُ بِمِثْلِهَا الْعُذْرُ حَتَّى أَفْرَطَ بَعْضُهُمْ وَ زَعَمَ أَنْ لَيْسَ لَهَا عَنِ الصَّحَابَةِ أَثَرٌ، وَ لَا عَنْ أَخْيَارِ الْعِتْرَةِ خَبَرٌ.[6]

فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ كَذَلِكَ أَلْزَمْتُ نَفْسِي الِاسْتِقْصَاءَ فِي هَذَا الْبَابِ، مُوضِحاً مَا عِنْدِي مِنَ الْبَيِّنَاتِ، وَ مُبْطِلاً مَا أَوْرَدَهُ الْمُخَالِفُونَ مِنَ الشُّبَهَاتِ، تَحَرِّياً لِمَرْضَاتِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ تَقَرُّباً إِلَى رَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ.

---

١. سوره انبياء، آيات ٢٦-٢٨.

٢. فى «ت» «د»: «محمّد بن» بدلاً من: «ابن».

٣. فى «ح»: «متحزفين» و فى نسخة بدل «ج»: «منحرفين».

٤. فى النسخ: «لسكون»، و هو ناتج عن سوء الكتابة، و المثبت هو الصواب.

٥. فى «ت» «د»: «بها».

٦. قوله: «خبر» ورد فى هامش «أ» و متن «ج» «ح» فقط.

وَ أَبْتَدِئُ بِذِكْرِ الرِّوَايَاتِ فِي النُّصُوصِ عَلَيْهِمْ مِنْ جِهَةِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله الْمَعْرُوفِينَ مِثْلِ: عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، وَ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ، وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، وَ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ، وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَ أَبِي هُرَيْرَةَ، وَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، (وَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ)،[1] وَ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، وَ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، وَ أَبِي أُمَامَةَ، وَ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، وَ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ، وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، وَ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ، وَ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ، وَ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ، وَ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، وَ أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام؛ وَ مِنَ النِّسَاءِ: أُمِّ سَلَمَةَ، وَ عَائِشَةَ، وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

ثُمَّ أُعْقِبُهُ بِذِكْرِ الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ عَنِ الْأَئِمَّةِ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ- مَا يُوَافِقُ حَدِيثَ الصَّحَابَةِ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ نَصِّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ؛ لِيَعْلَمُوا إِنْ أَنْصَفُوا وَ تَدَيَّنُوا،[2] وَ لَا يَكُونُوا كَمَا قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ»،[3] إِذْ مِثْلُ هَذِهِ الْأَخْبَارِ تُزِيلُ الشَّكَّ وَ الرَّيْبَ، وَ يُقْطَعُ بِهَا الْعُذْرُ، وَ إِنَّ الْأَمْرَ آكَدُ مِمَّا ذَهَبُوا إِلَيْهِ.

وَ إِلَى اللهِ أَرْغَبُ فِي التَّوْفِيقِ وَ التَّسْدِيدِ لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ».[4و5]

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدایی را که در قدیم بودن، یگانه و در اَزَلی بودن، تنهاست و به وسیلهٔ بقا، بر همهٔ موجودات غلبه کرد و به وسیلهٔ فنا، بندگانش را مغلوب ساخت. هیچ وقت و زمانی او را در اول بودنش همراهی نکرد و هیچ قطر و مکانی او را در بر نگرفت. به وجود

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ج» «ح»، و هو الصواب، لأنّ المصنّف روى عنه حديثاً واحداً بعد عمر بن الخطاب، و قبل زيد بن ثابت، راجع: الحديث ۵۸.

۲. فی «ج» «ح» «ع»: «و يدينوا».

۳. سوره جاثيه، آيه ۱۷.

۴. سوره انفال، آيه ۴۲.

۵. فی هامش «أ»: «بلغت قراءةً ولدی علیّ» و هذا بلاغ قراءة الكتاب، كتبه محمّد بن عبد الله بن زهرة لابنه أبی المكارم علیّ بخطّه، و كذا فی الموارد الآتية، كما فصّلنا عنها فی المقدّمة.

آورندۀ هر موجودِ ممکن و مکان؛ و خالقِ هر وقت و زمان است. پیوسته اله و ربّ و خالق و عالم بوده، پیش از آنکه مألوه و مربوب و مخلوق و معلومی وجود داشته باشد. قِدَم و هستیِ او بر همۀ زمان‌ها و روزگاران، و ازلیّت و وجود او بر ابتدائیّتِ هر چیزی پیشی گرفته است. به یگانگی خود، از صفات هر آفریده‌ای دوری کرد. به ازلی بودن خود، از صفات هر آفریده‌ای ارتفاع گرفت؛ و هر کس گمان کند که آفریننده‌ای غیر از اوست، دروغ گفته و هر کس ادعا کند که در قدیم بودن همراهی داشته، افترا بسته است. غیر از او معبودی نبوده و جز او آفریننده‌ای نیست. همۀ آفریدگان را به شکل‌های گوناگون و مخالف یکدیگر و به صورت جفت و همتا آفرید و بین موجوداتِ مختلف، الفت ایجاد کرد و بین آنها که با هم نزدیکی دارند، جدایی حاصل کرد تا همه بدانند که شریک و همتا و دستیار و مانندی ندارد.

و شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای واحد و احد و قدیم و بی‌نیاز نیست؛ و از آنچه افترازنندگان ادعا می‌کنند، منزّه بوده و از آنچه ستمگران می‌گویند، برتر است.

و شهادت می‌دهم که او آفرینندۀ همه آفریدگان است، چه آنهایی که رها هستند و چه آنهایی که بندگی او را پذیرفته‌اند؛ و او دو عالم را برای ایشان آفریده: عالمی که آنها را با امر و نهی و دعوت به بندگی و عمل، امتحان می‌کند و عالم دیگری که برای پاداش و عِقاب قرار داده «تا کسانی را که بد رفتار کرده‌اند، به خاطر کارهایشان کیفر دهد و کسانی را که به نیکی رفتار کرده‌اند، پاداش نیکو دهد».

و برخی را به خاطر امتحان و آزمایش بر برخی دیگر برتری داد و از میان ایشان، پیامبران و رسولان را برگزید و به وسیلۀ وحی خویش با فرشتگان مقرّب، آنها را تقویت کرد و ایشان را برای بشارت و هشدار برانگیخت تا مردم را به بندگیِ او دعوت کرده و با وحدانیّت او آشنا کنند و با حکمت و اندرز نیکو، ایشان را به راه خدا راهنمایی کرده و راه نجات و هلاکت را به ایشان نشان دهند. پس یکی پس از دیگری آمدند تا مردم نگویند: «هیچ بشارت‌دهنده و هشداردهنده‌ای نزد ما نیامد».

و محمد ﷺ را برای ختم رسالت‌ها برگزید و با آیاتی که به او عطا کرد، حجت را بر مردم

تمام کرده و با بیّناتی که به او داد، حجت را برای ایشان آشکار کرد. او سرور رسولان و خاتم پیامبران و برترینِ همهٔ آفریدگان است. او نیز رسالت را ابلاغ و امانت را ادا کرد و روش‌ها را بیان نمود و حجت‌ها را اقامه کرد و راه هدایت را رهنمون شد و راه هلاکت را شناساند و با کوشش و استواری، برای انجام امر خدا به پا خاست و در حالی که ستوده و ستایشگر بود، دنیا را ترک کرد و علم خویش را به امامانِ راشدین از اهل‌بیتِ نیکوکار و پاک و باتقوا و طاهرش به ارث داد که جانشینان [و مجرای محبت‌های] خدا در زمین و حجت او بر بندگانش هستند و خداوند ایشان را چراغ روشن در تاریکی‌ها و مُقتدای اهلِ زمین قرار داد تا مانند چهارپایان، بدون تکلیف و ثواب و عقاب رها نشوند.

برترین و کامل‌ترین و پاکیزه‌ترین صلوات خدا بر او و اهل‌بیتش و بر همهٔ پیامبران و رسولان و فرشتگان باد.

و ستایش خدایی را که ما را به دینش هدایت کرد و به ما توفیق حرف‌شنوی از اولیای خویش را عطا کرد؛ همان کسانی که اطاعت از آنها را بدون استثنا، قرینِ اطاعت از خود و رسولش قرار داد و حُکم به مقدم بودنِ ایشان بر دیگران کرد با دستوری که داد تا آنچه از به کار بردنِ احکام و آنچه موجب اصلاحِ امور دینیِ مردم می‌شود و به هنگام ابهام دیگران، به رسول خدا ﷺ ارجاع داده می‌شد، به ایشان ارجاع شود؛ آنها را حجتِ بر مردم و نشانه‌هایی در زمین و سفیران میان خود و بندگانش و خزانه‌داران علمش و تکیه‌گاه‌های دینش و پایه‌های توحیدش و جانشینانِ روی زمین قرار داد و تمام پلیدی‌ها را از ایشان دور کرده و آنها را مطهر گردانید.

ایشان از جانب خدا ابلاغ کرده و به سوی او دعوت می‌کنند و به کارهای خیری که خداوند به آنها امر می‌کند، عمل کرده و از آنچه ایشان را نهی می‌کند، دوری می‌کنند و ایشان «بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به دستور او کار می‌کنند. خداوند آنچه را پیشِ روی آنها و آنچه پشتِ سر ایشان است، می‌داند و آنها فقط برای کسی شفاعت می‌کنند که مورد رضایت خدا باشد و خود، از بیم او هراسان‌اند».

اولین آنها صدیق اکبر و فاروق اعظم، پیشوای مؤمنان و امام متقیان، علی بن ابی طالب

امیرمؤمنان علیه السلام است، سپس امام حسن علیه السلام، سپس امام حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین علیه السلام، سپس محمد بن علی علیهما السلام، سپس جعفر بن محمد علیهما السلام، سپس موسی بن جعفر علیهما السلام، سپس علی بن موسی علیهما السلام، سپس محمد بن علی علیهما السلام، سپس علی بن محمد علیهما السلام، سپس حسن بن علی علیهما السلام و سپس حجت مُنتظَر، صاحب الزمان که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، فرزند حسن بن علی علیهما السلام که صلوات خدا بر همهٔ آنان باد.

اما بعد؛

آنچه مرا به جمع‌آوری این اخبار از صحابه و عترتِ برگزیده در نصّ بر امامان نیکوکار ترغیب کرد، این بود که گروهی از شیعیان را دیدم که به لحاظ علمی، ضعیف یا در حدِ متوسط بوده و در این باره سرگردان و گلایه‌مند بودند و از شبهات زیادی که بر ایشان عرضه می‌شود، شکایت داشتند و گروه‌های معتزلی‌مذهب نیز برای مشتبه ساختن امر و معکوس جلوه‌دادن حقیقت، مخالفان را یاری می‌کردند تا کارشان به جایی رسید که امر نصوص بر ائمه علیهم السلام -از این جهت که قاطع عذر باشد- را انکار کرده و گمان کردند که ورود این اخبار در نصّ بر ائمه علیهم السلام، از جهتی است که قاطع عذر نیست [یعنی تعداد آنها کم است و یا اسناد آنها ضعیف است]؛ و حتی یک نفر از ایشان دچار افراط شده و خیال کرده بود که هیچ روایتی از صحابه و برگزیدگان عترت در این باره وجود ندارد.

پس وقتی وضع را چنین دیدم، خود را مُلزم ساختم که نهایت تلاش را در این باب به کار گیرم تا بیّناتی را که نزد من بود، آشکار کرده و شبهاتی را که مخالفان وارد می‌کنند، باطل سازم؛ تا رضایت خداوند را به دست آورده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامانِ پس از او تقرّب جویم.

و در ابتدا به ذکر روایات در نصّ بر ائمه علیهم السلام از سوی اصحابِ معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند «عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابوسعید خُدری، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، جابر بن سمُره، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابوهریره، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابو اُمامه، واثلة بن اَسقَع، ابو

ایوب انصاری، عمار بن یاسر، حذیفة بن اسید، عمران بن حصین، سعد بن مالک، حذیفة بن یمان، ابوقتاده انصاری، علی بن ابی‌طالب و دو پسرش حسن و حسین علیهم السلام» و از زنان به «ام‌سلمه، عایشه و فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله» خواهم پرداخت.

و به دنبال آن، به ذکر اخبار وارده از خود ائمه علیهم السلام که موافقِ احادیث صحابه در نصّ بر ائمه است و به نصّ صریحِ هریک از ایشان بر امام بعد از خودش خواهم پرداخت تا اگر منصف باشند، بدانند و به آن پای‌بند شوند؛ مصداق این سخن خداوند نباشند که فرمود: «با یکدیگر به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آنکه برای آنها علم حاصل شد، به خاطر حسادتی که میان آنها وجود داشت»؛ زیرا چنین اخباری، تردید را برطرف کرده و دیگر عذری نمی‌ماند و این امر، بیش از آن تأکید شده که ایشان می‌پندارند.

و امید دارم که خداوند در آنچه رضایت و محبت اوست، توفیق و استواری عطا کند «تا کسی که هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که زنده شود، با دلیلی روشن زنده گردد؛ و به راستی که خداوند شنوا و آگاه است».

باب اول

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از عبدالله بن عباس از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۱] حَدَّثَنَا شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه -يَعْنِي أَبَا جَعْفَرِ ابْنَ بَابَوَيْهِ رحمه الله-،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَنِي مِنْهَا فَجَعَلَنِي نَبِيّاً، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ مِنْهَا عَلِيّاً فَجَعَلَهُ إِمَاماً، ثُمَّ أَمَرَنِي أَنْ أَتَّخِذَهُ أَخاً وَ وَصِيّاً[۲] وَ خَلِيفَةً وَ وَزِيراً، فَعَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَ هُوَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ أَبُو سِبْطَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

أَلَا وَ إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- جَعَلَنِي وَ إِيَّاهُمْ حُجَجاً عَلَى عِبَادِهِ، وَ جَعَلَ مِنْ صُلْبِ

---

۱. قوله: «يعنى أباجعفر ابن بابويه رحمه الله» ورد فى «أ» «ع» فقط.

۲. فى «كمال الدين» زيادة: «ووليّا».

الْحُسَيْنِ أَئِمَّةً يَقُومُونَ[۱] بِأَمْرِي وَ يَحْفَظُونَ وَصِيَّتِي، التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَهْدِيُّ أُمَّتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَ أَقْوَالِهِ وَ أَفْعَالِهِ، يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ وَ حَيْرَةٍ مُضِلَّةٍ[۲] فَيُعْلِنُ[۳] أَمْرَ اللهِ، وَ يُظْهِرُ دِينَ اللهِ، وَ يُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللهِ، وَ يُنْصَرُ بِمَلَائِكَةِ اللهِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.[۴]

[۱/۱] سعید بن جُبَیر از عبدالله بن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نظری به زمین انداخت و مرا از میان اهل آن برگزید و پیامبرم گردانید، سپس نظری دیگر انداخت و علی را برگزید و او را امام گردانید. سپس به من دستور داد که او را برادر و وصی و جانشین و وزیر خود قرار دهم. پس، علی از من است و من از علی هستم، و او شوهر دخترم و پدر دو نوه‌ام حسن و حسین است.

بدانید که خدای تعالی من و ایشان را حجت بر بندگانش ساخته و از صُلب حسین، امامانی را قرار داده که کارهای مرا انجام دهند و وصیت مرا حفظ کنند.

نهمین آنها، قائمِ اهل‌بیتِ من و مهدی امتم است که در شمایل و گفتار و کردارش، شبیه‌ترین مردم به من است و پس از غیبتی طولانی و سرگردانیِ فریبنده‌ای ظهور کرده و امر خدا را آشکار و دین او را پیروز گرداند و با نصرت الهی تقویت گشته و به وسیلهٔ فرشتگان خدا یاری شود؛ پس زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

[۲/۲] أَخْبَرَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنِي[۵] أَحْمَدُ بْنُ مُطَرِّفِ بْنِ سَوَّارِ[۶] بْنِ الْحُسَيْنِ الْقَاضِي الْبُسْتِيُّ -بِمَكَّةَ-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَاتِمٍ

---

۱. فی «ت» «د»: «لیوصون».

۲. فی «ج» «ح»: «مظلمة».

۳. فی «ت» «د»: «فیعلی»، و کانت کذلک فی «أ»، ثمّ صیّرت «فیعلن».

۴. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۲۵۷ / ۲. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۴۸۹ / ۱۲- عن الحسن بن علیّ بن سالم، بهذا الإسناد.

۵. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۶. فی «أ» «ع» «م»: «سَولة» و المثبت عن سائر النسخ و نسخة بدل «أ» «م». و هو أحمد بن مطرف بن سوّار، أبوالحسن -أبوالحسین- البُستی، قاضی الحرمین، و هو أیضاً من مشایخ ابن بطة. انظر: الإبانة الکبری، ج۴، ص۱۱۸ / ۱۵۴۲ و

الْمُهَلَّبِيُّ الْمُغِيرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُهَلَّبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ كَثِيرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ:

قَدِمَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ يُقَالُ لَهُ: نَعْثَلٌ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَلَجْلَجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ حِينٍ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَسْلَمْتُ عَلَى يَدِكَ.

قَالَ: سَلْ يَا بَا عُمَارَةَ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، صِفْ لِي رَبَّكَ.

فَقَالَ ﷺ: إِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، كَيْفَ يُوصَفُ الْخَالِقُ الَّذِي تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ الْإِحَاطَةَ بِهِ؟

جَلَّ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، نَأَى فِي قُرْبِهِ، وَ قَرُبَ فِي نَأْيِهِ، كَيَّفَ الْكَيْفَ[1] فَلَا يُقَالُ:[2] كَيْفَ، وَ أَيَّنَ الْأَيْنَ فَلَا يُقَالُ: أَيْنَ هُوَ، تَنْقَطِعُ[3] الْكَيْفِيَّةُ فِيهِ وَ الْأَيْنُونِيَّةُ،[4] فَهُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَ الْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ، «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ».[5]

قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِكَ: «إِنَّهُ وَاحِدٌ لَا شَبِيهَ لَهُ»، أَلَيْسَ اللهُ وَاحِداً وَ الْإِنْسَانُ وَاحِداً،[6] وَ وَحْدَانِيَّتُهُ قَدْ أَشْبَهَتْ وَحْدَانِيَّةَ الْإِنْسَانِ؟

فَقَالَ ﷺ: اللهُ وَاحِدٌ وَاحِدِيُّ الْمَعْنَى، وَ الْإِنْسَانُ وَاحِدٌ ثَنَوِيٌّ، جِسْمٌ وَ عَرَضٌ وَ رُوحٌ،[7] وَ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي لَا غَيْرُ.

قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ، وَ إِنَّ

---

۱۳۹ / ۱۵۸۱؛ تاریخ بغداد، ج۵، ص۳۸۰ / ۲۹۳۵؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۹۸ / ۲۰۹.

۱. فی «ت» «د»: «الکیفیّة».

۲. فی «ج» «ت» «د» زیادة: «له» و کذا فی الموضع التالی.

۳. فی «ت» «ح» «د»: «منقطع».

۴. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس، و هامش «م»: «صوابه: الأینیّة».

۵. سوره اخلاص، آیات ۳ و ۴.

۶. المثبت من «ع»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ بالرفع فی کلا الموضعین.

۷. فی «ج» «ح» «ت» «د»: «ثَنَوِیّ المعنی، جسم و عَرَض، و بدن و روح».

نَبِيَّنَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ.

فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّ وَصِيِّي وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، يَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَسَمِّهِمْ لِي.

قَالَ: نَعَمْ، إِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ، فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ[1] الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً عَلَى عَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[2]

قَالَ: فَأَيْنَ مَكَانُهُمْ فِي الْجَنَّةِ؟

قَالَ: مَعِي فِي دَرَجَتِي.

قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّهُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ، وَ لَقَدْ وَجَدْتُ هَذَا فِي الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ، وَ فِيمَا عَهِدَهُ إِلَيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عليه السلام أَنَّهُ إِذَا كَانَ آخِرُ الزَّمَانِ يَخْرُجُ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُ: أَحْمَدُ، خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ عَدَدَ الْأَسْبَاطِ.[3]

قَالَ: فَقَالَ: يَا بَا عُمَارَةَ، أَتَعْرِفُ الْأَسْبَاطَ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ.

قَالَ: إِنَّ مِنْهُمْ لَاوِيَ بْنَ أَرْخِيَا.[4]

قَالَ: أَعْرِفُهُ يَا رَسُولَ اللهِ، وَ هُوَ الَّذِي غَابَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سِنِينَ، ثُمَّ عَادَ فَأَظْهَرَ شَرِيعَتَهُ

---

١. فی «ج» «ح» زيادة: «فابنه» و فی «ت»: «فإذا مضى الحسن فبعده ابنه» و فی «د»: «فإذا مضى الحسن فابنه» بدلاً من: «و بعد الحسن».

٢. كما جاء فی سورة المائدة، الآية، ص١٢: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً» إلى آخر الآية.

٣. كما جاء فی سورة الأعراف، الآية، ص١٦٠: «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» إلى آخر الآية.

٤. فی «ت» «د»: «أرحيا» و فی «م»: «راحيا» و فی «ج» «ح»: «برخيا».

بَعْدَ دِرَاسَتِهَا وَ قَاتَلَ مَعَ قرسطيّا[1] الْمَلِكِ حَتَّى قَتَلَهُ.

فَقَالَ عليه السلام: كائِنٌ فِي أُمَّتِي مَا كانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ، وَ إِنَّ الثَّانِيَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى، وَ يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ[2] الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ، فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّينَ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ، وَ الْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ.

فَانْتَفَضَ[3] نَعْثَلٌ وَ قَامَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

صَلَّى الْعَلِيُّ ذُو الْعُلَى عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرْ

أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَالْهَاشِمِيُّ الْمُفْتَخَرْ

بِكَ اهْتَدَانَا رَبُّنَا[4] وَفِيكَ نَرْجُو مَا أَمَرْ

وَ مَعْشَرٍ سَمَّيْتَهُمْ أَئِمَّةً اثْنَيْ عَشَرْ

حَبَاهُمُ رَبُّ الْعُلَى ثُمَّ صَفَاهُمْ مِنْ كَدَرْ

قَدْ فَازَ مَنْ وَالَاهُمُ وَخَابَ مَنْ عَادَى الزُّهَرْ[5]

آخِرُهُمْ يَشْفِي[6] الظَّمَأَ وَهُوَ الْإِمَامُ الْمُنْتَظَرْ

عِتْرَتُكَ الْأَخْيَارُ لِي وَالتَّابِعُونَ مَا أَمَرْ

---

۱. فی «ج» «ح» «د»: «فرسطيا» و فی «ت»: «فرسبطيا» و فی نسخة بدل «أ» «م»: «فرطسيّا».

۲. فی «ت» «د»: «ولا من».

۳. فی «ج» «ح»: «فأسقط».

۴. فی «ج» «ح»: «هدانا ربنا»، فی «ت»: «اهتدينا رشدنا».

۵. فی «ت» «د»: «عفّى الأثر» بدلاً من: «عادى الزهر».

۶. فی «ج» «م»: «يسقى».

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ[1] مُعْرِضاً فَسَوْفَ يَصْلَاهُ السَّقَرْ.[2*3*4]

[۲/۲] مجاهد از ابن عباس روایت کرده است: مردی یهودی به نام نعثل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! سؤال‌هایی از شما دارم که مدت‌هاست در سینه‌ام خلجان می‌کند و اگر آنها را پاسخ دهید، به دست شما اسلام می‌آورم.

فرمود: ای ابا عماره! بپرس! عرض کرد: ای محمد! پروردگارت را برایم توصیف کن.

فرمود: پروردگار وصف نمی‌شود، مگر به آنچه که او، خودش را به آن وصف کرده؛ چگونه وصف شود آفریدگاری که حواس از درک او و خیال‌ها از رسیدن به او و فکرها از محدود کردنش و دیدگان از احاطه به او عاجز است؟

او شکوهمندتر از توصیفِ وصف‌کنندگان است. در عین نزدیکی، دور و در عین دوری، نزدیک است. به‌وجودآورندهٔ کیفیات است؛ ولی نمی‌توان برای او کیفیت قائل شد. پدیدآورندهٔ مکان است؛ ولی نمی‌توان برای او مکانی قائل شد. کیفیت و مکان دربارهٔ او منقطع است. او یکتا و بی‌نیاز است، همچنان که خودش را وصف کرده، و توصیف‌کنندگان توان وصف او را ندارند «نه زاییده و نه زاییده شده * و نه کسی همتای او باشد».

عرض کرد: درست گفتی ای محمد! اکنون این سخن که گفتی: او یکتاست و شبیه ندارد را برایم توضیح بده؟ آیا چنین نیست که خدا یکتاست و انسان نیز یکتاست و یکتایی او به یکتایی انسان شباهت دارد؟

فرمود: خداوند، یکتای در معنی است، ولی انسان در معنا دوتا است. انسان مُرکب از جسم و عَرَض و روح است و این تشبیه فقط در معنای کلام است و بس.

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «ع»: «عنكم».

۲. فی «ت» «د»: «يصلى بسقر»، و فی نسخة بدل «ع»: «يصلى فی سقر».

۳. و رواه من طريق أبی المفضّل الشيبانی الجوينیُّ الشافعیُّ فی فرائد السمطين، ج۲، ص۱۳۳/۴۳۱.
و رواه الفضل بن شاذان النيسابوری بتفاوت يسير فی كتاب إثبات الرجعة -كما نقله عنه فی كفاية المهتدی، ص۴۷۵/۹- بهذا الإسناد: حدّثنا محمّد بن أبی عمير وأحمد بن محمّد بن أبی نصر جميعاً، عن أبان بن عثمان الأحمر، عن أبان بن تغلب، عن عكرمة، عن ابن عباس.

۴. و فی هامش «أ» بخطّ ابن إدريس: «بلغ عرضاً».

عرض کرد: درست گفتی ای محمد! اکنون مرا خبر ده که وصی تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده، مگر اینکه وصی داشته؛ پیامبر ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد.

فرمود: آری! وصی و جانشین پس از من، علی بن ابی‌طالب و پس از او، دو نوه‌ام حسن و حسین و پس از او، نُه نفر از صُلب حسین هستند که امامانِ نیکوکارند.

عرض کرد: ای محمد! آنها را برایم نام ببر.

فرمود: باشد؛ زمانی که حسین از دنیا برود، فرزندش علی و چون او برود، فرزندش محمد و چون او برود، فرزندش جعفر و چون او برود، فرزندش موسی و چون او برود، فرزندش علی و چون او برود، فرزندش محمد و چون او برود، فرزندش علی و چون او برود، فرزندش حسن و بعد از او، فرزندش حجت بن الحسن امام است. این هم دوازده امام که به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.[۱]

عرض کرد: جای ایشان در کجای بهشت است؟

فرمود: همراه من و در درجه من هستند.

عرض کرد: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و شما رسول خدا هستی؛ گواهی می‌دهم که آنها اوصیای پس از شما هستند و این مطلب را در کتاب‌های پیشین دیده‌ام؛ در آنچه موسی بن عمران علیه‌السلام به ما سفارش کرده نیز آمده است که چون آخرالزمان شود، پیامبری آید که نامش احمد است و او خاتم پیامبران است و پس از او پیامبری نیست و از صُلب او امامان نیکوکاری بیرون آیند که به عدد سبط‌های بنی‌اسرائیل هستند.[۲]

فرمود: ای ابا عماره! سبط‌های بنی‌اسرائیل را می‌شناسی؟

عرض کرد: آری ای رسول خدا! ایشان دوازده نفر بودند.

---

۱. همچنان که در سوره مائده، آیه ۱۲ آمده است: «و به تحقیق، خدا از بنی‌اسرائیل میثاق گرفت. و از آنان دوازده نقیب برانگیختیم»، نقیب به معنای سرکرده و پیشوا و بزرگِ قوم است.

۲. همچنان که در سوره اعراف، آیه ۱۶۰ آمده است: «و آنان را به دوازده سبط [قبیله] تقسیم کردیم که هر یک امتی بودند، و زمانی که قوم موسی از او آب خواستند، به او وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته‌سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید و هر گروهی آبشخور خود را شناخت».

فرمود: که لاوی بن ارخیا از آنها بود.

عرض کرد: او را می‌شناسم ای رسول خدا! او همان کسی بود که سال‌ها از بنی‌اسرائیل غایب شد و سپس بازگشت و شریعتش را پس از آنکه اثری از آن نمانده بود، پیروز گرداند و با قرسطیای پادشاه جنگید تا اینکه او را کشت.

فرمود: هرچه در بنی‌اسرائیل واقع شده، در امت من نیزواقع خواهد شد و دوازدهمین فرزندم غایب شود به طوری که دیده نشود؛ روزگاری بر امتم فرا رسد که از اسلام جز نامش و از قرآن جز نوشته‌اش باقی نماند؛ پس در آن زمان، خداوند به او اجازه خروج خواهد داد، پس اسلام را پیروز گرداند و دین را دوباره زنده کند.

سپس فرمود: خوشا به حال کسی که آنها را دوست بدارد و خوشا به حال کسی که به آنها تمسک جوید و وای به حال کسی که از ایشان کینه داشته باشد.

پس نعثل برخاست و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و اشعاری سرود [که ترجمه‌اش چنین است]:

درود خدای بزرگ بر تو باد ای بهترین بشر

تویی پیامبر برگزیده و هاشمیِ صاحب افتخار

پروردگارمان با تو ما را هدایت کرد و دستورات خدا را از تو طلب می‌کنیم

و از گروهی که ایشان را امامان دوازده‌گانه نام نهادی

خداوند [امامت را] به ایشان عطا فرموده و از تیرگی پاکشان فرمود

هرکس با ایشان دوستی کند، رستگار شده و هرکس با این ستارگان دشمنی کند، بی‌بهره مانده است

آخرینِ آنها تشنگی را شفا بخشد و او همان امام مُنتظَر است

عترت تو برای من برگزیده بوده و پیرو دستور خدا هستند

هر کس از شما رو گرداند، به زودی آتش دوزخ او را خواهد سوزاند.

[۳/۳] حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى

التَّلَّعُكْبَرِيُّ ﷺ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْعَدَوِيُّ الْبَصْرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُنْذِرِ الْمَكِّيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْهَيْثَمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ الْكِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَفْلَحُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ طَاوُسٍ الْيَمَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ الْحَسَنُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذِهِ، يَلْثِمُهُمَا وَ يُقَبِّلُهُمَا وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُمَا، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، كَأَنِّي بِهِ وَ قَدْ خُضِبَتْ شَيْبَتُهُ مِنْ دَمِهِ، يَدْعُو فَلَا يُجَابُ، وَ يَسْتَنْصِرُ فَلَا يُنْصَرُ.

قُلْتُ: مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ؟[2]

قَالَ: شِرَارُ أُمَّتِي، مَا لَهُمْ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.

ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَنْ زَارَهُ عَارِفاً بِحَقِّهِ كُتِبَ لَهُ ثَوَابُ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ، أَلَا وَ مَنْ زَارَهُ فَقَدْ[3] زَارَنِي، وَ مَنْ زَارَنِي فَكَأَنَّمَا قَدْ زَارَ اللهَ، وَ حَقُّ الزَّائِرِ عَلَى اللهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ، أَلَا وَ إِنَّ الْإِجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ:[4] يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: بِعَدَدِ حَوَارِيِّ عِيسَى وَ أَسْبَاطِ مُوسَى وَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

قَالَ:[5] يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمْ كَانُوا؟

قَالَ: كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ، فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى، فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَابْنُهُ

---

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. فی «ت» «د» زیادة: «یا رسول الله».

۳. فی «ت»: «فکأنّما قد» و فی «د»: «فکأنما» بدلاً من: «فقد».

۴. فی «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «قلت» بدلاً من: «قال ابن عباس».

۵. فی «ت» «د»: «قلت».

عَلِيٌّ، فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ، فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ، فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحُجَّةُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَسَامِيَ لَمْ أَسْمَعْ بِهِنَّ قَطُّ.

قَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي وَ إِنْ قُهِرُوا، أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَخْيَارٌ.

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَنْ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَارِفاً بِحَقِّهِمْ أَخَذْتُ بِيَدِهِ فَأُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ رَدَّ وَاحِداً مِنْهُمْ فَكَأَنَّمَا قَدْ أَنْكَرَنِي وَ رَدَّنِي، وَ مَنْ أَنْكَرَنِي وَ رَدَّنِي فَكَأَنَّمَا قَدْ أَنْكَرَ اللهَ وَ رَدَّهُ.

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، سَوْفَ يَأْخُذُ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالاً، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ، فَلَا يَتَفَرَّقَانِ[1] حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، وَلَايَتُهُمْ وَلَايَتِي وَ وَلَايَتِي وَلَايَةُ اللهِ، وَ حَرْبُهُمْ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللهِ، وَ سِلْمُهُمْ سِلْمِي وَ سِلْمِي سِلْمُ اللهِ.

ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه وآله: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».[2]*[3]

[۳/۳] طاووس یَمانی از عبدالله بن عباس روایت کرده است: نزد پیامبر صلى الله عليه وآله رفتم در حالی که حسن عليه السلام بر شانه و حسین عليه السلام بر زانوی او بود و حضرت آنها را می‌بوسید و می‌فرمود: خدایا! هر که ایشان را دوست بدارد، دوست بدار و هر که با ایشان دشمنی کند، دشمن بدار.

سپس فرمود: ای ابن عباس! گویا حسین را می‌بینم که موهای سفیدش از خونش رنگین شده و مردم را فرا می‌خواند، ولی کسی او را اجابت نمی‌کند و یاری می‌طلبد، ولی

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د» «م»: «یفترقان».

۲. سوره توبه، آیه ۳۲.

۳. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -كما نقله عنه فی كفاية المهتدی، ص۵۰۹/ ۱۸- بهذا الإسناد: حدّثنا عبد الله بن جبلة، عن عبد الله بن المستنير، عن المفضّل بن عمر، عن جابربن يزيد الجعفی، عن عبد الله بن العباس.

کسی او را یاری نمی‌کند.

عرض کردم: چه کسی این کار را می‌کند؟

فرمود: بدترین افراد امتم. آنها را چه می‌شود؟ خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند.

سپس فرمود: ای ابن عباس! هرکه او را با معرفت به حقش زیارت کند، برای او ثواب هزار حج و هزار عمره نوشته می‌شود. بدان! هر که او را زیارت کند، مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند، گویا خدا را زیارت کرده و حق زائر، بر خدا این است که او را در آتش عذاب نکند. بدان که اجابت دعا در زیر گنبدش و شفا در تربتش است و امامان از فرزندان او هستند.

ابن عباس عرض کرد: ای رسول خدا! امامان پس از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد حواریون عیسی و سبط‌های موسی و نقیبان بنی‌اسرائیل.

عرض کرد: ای رسول خدا! آنها چند نفر بودند؟

فرمود: دوازده نفر؛ و امامان بعد از من نیز دوازده نفر هستند. اولین آنها علی بن ابی‌طالب و پس از او، دو نوه‌ام حسن و حسین و چون حسین برود، فرزندش علی و چون او برود، فرزندش محمد و چون او برود، فرزندش جعفر و چون او برود، فرزندش موسی و چون او برود فرزندش علی و چون او برود، فرزندش محمد و چون او برود فرزندش علی و چون او برود، فرزندش حسن و چون او برود، فرزندش حجّت، امام است.

ابن عباس گوید که عرض کردم: ای رسول خدا! تاکنون این نام‌ها را نشنیده بودم.

فرمود: ای ابن عباس! ایشان امامان بعد از من هستند، اگرچه مغلوب شوند؛ و امین و معصوم و کریم و برگزیده‌اند.

ای ابن عباس! هرکه در روز قیامت بیاید و عارف به حق آنها باشد، دست او را گرفته و وارد بهشت می‌کنم.

ای ابن عباس! هرکه ایشان را منکر شود یا حتی یکی از آنها را رد کند، گویا مرا انکار و رد کرده است؛ هرکه مرا انکار و رد کند، گویا خدا را انکار و رد کرده است.

ای ابن عباس! به زودی مردم به راست و چپ بروند [و از راه مستقیم کناره گیرند]؛

پس هرگاه چنین شد، از علی و حزب او پیروی کن که او با حق است و حق نیز با اوست و آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

ای ابن عباس! ولایت ایشان، ولایت من و ولایت من، ولایت خداست. جنگ با ایشان، جنگ با من و جنگ با من، جنگ با خداست. سازش با ایشان، سازش با من و سازش با من، سازش با خداست. سپس فرمود: «می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا نور خود را کامل خواهد کرد، اگرچه کافران کراهت دارند».

[۴/۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْوَرَّاقُ الرَّازِيُّ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ،[1] عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ.[2]

[۴/۴] اصبغ بن نباته از عبدالله بن عباس روایت کرده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: من و علی و حسن و حسین و نُه نفر از فرزندان حسین، مطهّر و معصوم هستیم».

[۵/۵] أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي هَرَاسَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا[3] إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حُمَيْدٍ الْأَعْرَجِ،[4] عَنْ عَطَاءِ

---

۱. فی «أ» «ح» «ع» «م»: «عمر بن خالد»، و المثبت عن «ج» «د». و هو عمرو بن خالد الواسطی، أبو خالد القرشی الکوفی، مولی بنی هاشم. انظر: تهذیب الکمال، ج۲۱، ص۶۰۳/۴۳۵۷؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۹۳/۸۸۹۳.

۲. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۲۸۰/۲۸؛ عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۶۴/۳۰. و رواه من طریق الصدوق الجوینیّ الشافعیّ فی فرائد السمطین، ج۲، ص۱۳۲/۴۳۰.

۳. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۴. فی النسخ: «عبد الحمید الأعرج»، و المثبت هو الصواب. و هو حمید بن قیس الأعرج، أبو صفوان المکّی، قارئ أهل مکّة، روی عن عطاء بن أبی رباح، و روی عنه أبو أویس المدنی. انظر: تهذیب الکمال، ج۷، ص۳۸۴/۱۵۳۵؛ المعرفة والتاریخ، ج۱، ص۵۰۵؛ أخبار مکّة، ج۱، ص۸۶/۱۳.

قَالَ:

دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ هُوَ عَلِيلٌ بِالطَّائِفِ -فِي الْعِلَّةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا- وَ نَحْنُ زُهَاءُ ثَلَاثِينَ رَجُلاً مِنْ شُيُوخِ الطَّائِفِ وَ قَدْ ضَعُفَ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ وَ جَلَسْنَا.

فَقَالَ لِي: يَا عَطَاءُ، مَنِ الْقَوْمُ؟

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هُمْ شُيُوخُ هَذَا الْبَلَدِ، مِنْهُمْ: عَبْدُ اللهِ بْنُ سَلَمَةَ ابْنِ حَضْرَمٍ الطَّائِفِيُّ وَ عُمَارَةُ بْنُ أَبِي الْأَجْلَحِ وَ ثَابِتُ بْنُ مَالِكٍ، فَمَا زِلْتُ أَعُدُّ لَهُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى[1] تَقَدَّمُوا إِلَيْهِ وَ قَالُوا: يَابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، إِنَّكَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللهِ وَ سَمِعْتَ مِنْهُ مَا سَمِعْتَ، فَأَخْبِرْنَا عَنِ اخْتِلَافِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَقَوْمٌ قَدْ قَدَّمُوا عَلِيّاً عَلَى غَيْرِهِ، وَ قَوْمٌ جَعَلُوهُ بَعْدَ ثَلَاثَةٍ.

قَالَ: فَتَنَفَّسَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ،[2] وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ فَازَ وَ نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ ضَلَّ وَ غَوَى، يَلِي غُسْلِي وَ تَكْفِينِي، وَ يَقْضِي دَيْنِي، وَ أَبُو سِبْطَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تَخْرُجُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ سَلَمَةَ الْحَضْرَمِيُّ: يَابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللهِ، فَهَلَّا كُنْتَ تُعَرِّفُنَا قَبْلَ هَذَا؟

فَقَالَ: قَدْ وَ اللهِ أَدَّيْتُ مَا سَمِعْتُ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ.

ثُمَّ قَالَ: اتَّقُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ تَقِيَّةَ مَنِ اعْتَبَرَ تَمْهِيداً، وَ اتَّقَى فِي وَجَلٍ، وَ كَمَشَ فِي مَهَلٍ، وَ رَغِبَ فِي طَلَبٍ، وَ رَهِبَ فِي هَرَبٍ، فَاعْمَلُوا لِآخِرَتِكُمْ قَبْلَ حُلُولِ آجَالِكُمْ، وَ تَمَسَّكُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكُمْ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُهُ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَنْ تَمَسَّكَ بِعِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ.

ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: أَتَبْكِي وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مَكَانُكَ؟

فَقَالَ لِي: يَا عَطَاءُ، إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ.

ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنْهُ فَقَالَ لِي: يَا عَطَاءُ، خُذْ بِيَدِي وَ احْمِلْنِي إِلَى صَحْنِ الدَّارِ، فَأَخَذْنَا

۱. في «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «ثم».

۲. في «ج» «ح» «د»: «مع علي».

بِيَدِهِ أَنَا وَ سَعِيدٌ وَ حَمَلْنَاهُ إِلَى صَحْنِ الدَّارِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ، فَصَبَرْنَا عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَقَمْنَاهُ فَإِذَا هُوَ مَيِّتٌ رحمه الله.

[۵/۵] عطاء بن ابی‌رباح گوید: ما گروهی متشکل از سی نفراز بزرگان طائف بودیم که به نزد عبدالله بن عباس در شهرطائف رفتیم، در حالی که او بیمار بود -همان بیماری که با آن از دنیا رفت- و بر اثربیماری ضعیف شده بود. براو سلام کرده و نشستیم. به من گفت: ای عطا! اینها چه کسانی هستند؟

گفتم: آقای من! ایشان بزرگان این شهرند. از جمله: عبدالله بن سلمه طائفی، عمارة بن ابی‌اَجلح و ثابت بن مالک؛ یک‌یکِ ایشان را برایش نام بردم تا اینکه آنها پیش رفته و گفتند: ای پسرعموی رسول خدا! تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ای و از او چیزهایی شنیده‌ای؛ پس ما را از اختلاف این امت آگاه کن! گروهی علی را بر دیگران مقدم داشته‌اند و گروهی او را بعد از سه نفر[ابو بکرو عمرو عثمان] قرار داده‌اند؟

عطا گوید: ابن عباس آهی کشید و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: علی با حق است و حق با علی است و او امام و جانشین بعد از من است، پس هرکه به او تمسک جوید، رستگار شده و نجات یافته و هر که از او روی گرداند، گمراه شده و به راه هلاکت رفته است. او عهده‌دار غسل و کفن من خواهد شد و قرض مرا ادا می‌کند؛ او پدر دو نوه‌ام حسن و حسین است و از صُلب حسین، نُه امام بیرون آیند و مهدیِ این امت از ماست.

عبدالله بن سلمه گفت: ای پسرعموی رسول خدا! پس چرا پیش از این ما را آگاه نکردی؟

گفت: به خدا سوگند! آنچه شنیده بودم را رساندم و خیرشما را خواستم، ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.

سپس گفت: ای بندگان خدا! تقوای الهی پیشه کنید، مانند تقوای کسی که عبرت گرفت تا [برای آخرت] زمینه‌سازی کند؛ و در حال ترس [از خدا] تقوا پیشه کرد و در

مهلت باقی‌مانده، سرعت گرفت و در طلب کردن، رغبت داشت و در حال گریختن، ترس داشت؛ پیش از فرارسیدن مرگ، برای آخرت خویش کار کنید و به ریسمان محکم از میان عترت پیامبرتان چنگ بزنید؛ زیرا از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: هر که پس از من به عترت من تمسک جوید از رستگاران است.

سپس گریهٔ سختی کرد و افراد حاضر به او گفتند: آیا گریه می‌کنی با اینکه نزد رسول خداﷺ چنین جایگاهی داری؟ به من گفت: ای عطا برای دو چیز گریه می‌کنم: یکی هراس از آنچه پیشِ رو است و دیگر برای جدایی از دوستان.

سپس آن افراد از او جدا شدند و به من گفت: ای عطا! دست مرا بگیر و مرا به صحن خانه ببر. پس من و سعید دستش را گرفتیم و به صحن خانه بردیم. در این هنگام دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! من به وسیلهٔ محمد و آل محمد به تو تقرب می‌جویم. خدایا! من به وسیلهٔ ولایت علی بن ابی‌طالب به تو تقرب می‌جویم؛ پیوسته این جملات را تکرار می‌کرد تا اینکه روی زمین افتاد. اندکی صبر کردیم و سپس او را بلند کردیم و دیدیم مرده است، رحمت خدا بر او باد.

فَهَذَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَوَى عَنْهُ: سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، وَ مُجَاهِدٌ، وَ طَاوُسٌ الْيَمَانِيُّ، وَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، وَ عَطَاءٌ.

وَ لَوْلَا قَصْدِي فِي إِيرَادِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ الِاقْتِصَارُ وَ تَرْكُ التَّكْرَارِ لَأَوْرَدْتُ جُمْلَةً مِثْلَهَا، وَ هَذَا الْقَدْرُ كَافٍ[1] لِلْمُنْصِفِ الْمُتَدَبِّرِ.[2]

این عبدالله بن عباس است که سعید بن جبیر و مجاهد و طاووس یَمانی و اصبغ بن نباته و عطا از او روایت کرده‌اند.

اگر هدف من در ذکر این اخبار، اکتفا به اندک و ترک تکرار نبود، تعداد بیشتری را ذکر می‌کردم؛ ولی همین مقدار برای شخص منصف و عاقبت‌اندیش کافی است.

---

۱. فی «ت» «د»: «کفایة».

۲. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغ ولدی علیّ قراءة»، و بخط أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر -وفّقه الله-».

باب دوم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ علیهم السلام

باب آنچه از عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نصّ بر دوازده امام علیهم السلام روايت شده است.

[۱/۶] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى مُحَمَّدُ بْنُ زُهَيْرِ بْنِ الْفَضْلِ الْأُبُلِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ رُسْتَمَ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ بَشَّارٍ الرَّمَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ.

[۱/۶] سائب بن مالک از عبدالله بن مسعود روايت کرده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنيدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسين‌اند

---

۱. هو عمر بن الحسن بن عليّ بن مالك بن أشرس، أبو الحسين الشيباني القاضي، المعروف بابن الأشناني.
و التحقيق وقوع السهو في السند، و لعلّه كان هكذا: «حدّثنا أبو الحسين عمر بن الحسن، عن عليّ بن رستم، قال: حدّثني إبراهيم بن بشّار»؛ لأنّ رواية أبي الحسين عمر بن الحسن بالواسطة عن إبراهيم بن بشّار عن سفيان بن عيينة وردت في تاريخ دمشق. و أبو الحسين عمر بن الحسن بن عليّ بن مالك الأشناني «۳۳۹ق» قريب الطبقة لعلي بن رستم بن المطيار، أبي الحسن الطهراني «۳۰۳ق». انظر: تاريخ بغداد، ج۱۱، ص۲۳۶/ ۵۹۸۰؛ طبقات المحدّثين بأصبهان، ج۳، ص۵۵۳/ ۴۹۲؛ تاريخ أصبهان، ص۱/ ۴۳۵؛ تاريخ دمشق، ج۲۲، ص۶۴.

و نهمين نفر، مهديِ ايشان است»).

[٢/٧] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدَوَيْهِ،[١] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُويَزِيدَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ[٢] بْنِ يَزِيدَ الْمَرْوَزِيُّ -بِالرَّيِّ، فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ -فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ- الْمَعْرُوفُ بِإِسْحَاقَ ابْنِ رَاهَوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى النَّيْسَابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ الْوَاسِطِيُّ،[٣] عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ،[٤] عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ:

بَيْنَا[٥] نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ لِعَرْضٍ[٦] مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ يَقُولُ لَهُ فَتًى شَابٌّ: هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ خَلِيفَةً؟

قَالَ: إِنَّكَ لَحَدِيثُ السِّنِّ،[٧] وَ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ. نَعَمْ عَهِدَ إِلَيْنَا نَبِيُّنَا صلى الله عليه وآله أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[٨]

١. فى العيون: «عبدَوَيه القطّان»، و فى الخصال: «عبد ربّه القطّان»، و فى كمال الدين: «أحمد بن الحسن القطان المعروف بابى عليّ بن عبد ربّه الرازى و هو شيخ كبير لأصحاب الحديث». انظر: معجم رجال الحديث، ج٢، ص٨٦ / ٥٠٨.

٢. فى النسخ: «أبوزيد محمّد بن يحيى بن خلف»، و المثبت هو الصواب كما فى العيون و الخصال. و هوأبويزيد المدينى المروزى الميرماهانى، صاحب ابن راهويه، و هوالذى روى عنه تفسيره. انظر: سير أعلام النبلاء، ج١٤، ص٥٣١ / ٣٠٥؛ تاريخ الإسلام، ج٧، ص٢٧٥ / ١٣٦.

٣. فى النسخ: «يحيى بن يحيى النيسابورى، عن سليمان بن بلال، قال: حدّثنا هشام الدستوانى»، و فى كمال الدين و الأمالى: «يحيى بن يحيى، عن هشام»، و فى العيون: «يحيى بن يحيى، عن هيثم»، و فى الخصال: «يحيى بن يحيى، عن هشيم»؛ و الصحيح ما أثبتناه كما فى الخصال، لأنّ الواسطة بين يحيى بن يحيى و مجالد بن سعيد هوهشيم بن بشير السلمى الواسطى. وإسناد يحيى بن يحيى، عن هشيم، عن مجالد، عن الشعبى، عن مسروق، ورد فى: مسند إسحاق بن راهويه، ج٣، ص١٠٤٣/١٨٠٦ و١٨١١.

٤. فى النسخ: «مجالد عن سعيد»، وكانت فى «أ»: «مجالد بن سعيد»، ثمّ صُيِّرت «مجالد عن سعيد»، والصحيح ما أثبتناه؛ لأنّ الراوى عن الشعبى هومجالد بن سعيد الهمدانى الكوفى. انظر: مسند البزّار، ج٥، ص٣٢٠ / ١٩٣٧-١٩٤٢؛ تهذيب الكمال، ج٢٧، ص٢١٩ / ٥٧٨٠.

٥. فى «ت» «د»: «كنّا» بدلاً من: «بينا».

٦. كذا فى «أ» «ع» «م»، و فى سائر النسخ: «نعرض».

٧. كذا فى «أ» «ع» «م»، و فى سائر النسخ: «لحدث السنّ».

٨. رواه الصدوق فى كمال الدين، ج١، ص٦٧ و٢٧٠؛ عيون أخبار الرضا، ج١، ص٤٨ / ١٠؛ الخصال، ج٢، ص٤٦٦ / ٦، الأمالى، ص٣٠٩ / ٤. و رواه بتفاوت يسير جماعة من طريق مجالد بن سعيد بهذا الإسناد، منهم: أحمد بن حنبل فى

[۲/۷] مسروق گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود بودیم تا قرآنهای خود را بر او عرضه کنیم که جوانی به او می‌گفت: آیا پیامبرتان به شما سفارش کرده که پس از وی چند نفر جانشین او خواهند بود؟

گفت: تو جوانی نورس هستی و این چیزی است که پیش از تو کسی از من نپرسیده بود؛ بله، پیامبر ما به ما سفارش کرده که پس از وی دوازده نفر به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل، جانشین او خواهند بود.

[۳/۸] حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَافِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَاعِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبْدُوسِ بْنِ سَوَّارٍ الدَّقَّاقُ الْحَرَّانِيُّ،[۲] قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْغَفَّارِ بْنُ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ مُطَرِّفٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ؛[۳]

قَالَ عَتَّابٌ: وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْمَاطِيُّ،[۴] قَالَ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى، قَالَ:

المسند، ج۶، ص۳۲۱/ ۳۷۸۱، و أبو يعلى الموصلى فى المسند، ج۹، ص۲۲۲/ ۵۳۲۲ و ۵۳۲۳؛ و الطبرانى فى المعجم الكبير ۱۰، ص۱۵۷/ ۱۰۳۱۰؛ و الحاكم فى المستدرك، ج۴، ص۵۴۶/ ۸۵۲۹.

۱. المثبت عن «ج» «ح»، و فى سائر النسخ: «علىّ بن محمّد». و هو الشيخ الصدوق، و عبّر عنه المؤلّف دائماً بـ: «محمّد بن علىّ» كما نقل عنه فى الحديث السابق، و عثرنا على هذا الحديث سنداً و متناً فى أربعة من كتب الصدوق. لاحظ: تخريجاتنا للحديث، و طبقات أعلام الشيعة، ج۱، ص۱۶۴ ترجمة عتّاب بن محمّد.

۲. فى النسخ: «محمّد بن عبيد بن سوّار ورّاق الثعلبى» و فى «ت» «د»: «أبى عبيد» بدلاً من «عبيد» و فى «ج» «ح»: «و رواه» بدلاً من: «ورّاق» و فى كمال الدين «محمّد بن عبد الله بن سوّار بن ورّاق النُّفَيلى» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن عبدوس بن سوّار بن إبراهيم بن البِشطام، أبو جعفر الدقّاق الحرّانى البِشطامى، جدّ محمّد بن عبيد الله بن محمّد بن عبدوس، أبى عبد الله الدقّاق الحرّانى؛ لأنّ الشيخ الصدوق رواه أيضاً فى كتبه قبل هذا الحديث بسند آخر يتّحد مع هذا فى محمّد بن عبدوس الحرّانى، و لعدم إمكان رواية محمّد بن عبيد الله الحرّانى -و هو من مشايخ ابن جُمَيع الصيداوى «۳۰۵-۴۰۲ق»- عن عبد الغفّار بن الحكم الحرّانى «۲۱۷ق»، والصحيح أنّ الراوى هو جدّه، و هو المعاصر لأحمد بن عبدالرحمن الحرّانى «۲۶۸ق». انظر: كمال الدين، ج۱، ص۲۷۱/ ۱۷ و ۱۸؛ الخصال، ج۲، ص۴۶۷/ ۷ و ۸؛ سنن الدارقطنى، ج۲، ص۸۲/ ۱۱۸۶؛ تاريخ الرقّة لأبى علىّ القشيرى، ص۴۷/ ۳۸؛ معجم الشيوخ لابن جُمَيع الصيداوى، ص۱۲۲؛ الأنساب للسمعانى، ج۲، ص۲۳۳/ ۵۰۱.

۳. لقد أشار ابن القيسرانى فى أطراف الغرائب، ج۴، ص۱۲۰/ ۳۷۷۷ إلى هذا الحديث بهذا الجزء من السند، يعنى: عبد الغفّار بن الحكم، عن منصور بن أبى الأسود، عن مطرّف، عن الشعبى، عن عمّه، عن ابن مسعود.

۴. هو إسحاق بن محمّد بن الفضل بن جابر بن شاذان السَّقَطى، أبو العباس الزيّات، روى عن يوسف بن موسى بن راشد القطّان. و لم يرد فى ترجمته «الأنماطىّ» و لعلّه مصحّف عن «السقطى». انظر: تاريخ بغداد، ج۳، ص۳۷۱/ ۱۵۰۰؛ همان، ج۶، ص۳۹۲/ ۳۴۴۳؛ سنن الدارقطنى، ج۵، ص۴۷۳/ ۴۶۹۴.

حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سَوَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ؛

قَالَ عَتَّابٌ: وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَّانِيُّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، كُلُّهُمْ قَالُوا: عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدٍ.[۳]

قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَتَّابٌ: وَ هَذَا حَدِيثُ مُطَرِّفٍ قَالَ: كُنَّا[۴] جُلُوساً فِي الْمَسْجِدِ وَ مَعَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: فِيكُمْ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟

قَالَ: نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللهِ،[۵] فَمَا حَاجَتُكَ؟

قَالَ: يَا عَبْدَ اللهِ، أَخْبَرَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ خَلِيفَةً؟

قَالَ: لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[۶]

وَ قَالَ جَرِيرٌ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ بِعِدَّةِ[۷] نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[۸]

[۳/۸] قيس بن عبد گويد: در مسجد [كوفه] نشسته بوديم و عبدالله بن مسعود

---

۱. فى «أ» «م»: «الحسن بن محمّد الجوانى»، و فى: «ت» «د»: «الحسين بن محمّد الجوانى»، و المثبت هو الصواب كما فى كتب الصدوق. و هو الحسين بن محمّد بن أبى معشر مودود السلمى الجزرى، أبو عروبة الحرّانى. انظر: بغية الطلب فى تاريخ حلب، ج۶، ص۲۷۸۰؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۴، ص۵۱۰/ ۲۸۵.

۲. فى «أ» «ع» «م»: «سعد بن مسلمة»، و المثبت عن «ت» «د». و هو سعيد بن مَسْلَمة بن هشام بن عبد الملك بن مروان القرشى، روى عنه أيّوب بن محمّد الوزّان. انظر: تاريخ دمشق، ج۱۹، ص۳۸۳؛ تهذيب الكمال، ج۳، ص۴۸۹/ ۶۲۳؛ همان، ج۱۱، ص۶۳/ ۲۳۵۷.

۳. هو قيس بن عبد الهمدانى، عمّ عامر بن شراحيل بن عبد الشعبى. انظر: الطبقات الكبرى، ج۶، ص۲۱۷/ ۲۱۰۷؛ تهذيب الكمال، ج۱۴، ص۲۸/ ۳۰۴۲.

۴. فى «ت» «د»: «بينما كنّا».

۵. فى «ت» «د» «ع»: «عبد الله بن مسعود».

۶. فى كتب الصدوق زيادة: «قال أبو عروبة فى حديثه: نعم، عدّة نقباء بنى إسرائيل».

۷. فى «ت» «د»: «كعدّة»، و فى «ج» «ح»: «بعدد»، و فى «م»: «اثنا عشر خليفة بعدّة».

۸. رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۱، ص۲۷۱/ ۱۸؛ عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۴۹/ ۱۱؛ الخصال، ج۲، ص۴۶۷/ ۸؛ الأمالى، ص۳۰۹/ ۶.

نیز با ما بود که عربی بادیه‌نشین آمد و گفت: آیا عبدالله بن مسعود در میان شماست؟

او گفت: آری! من عبدالله بن مسعود هستم، بگو چه می‌خواهی؟

گفت: ای عبدالله! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که چند خلیفه [و جانشین] در میان شما خواهد بود؟

گفت: از من چیزی پرسیدی که از وقتی به عراق آمده‌ام، کسی از من دربارهٔ آن سؤال نپرسیده بود. آری! ما را به دوازده جانشین خبر داده که به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

در همین روایت که جریر با سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است، پیامبر ﷺ فرمود: جانشینان پس از من دوازده نفر به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

[۹/۴] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رَحِمَهُ‌الله، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ[۱] الثَّقَفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعُطَارِدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَازِمٍ الضَّرِيرُ الْكُوفِيُّ؛[۲]

قَالَ: [وَ][۳] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ[۴] بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ

---

۱. فی النسخ: «أحمد بن عبد الله بن محمّد بن عمارَة»، و المثبت هو الصواب. و هو أبو العباس الثقفی الكاتب، و كان من رؤوس الشيعة. روی عنه أبو المفضّل الشيبانی. انظر: مقاتل الطالبيين، ص۲۹۱ و ۳۷۲؛ تاريخ بغداد، ج۵، ص۲۲۹۹/۶؛ الأمالی للطوسی، ص۱۰۳۱/۴۶۳؛ همان، ص۱۰۹۸/۵۰۱؛ لسان الميزان، ج۱، ص۶۲۷/۵۳۴.

۲. فی «أ» «ع» «م»: «محمّد بن حسان الضرير القومسی»، و فی «ت» «د»: «التومنی» و فی «ج» «ح»: «البومسی» بدلاً من «القومسی»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن خازم الضرير الكوفی، أبو معاوية التميمی السَّعْدی مولاهم، روی عنه العطاردی خاتمة أصحابه. انظر: التاريخ الكبير، ج۱، ص۱۹۱/۷۴؛ سير أعلام النبلاء، ج۹، ص۲۰/۷۳؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۵۱۷۳/۱۲۳.

۳. من عندنا؛ لأنّ يحيی بن عبد الحميد الحمّانی روی عن أبی معاوية محمّد بن خازم الضرير، و لأنّ علیّ بن محمّد الأنصاری كان من شيوخ الطبرانی و كان معاصراً لأحمد بن عبيد الله الثقفی، و عبيد الله بن عبد الكريم أبو زرعة الرازی «۲۶۴ق» كان معاصراً لأحمد بن عبد الجبّار العطاردی «۲۷۰ق» خاتمة أصحاب أبی معاوية الضرير «۱۹۵ق»؛ و أبو زرعة الرازی قد روی عن أبی معاوية الضرير بواسطة يحيی الحمّانی «۲۲۸ق». انظر: المصنّف لابن أبی شيبة، ج۲، ص۱۱۱۸۱/۴۷۳؛ المعجم الأوسط، ج۴، ص۴۱۸۴/۲۷۵؛ أخلاق النبی لأبی الشيخ الأصبهانی، ج۳، ص۶۴۱/۲۸۶؛ الأمالی للطوسی، ص۱۱۸۷/۵۷۴؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۵۱۷۳/۱۲۳؛ همان، ج۳۱، ص۶۸۶۸/۴۱۹.

۴. فی النسخ: «عبد الله»، و المثبت هو الصواب. و هو عبيد الله بن عبد الكريم بن يزيد بن فَرّوخ القرشی المخزومی، أبو زُرْعَة الرازی، روی عن يحيی الحمّانی. انظر: أخلاق النبی، ج۳، ص۶۴۱/۲۸۶؛ تاريخ بغداد، ج۱۰، ص۵۴۶۹/۳۲۵؛ تهذيب الكمال، ج۱۹، ص۳۶۶۰/۸۹.

عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيِّ، عَنْ حَنَشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

[۴/۹] حَنَش بن معتمِر از عبدالله بن مسعود روايت كرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه مى‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند كه همهٔ آنها از قريش‌اند».

وَ هَذَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَوَى عَنْهُ: السَّائِبُ، وَ مَسْرُوقٌ، وَ قَيْسُ بْنُ عَبْدٍ، وَ حَنَشُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ.[۱]

اين عبدالله بن مسعود است كه سائب و مسروق و قيس بن عبد و حنش بن معتمر از او روايت كرده‌اند.

۱. فى هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدى علىّ» و «بلغ سماعاً أيّده الله تعالى» و «بلغ السماع».

باب سوم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از ابوسعید خُدری از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۱۰] أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِئُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَسَدُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ حَكِيمٍ الْهُذَلِيُّ أَبُو بَكْرٍ الدَّاهِرِيُّ،[1] عَنِ الْحَجَّاجِ بْنِ أَرْطَاةَ، عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ (وَأَخُو الْإِمَامِ)،[2] تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

[۱/۱۰] عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که به حسین عليه السلام می‌فرمود: تو امام، فرزند امام و برادر امام هستی! نُه نفر از صُلب تو امامان نیکوکارند و نهمین نفر، قائم ایشان است».

---

۱. فی «ج» «ح»: «الراهنی»، وفی سائر النسخ: «الراهبی»، والمثبت هو الصواب. انظر: صفة النفاق، ص۱۱۸/ ۸۸ و۸۹؛ تاریخ بغداد، ج۹، ص۴۵۳/ ۵۰۷۶؛ لسان المیزان، ج۴، ص۴۶۴/ ۴۲۰۸.

۲. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د».

[۲/۱۱] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ[۱] الْبَلْخِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَلْخِيُّ، عَنْ سِمَاكٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ.

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَالْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟

قَالَ: نَعَمْ، الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ؟ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.

[۲/۱۱] ابوهارون عبدی از ابوسعید خدری روایت کرده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: اهل‌بیت من، امان برای اهل زمین هستند، همچنان که ستارگان، امان‌اند برای اهل آسمان.

شخصی پرسید: ای رسول خدا! پس امامان بعد از شما، از اهل‌بیت شما هستند؟

فرمود: بله، امامانِ بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین بوده و امین و معصوم‌اند و مهديِ این امت از ما است.

بدانید که ایشان، اهل‌بیت من و عترت من و از گوشت و خون من هستند. چرا عده‌ای مرا دربارهٔ آنها آزار می‌دهند؟ خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند.

[۳/۱۲] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْعَدَوِيُّ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ شَبِيبٍ،[۲] عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ، عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

---

۱. فی «ت» «د»: «الحسین».

۲. فی النسخ: «سلمة بن قیس»، والمثبت هو الصواب. و هو سلمة بن شبیب النیسابوری الحافظ، أبوعبدالرحمن الحَجَری المِسْمَعی، نزیل مکّة، روی عنه الحسن بن علی بن زکریا البصری. و سلمة بن قیس الأشجعی کان من الصحابة. انظر: شرح أصول إعتقاد أهل السنة للالکائی، ج۲، ص۳۶۳/۵۴۴؛ تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۲۸۴/۲۴۵۵؛ همان، ج۱۱، ص۳۰۹/۲۴۶۵.

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ،[۱] وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ.

[۳/۱۲] عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و نهمین نفر، قائم ایشان است. پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست داشته باشد و وای به حال کسی که نسبت به ایشان بغض و کینه داشته باشد».

[۴/۱۳] وَ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ -قِرَاءَةً عَلَيْهِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي عُلَيه[۲] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْبَجَلِيُّ،[۳] عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام:

يَا حُسَيْنُ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ،[۴] تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

[۴/۱۳] عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به حسین علیه السلام می‌فرمود: ای حسین! تو امام و فرزند امام هستی، نُه نفر از فرزندان تو امامان نیکوکارند و نهمین آنها، قائم ایشان است.

از ایشان سؤال شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: دوازده نفر که نُه نفرشان از صُلب حسین هستند.

[۵/۱۴] حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ السُّلَيْمَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ -فِي الرَّحْبَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا [إِبْرَاهِيمُ بْنُ][۵] حَمَّادِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ

---

۱. فی «ت»: «من صُلب الحسین تسعة».

۲. قوله: «علیه» من «أ» «ع» «م» فقط.

۳. لم نظفر علیه، و وجدنا روایة الطبری عن علی بن مسهر، بواسطة محمّد بن عُبَید بن محمّد المحاربی، فی: تهذیب الکمال، ج۲۶، ص۷۰/۵۴۴۶.

۴. فی «ت» «ج» زیادة: «أخو الإمام».

۵. من عندنا، لأنه الراوی عن عمران بن محمّد بن سعید بن المسیّب. انظر: المعجم الکبیر، ج۳، ص۱۲۶/۲۸۸۱؛

بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: لَا يُبْغِضُنَا إِلَّا مُنَافِقٌ.

[۵/۱۴] سعيد بن مسيّب از ابوسعيد خدرى روايت كرده است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفر هستند كه نُه نفرشان از صُلب حسين‌اند و نهمين نفر، قائم ايشان است. سپس فرمود: كسى جز منافق، از ما بغض و كينه ندارد».

[۶/۱۵] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعَطَّارُ الْكُوفِيُّ -بِبَغْدَاذَ-، قَالَ: كُنَّا فِي مَجْلِسِ أَبِي بَكْرٍ أَحْمَدَ[2] بْنِ مُوسَى بْنِ مُجَاهِدٍ الْمُقْرِئِ فَتَذَاكَرُوا الْأَئِمَّةَ، فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ هِبَةِ اللهِ السِّجِرِيُّ،[3] عَنْ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَسْعُودِيِّ، عَنْ كَثِيرٍ النَّوَّاءِ، عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

[۶/۱۵] عطيه عوفى از ابوسعيد خدرى روايت كرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه مى‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند كه نُه نفرشان از صُلب حسين‌اند و نهمين نفر، قائم ايشان است».

[۷/۱۶] وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ -فِي دَارِ الْقُطْنِ-، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ أَبِي

ترتيب الأمالى الخميسية، ج۱، ص۱۹۹/۷۴۰؛ تاريخ الإسلام، ج۴، ص۴۶۸/۲۹۸؛ تهذيب الكمال، ج۱۸، ص۱۲۰/۳۴۳۹؛ همان، ج۲۲، ص۳۴۸/۴۴۹۹.

۱. فى «ت»: «حدّثنا».

۲. فى النسخ: «محمّد»، والمثبت هوالصواب. و هوأحمد بن موسى بن العباس بن مجاهد المقرئ، أبوبكرالبغدادى، مصنّف كتاب السبعة. انظر: تاريخ بغداد، ج۵، ص۳۵۲/۲۸۹۶؛ سيرأعلام النبلاء، ج۱۵، ص۲۷۲/۱۲۱.

۳. كذا فى «أ» «ع» «م»، و فى نسخة بدل «أ»: «السروى»، و فى «ت» «ج» «ح» «د»: «الشجرى». و الظاهرأنّه سليمان بن عبد الله السِّجزى؛ لأنّ الدارقطنى روى عنه بواسطة واحدة، و روى عن أبى بكربن مجاهد المذكور مباشرة. انظر: سنن الدارقطنى، ج۱، ص۱۲۰/۲۲۳؛ تاريخ بغداد، ج۵، ص۳۵۲/۲۸۹۶؛ طبقات الحنابلة، ج۱، ص۱۶۳.

الْأَسْوَدِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ،[۱] قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

[۷/۱۶] عطیه عوفی از ابوسعید خدری روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و نهمین آنها، قائم ایشان است».

[۸/۱۷] حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ -الْمَعْرُوفُ بِابْنِ النَّجَّارِ- الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ الزَّيْدِيُّ -بِالْكُوفَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ إِيَاسِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ،[۲] فَطُوبَى لِمُحِبِّيهِمْ، وَ الْوَيْلُ لِمُبْغِضِيهِمْ.

[۸/۱۷] ایاس بن سلمه از ابوسعید خدری روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: جانشینان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و نهمین نفر، مهدیِ ایشان است. پس خوشا به حال دوستداران ایشان و وای به حال کینه‌ورزان به ایشان».

[۹/۱۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيَاثٍ[۳] الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي [إِبْرَاهِيمُ بْنُ][۴] حَمَّادِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ:

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د» زیادة: «الخدری». و انظر الإسناد من صالح بن أبی الأسود فی: المعجم الکبیر، ج۳، ص۶۵/ ۲۶۷۹.

۲. فی «ت»: «والتاسع قائمهم و مهدیّهم».

۳. فی «ت»: «محمّد بن عتّاب».

۴. من عندنا، لأنه الراوی عن عمران بن محمّد، و قد تقدّم فی الحدیث ۱۴، فراجع.

صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله صَلَاةَ الْأُولَى ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا فَقَالَ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ وَ بَابُ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَتَمَسَّكُوا بِأَهْلِ بَيْتِي بَعْدِي وَ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي -أَوْ قَالَ: مِنْ عِتْرَتِي-.

[٩/١٨] سعید بن مسیّب از ابوسعید خدری روایت کرده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز ظهر را با ما به جماعت خواند. سپس روی مبارکش را به سوی ما کرد و فرمود: ای اصحاب من! همانا مَثَل اهل‌بیت من در میان شما، مَثَل «کشتی نوح و دروازه حطّه در بنی‌اسرائیل» است. پس از من به اهل‌بیتم و امامان راشدین از فرزندانم تمسک جویید که [در این صورت] هرگز گمراه نخواهید شد.

از ایشان پرسیدند: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: دوازده نفر از اهل‌بیتم -یا فرمود: از عترتم-.

[١٠/١٩] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا فَيْضُ بْنُ الْفَضْلِ الْبَجَلِيُّ،[2] قَالَ: حَدَّثَنِي مِسْعَرُ بْنُ كِدَامٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَبِي الصِّدِّيقِ النَّاجِي، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رحمه الله، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ.

[١٠/١٩] ابوصدیق ناجی از ابوسعید خدری روایت کرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و مهدی عليه السلام از ایشان است».

وَ هَذَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ رَوَى عَنْهُ: عَطِيَّةُ الْعَوْفِيُّ، وَ أَبُو هَارُونَ الْعَبْدِيُّ، وَ سَعِيدُ بْنُ

---

١. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «محمّد بن علیّ»، و المثبت عن «ت» «د»، و هو علیّ بن محمّد بن متّویه، و ستتکرّر روایة علیّ بن محمّد عن الصفوانی فی الحدیث ۶۹، کما أنّ الصدوق لم یرو عن الصفوانی فی کتبه.

٢. فی النسخ: «فیض بن المفضّل الحلبی»، و المثبت هو الصواب. و هو فیض بن الفضل البجلی، أبو محمّد الکوفی، روی عن مسعر بن کدام، عن سلمة بن کهیل. انظر: الجرح والتعدیل، ج٧، ص٨٨/ ۵٠٠؛ المعجم الصغیر، ج١، ص٢۶٠/ ۴٢۵؛ تاریخ الإسلام، ج۵، ص۴٢۵/ ٣٢۶.

الْمُسَيَّبِ، وَ[إِيَاسُ بْنُ][1] سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، وَ أَبُوالصِّدِّيقِ النَّاجِی.[2]

و این ابوسعید خدری است که عطیه عوفی و ابوهارون عبدی و سعید بن مسیّب و ایاس بن سلمة بن اکوع و ابوصدیق ناجی از او روایت کرده‌اند.

---

۱. من عندنا؛ لأنه الراوی عن أبی سعید الخدری، راجع: الحدیث ۱۷.

۲. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب چهارم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَحِمَهُ‌اللهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ

باب آنچه از ابوذر غِفاری از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم‌السلام روايت شده است.

[۱/۲۰] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ‌اللهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَبَاحٍ الْأَشْجَعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَالِبِ بْنِ حَرْبٍ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمْرٍو الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي الْحَارِثِ،[۲] عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى‌اللهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ يَقُولُ:

مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَهْلَ بَيْتِي كُنَّا نَحْنُ وَ هُوَ كَهَاتَيْنِ -وَ أَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَ الْوُسْطَى-.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ‌السَّلَامُ: أَخِي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ سِبْطَيَّ[۳] خَيْرُ الْأَسْبَاطِ، وَ سَوْفَ يُخْرِجُ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةً أَبْرَاراً، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

---

۱. فى النسخ: «الحرث»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن غالب بن حرب البصرى، أبو جعفر الضبّى التمّار، المعروف بالتمتام. انظر: تاريخ بغداد، ج۳، ص۳۶۱/ ۱۴۹۲؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۳، ص۳۹۰/ ۱۸۸.

۲. و الظاهر وقوع السهو فى السند، لأنّ عبد الكريم بن عبدالرحمن روى عن أبى إسحاق السبيعى، و هو روى عن الحارث الهمدانى. وإسناد إسماعيل بن عمرو، عن عبد الكريم، عن أبى إسحاق، عن الحارث، ورد فى: شعار أصحاب الحديث، ص۶۴/ ۸۶؛ ترتيب الأمالى الخميسية، ج۱، ص۲۹۴/ ۱۰۱۵؛ همان، ج۱، ص۳۱۱/ ۱۰۸۵.

۳. كذا فى النسخ، و الصواب: «سبطاى».

قَالَ:[۱] يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۱/۲۰] ابوحارث از ابوذر روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر که مرا و اهل‌بیت مرا دوست بدارد، ما و او مانند این دو انگشت هستیم -و به انگشت اشاره و وسط اشاره کرد-.

سپس فرمود: برادرم [علی] بهترینِ اوصیا و دو نوه‌ام بهترینِ نوادگان هستند و به زودی خداوند از صُلب حسین، امامان نیکوکاری را بیرون آورد و مهدیِ این امت از ماست.

ابوذر گفت: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل.

[۲/۲۱] حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُعَافَى السُّلَيْمَانِيُّ،[۲] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ دَاهِرٍ،[۳] عَنْ [عَبْدِ اللهِ بْنِ][۴] عَبْدِ الْقُدُّوسِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ حَنَشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ، قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، ائْتِنِي بِابْنَتِي فَاطِمَةَ.

قَالَ: فَقُمْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ، أَجِيبِي أَبَاكِ.

قَالَ: فَلَبِسَتْ مُنْقَلَيْهَا[۵] وَ اتَّزَرَتْ وَ خَرَجَتْ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، فَلَمَّا رَأَتْ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله انْكَبَّتْ عَلَيْهِ وَ بَكَتْ وَ بَكَى رَسُولُ اللهِ لِبُكَائِهَا وَ ضَمَّهَا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا

---

۱. فی «ت» «د»: «قلت» بدلاً من: «قال»، و فی «ح» و نسخة بدل «ج»: «قال أبوذر».

۲. فی «ت» «د»: «السلماسی».

۳. فی النسخ: «زاهر»، و المثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن داهر بن يحيى بن داهر، أبو سليمان الرازی، يعرف بالأحمری. انظر: تاريخ بغداد، ج۹، ص۴۵۹/۵۰۸۵؛ لسان الميزان، ج۴، ص۴۷۲/۴۲۲۲.

۴. من عندنا، و هو عبد الله بن عبد القدّوس التميمی السعدی، أبو محمّد الكوفی، نزيل الريّ، روی عن الأعمش، و روی عنه عبد الله بن داهر الرازی. انظر: التاريخ الكبير، ج۵، ص۱۴۱/۴۲۴؛ تهذيب الكمال، ج۱۵، ص۲۴۲/۳۳۹۷.

۵. فی «أ» «د» «ع» «م»: «منحليها» دون نقطة النون، و فی «ت»: «منجلها»، و ليس لها معنى ظاهر، و فی «ج» «ح»: «نعلَيْها»، و المثبت عن نسخة بدل «أ» «م»، و كتب تحتها: «المنقل فی اللغة: الخُفّ»؛ و لقد أشار إلى ذلك ابن الأثير الجزری فی النهاية فی غريب الحديث، ج۴، ص۳۶۵.

فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي[1] فِدَاكِ أَبُوكِ، فَأَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي[2] مَظْلُومَةً مَغْصُوبَةً، وَ سَوْفَ تَظْهَرُ بَعْدِي حَسِيكَةُ النِّفَاقِ، وَ يَسْمُلُ جِلْبَابُ الدِّينِ، فَأَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ.

قَالَتْ: يَا أَبَا، أَيْنَ أَلْقَاكَ؟ قَالَ: تَلْقَيْنِي عِنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنَا أَسْقِي شِيعَتَكِ وَ مُحِبِّيكِ وَ أَطْرُدُ أَعْدَاءَكِ وَ مُبْغِضِيكِ.

قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَإِنْ لَمْ أَلْقَكَ عِنْدَ الْحَوْضِ؟ قَالَ: تَلْقَيْنِي عِنْدَ الْمِيزَانِ.

قَالَتْ: يَا أَبَا، فَإِنْ لَمْ أَلْقَكَ عِنْدَ الْمِيزَانِ؟ قَالَ: تَلْقَيْنِي عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ أَنَا أَقُولُ: سَلِّمْ سَلِّمْ شِيعَةَ عَلِيٍّ.

قَالَ أَبُو ذَرٍّ: فَسَكَنَ قَلْبُهَا، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، أَلَا إِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ بَعْلُهَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ ابْنَاهَا[3] الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ إِنَّهُمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا، وَ سَوْفَ يُخْرِجُ اللهُ[4] مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً مِنَ الْأَئِمَّةِ مَعْصُومِينَ قَوَّامِينَ[5] بِالْقِسْطِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۲/۲۱] حَنَش بن مُعتمِر از ابوذر غفاری روایت کرده است: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم -در همان بیماری که در آن از دنیا رفت- و حضرت به من فرمود: ابوذر! دخترم فاطمه را نزد من آور.

ابوذر گوید: برخاستم و نزد فاطمه رفتم و عرض کردم: ای سرور بانوان! پدرت را اجابت فرما.

فاطمه ؊ کفش و لباس مناسب پوشیده و بیرون آمد تا بر رسول خدا ﷺ وارد شد و

---

۱. فی «ت» «د»: «لا تبکینَ».

۲. فی «ت» «د»: «تلحقین بی».

۳. فی «ت» «د»: «وابنیها».

۴. قوله: «الله» لم یرد فی «ت» «د».

۵. فی «د»: «معصومون قوّامون»، و فی «ت»: «قوّامون» فقط.

همین که حضرت را دید، خود را به روی او انداخت و گریست. از گریهٔ او رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گریان شد و او را به آغوش کشید و فرمود: ای فاطمه! پدرت به فدایت! گریه مکن که تو اولین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد؛ در حالی که به تو ستم شده و حقت غصب شده است؛ به زودی پس از من، کینه‌های درونیِ نفاق، آشکار گشته و جامهٔ دین، کهنه و فرسوده گردد. تو اولین کسی هستی که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد خواهد شد.

عرض کرد: پدر جان! شما را کجا ملاقات کنم؟ فرمود: کنار حوض، در حالی که شیعیان و محبانِ تو را سیراب می‌کنم و دشمنانت و کسانی را که از تو کینه دارند از حوض دور می‌کنم.

عرض کرد: ای رسول خدا! اگر نزد حوض ملاقاتت نکردم؟ فرمود: نزد میزان.

عرض کرد: پدر جان! اگر نزد میزان ملاقاتت نکردم؟ فرمود: نزد صراط، در حالی که می‌گویم: شیعهٔ علی را سالم نگه‌دار.

ابوذر گفت: قلب فاطمه علیها السلام با شنیدن این سخن آرام شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود: ابوذر! او پارهٔ تن من است. هرکس او را بیازارد، مرا آزرده است. به راستی که او سرور زنان عالَم است و شوهرش سرور اوصیاست و دو فرزندش حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت‌اند و آن دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند و پدرشان از آن دو بهتراست. به زودی خداوند از صُلب حسین، نُه نفر از امامان معصوم و برپادارندهٔ قسط را بیرون آورد و مهدیِ این امت از ماست.

ابوذر گوید که عرض کردم: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل.

[۳/۲۲] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُومُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ،[۱] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ

۱. هو من مشايخ أحمد بن محمّد بن سعيد ابن عقدة الهمداني. انظر: الغيبة للنعماني، ص۱۱۰/ ۳۹ و ۴۰؛ المؤتَلِف والمختَلِف، ج۲، ص۵۸۸؛ رجال النجاشي، ص۱۵۷/ ۴۱۳. و انظر الإسناد من الحسن بن أبي جعفر في: المعرفة و

الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَلَا إِنَّ مَثَلَهُمْ فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ،[1] وَ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۳/۲۲] سعید بن مسیّب از ابوذر غفاری روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و نهمینِ آنها، قائم ایشان است. به درستی که مَثَل ایشان در میان شما، مَثَل «کشتی نوح» است که هرکس برآن سوار شد، نجات یافت و هرکس از آن باز ماند، هلاک شد و مَثَل «دروازهٔ حطّه» در بنی‌اسرائیل است.

[۴/۲۳] وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ[2] رَسُولِ اللهِ ﷺ:

لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلَّى عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي.[3]

[۴/۲۳] و با سند حدیث قبل از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «پیوسته دعا مستور [و از اجابت دور] است تا اینکه بر من و اهل‌بیتم صلوات فرستاده شود».

التاريخ، ج۱، ص۵۳۸؛ مسند البزّار، ج۹، ص۳۴۳ / ۳۹۰۰.

۱. فی «ت»: «غرق».

۲. فی «ت» «د»: «قال قال» بدلاً من: «عن».

۳. فی هامش «أ» بخطّ ابن ادریس: «بلغ عرضاً».

باب پنجم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از سلمان فارسی از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۲۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، وَ أَبُوعَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيَّاشٍ الْجَوْهَرِيُّ، جَمِيعاً قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ لَاحِقٍ الْأَنْبَارِيُّ،[1] عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ زِيَادٍ الْكَفَرْتُوثِيِّ السَّبِيعِيِّ،[2] قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ بْنُ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيُّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رضي الله عنه قَالَ:

خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي رَاحِلٌ[3] عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، أُوصِيكُمْ فِي عِتْرَتِي خَيْراً، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْبِدَعَ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَ الضَّلَالَةُ[4] وَ أَهْلُهَا فِي

---

۱. فی النسخ: «الیمانی»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن لاحق بن سابق بن قرین، أبوجعفر الأنباری، روی عنه ابن عیّاش الجوهری. انظر: مقتضب الأثر، ص۳۲؛ کنز الفوائد، ج۲، ص۱۳۶.

۲. قوله «الکفرتوثی» ورد فی «أ» فقط، و هو الصواب. و هو إدریس بن زیاد الکفرتوثی، أبو الفضل الحنّاط. و قوله: «السبیعی» لم یرد فی «ت» «د»، و لم یرد فی ترجمته فی الکتب أیضاً. انظر: إثبات الوصیّة، ص۲۳۷؛ الأمالی للطوسی، ص۵۹۱/۱۲۲۶؛ رجال النجاشی، ص۱۰۳/۲۵۷.

۳. فی «ت» زیادة: «عنکم».

۴. فی «ت»: «وکلّ ضلالة».

النَّارِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ فَقَدَ[1] الشَّمْسَ فَلْيَسْتَمْسِكْ[2] بِالْقَمَرِ، وَ مَنْ فَقَدَ الْقَمَرَ فَلْيَسْتَمْسِكْ بِالْفَرْقَدَيْنِ، فَإِذَا فَقَدْتُمُ الْفَرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكُوا[3] بِالنُّجُومِ الزَّاهِرَةِ بَعْدِي، أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَ لَكُمْ.[4]

قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ عَنْ مِنْبَرِهِ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ- تَبِعْتُهُ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ: بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللهِ، سَمِعْتُكَ تَقُولُ: إِذَا فَقَدْتُمُ الشَّمْسَ فَتَمَسَّكُوا بِالْقَمَرِ، وَ إِذَا فَقَدْتُمُ الْقَمَرَ فَتَمَسَّكُوا بِالْفَرْقَدَيْنِ، وَ إِذَا فَقَدْتُمُ الْفَرْقَدَيْنِ فَتَمَسَّكُوا بِالنُّجُومِ (الزَّاهِرَةِ)،[5] فَمَا الشَّمْسُ وَ مَا الْقَمَرُ وَ مَا الْفَرْقَدَانِ وَ مَا النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ؟

فَقَالَ: أَنَا الشَّمْسُ، وَ عَلِيٌّ الْقَمَرُ فَإِذَا فَقَدْتُمُونِي[6] فَتَمَسَّكُوا بِهِ بَعْدِي، وَ أَمَّا الْفَرْقَدَانِ فَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِذَا فَقَدْتُمُ الْقَمَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا، وَ أَمَّا النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ[7] مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: إِنَّهُمْ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْخُلَفَاءُ بَعْدِي، أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ عَدَدَ أَسْبَاطِ يَعْقُوبَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى.

قُلْتُ: فَسَمِّهِمْ لِي يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: أَوَّلُهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ سِبْطَاهُ،[8] وَ بَعْدَهُمَا عَلِيٌّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ،[9]

---

١. في «ت» «د»: «افتقد»، و كذا في مشتقّاتها في المواضع التالية.

٢. في «ت» «ج» «ح» «د»: «فليتمسّك»، و كذا في الموضع التالي.

٣. في «ت»: «و من افتقد الفرقدين فليتمسّك».

٤. في إثبات الرجعة: «أقول لكم فاعلموا أنّ قولي قول الله، فلا تخالفوه فيما أمركم به، والله يعلم أنّي بلّغت إليكم ما أمرني به، فأشهد الله عليّ وعليكم» بدلاً من: «أقول قولي هذا...».

٥. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د»، و في إثبات الرجعة: «فتمسّكوا بالنجوم، فقد ظننت أن يكون في هذا الإبانة إشارة، قال: قد أصبت يا سلمان، فقلت: بيّن لي يا رسول الله، ما الشمس...».

٦. في «ت»: «فقال: أمّا الشمس فأنا، و أمّا القمر فعليّ، فإذا افتقدتموني».

٧. في «ت»: «فالأئمّة، تسعة».

٨. في «ت» «د»: «و سبطاي»، و في «ج» «ح»: «و بعده سبطاي».

٩. في «ت»: «و بعدهما زين العابدين عليّ بن الحسين».

وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، وَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُهُ الْكَاظِمُ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ الَّذِي يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْغُرْبَةِ عَلِيٌّ ابْنُهُ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ الصَّادِقَانِ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ،[۱] فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، عِلْمُهُمْ عِلْمِي وَ حُكْمُهُمْ حُكْمِي، مَنْ آذَانِي فِيهِمْ فَلَا أَنَالَهُ اللهُ شَفَاعَتِي.[۲]

[۱/۲۴] قاسم بن عبدالرحمن از سلمان فارسی روایت کرده است: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم! من به زودی کوچ کرده و به سرای آخرت می‌روم. شما را دربارهٔ عترتم به نیکی سفارش می‌کنم؛ از بدعت‌ها دوری کنید؛ زیرا هر بدعتی، گمراهی است و گمراهی و اهل آن در آتش است.

ای مردم! هرکس خورشید را نیافت، به ماه تمسک جوید و هرکس ماه را نیافت، به فرقدان[۳] تمسک جوید و هنگامی که فرقدان را نیافتید، به ستارگان درخشان بعد از من تمسک جویید. این را می‌گویم و برای خودم و شما طلب آمرزش می‌کنم.

سلمان گوید: زمانی که پیامبر ﷺ از منبر پایین آمد، به دنبال او رفتم تا اینکه وارد خانه عایشه شد. پس نزد ایشان رفته و گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! شنیدم که فرمودید: زمانی که خورشید را نیافتید به ماه تمسک جویید و زمانی که ماه را نیافتید به فرقدان تمسک جویید و هنگامی که فرقدان را نیافتید به ستارگان درخشان تمسک جویید. خورشید و ماه و فرقدان و ستارگان درخشان چیستند؟

فرمود: من خورشیدم و علی ماه است؛ پس وقتی مرا نیافتید، بعد از من به او متمسک شوید. اما فرقدان، حسن و حسین هستند؛ پس وقتی ماه را نیافتید، به ایشان متمسک شوید. اما ستارگان درخشان، نُه امام از صُلب حسین هستند و نهمین نفر، مهدیِ آنهاست.

---

۱. فی إثبات الرجعة زیادة: «المطاع فی ظهوره».

۲. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۴۹۱/ ۱۳- بهذا الإسناد: حدّثنا علیّ بن الحکم، عن جعفر بن سلیمان الضبعی، عن سعد بن طریف، عن الأصبغ بن نباته، عن سلمان الفارسی.

۳. دو ستاره در صورت فلکی دبّ اصغر، دوبرادران نیز گفته می‌شود.

سپس فرمود: به راستی که ایشان، اوصیا و جانشینان بعد از من و امامان نیکوکار هستند که به عدد سبط‌های یعقوب و حواریون عیسی‌اند.

عرض کردم: ای رسول خدا! نام ایشان را برای من بیان فرما.

فرمود: اولین و سرور آنها علی بن ابی‌طالب است و بعد از او، دو نوه‌ام و بعد از ایشان، علی بن الحسین، زین‌العابدین و بعد از او، محمد بن علی، شکافندهٔ علم پیامبران و جعفربن محمد صادق و فرزندش کاظم که هم‌نام موسی بن عمران است و فرزند او علی که در سرزمین غربت کشته خواهد شد، سپس فرزند او محمد، و دو راستگو، علی و حسن و حجتِ قائم که در زمان غیبتش انتظار او را کِشند.

ایشان عترت من و از گوشت و خون من هستند. علم ایشان، علم من و حُکم ایشان، حکم من است. هرکس مرا دربارهٔ ایشان بیازارد، خداوند شفاعت مرا به او نرساند.

[۲/۲۵] أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ عُمَرَ[۱] عَنْ أَبَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَسَدِيِّ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ،[۲] عَنْ سَلْمَانَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْأَئِمَّةُ (بَعْدِي)[۳] اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ شُهُورِ الْحَوْلِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، لَهُ غَيْبَةُ مُوسَى[۴] وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ حُكْمُ دَاوُدَ وَ صَبْرُ أَيُّوبَ.

---

۱. فی النسخ: «سیف بن عمیرة» و المثبت هو الصواب. و هو سیف بن عُمَر التمیمی البرجمی الکوفی، صاحب کتاب الردة و الفتوح، روی عن أبان بن إسحاق الأسدی، و روی عنه شعیب بن إبراهیم التیمی کتبه. و سیف بن عمیرة روی عن أبان بن تغلب. انظر: میزان الإعتدال، ج۲، ص۲۵۵/ ۳۶۳۷؛ تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۳۲۴/ ۲۶۷۶ و ۲۶۷۷. و انظر الإسناد من شعیب بن إبراهیم فی: الفقیه و المتفقّه، ج۱، ص۲۷۵؛ بشارة المصطفی، ص۱۵۰.

۲. فی «أ» «ع»: «عن ابن حازم» و فی: «ت» «د»: «الصبّاح بن محمّد بن أبی حازم» و المثبت عن «ج» «م». و هو أبو حازم الأشجعی - واسمه سلمان -، مولی عَزَّة الأشجعیة، روی عنه الصبّاح بن محمّد البجلی. انظر: الطبقات الکبری، ج۶، ص۲۹۸/ ۲۳۴۴؛ تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۲۵۹/ ۲۴۴۰؛ همان، ج۱۳، ص۱۰۹/ ۲۸۴۸.

۳. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د» «ع».

۴. فی «ت»: «هیبة موسی».

قَالَ الشَّيْخُ أَبُوعَبْدِ اللهِ: وَهَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ قَوْلُهُ عليه السلام: عَدَدَ شُهُورِ الْحَوْلِ.

[۲/۲۵] ابوحازم از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفربه عدد ماه‌های سال هستند و مهديِ این امت از ما است که دارای غیبت موسی و بهای [زیبایی و خوش‌اندامی] عیسی و حکم داوود و صبر ایوب است».

استادِ مؤلف گوید: این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «به عدد ماه‌های سال هستند»، غریب و نادر است.

[۳/۲۶] حَدَّثَنَا أَبُوالْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ أَبُوالْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْمُوسَائِيُّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نَهِيكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامٍ الْيَمَنِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَمِّهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عُلَيْمٍ الْكِنْدِيِّ،[2] عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، ثُمَّ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ قَائِمُنَا فَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، أَلَا إِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ، أَلَا إِنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي، مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونِّي فِيهِمْ، مَا لَهُمْ[3] لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.

[۳/۲۶] عُلَیم کِندی از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند. سپس فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند. سپس قائم ما خروج کند و دل مؤمنان را شفا بخشد. بدانید که ایشان از شما داناترند، پس به آنها چیزی نیاموزید.

بدانید که ایشان عترت من و از گوشت و خون من هستند. چه شده مردمانی را که مرا دربارهٔ ایشان آزار می‌دهند؟ خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند.

---

۱. فی النسخ: «الرویانی» و المثبت هو الصواب. و هو جعفر بن محمّد بن إبراهیم بن محمّد بن عبید الله بن موسی الکاظم علیه السلام، أبو القاسم العلوی الموسائی المصری، روی عن عبد الله بن أحمد بن نهیك، و روی عنه أبو المفضّل الشیبانی فی منزله بمكّة، سنة ۳۱۸ق. انظر: رجال الطوسی، ص۴۱۹/ ۶۰۵۲؛ الأمالی للطوسی، ص۵۷۷/ ۱۱۹۱ و ۵۹۵/ ۱۲۳۲؛ همان، ص۵۹۷/ ۱۲۴۰.

۲. فی النسخ: «الأزدی» و المثبت هو الصواب. و هو عُلَیم الكندی الكوفی، روی عن سلمان الفارسی. انظر: الجرح والتعدیل، ج۷، ص۴۰/ ۲۲۲؛ المؤتَلِف و المختَلِف، ج۳، ص۱۷۳۵؛ المعجم الكبیر، ج۳، ص۴۶/ ۲۶۴۰.

۳. قوله: «ما لهم» لم یرد فی «ت» «د».

[۴/۲۷] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْقَزَّازُ[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ الْمِنْهَالِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ الثَّقَفِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رحمه الله قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ عِنْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَتَغَدَّيَانِ،[۲] وَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَضَعُ اللُّقْمَةَ تَارَةً فِي فَمِ الْحَسَنِ وَ تَارَةً فِي فَمِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا فَرَغَا مِنَ الطَّعَامِ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ وَ الْحُسَيْنَ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، أَتُحِبُّهُمْ؟

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَيْفَ لَا أُحِبُّهُمْ وَ مَكَانُهُمْ مِنْكَ مَكَانُهُمْ.

ثُمَّ قَالَ لِي:[۳] يَا سَلْمَانُ، مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللهَ.

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

[۴/۲۷] سائب بن مالک از سلمان فارسی روایت کرده است: بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شدم در حالی که حسن و حسین نزد او غذا می‌خوردند و پیامبر گاهی لقمه را در دهان حسن و گاهی در دهان حسین می‌گذاشت. وقتی از غذا فارغ شدند، حسن را بر دوش خود و حسین را بر زانو نهاد. سپس فرمود: ای سلمان! ایشان را دوست داری؟

عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه ایشان را دوست نداشته باشم در حالی که نزد شما چنین جایگاهی دارند؟

سپس فرمود: ای سلمان! هر که ایشان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

---

۱. فی «أ» «ع» «م»: «محمّد بن عامر بن الفراز» و فی «ت»: «محمّد بن عامر القرانی» و فی «ج» «ح»: «محمّد بن عامر بن الفرات»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن سنان بن يزيد، أبو الحسن القزّاز البصری، روی عن الحجّاج بن المنهال. انظر: تاريخ بغداد، ج۲، ص۴۰۵ / ۹۲۳؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۳۲۳ / ۵۲۶۸. و انظر الإسناد عن محمّد بن سنان فی: تهذيب الآثار، مسند علی، ج۳، ص۲۷۶.

۲. فی «ت» «ح»: «يتغذّيان».

۳. فی «ت» «د»: «قال» بدلاً من: «ثمّ قال لی».

سپس دستش را بر شانهٔ حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: این امام و فرزند امام است؛ نُه نفر از صُلب او، امامان نیکوکار و امین و معصوم‌اند و نُهمین نفر، قائم ایشان است.

[۵/۲۸] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ خَلَفٍ،[۱] عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رحمه الله قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخِذَيْهِ وَهُوَ يُقَبِّلُ جَبِينَهُ[۲] وَيَلْثِمُ فَاهُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنْتَ سَيِّدٌ ابْنُ سَيِّدٍ أَبُو السَّادَةِ،[۳] أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ، أَنْتَ حُجَّةٌ ابْنُ حُجَّةٍ أَبُو حُجَجٍ[۴] تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.[۵]

[۵/۲۸] سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت کرده است: «بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم و دیدم که حسین علیه السلام بر زانوی او نشسته و آن حضرت پیشانی و دهان او را می‌بوسید و می‌فرمود: تو سید، پسر سید و پدر ساداتی! تو امام، پسر امام و پدر امامانی! تو حجت خدا، پسر حجت خدا و پدر نُه حجت هستی که از صُلب تو خواهند بود و نُهمین آنها، قائم ایشان است».

[۶/۲۹] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

---

۱. کذا فی النسخ و العیون، و فی «ج»: «أبان بن أبی عیاش» و جعل فوقه علامة «ظ»، و فی کمال الدین و الخصال: «أبان بن تغلب»، و استظهار نسخة «ج» هو الصحیح؛ لأنّ الراوی عن سلیم بن قیس هو أبان بن أبی عیّاش - واسمه فیروز -، و لم یرو عنه أحد غیره، و هو الذی روی عن سلیم کتابه بالمناولة منه و القراءة علیه، و لأنّ هذا الحدیث روی باسناد آخر عن أبان بن أبی عیّاش عن سلیم. لاحظ تخریجاتنا للحدیث.

۲. فی نسخة بدل «أ» «م» و فی کتب الصدوق: «عَيْنَيه».

۳. قوله: «أبو السادة» لم یرد فی «ت» «د» و کتب الصدوق.

۴. فی کمال الدین: «أنت إمام، ابن إمام، أخو إمام، أبو أئمّة، أنت حجّة الله، ابن حجّته، و أبو حُجَج».

۵. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۲۶۲ / ۹؛ عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۲ / ۱۷؛ الخصال، ج۲، ص۴۷۵ / ۳۸. و رواه أبوالحسن محمّد بن أحمد بن علیّ بن شاذان فی مائة منقبة، ص۱۲۴ / ۵۸ بهذا الإسناد: حدّثنا أبومحمّد الحسن بن علیّ بن عبد الله العلوی الطبری، قال: حدّثنی أحمد [بن محمّد] بن عبد الله، قال: حدّثنی جدّی أحمد بن محمّد، عن أبیه، قال: حدّثنی حمّاد بن عیسی، قال: حدّثنی عمر بن أذینة، قال: حدّثنی أبان بن أبی عیّاش، عن سلیم بن قیس الهلالی، عن سلمان المحمّدی.
و رواه من طریق أبی الحسن ابن شاذان الخطیبُ الخوارزمیُّ فی مقتل الحسین علیه السلام، ج۱، ص۲۱۲ / ۷.

عَبْدُ اللهِ بْنُ عَامِرِ الْكُوفِيُّ -بِالْكُوفَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْرُوقٍ الْكِنْدِيُّ،[1] عَنْ خَالِدِ بْنِ إِلْيَاسَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَسَّانَ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رحمه الله، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صُلْبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَالَ: تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، فَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ.

[۶/۲۹] ابوحازم از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: امامان بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که دوازده نفر بودند.

سپس دستش را بر صُلب حسین عليه السلام گذاشت و فرمود: نُه نفرشان از صُلب اوست و نهمین نفر، مهديِ ایشان است که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از جور و ستم پرشده باشد. وای به حال کسی که نسبت به ایشان کینه داشته باشد!

وَ هَذَا سَلْمَانُ رحمه الله رَوَى عَنْهُ: سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ الْهِلَالِيُّ، وَ أَبُوحَازِمٍ، وَ السَّائِبُ بْنُ أَبِي أَوْفَى -وَ يُقَالُ: ابنُ مَالِكٍ-،[2] وَ الْقَاسِمُ، وَ عُلَيْمٌ.[3]

این سلمان فارسی است که سلیم بن قیس هلالی و ابوحازم و سائب بن ابی‌اَوفی و قاسم بن عبدالرحمن و عُلَیم ازدی از او روایت کرده‌اند.

---

۱. فی النسخ: «النهدی»، و المثبت هو الصواب. و هو محمد بن مسروق بن مَعْدان الکوفی، أبوعبدالرحمن الکندی الفقیه القاضی. انظر: کتاب الولاة للکندی، ص۲۸۰؛ تاریخ دمشق، ج۵۵، ص۲۴۵/۶۹۹۴؛ تاریخ الإسلام، ج۴، ص۹۶۶/۳۳۳.

۲. فی النسخ: «أبومالك» و کانت فی «أ»: «ابن مالك» ثمّ أبدلت «أبومالك». و هو السّائب بن مالك -و يقال: ابن يزيد، وابن زيد- الثقفی مولاهم، أبويحيى الكوفی، والد عطاء بن السائب، و قد اختلفوا فی اسم أبيه، و من أجله قال المصنّف: «و يقال: ابن مالك». انظر: التاريخ الكبير، ج۶، ص۴۶۵/۳۰۰۰؛ تاريخ الإسلام، ج۲، ص۱۰۹۸/۷۴؛ تهذيب الكمال، ج۱۰، ص۱۹۲/۲۱۷۳.

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءةً ولدی علیّ».

باب ششم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از جابر بن سَمُره از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۳۰] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ[۱] النَّيسابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْقَاسِمِ هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ -يَعْنِي الْهَمْدَانِيَّ-، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ، وَعَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِبْنِ سَمُرَةَ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الَّذِي أَخْفَى رَسُولُ اللهِ؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[۲]

---

۱. فى «أ» «ع» «م» و الأمالى: «عبدة» و المثبت هو الصواب كما فى العيون. و هو أحمد بن محمّد بن عبيدة بن زياد بن عبد الخالق الشعرانى، أبو بكر النيسابورى. انظر: تاريخ بغداد، ج۵، ص۲۷۳۶/۲۵۹؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۴، ص۲۲۵/۴۱۰.

۲. رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۱، ص۱۹/۲۷۲؛ عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۲/۵۰؛ الخصال، ج۲، ص۱۲/۴۶۹، الأمالى، ص۸/۳۱۰. و رواه جماعة من طريق إبراهيم بن محمّد بن مالك الهمدانى بهذا الإسناد، منهم: الطبرانى فى المعجم الكبير، ج۲، ص۲۰۶۲/۲۵۳؛ و أبو طاهر المخَلِّص فى المخلِّصيّات، ج۱، ص۷۱/۱۳۷ و أبو عوانة فى المستخرج على صحيح مسلم، ج۴، ص۶۹۸۵/۳۷۱ و فيه: «خليفة» بدلاً من: «أمير».

[۱/۳۰] زیاد بن علاقه و عبدالملک بن عُمَیر از جابر بن سَمُره روایت کرده‌اند: همراه پدرم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که شنیدم می‌فرمود: پس از من، دوازده امیر خواهند بود و سپس صدایش را آهسته کرد. به پدرم گفتم: رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت که فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند.

[۲/۳۱] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوعَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السُّكَّرِيُّ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ عَمَّارٍ النَّيسابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ رَزِينٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو،[2] عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ:

جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ -يَعْنِي أَمِيراً-، ثُمَّ خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[3]

[۲/۳۱] شعبی از جابر بن سمره روایت کرده است: «با پدرم به مسجد آمدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد. پس شنیدم که می‌فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهند بود. سپس صدایش را پایین آورد و من نفهمیدم چه می‌فرماید. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت که فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

[۳/۳۲] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوعَلِيٍّ

---

۱. المثبت عن «ج» «ح»، و في سائر النسخ: «علىّ بن محمّد»، و هو الشيخ الصدوق و عبّر عنه المؤلّف الخزّاز دائماً بـ: «محمّد بن علىّ» كما نقل عنه فى الحديث السابق والتالى، و عثرنا على هذا الحديث سنداً و متناً فى كمال الدين و الخصال. لاحظ تخريجاتنا للحديث.

۲. فى النسخ: «عمر»، و المثبت هو الصواب. و هو سعيد بن عمرو بن أَشْوَع الهمدانى الكوفى القاضى، روى عنه سفيان بن حسين. انظر: الخصال، ج۲، ص۴۶۹/۱۳؛ تهذيب الكمال، ج۱۱، ص۱۵/۲۳۳۰. و انظر الإسناد من أبى علىّ المروزى فى: المعجم الأوسط، ج۷، ص۹۸/۶۹۶۹؛ أخبار القضاة، ج۱، ص۸۲.

۳. رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۱، ص۲۷۲/۲۰؛ الخصال، ج۲، ص۴۶۹/۱۳. و رواه جماعة من طريق عمر بن عبد الله بن رزين بهذا الإسناد، منهم: أبوعوانة فى المستخرج على صحيح مسلم، ج۴، ص۳۷۲/۶۹۹۰ و قال: «هو حديث حسن حسن»، و الطبرانى فى المعجم الكبير، ج۲، ص۱۹۷/۱۷۹۹؛ و أبونعيم فى حلية الأولياء، ج۴، ص۳۳۳ و قال: «رواه عن الشعبى عدّة، منهم: قتادة، و داود بن أبى هند، و عبد الله بن عَون، و مُغيرة، و مجالد، و حُصَين، و عمران بن سليمان القَيسى، و داود الأَوْدى».

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ -بِالرَّيِّ-، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ -يَعْنِي ابْنَ شَقِيقٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ وَاقِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سِمَاكُ بْنُ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِبْنِ سَمُرَةَ قَالَ:

أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَلَنْ يَنْقَضِيَ حَتَّى يَمْلِكَهُ اثْنَا عَشَرَخَلِيفَةً، فَقَالَ كَلِمَةً خَفِيفَةً[1] فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[2]

[۳/۳۲] سِماک بن حَرب از جابربن سمره روایت کرده است: «نزد پیامبر ﷺ رفتم و شنیدم که می‌فرمود: این امر به پایان نرسد تا اینکه دوازده جانشین، مالک آن شوند و سخنی آهسته فرمود [که من نفهمیدم]. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت که فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

[۴/۳۳] وَعَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُويَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَبْنَ سَمُرَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

يَكُونُ (بَعْدِي)[3] اثْنَا عَشَرَخَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَيْتُهُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَقُلْتُ: ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ.[4]

[۴/۳۳] اسود بن سعید از جابربن سمره روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: بعد از من دوازده نفرجانشین خواهند بود که همهٔ آنها از قریش هستند.

وقتی حضرت به منزلش بازگشت، نزد او رفتم و در خلوت به ایشان گفتم: پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: پس از آن هرج و مرج خواهد شد».

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» و نسخة بدل «أ» «م» «د» و کتب الصدوق: «خفيّة».

۲. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۰/۱۳؛ الخصال، ج۲، ص۴۷۰/۱۶.

۳. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «ج» «د» و مصادر الحدیث.

۴. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۰/۱۴؛ الخصال، ج۲، ص۴۷۲/۲۶. و رواه علی بن الجعد فی مسنده، ص۳۹۰/۲۶۶۲ بنفس الإسناد و بتفاوت یسیر فی المتن. و رواه ابن حبّان فی الصحیح، ج۱۵، ص۴۳/۶۶۶۱ عن أبی یعلی الموصلی، بهذا الإسناد. و رواه أحمد بن حنبل فی المسند، ج۳۴، ص۴۳۹/۲۰۸۶۰ عن هاشم، عن زُهَیر، بهذا الإسناد.

وَ هَذَا جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ رَوَى عَنْهُ: زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ، وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ، وَ الشَّعْبِيُّ، وَ سِمَاكُ بْنُ حَرْبٍ، وَ الْأَسْوَدُ بْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ.[1]

اين جابر بن سمره است كه زياد بن علاقه و عبدالملک بن عمير و شعبى و سماک بن حرب و اسود بن سعيد همدانى از او روايت كرده‌اند.

۱. فى هامش «أ» بخطّ بنى زهرة: «بلغت قراءةً ولدى جعفر-وفّقه الله لطاعته-».

باب هفتم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ علیهم السلام

باب آنچه از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نصّ بر دوازده امام علیهم السلام روایت شده است.

[۱/۳۴] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ السُّلَيْمَانِيُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِبْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَبْنَ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ:

لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعالَى- عَلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[1] قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، قَدْ عَرَفْنَا اللهَ وَ رَسُولَهُ فَمَنْ «أُولِي الْأَمْرِ» الَّذِينَ قَرَنَ اللهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟

فَقَالَ علیه السلام: خُلَفَائِي وَ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَاةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيٌّ

---

۱. سوره نساء، آيه ۵۹.

بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيِّي وَ كَنِيِّي حَجَّةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ، ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللهُ -تَعَالَى ذِكْرُهُ- عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.[1]

قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الِانْتِفَاعُ[2] بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟

فَقَالَ عليه السلام: إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ[3] إِنَّهُمْ لَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ[4] سَتَرَهَا سَحَابٌ.

يَا جَابِرُ، هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِ اللهِ، فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ: فَدَخَلَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَبَيْنَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام مِنْ عِنْدِ نِسَائِهِ وَ عَلَى رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ وَ هُوَ غُلَامٌ، فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ جَابِرٌ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُ وَ قَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، فَقَالَ جَابِرٌ: شَمَائِلُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.

ثُمَّ قَامَ فَدَنَا مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ مُحَمَّدٌ.

قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ.

قَالَ: يَا بُنَيَّ، فَدَتْكَ نَفْسِي فَأَنْتَ[5] الْبَاقِرُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَبْلِغْنِي مَا حَمَّلَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله.

قَالَ جَابِرٌ: يَا مَوْلَايَ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله بَشَّرَنِي بِالْبَقَاءِ إِلَى أَنْ أَلْقَاكَ وَ قَالَ لِي: إِذَا لَقِيتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، فَرَسُولُ اللهِ -يَا مَوْلَايَ- يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يَا جَابِرُ، عَلَى رَسُولِ اللهِ السَّلَامُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ بِمَا بَلَّغْتَ السَّلَامَ.

---

١. في «ت» «د»: «للإيمان».

٢. في «ج» «ح»: «الاستمتاع».

٣. في «ت» «ع»: «والذي بعثني بالحق نبياً».

٤. في «ت» «د»: «إن» بدلاً من: «وإن».

٥. في «ت» «ج» «د»: «فأنت إذاً».

فَكَانَ جَابِرٌ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ يَتَعَلَّمُ مِنْهُ. فَسَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: وَ اللهِ لَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ[1] أَحْكَمُ[2] النَّاسِ صِغَاراً وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَاراً فَقَالَ: لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: صَدَقَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، وَ اللهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِمَا سَأَلْتُكَ مِنْكَ، وَ لَقَدْ أُوتِيتُ[3] الْحُكْمَ صَبِيّاً، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.[4]

[۱/۳۴] جابر بن یزید جُعفی گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: وقتی خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی‌الامرِ خویش را فرمان برید»، عرض کردم: ای رسول خدا! ما خدا و رسولش را شناختیم، اما این اولی‌الامری که خداوند، اطاعت از ایشان را با اطاعت از شما همراه کرده، چه کسانی هستند؟

فرمود: آنها جانشین من و امام مسلمانان بعد از من هستند. اولینِ آنها علی بن ابی‌طالب است، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است؛ ای جابر! تو به زودی او را درک خواهی کرد، پس هر گاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان. سپس جعفر بن محمد صادق، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی و سپس هم‌نام و هم‌کُنیه‌ام، حجت خدا در زمین و بقیة الله [و باقی‌گذاردهٔ او] در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی، همان کسی که خداوند مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را به دست او بگشاید. همان کسی که از شیعیان و دوستانش غایب شود؛ غیبتی که در آن بر اعتقاد به امامت او پابرجا نماند، مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد.

---

۱. فی «ت» «ج» «د» زيادة: «بعده».

۲. فی «ت» و نسخة بدل «أ» «م» و كمال الدين: «أحلم»، و الصواب ما فی «أ» بقرينة كلام الإمام الباقر عليه‌السلام بعده: «و لقد أوتيت الحكم صبيّاً».

۳. فی «ت» «د»: «إنّی أعلم بما سألتك منك، والله أوتيت».

۴. و رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۱، ص۲۵۳/۳ عن غير واحد من أصحابه، عن محمّد بن همّام، بهذا الإسناد.

جابر گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شیعیانش می‌توانند در حال غیبتش از او بهره ببرند؟

فرمود: آری! سوگند به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت! شیعیانش در زمان غیبتش به نور او روشنی جویند و از ولایت او بهره‌مند شوند، همچنان که مردم از خورشید پشت ابر بهره‌مند شوند. ای جابر! این سخن از اسرار پوشیده و علم مخزون خداست، پس آن را جز از اهلش، کِتمان کن.

جابر بن یزید گوید: روزی جابر بن عبدالله بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شد و با او سخن می‌گفت که امام باقر علیه السلام از نزد بانوان بیرون آمد، در حالی که کودکی بود و قسمتی از موهایش بافته شده بود. وقتی جابر او را دید، بدنش به لرزه افتاد و موهای تنش راست شد و به او خیره شد. سپس گفت: ای کودک جلو بیا! [حضرت] جلو آمد. گفت: برگرد! [حضرت] برگشت.

جابر گفت: به خدای کعبه سوگند که این شمایل رسول خداست!

سپس برخاست و نزد او آمد و عرض کرد: پسر جان! نامت چیست؟

فرمود: نام من محمد است.

عرض کرد: فرزند چه کسی هستی؟

فرمود: فرزند علی بن الحسین هستم.

عرض کرد: جانم به قربانت ای عزیز دلم! پس شما باقر هستی؟

فرمود: آری! آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدت گذارده، به من برسان.

عرض کرد: مولای من! رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به زندگی تا زمان دیدار شما بشارت داد و فرمود: هرگاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان. پس ای مولای من! رسول خدا به شما سلام می‌رساند!

امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! سلام بر رسول خدا مادامی که آسمان‌ها و زمین برپاست؛ و سلام بر تو که سلام او را رساندی.

پس از آن روز، جابر بسیار خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب می‌شد و از ایشان علم

می‌آموخت. روزی امام باقرعليه‌السلام از او چیزی پرسید، جابر عرض کرد: به خدا سوگند که در نهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد نمی‌شوم! حضرت به من خبر داده که شما امامانِ هدایتگر از اهل‌بیتش پس از او، حکیم‌ترین مردم در کودکی و داناترین آنها در بزرگسالی هستید و فرمود: به ایشان چیزی نیاموزید که ایشان از شما داناترند.

امام باقرعليه‌السلام فرمود: جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راست گفته، به خدا سوگند که من به آنچه از تو پرسیدم، داناترم! و در کودکی به من حکم داده شده و همهٔ اینها به فضل و رحمت خداوند بر ما اهل‌بیت است.

[۲/۳۵] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه‌الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُزَاحِمٍ مُوسَى بْنُ عُبَيْدِ اللهِ[۱] بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقْرِئُ -بِبَغْدَادَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ (بْنِ مَاهَانَ)[۲] الدَّبَّاغُ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُتْبَةُ بْنُ يَقْظَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

دَخَلَ جُنْدَلُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ: أَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللهِ[۳] عَمَّا لَيْسَ لِلّٰهِ، وَ عَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللهِ، وَ عَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللهُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَمَّا مَا لَيْسَ لِلّٰهِ فَلَيْسَ لِلّٰهِ شَرِيكٌ، وَ أَمَّا مَا لَيْسَ عِنْدَ اللهِ فَلَيْسَ عِنْدَ اللهِ ظُلْمُ الْعِبَادِ،[۴] وَ أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللهُ فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعَاشِرَ الْيَهُودِ: إِنَّ عُزَيْراً ابْنُ اللهِ، وَ اللهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ[۵] وَلَداً.

---

۱. فی النسخ: «عبد الله»، المثبت هو الصواب. و هو أبو مزاحم الخاقانی البغدادی، و کان أبوه وزیر المتوکّل العباسی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۶۰/۷۰۳۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱۵، ص۹۴/۵۴.

۲. ما بین القوسین سقط عن «أ» لتمزّق النسخة، و أثبتناه عن سائر النسخ. و هو محمّد بن حمّاد بن ماهان بن زیاد بن عبد الله، أبو جعفر الدبّاغ، فارسی الأصل. انظر: تاریخ بغداد، ج۲، ص۲۷۰/۷۴۴؛ لسان المیزان، ج۷، ص۱۰۳/۶۷۲۱. و انظر الإسناد من أبی بکر الشافعی فی: سنن الدارقطنی، ج۲، ص۴۰۳/۱۷۶۶.

۳. فی «ت» «د»: «یا محمّد أخبرنی».

۴. فی «ت» «ج» «د»: «ظلم للعباد».

۵. فی «ت» «د»: «أنّ له».

فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ حَقّاً[1]، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي النَّوْمِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام فَقَالَ لِي: يَا جَنْدَلُ، أَسْلِمْ عَلَى يَدِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَمْسِكْ بِالْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَدْ أَسْلَمْتُ وَ رَزَقَنِيَ اللهُ ذَلِكَ فَأَخْبِرْنِي بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ.

فَقَالَ: يَا جَنْدَلُ، أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَاةِ.

قَالَ: نَعَمْ، الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، كُلُّهُمْ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ؟

قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ، فَإِنَّكَ لَنْ تُدْرِكَ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةً.

قَالَ: فَسَمِّهِمْ لِي يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّكَ تُدْرِكُ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ وَ وَارِثَ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ[2] وَ أَبَا الْأَئِمَّةِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ،[3] فَاسْتَمْسِكْ بِهِمْ مِنْ بَعْدِي، وَ لَا يَغُرَّنَّكَ جَهْلُ الْجَاهِلِينَ، فَإِذَا كَانَ وَقْتُ وِلَادَةِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ يَقْضِي اللهُ عَلَيْكَ وَ يَكُونُ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، هَكَذَا وَجَدْتُ فِي التَّوْرَاةِ: «إِليَا، يقضوا،[4] شَبَّراً وَ شَبِّيراً» فَلَمْ أَعْرِفْ أَسَامِيَهُمْ، فَكَمْ بَعْدَ الْحُسَيْنِ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مَا أَسَامِيهِمْ؟

فَقَالَ: تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ يُلَقَّبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ، فَإِذَا

---

١. قوله: «حقّاً» لم يرد فى «ح» «ع»، و كان موجوداً فى «أ» ثمّ شخط عليه.

٢. فى «ت» «د»: «ووارث الأنبياء».

٣. فى «ت» «د»: «ثمّ ابنه الحسن، ثمّ الحسين».

٤. فى «ت» «د»: «نقطوا»، و فى «ج» «ح»: «يعصوا».

انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاظِمِ، ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالرِّضَا، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ، فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ (بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ)[۱] عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالتَّقِيِّ،[۲] فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، هُوَ الْحَسَنُ يَغِيبُ عَنْهُمْ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ.

قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا اسْمُهُ؟ قَالَ: لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللهُ.

فَقَالَ جَنْدَلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، قَدْ وَجَدْنَا ذِكْرَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ، وَ قَدْ بَشَّرَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ بِكَ وَ بِالْأَوْصِيَاءِ[۳] مِنْ ذُرِّيَّتِكَ.

ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللهِ ﷺ: «وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً».[۴]

قَالَ جَنْدَلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا خَوْفُهُمْ؟

قَالَ: يَا جَنْدَلُ، فِي زَمَنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ شَيْطَانٌ[۵] يَعْتَرِيهِ وَ يُؤْذِيهِ، فَإِذَا عَجَّلَ اللهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

ثُمَّ قَالَ ؑ: طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ، طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَجَّتِهِ،[۶] أُولَئِكَ مِمَّنْ وَصَفَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»،[۷] وَ قَالَ: «أُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د».

۲. في «ج»: «بالنّقي».

۳. في «ت» «د» زيادة: «بعدك».

۴. سوره نور، آيه۵۵، و جاءت في «ت» «ح» تكملة الآية: «يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً».

۵. في «د»: «سلطان».

۶. في «ت» «د»: «مَحجّتهم» و في «ج» «ح»: «حجّته». قال الخليل: «الْمَحَجَّة: قارعة الطريق الواضح»، أي وسطه. كتاب العين، ج۳، ص۱۰.

۷. سوره بقره، آيه۳.

حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».[۱]

قَالَ ابْنُ الْأَسْقَعِ: ثُمَّ عَاشَ جَنْدَلُ بْنُ جُنَادَةَ إِلَى أَيَّامِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الطَّائِفِ، فَحَدَّثَنِي نُعَيْمُ بْنُ أَبِي قَيْسٍ قَالَ: دَخَلْتُ إِلَيْهِ بِالطَّائِفِ وَ هُوَ عَلِيلٌ، ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِشَرْبَةٍ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ وَ قَالَ: كَذَا عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ يَكُونُ آخِرُ زَادِي مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ، ثُمَّ مَاتَ وَ دُفِنَ بِالطَّائِفِ فِي الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ بِالْكَوْرَاءِ رحمه الله.[۲*۳]

[۲/۳۵] واثلة بن اسقع از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: جَندَل بن جُنادهٔ یهودی از خیبر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای محمد! مرا خبر ده از آنچه برای خدا نیست؟ و از آنچه نزد خدا نیست؟ و از آنچه خدا نمی‌داند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اما آنچه برای خدا نیست، پس برای خدا شریکی نیست؛ اما آنچه نزد خدا نیست، ظلم بر بندگان است و اما آنچه خدا نمی‌داند، سخن شما یهودیان است که عُزَیر فرزند خداست و خداوند نمی‌داند که فرزندی دارد.

جندل گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو به راستی رسول خدا هستی. سپس گفت: دیشب موسی بن عمران علیه السلام را در خواب دیدم و به من فرمود: ای جندل! به دست محمد اسلام آور و به اوصیای پس از او متمسک شو؛ پس خداوند اسلام را روزی من فرمود و مسلمان شدم. اکنون از اوصیای بعد از خودت مرا آگاه کن تا به آنها متمسک شوم.

پیامبر فرمود: ای جندل! اوصیای بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

عرض کرد: ای رسول خدا! آنها -به طوری که ما در تورات دیده‌ایم- دوازده نفر بوده‌اند.

فرمود: آری! امامان بعد از من نیز دوازده نفر هستند.

---

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری بتفاوت یسیر فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۱۱/۴۸۳- بهذا الإسناد: حدّثنا محمّد بن الحسن الواسطی، قال: حدّثنا زفر بن الهذیل، قال: حدّثنا سلیمان بن مهران الأعمش، قال: حدّثنا موزق، قال: حدّثنا جابر بن عبد الله الانصاری.

۳. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءةُ ولدی علیّ».

عرض کرد: ای رسول خدا! آیا همهٔ آنها در یک زمان هستند؟

فرمود: نه! بلکه یکی پس از دیگری خواهند بود و تو فقط سه نفر از آنها را درک خواهی کرد.

جندل گفت: ای رسول خدا! نام ایشان را برای من بیان کن.

فرمود: تو پس از من، سید اوصیا و وارث علم انبیا و پدر امامان، علی بن ابی‌طالب و سپس فرزندش حسن و حسین را درک خواهی کرد. بعد از من به ایشان متمسک شو و نادانیِ نادانان تو را فریب ندهد. آن گاه که زمان ولادت فرزند او علی بن الحسین، سید العابدین فرا رسد، تو از دنیا خواهی رفت و آخرین روزیِ تو از دنیا، مقداری شیر است که خواهی نوشید.

عرض کرد: ای رسول خدا! نام‌های «الیا، یقضوا، شبّر و شبّیر» را در تورات دیده‌ام ولی نام آنها را نشناختم. پس از حسین علیه السلام چند وصی دیگر خواهد بود و نام ایشان چیست؟

فرمود: نُه نفر از صُلب حسین هستند و مهدی از ایشان است. پس وقتی دوران حسین سپری شود، فرزندش علی که ملقب به «زین العابدین» است به امرِ امامت قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش محمد که «باقر» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش جعفر که «صادق» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش موسی که «کاظم» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش علی که «رضا» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش محمد که «زکی» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش علی که «تقی» خوانده شود به آن امر قیام کند و چون دوران او سپری شود، فرزندش حسن که «امین» خوانده شود به آن امر قیام کند؛ سپس امامشان از آنها غایب گردد.

عرض کرد: آن‌که غایب شود حسن است؟

فرمود: نه! پسر او، حجت است.

عرض کرد: ای رسول خدا! نامش چیست؟

فرمود: نامش برده نشود تا آن زمان که خداوند او را آشکار کند.

عرض کرد: ای رسول خدا! ذکر ایشان را در تورات دیده‌ایم و موسی بن عمران ما را به تو و اوصیای از فرزندانت بشارت داده است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده که آنها را در زمین جانشین گرداند، همان طور که پیشینیان را جانشین گردانید و دینی که برای آنها پسندیده را به سودشان مستقر کند و ترسشان را به امنیت تبدیل کند».

جندل عرض کرد: ای رسول خدا! ترس ایشان چیست؟

فرمود: ای جندل! در زمان هریک از ایشان، شیطانی است که متعرض آنها گردد و ایشان را آزار دهد، پس وقتی خداوند در خروج قائم ما تعجیل فرماید، زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

سپس فرمود: خوشا به حال کسانی که در غیبتش صبر کنند. خوشا به حال کسانی که بر مسیر او ثابت‌قدم باشند. آنها از کسانی هستند که خداوند در کتابش ایشان را وصف کرده و فرموده است: «کسانی که به غیب ایمان می‌آورند» و فرموده است: «ایشان حزب خدا هستند و بدانید که حزب خداوند رستگارانند».

ابن اسقع گوید: جندل بن جناده تا دوران حسین بن علی علیهما السلام زندگی کرد؛ سپس به طائف رفت. نعیم بن ابی‌قیس به من گفت: در طائف نزد او رفتم در حالی که بیمار بود، پس مقداری شیر طلبید و آشامید و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چنین سفارش کرده بود که آخرین روزیِ من از دنیا مقداری شیر است. سپس از دنیا رفت و او را در طائف در مکانی معروف به «کوراء» دفن کردند؛ خدایش رحمت کند.

[۳/۳۶] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى رضی الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، وَ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، جَمِيعاً

عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام؛[۱]

وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْحَضْرَمِيُّ (مُطَيَّنٌ)،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ الْخَيَّاطُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عليهما السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام:

يَا حُسَيْنُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ،[۳] مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ، فَإِذَا سُمَّ الْحَسَنُ فَأَنْتَ، فَإِذَا اسْتُشْهِدْتَ فَعَلِيٌّ ابْنُكَ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَجَعْفَرٌ ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَمُوسَى ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَعَلِيٌّ ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ ابْنُهُ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بَعْدَ الْحَسَنِ، يَمْلَأُ اللهُ الْأَرْضَ بِهِ[۴] قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

[۳/۳۶] امام باقر عليه السلام از جابر بن عبدالله انصارى روايت كرده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله به حسين بن على عليهما السلام فرمود: اى حسين! نُه نفر از امامان از صُلب تو بيرون آيند كه مهدىِ اين امت از ايشان است.

پس آن گاه كه پدرت شهيد شود، بعد از او، حسن امام است و چون او مسموم شود، تو امام خواهى بود و چون تو شهيد شوى، فرزندت على امام است و چون او برود، فرزندش محمد امام است و چون او برود، فرزندش جعفر امام است و چون او برود، فرزندش موسى امام است و چون او برود، فرزندش على امام است و چون او برود، فرزندش محمد امام است و چون او برود، فرزندش على امام است و چون او برود، فرزندش حسن امام است و سپس حجت بن الحسن امام است.

خداوند به وسيلهٔ او زمين را از عدل و داد پر كند، همچنان كه از ظلم و جور پر شده

---

۱. انظر الإسناد من الكلينى فى: الحديث ۱۵۳، وذيل الحديث ۱۸۲ من كتابنا هذا.

۲. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو أبو جعفر الكوفى، يلقّب بِمُطَيَّن. انظر: المعجم الكبير، ج۳، ص۴۵/۲۶۳۵؛ طبقات الحنابلة، ج۱، ص۳۰۰؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۴، ص۴۱/۱۵.

۳. فى «ت»: «تسعة أئمة».

۴. فى «ت» «د»: «يملأ الأرض».

باشد.

[۴/۳۷] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ غَالِبٍ الْأَزْدِيُّ -بِأَرْتَاحَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الْغَنِيِّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ -بِمَعَانَ-،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ هَمَّامٍ الْحِمْيَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنِ الرُّكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي الشَّكَاةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَإِذَا فَاطِمَةُ عِنْدَ رَأْسِهِ، قَالَ: فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله طَرْفَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ، مَا الَّذِي يُبْكِيكِ؟

قَالَتْ: أَخْشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ.

قَالَ: يَا حَبِيبَتِي لَا تَبْكِي،[2] فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطِيهَا أَحَداً بَعْدَنَا:

أَنَا[3] خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَحَبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَنَا[4] أَبُوكِ.

وَوَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللهِ، وَ هُوَ بَعْلُكِ.

وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللهِ، وَ هُوَ عَمُّكِ.

وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ فِي الْجَنَّةِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ هُوَ ابْنُ عَمِّكِ.

وَمِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ هُمَا ابْنَاكِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

وَسَوْفَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةً مِنَ الْأَئِمَّةِ أُمَنَاءَ مَعْصُومِينَ.[5]

---

۱. هو الحسن بن علي بن عيسى الأزدي، أبو عبد الغني المعاني، من أهل مَعان، و هي مدينة في طرف بادية الشام تلقاء الحجاز من نواحي البلقاء، روى عن عبد الرزّاق الصنعاني و أخيه عبد الوهاب. انظر: تاريخ دمشق، ج۱۳، ص۳۱۲/۱۳۹۲؛ معجم البلدان، ج۵، ص۱۵۳؛ تاريخ الإسلام، ج۶، ص۶۹/۱۶۱.

۲. في «ت» «د»: «لا تبكين».

۳. في «ت» «د»: «لنا».

۴. في «ت» «د»: «و هو أنا».

۵. في «ت» «ج» «ح» «م»: «معصومون».

وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجاً وَ مَرْجاً وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتَنُ وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وَ أَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرٌ يَرْحَمُ صَغِيراً وَ لَا صَغِيرٌ يُوَقِّرُ كَبِيراً فَيَبْعَثُ اللهُ عِنْدَ ذَلِكَ مَهْدِيَّنَا التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلَالَةِ وَ قُلُوباً غُلْفاً،[1] يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَحْزَنِي وَ لَا تَبْكِي فَإِنَّ اللهَ أَرْحَمُ بِكِ[2] وَ أَرْأَفُ عَلَيْكِ مِنِّي، وَ ذَلِكِ لِمَكَانِكِ مِنِّي وَ مَوْضِعِكِ فِي[3] قَلْبِي.

وَ زَوَّجَكِ اللهُ زَوْجاً هُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَيْتِهِ[4] حَسَباً وَ أَكْرَمُهُمْ مَنْصَباً وَ أَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ.

وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَكُونِي أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي.

أَلَا إِنَّكِ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاكِ فَقَدْ آذَانِي.

فَقَالَ جَابِرٌ: فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَاعْتَلَّتْ فَاطِمَةُ[5] دَخَلَ إِلَيْهَا رَجُلَانِ مِنَ الصَّحَابَةِ فَقَالَا لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَتْ: اصْدُقَانِي، هَلْ سَمِعْتُمَا مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي؟ قَالَا: نَعَمْ، وَ اللهِ لَقَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْهُ.

فَرَفَعَتْ يَدَهَا[6] إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي وَ غَصَبَا حَقِّي، ثُمَّ أَعْرَضَتْ عَنْهُمَا فَلَمْ تُكَلِّمْهُمَا بَعْدَ ذَلِكَ، وَ عَاشَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً حَتَّى أَلْحَقَهَا اللهُ بِهِ.[7]

---

۱. فی «ت» «د»: «غفلاً».

۲. فی «ت»: «أرحم منّی بك».

۳. فی «ت» «م» و نسخة بدل «ج»: «من».

۴. فی «ت» «د»: «أهل بیتك» و فی «ج» «ح»: «أهل بیتی».

۵. قوله: «فاعتلّت فاطمة ؑ» لم یرد فی «ت».

۶. فی «ت» «د»: «یدیها».

۷. و رواه الطبرانی فی المعجم الکبیر، ج۳، ص۵۷/ ۲۶۷۵ بهذا الإسناد: حدّثنا محمّد بن رُزَیْق بن جامع المصری، حدّثنا الهیثم بن حبیب، حدّثنا سفیان بن عیینة، عن علیّ بن علیّ المکّی الهلالی، عن أبیه، إلی قوله: «أوّل من

[۴/۳۷] قاسم بن حسّان از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیمار بود -همان بیماری که در آن از دنیا رفت- و فاطمه علیها السلام نزد او آمد و بالای سرش نشست و شروع به گریه کرد تا اینکه صدای گریه‌اش بلند شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نگریست و فرمود: حبیبه‌ام فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد: از تباه شدن [حقم] پس از شما نگرانم.

فرمود: حبیبه‌ام! گریه مکن؛ زیرا ما اهل‌بیتی هستیم که خداوند هفت خصلت را به ما عطا کرده که پیش از ما به احدی عطا نکرده و بعد از ما هم به احدی عطا نخواهد کرد؛ من خاتم پیامبران و محبوب‌ترینِ آفریدگان در نزد خدا، که پدر تو هستم؛ و وصی من بهترینِ اوصیا و محبوب‌ترینِ ایشان در نزد خدا است که شوهر تو است؛ و شهید ما بهترین شهدا و محبوب‌ترین ایشان در نزد خدا است که عموی تو [حمزه] است؛ و از ما است کسی که دو بال در بهشت دارد و با آنها همراه فرشتگان پرواز می‌کند که پسرعموی تو [جعفر] است؛ و دو سِبط این امت از ماست که پسرانت حسن و حسین هستند؛ و به زودی خداوند، نُه امام امین و معصوم را از صُلب حسین بیرون آورد؛ و مهدیِ این امت هم از ماست.

آن گاه که دنیا هرج و مرج شود و فتنه‌ها پشت سر هم واقع شود و راه‌ها ناامن شود و مردم همدیگر را غارت کنند و نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگه دارد، در آن زمان، خداوند مهدیِ ما را که نهمین فرزند از صُلب حسین است، برانگیزد و او قلعه‌های گمراهی و قلب‌های پرده‌افکنده‌شده را بگشاید و دین را در آخرالزمان برپا دارد، همچنان که من آن را در اولِ زمان برپا داشتم و زمین را از عدالت پر کند، همچنان که از ستم پر شده باشد.

ای فاطمه! ناراحت مباش و گریه مکن که خداوند نسبت به تو رحیم‌تر و مهربان‌تر از من است و این به خاطر جایگاه تو در نزد من و جایگاهی است که در قلب من داری؛ و خداوند تو را به شوهری تزویج کرد که شریف‌ترینِ خاندانش در حَسَب و گرامی‌ترینِ

یلحقنی من أهل بیتی».

ایشان در جایگاه و رحیم‌ترینِ ایشان نسبت به مردم و عادل‌ترینِ ایشان در مساوات و بیناترینِ ایشان در قضاوت است؛ و من از پروردگارم خواسته‌ام که تو اولین نفر از اهل‌بیتم باشی که به من ملحق می‌شود. بدان که تو پارهٔ تن منی، هر که تو را بیازارد، مرا آزرده است.

جابر گوید: وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و فاطمه علیها السلام بیمار شد، دو نفر از صحابه بر او وارد شدند و به او عرض کردند: ای دختر رسول خدا! حال شما چطور است؟

فرمود: صادقانه به من پاسخ دهید که آیا از رسول خدا ﷺ شنیدید که می‌فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است، هر که او را بیازارد، مرا آزرده است؟

گفتند: آری! به خدا سوگند که این سخن را از او شنیده‌ایم!

پس فاطمه علیها السلام دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که این دو نفر مرا آزرده و حقم را غصب کردند. سپس از ایشان روی برگرداند و دیگر با آنها حرف نزد و بعد از پدرش، ۷۵ روز زنده بود تا اینکه خداوند او را به پدرش ملحق کرد.

[۵/۳۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَّوَيْهِ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجِعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ[۲] الْوَشَّاءُ، قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَنْمَاطِيُّ، عَنْ جَعْفَرٍ،[۳] عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَأَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»،[۴] فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ وَ أَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ دَعَا عَلِيّاً فَأَجْلَسَهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ

---

۱. المثبت عن «ج» «ح»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «مقولة». و هو علیّ بن محمّد بن متّویه الرازی، و قد تقدّمت ترجمته فی مشایخ المؤلّف فی المقدّمة.

۲. فی النسخ: «عبد الله» و المثبت هو الصواب. و هو نصر بن عبدالرحمن بن بكّار الناجی، أبو سلیمان -و یقال: أبو سعید- الکوفی الوشّاء. انظر: الثقات لابن حبّان، ج۹، ص۲۱۷ / ۱۶۰۸۷؛ تهذیب الکمال، ج۲۹، ص۳۵۰ / ۶۴۰۱؛ همان، ج۱۰، ص۵۰ / ۲۰۹۸. و انظر الإسناد من الوشّاء فی: سنن الترمذی، ج۵، ص۶۶۲ / ۳۷۸۶؛ المعجم الکبیر، ج۳، ص۶۶ / ۲۶۸۰.

۳. فی «ت» «ج» «د»: «جعفر بن محمّد».

۴. سوره احزاب، آیه ۳۳.

الرِّجْسَ عَنْهُمْ[۱] وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً.

قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا مَعَهُمْ یَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلَی خَیْرٍ.

فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ، لَقَدْ أَکْرَمَ اللهُ هَذِهِ الْعِتْرَةَ الطَّاهِرَةَ وَ الذُّرِّیَّةَ الْمُبَارَکَةَ بِذَهَابِ الرِّجْسِ عَنْهُمْ.

فَقَالَ: یَا جَابِرُ، لِأَنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، وَ أَخِي سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ، وَ ابْنَيَّ خَیْرُ الْأَسْبَاطِ، وَ ابْنَتِي سَیِّدَةُ النِّسْوَانِ، وَ مِنَّا الْمَهْدِيُّ.

قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ، وَ مَنِ الْمَهْدِيُّ؟

قَالَ: تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ، یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً[۲]، یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی التَّنْزِیلِ.

[۵/۳۸] امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام‌سلمه بودم که خداوند این آیه را نازل کرد: «همانا خداوند اراده کرده تا هر گونه پلیدی را از شما اهل‌بیت دور کند و شما را مطهر گرداند». پس پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه را طلبید و آنها را پیشِ روی خود نشانید و علی را طلبید و او را پشت سر خود نشاند و عرض کرد: خدایا! اینها اهل‌بیت من هستند، پس هر گونه پلیدی را از ایشان دور کن و آنها را مطهّر گردان.

ام‌سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با ایشانم؟ فرمود: تو بر خیر هستی.

من عرض کردم: یا رسول الله! خداوند این عترت پاکیزه و ذریّهٔ مبارکه را با بردن پلیدی از ایشان گرامی داشته است.

فرمود: ای جابر! چون آنها عترت من و از گوشت و خون من هستند؛ برادرم سید اوصیا و دو فرزندم، بهترین نوه‌ها و دخترم، سرور بانوان است و مهدی از ماست.

عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مهدی کیست؟

---

۱. کذا فی «أ» «م»، و فی سائر النسخ: «فأذهب عنهم الرجس».

۲. فی «ج» «ح» «د» زیادة: «کما ملئت جوراً وظلماً».

فرمود: نُه نفر از صُلب حسین، امامان نیکوکارند و نُهمی، قائم ایشان است که زمین را از عدل و داد پر کند، و بر سر تأویل قرآن می‌جنگد، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم.

[۶/۳۹] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ[۱] بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقاً وَ خُلْقاً، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبِلُ كَالشِّهَابِ الثَّاقِبِ، يَمْلَؤُهَا عَدْلاً وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.[۲]

[۶/۳۹] جابربن یزید از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مهدی از فرزندان من است. نام و کُنیهٔ او مانند من است و از نظر آفرینش و اخلاق، شبیه‌ترین مردم به من است. برای او غیبت و حیرتی است که امت‌ها در آن گمراه شوند. سپس مانند شهاب ثاقب می‌آید و زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد».

وَ هَذَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيُّ رَوَى عَنْهُ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ، وَ وَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ،

---

۱. المثبت عن «ت» «د» وهو الصواب، وفی سائر النسخ: «الحسن». وهو الحسین بن محمّد بن عامر بن عمران بن أبی بکر الأشعری، أبوعبد الله القمّی، روی عن عمّه عبد الله بن عامر، و روی عنه جعفر بن محمّد بن مسرور، والکلینی. انظر: کمال الدین، ج۲، ص۶۴۱ و ۶۷۳؛ رجال النجاشی، ص۶۶/ ۱۵۶؛ همان، ص۲۱۸/ ۵۷۰.

۲. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۲۸۶/ ۱. و رواه من طریق الصدوق الجوینیّ الشافعیّ فی فرائد السمطین، ج۲، ص۳۳۴/ ۵۸۶. و رواه الصدوق أیضاً فی کمال الدین، ج۱، ص۲۸۷/ ۴ بهذا الإسناد: حدّثنا أبی، و محمّد بن الحسن، و محمّد بن موسی المتوکّل، قالوا: حدّثنا سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر الحِمْیَری، و محمّد بن یحیی العطّار، جمیعاً قالوا: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی، وإبراهیم بن هاشم، و أحمد بن أبی عبد الله البرقی، و محمّد بن الحسین بن أبی الخطّاب، جمیعاً قالوا: حدّثنا أبوعلیّ الحسن بن محبوب السرّاد، عن داود بن الحصین، عن أبی بصیر، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن آبائه علیهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ... و فیه: «حتّی تضلّ الخلق عن أدیانهم، فعند ذلك یقبل» بدلاً من: «تضلّ فیها الأمم، ثمّ یقبل».

وَالْقَاسِمُ بْنُ حَسَّانَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام.[1]

و این جابربن عبدالله انصاری است که جابربن یزید جُعفی و واثلة بن اسقع و قاسم بن حسّان و محمد بن علی الباقر عليه السلام از او روایت کرده‌اند.

۱. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ» و «بلغ السماع».

باب هشتم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از انس بن مالک از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۴۰] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى أَبُو الْحُسَيْنِ[۱] الْعَبَرْتَائِيُّ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَلَّادٍ -بِسُرَّ مَنْ رَأَى- أَبُوبَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوْنٍ،[۳] عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنْ حَوَارِيِّ عِيسَى، فَقَالَ: كَانُوا مِنْ صَفْوَتِهِ وَ خِيَرَتِهِ، وَ كَانُوا اثْنَيْ

---

۱. المثبت عن «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «أبو الحسن». و هو رجاء بن يحيى بن سامان، أبو الحسين العبرتائی، روی عنه أبو المفضّل الشيبانی سنة ۳۱۴ق. انظر: رجال النجاشی، ص۱۶۶/۴۳۹؛ الأمالی للطوسی، ص۵۲۵/۱۱۶۲؛ الطيوريات، ج۲، ص۶۲۲/۵۵۰.

۲. هومحمّد بن خلّاد بن كثير الباهلی، أبوبكر البصری، روی عن معاذ بن معاذ العنبری. انظر: الثقات لابن حبّان، ج۹، ص۸۶/۱۵۳۲۹؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۱۶۹/۵۱۹۹. و انظر الإسناد من معاذ بن معاذ فی: صحيح البخاری، ج۵، ص۱۶۰/۴۳۳۷.

۳. فی «ت» «د»: «ابن عون» و كلاهما صحيح. و هو عبد الله بن عون بن أرطبان المزنی مولاهم، أبوعون البصری. انظر: الطبقات الكبری، ج۷، ص۱۹۳/۳۲۳۲؛ تهذيب الكمال، ج۱۵، ص۳۹۴/۳۴۶۹.

عَشَرَ مُتَجَرِّدِینَ[۱] مُتَکَمِّشِینَ[۲] فِي نُصْرَةِ اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لَيْسَ فِي هَؤُلَاءِ ضَعْفٌ وَ لَا شَكٌّ وَ لَا زَهْوٌ،[۳] كَانُوا يَنْصُرُونَهُ عَلَى بَصِيرَةٍ وَ نَفَاذٍ وَ جِدٍّ وَ عَنَاءٍ.

قُلْتُ: فَمَنْ حَوَارِيُّكَ يَا رَسُولَ اللهِ؟

قَالَ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، وَ هُمْ حَوَارِيِّي وَ أَنْصَارُ دِينِي، عَلَيْهِمْ مِنَ اللهِ التَّحِيَّةُ وَ السَّلَامُ.

[۱/۴۰] هشام بن زید از انس بن مالک روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ حواریون عیسی پرسیدم.

فرمود: آنها برگزیده و منتخب وی بوده و دوازده نفر بودند که تمام کوشش خود را در یاری خدا و رسول او به کار بردند؛ ضعف، تردید، تکبر و خودپسندی در ایشان نبود و با بصیرت، قاطعیت، جدیّت و فروتنی او را یاری می‌کردند.

عرض کردم: ای رسول خدا! حواریون شما چه کسانی هستند؟

فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر از صُلب علی و فاطمه علیهما السلام هستند. ایشان حواریون و یاوران دین من هستند. تحیّت و سلام خداوند بر ایشان باد.

[۲/۴۱] حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى رحمه الله -فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ،[۴] قَالَ: حَدَّثَنِي عَامِرُ بْنُ كَثِيرٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ[۵] بْنِ أَبِي

---

۱. فی «ت» «د»: «مجرّدین».

۲. فی «ت» «د»: «مکمّشین» و فی «ع»: «متمکّنین» و فی «ج» «ح»: «متمسّکین».
قال ابن منظور: «الکَمْشُ: الرجلُ السریع الماضی. رجل کَمْشٌ وکَمیشٌ: عَزُومٌ ماضٍ سریعٌ فی أموره... وکَمَّشْته تَکمیشاً: أعْجَلْته، فانْکَمَشَ وتَکَمَّشَ أی: أسرع. قال ابن سیدة: قال سیبویه: الکَمیش: الشجاع». لسان العرب، ج۶، ص۳۴۳.

۳. فی «ت» «د»: «لا زَهْوَ فیهم ولا ضعف ولا شکّ».

۴. فی «أ» «ع» «م»: «أبوعلیّ بن محمّد بن تمام»، والمثبت عن سائر النسخ. وهو محمّد بن همّام بن سهیل الکاتب، أبو علیّ الإسکافی البغدادی، روی عنه التلّعکبری. انظر: رجال النجاشی، ص۳۷۹/ ۱۰۳۲؛ تاریخ بغداد، ج۴، ص۱۳۵/ ۱۷۹۶.

۵. فی النسخ: «محمّد»، والمثبت هو الصواب. وهو الحسن بن أحمد بن أبی شعیب عبد الله بن مسلم الأموی مولاهم، أبو مسلم الحرّانی. انظر: الثقات لابن حبّان، ج۸، ص۱۷۴/ ۱۲۸۲۷؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۴۸/ ۱۲۰۰. وانظر الإسناد من الحسن بن أحمد الحرّانی فی: صحیح مسلم، ج۱، ص۲۴۹/ ۳۰۹.

شُعَيْبٍ الْحَرَّانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] مِسْكِينُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي بِسْطَامٍ شُعْبَةَ بْنِ الْحَجَّاجِ،[2] عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ؛

قَالَ هَارُونُ: وَ حَدَّثَنَا حَيْدَرُ[3] بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو النَّضْرِ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ السُّخْتِ الْبَصْرِيِّ،[4] قَالَ: (حَدَّثَنَا)[5] مِنْجَابُ بْنُ الْحَارِثِ،[6] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ غُنْدَرٍ، (قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ)،[7] عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام فَقَبَّلَهُمَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله، وَ قَامَ أَبُو ذَرٍّ فَانْكَبَّ عَلَيْهِمَا وَ قَبَّلَ أَيْدِيَهُمَا ثُمَّ رَجَعَ فَقَعَدَ مَعَنَا.

فَقُلْنَا لَهُ سِرّاً: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَنْتَ رَجُلٌ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله تَقُومُ إِلَى صَبِيَّيْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنْكَبُّ عَلَيْهِمَا فَتُقَبِّلُ أَيْدِيَهُمَا؟

قَالَ: نَعَمْ، لَوْ سَمِعْتُمْ مَا سَمِعْتُ فِيهِمْ[8] عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله لَفَعَلْتُمْ بِهِمَا أَكْثَرَ مِمَّا فَعَلْتُ.

---

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. فی النسخ: «مسکین بن بکیر أبو بسطام، عن شعبة بن الحجّاج»، و المثبت هو الصواب؛ لأنّ أبا بسطام کنیة شعبة بن الحجّاج، و مسکین بن بکیر الحرّانی یُکنی أبا عبدالرحمن. انظر: التاریخ الکبیر للبخاری، ج۴، ص۲۴۴/ ۲۶۷۸؛ همان، ج۸، ص۳/ ۱۹۲۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج۷، ص۲۰۲/ ۸۰؛ همان، ج۹، ص۲۰۹/ ۵۷؛ تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۴۷۹/ ۲۷۳۹؛ همان، ج۲۷، ص۴۸۳/ ۵۹۱۵.

۳. فی «أ» «ع» «م»: «حریز»، و فی «ج» «ح»: «جریر»، و المثبت عن «ت» «د». و هو حیدر بن محمّد بن نعیم، أبو أحمد السمرقندی، من غلمان أبی النضر العیاشی، روی عنه التلّعکبری و سمع منه سنة ۳۴۰ق، و له منه إجازة. انظر: رجال الطوسی، ص۴۲۰/ ۶۰۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۳۱۵/ ۴۱۳۵.

۴. هو یوسف بن السخت، أبو یعقوب البصری، روی عنه أبو النضر العیاشی. انظر: رجال الکشّی، ص۵۲۶/ ۱۰۰۸؛ عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۳۸/ ۳؛ رجال الطوسی، ص۴۰۳/ ۵۹۱۴.

۵. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «د».

۶. هو منجاب بن الحارث بن عبدالرحمن التمیمی، أبو محمّد الکوفی. انظر: الثقات لابن حبّان، ج۹، ص۲۰۶/ ۱۶۰۳۴؛ تهذیب الکمال، ج۲۸، ص۴۹۰/ ۶۱۷۵.

۷. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «د»؛ لأنه الراوی عن هشام بن زید، و روی عنه غندر. انظر: تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۴۷۹/ ۲۷۳۹؛ و راجع: الحدیث ۴۳ من کتابنا هذا. و انظر الإسناد من محمّد بن بشّار فی: صحیح البخاری، ج۹، ص۵/ ۶۸۷۹.

۸. کذا فی «أ» «ع» «م»، و فی سائر النسخ: «فیهما».

قُلْنَا: وَ مَاذَا سَمِعْتَ فِيهِمَا مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله[١] يَا بَا ذَرٍّ؟

قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَلِيٍّ وَ لَهُمَا: يَا عَلِيُّ، وَ اللهِ لَوْ أَنَّ رَجُلاً صَامَ وَ صَلَّى حَتَّى يَصِيرَ كَالشِّنِ الْبَالِي إِذاً مَا نَفَعَتْهُ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ.[٢]

يَا عَلِيُّ، مَنْ تَوَسَّلَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُبِّكُمْ فَحَقٌّ عَلَى اللهِ أَنْ لَا يَرُدَّهُ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكُمْ وَ تَمَسَّكَ بِكُمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى.

قَالَ: ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ وَ خَرَجَ، وَ تَقَدَّمْنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ، أَخْبَرَنَا أَبُو ذَرٍّ عَنْكَ بِكَيْتَ وَ كَيْتَ.

قَالَ: صَدَقَ أَبُو ذَرٍّ، صَدَقَ وَ اللهِ، مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: خَلَقَنِيَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ، ثُمَّ نَقَلَنَا إِلَى صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ نَقَلَنَا مِنْ صُلْبِهِ فِي أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَأَيْنَ كُنْتُمْ وَ عَلَى أَيِّ مِثَالٍ كُنْتُمْ؟

قَالَ: كُنَّا أَشْبَاحاً مِنْ نُورٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، نُسَبِّحُ اللهَ وَ نُمَجِّدُهُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ بَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى وَدَّعَنِي جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، أَفِي مِثْلِ هَذَا الْمَقَامِ تُفَارِقُنِي؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي لَا أَجُوزُ هَذَا الْمَوْضِعَ فَتَحْتَرِقَ أَجْنِحَتِي، ثُمَّ زُجَّ بِي فِي النُّورِ مَا شَاءَ اللهُ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيّاً، ثُمَّ اطَّلَعْتُ ثَانِياً فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيّاً فَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ وَارِثَ عِلْمِكَ وَ الْإِمَامَ بَعْدَكَ، وَ أُخْرِجُ مِنْ أَصْلَابِكُمَا الذُّرِّيَّةَ الطَّاهِرَةَ وَ الْأَئِمَّةَ الْمَعْصُومِينَ خُزَّانَ عِلْمِي، فَلَوْلَاكُمْ لَمَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ لَا الْآخِرَةَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ، يَا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟

---

١. قوله: «فيهما من رسول الله صلى الله عليه و آله» لم يرد في «ت» «د».

٢. في «ت» «ج» زيادة: «و البراءة من أعدائكم».

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ، فَنُودِيتُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ الْحُجَّةِ يَتَلَأْلَأُ مِنْ بَيْنِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ وَ مَنْ هَذَا؟

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ الْمُطَهَّرُونَ مِنْ صُلْبِكَ، وَ هَذَا[1] الْحُجَّةُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً «وَيَشْفِ صُدُورَقَوْمٍ مُؤْمِنِينَ».[2]

قُلْنَا: بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللهِ، لَقَدْ قُلْتَ عَجَباً.

فَقَالَ عليه‌السلام: وَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا أَنَّ أَقْوَاماً يَسْمَعُونَ مِنِّي هَذَا، ثُمَّ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمُ اللهُ وَ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ، مَا لَهُمْ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.[3]

[۲/۴۱] هشام بن زید از انس بن مالک روایت کرده است: من و ابوذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که حسن و حسین علیهماالسلام وارد شدند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را بوسید و ابوذر نیز برخاست و خود را به دامان آنها انداخت و دستشان را بوسید، سپس بازگشت و کنار ما نشست.

ما آهسته به او گفتیم: ای ابوذر! تو از بزرگانِ اصحاب رسول خدا هستی، با این حال به خاطر دو کودک از بنی‌هاشم، برخاسته و خودت را به دامان ایشان می‌اندازی و دستشان را می‌بوسی؟

گفت: آری! اگر آنچه من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ ایشان شنیدم، شما نیز شنیده بودید، بیش از آنچه من کردم انجام می‌دادید.

گفتیم: مگر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ ایشان چه شنیدی؟

گفت: شنیدم که به علی و آن دو می‌فرمود: ای علی! به خدا سوگند! اگر شخصی آن

---

۱. فی «ت» «د»: «وهو».

۲. سوره توبه، آیه ۱۴.

۳. و أورده الدیلمی فی إرشاد القلوب، ج۲، ص۴۱۵ فقال: «یرفعه الشیخ المفید إلی أنس بن مالك، قال:...».

قدر روزه بگیرد و نماز بخواند که چون مَشک کهنه، پوسیده گردد؛ نماز و روزه‌اش برای او سودی ندارد، مگر با محبت شما.

ای علی! هرکه به وسیلهٔ محبت شما به خداوند توسل جوید، بر خدا واجب است که او را دست خالی باز نگرداند.

ای علی! هرکه شما را دوست بدارد و به شما متمسک شود، به عروة الوثقی [دستاویزی محکم] تمسک جسته است.

سپس ابوذر برخاست و بیرون رفت و ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و عرض کردیم: ای رسول خدا! ابوذر از زبان شما چنین و چنان گفت؟

فرمود: ابوذر راست گفته، به خدا سوگند که او راست گفته است! آسمان برکسی سایه نیفکنده و زمین کسی را برخود حمل نکرده که از ابوذر راستگوتر باشد.

سپس فرمود: خداوند من و اهل‌بیتم را هفت هزار سال قبل از آفرینش آدم علیه السلام، از یک نور آفرید، سپس به صُلب آدم علیه السلام منتقل شدیم و از صُلب او به صُلب پاکان و رحم زنان پاکیزه منتقل گشتیم.

من عرض کردم: ای رسول خدا! در کجا و به چه شکلی بودید؟

فرمود: اشباحی [بدن‌های بدون روح] از نور در زیرعرش بودیم که خداوند را تسبیح و تمجید می‌گفتیم.

سپس فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند و به سدرة المنتهی رسیدم، جبرئیل با من وداع کرد. گفتم: حبیبم جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟

گفت: ای محمد! من نمی‌توانم از اینجا جلوتر بیایم چون بال‌هایم می‌سوزد. پس مرا تا جایی که خدا خواست در نور بردند تا اینکه خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! من نظری به زمین انداختم و تو را برگزیده و پیامبرگردانیدم؛ دوباره نظری انداختم و علی را برگزیده و او را وصی و وارث علم تو و امام بعد از تو قرار دادم و ذرّیهٔ پاک و امامان معصوم را که خزانه‌داران علم من هستند، از صُلب شما بیرون می‌آورم؛ اگر شما نبودید، دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم. ای محمد! دوست داری آنها را ببینی؟

عرض کردم: آری! پس به من ندا شد: ای محمد! سرت را بلند کن. پس سربلند کردم و انوار علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفرو علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت را دیدم و او در میان آنها مانند ستارهٔ درخشانی می‌درخشید.

عرض کردم: پروردگارا! اینها چه کسانی هستند و این کیست؟

فرمود: ای محمد! اینها امامان مطهربعد از تو و از صُلب تو هستند و این، همان حجت است که زمین را از عدل و داد پر کند «و دل مؤمنان را شفا بخشد».

انس گوید که عرض کردیم: ای رسول خدا! پدر و مادرمان به فدایت! سخن عجیبی فرمودید!

حضرت فرمود: عجیب‌تر از آن، این است که گروهی این سخنان را از من می‌شنوند؛ ولی پس از آنکه خداوند ایشان را هدایت کرد، به رفتار گذشتگان خویش بازمی‌گردند و مرا دربارهٔ اهل‌بیتم آزار می‌دهند. خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند!

[۳/۴۲] حَدَّثَنَا أَبُوعَبدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيَّاشٍ الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ سَلَمَةَ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبدِ اللهِ الْحِمْصِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ،[۳] عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ،[۴] عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ:

صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ الْفَجْرَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ[۵] حُشِرَ مَعَنَا، وَ مَنِ اسْتَمْسَكَ بِالْأَوْصِيَاءِ[۶] مِنْ بَعْدِي «فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ

---

۱. فی «ت» «د»: «محمّد بن الحسين».

۲. فی «ت» «د»: «عبد الله بن مسلمة».

۳. فی النسخ: «ابن حمّاد» و المثبت هو الصواب. و هو حمّاد بن سلمة البصری، روی عن أنس بن سيرين، عن أنس بن مالك. انظر: مسند أحمد، ج۲۰، ص۲۵۶/ ۱۲۹۱۱، سنن أبی داود، ج۲، ص۶۸/ ۱۴۴۵.

۴. هو أنس بن سيرين الأنصاری مولاهم، أبو موسی البصری، مولی أنس بن مالك. انظر: الطبقات الكبری، ج۷، ص۱۵۵/ ۳۰۸۰؛ تهذيب الكمال، ج۳، ص۳۴۶/ ۵۶۶.

۵. فی «ت» «د»: «من أحبّ أهل بيتی».

۶. فی «ت» «د»: «بأوصيائی».

الْوُثْقَى».[۱]

فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

فَقَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟

قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَالْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ.

[۳/۴۲] انس بن سیرین از انس بن مالک روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما به جماعت خواند، سپس رو به ما کرد و فرمود: ای اصحاب من! هرکس ما اهل‌بیت را دوست بدارد با ما محشور شود و هرکه به اوصیای بعد از من تمسک جوید، به عروة الوثقی [دستاویزی محکم] تمسک جسته است.

پس ابوذر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل.

عرض کرد: همهٔ آنها از اهل‌بیت شما هستند؟

فرمود: همه آنها از اهل‌بیت من هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و مهدی از ایشان است.

[۴/۴۳] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا رَجَاءُ بْنُ يَحْيَى الْعَبَرْتَائِيُّ الْكَاتِبُ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ،[۳] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوباً: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ،

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. هو رجاء بن يحيى بن سامان، أبوالحسين العبرتائی، و قد تقدّم فی الحديث ۴۰، فراجع.

۳. هو أبويوسف النحوی، المعروف بابن السكّيت، روی عنه العبرتائی. انظر: الأمالی للطوسی، ص۵۸۰/ ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۲، ص۱۶/ ۲.

أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ، وَ رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ اسْماً مَكْتُوباً بِالنُّورِ، فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ سِبْطَايَ، وَ بَعْدَهُمَا تِسْعَةُ أَسَامِي: عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً -ثَلَاثَ مَرَّاتٍ-، وَ مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ -مَرَّتَيْنِ-، وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ يَتَلَأْلَأُ مِنْ بَيْنِهِمْ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، أَسَامِي مَنْ هَؤُلَاءِ؟

فَنَادَانِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُحَمَّدُ، هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، بِهِمْ أُثِيبُ وَ بِهِمْ أُعَاقِبُ.

[۴/۴۳] هشام بن زید از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند، دیدم بر پایهٔ عرش نوشته شده است: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم. دوازده نام را دیدم که با نور نوشته شده بود و در میان آنها: علی بن ابی‌طالب و دو نوه‌ام [حسن و حسین] و پس از آنها، نُه نام دیگر بود که سه مرتبه نام علی و دو مرتبه نام محمد تکرار شده بود و جعفر و موسی و حسن و حجت که در میان آنها می‌درخشید.

عرض کردم: پروردگارا! اینها نام چه کسانی است؟

پروردگارم به من ندا فرمود: ای محمد! ایشان اوصیای از ذرّیهٔ تو هستند، به واسطهٔ ایشان ثواب دهم و عقوبت کنم.

[۵/۴۴] وَ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُزَاحِمٍ مُوسَى بْنُ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقْرِئُ -بِبَغْدَاذَ-،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ[۲] بْنِ الرَّبِيعِ أَبُو الْعَبَّاسِ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ[۳] بْنُ أَبِي شَيْبَةَ -فِي مُسْنَدِ أَنَسٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَوْنٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

أَوْصِيَاءُ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَقُومُونَ بَعْدَهُمْ بِقَضَاءِ دُيُونِهِمْ وَ إِنْجَازِ عِدَاتِهِمْ وَ يُقَاتِلُونَ عَلَى

---

۱. هو أبو مزاحم الخاقانی الحافظ البغدادی، و قد تقدّم فی الحدیث ۳۵، فراجع.

۲. المثبت عن «ت» «د» «م»، و فی سائر النسخ: «المفضّل»، و کانت فی «أ»: «الفضل»، ثمّ صیّرت «المفضّل».

۳. المثبت عن «ت» «د» و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «عمر». و هو أخو أبی بکر بن أبی شَیْبة، روی عن یزید بن هارون الواسطی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۲۸۲/۶۰۵۴؛ تهذیب الکمال، ج۱۹، ص۴۷۸/۳۸۵۷. و انظر الإسناد من یزید بن هارون فی: صحیح البخاری، ج۷، ص۸۴/۵۴۷۰.

سُنَّتِهِمْ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: أَنْتَ وَصِيِّي وَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، تَقْضِي دَيْنِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِي، إِنَّكَ تُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ،[1] وَ أَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَنْتَ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ سِبْطَايَ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ. وَ مِنْ صُلْبِهِمَا تَخْرُجُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ. وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَلَى عَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى، وَ هُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي.

[۵/۴۴] انس بن سیرین از انس بن مالک روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اوصیای پیامبران کسانی هستند که بعد از آنها به ادای قرض‌ها و عمل به وعده‌های ایشان قیام کرده و بر سر سنت آنها بجنگند.

سپس رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: تو وصی و برادر من در دنیا و آخرت هستی؛ قرض مرا ادا کرده و به وعده‌های من عمل می‌کنی و بر سر سنت من می‌جنگی. تو بر سر تأویل قرآن خواهی جنگید، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم.

من بهترینِ پیامبران هستم و تو بهترینِ اوصیایی و دو نوه‌ام، بهترینِ نوادگان هستند؛ و نُه امام که مطهر و معصوم و قائم به قسط هستند، از صُلب ایشان بیرون آیند؛ امامان بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل و حواریون عیسی هستند. ایشان عترت من و از گوشت و خون من هستند.

[۶/۴۵] حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَهْدِيِّ[2] بْنِ صَدَقَةَ الرَّقِّيُّ -بِمِصْرَ-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلَّادٍ أَبُو بَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ،[3] عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

---

۱. فی «ج» «ح» «د» «م»: «التنزیل».

۲. فی النسخ: «محمّد» و المثبت هو الصواب. و هو أحمد بن علیّ بن مهدی بن صدقة بن هشام بن غالب الرقّی، أبو علیّ الأنصاری، سمع منه التلّعکبری بمصر سنة ۳۴۰، عن أبیه، عن الرضا علیه السلام، وله منه إجازة. انظر: رجال النجاشی، ص۷۲۸/۲۷۷؛ رجال الطوسی، ص۴۱۰/ ۵۹۵۲؛ کامل الزیارات، ص۳۹/۱.

۳. المثبت عن «ت»، و فی سائر النسخ: «ابن عَوْف». و هو عبد الله بن عون بن أرطبان، أبو عون البصری، و قد تقدّم فی الحدیث ۴۰، فراجع.

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

[۶/۴۵] هشام بن زید از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفرهستند. سپس صدایش را آهسته کرد و شنیدم که می‌فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

[۷/۴۶] حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُقْبَةَ الْقَاضِي الشَّيْبَانِيُّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَوْفٍ[2] الطَّائِيُّ الْحِمْصِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْفِرْيَابِيُّ[3] مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، ثُمَّ خَفِيَ[4] صَوْتُهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

[۷/۴۶] ابوعالیه از انس بن مالک روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرهستند. سپس صدایش آهسته شد و شنیدم که می‌فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

[۸/۴۷] حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو طَالِبِ بْنُ

---

۱. هو عليّ بن محمّد بن محمّد بن عُقْبة بن همّام، أبو الحسن الشيبانی الكوفی. انظر: تاريخ بغداد، ج۱۲، ص۷۹/۶۴۸۸؛ تاريخ الإسلام، ج۷، ص۷۹۱/۹۳.

۲. فی النسخ: «عرفَة» والمثبت هوالصواب. وهومحمّد بن عوف بن سفيان الطائی الحمصی، أبوجعفرالحافظ، روى عن محمّد بن يوسف الفريابی، وروى عنه أبوبكرمحمّد بن عبد الله بن محمّد بن أعين الطائی الحمصی. انظر: تاريخ دمشق، ج۵۴، ص۳/۶۵۵۸؛ همان، ج۵۵، ص۴۷/۶۸۷۷؛ تهذيب الكمال، ج۲۶، ص۲۳۶/۵۵۲۷. وانظرالإسناد من محمّد بن عوف فی: فوائد تمّام الرازی، ج۱، ص۱۶۰/۳۶۵.

۳. فی «أ» «ع» «م»: «العَبَرتانی»، وفی «ج» «ح»: «العبرتائی»، وفی «د»: «الفريانی».
وهومحمّد بن يوسف بن واقد بن عثمان، أبوعبد الله الفريابی، صاحب سفيان الثوری. انظر: الطبقات الكبرى، ج۷، ص۳۴۰/۳۹۹۳؛ تهذيب الكمال، ج۲۷، ص۵۲/۵۷۱۶، والهامش السابق.

۴. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «أخفى».

أَبِي زَيْدٍ السُّورَائِيِّ[۱] الْعَدْلُ، عَنْ حُمَيْدٍ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّمْلِيُّ -بِالْبَصْرَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنِي[۴] شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي مِنْ عِتْرَتِي،[۵] فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۸/۴۷] حسن بصری از انس بن مالک روایت کرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من، از عترتم هستند.

به ایشان عرض شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل».

[۹/۴۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَّوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ أَبِي حَامِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ[۶] الْبَرْقِيُّ -بِمِصْرَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ طَالِبٍ،[۷] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا

---

۱. فی «ت» «د»: «أبوطالب بن زید السروانی»، و فی سائر النسخ: «أبوطالب بن یزید السورائی»، و المثبت هو الصواب. و هو عبید الله بن أبی زید أحمد بن یعقوب بن نصر، أبوطالب الأنباری، المعروف بابن أبی زید، من مشایخ الشیعة، روی عن حمید بن زیاد السورائی جمیع روایاته و کتبه، و روی عنه مشایخ الشیعة. انظر: رجال النجاشی، ص۲۳۲/ ۶۱۷ و ۳۳۹/۱۳۲؛ الفهرست للطوسی، ص۱۵۵/ ۲۳۸؛ رجال الطوسی، ص۴۳۲/ ۶۱۸۸؛ تاریخ بغداد، ج۱۷، ص۲۰/ ۲۸۴؛ تاریخ الإسلام، ج۷، ص۶۰۶/ ۵۵۴، و راجع: الحدیث ۹۷.

۲. المثبت عن «ت» «د»، وغیر واضحة الضبط فی «أ»، و فی سائر النسخ: «جمیل». و هو حمید بن زیاد بن حمّاد الدهقان، أبوالقاسم الکوفی، سکن سورا، وانتقل إلی نینوی. انظر: رجال النجاشی، ص۱۳۲/ ۳۳۹؛ الفهرست للطوسی، ص۱۵۵/ ۲۳۸، والهامش السابق.

۳. انظر الإسناد من شبابة بن سوّار الفزاری فی: مسند البزّار، ج۱۳، ص۱۹۴/ ۶۶۵۱ و ذیل الحدیث ۱۱۶ من کتابنا هذا.

۴. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۵. فی «ت» «د»: «اثنا عشر» بدلاً من: «من عترتی».

۶. فی النسخ: «عبدالرحمن»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن عبد الله بن عبد الرحیم بن سعیة المصری، أبو عبد الله بن البرقی، أخو أحمد بن البرقی. قال أبو سعید بن یونس: «وإنّما عرف بالبرقی؛ لأنه کان یتّجر و أخوه إلی برقة، و هو من أهل مصر». انظر: تهذیب الکمال، ج۲۵، ص۵۰۳/ ۵۳۵۸؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱۳، ص۴۶/ ۳۲-۳۴.

۷. هو عباس بن طالب الأزدی البصری، نزیل مصر، روی عن عبد الواحد بن زیاد البصری. انظر: الجرح والتعدیل، ج۶، ص۲۱۶/ ۱۱۸۶؛ الثقات لابن حبّان، ج۸، ص۵۱۰/ ۱۴۷۳۱. و انظر الإسناد من عبد الواحد بن زیاد فی: صحیح البخاری، ج۷، ص۱۳۱/ ۵۷۳۲.

عَاصِمٌ الْأَحْوَلُ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، قَالَتْ: قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

[۹/۴۸] حفصه، دخترسیرین، از انس بن مالک روایت کرده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفرهستند. سپس صدایش را آهسته کرد و شنیدم که می‌فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

وَ هٰذَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَوَى عَنْهُ: هِشَامُ بْنُ زَيْدٍ، وَ أَنَسُ بْنُ سِيرِينَ، وَ أَبُو الْعَالِيَةِ، وَ حَفْصَةُ بِنْتُ سِيرِينَ، وَالْحَسَنُ بْنُ (أَبِي)[1] الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ.[2]

و این انس بن مالک است که هشام بن زید و انس بن سیرین و ابوعالیه و حفصه، دخترسیرین و حسن بن ابی‌الحسن بصری از او روایت کرده‌اند.

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د». وهو الحسن بن يسار، أبوسعيد البصري، مولى زيد بن ثابت الأنصاري. انظر: التاريخ الكبير، ج۲، ص۲۸۹/ ۲۵۰۳؛ تهذيب الكمال، ج۶، ص۹۵/ ۱۲۱۶.

۲. في هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدى علىّ».

باب نهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از ابوهریره از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۴۹] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ[1] بْنُ مَالِكٍ أَبُودُلَفَ الْخُزَاعِيُّ -بِبَغْدَاذَ فِي مَسْجِدِ الشَّرْقِيَّةِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَرَجِ الرِّيَاشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي شُرَحْبِيلُ بْنُ[2] أَبِي عَوْنٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيّاً وَ سِبْطَيْنِ، فَمَنْ وَصِيُّكَ وَ سِبْطَاكَ؟ فَسَكَتَ وَ لَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ جَوَاباً فَانْصَرَفْتُ حَزِيناً، فَلَمَّا جَاءَتِ[3] الظُّهْرُ قَالَ: ادْنُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ،

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و فی سائر النسخ: «هشام». و هو هاشم بن محمّد بن هارون بن عبد الله بن مالك، أبو دلف الخزاعی، روی عن الریاشی، و روی عنه أبو المفضّل الشیبانی. انظر: الأمالی للطوسی، ص۶۰۹/ ۱۲۵۷؛ تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۶۹/ ۷۴۱۱؛ الوافی بالوفیات، ج۲۷، ص۱۲۷.

۲. المثبت عن نسخة بدل «أ» «ع» «م»، و فی «أ» «ع» «م»: «عن» بدلاً من: «بن». و هو شُرَحبیل بن أبی عون المدنی، مولی أمّ بکر بنت المسور بن مخرَمة، روی عن أبیه، و المثبت هو الأنسب للطبقة، لأنّ أباه کان من التابعین، و روی عن عبد الله بن الزبیر، و المسور بن مخرمة، و جماعة من الصحابة. انظر: مسند الشافعی، ص۳۵۷؛ الطبقات الکبری، ج۵، ص۱۲۰-۱۲۲؛ تعجیل المنفعة، ج۱، ص۶۴۱/ ۴۵۳.

۳. فی «ت» «د»: «حان».

فَجَعَلْتُ أَدْنُو وَ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ اللهِ وَ غَضَبِ رَسُولِهِ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيٍّ، وَ كَانَ لَهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافِ وَصِيٍّ وَ ثَمَانِيَةُ آلَافِ سِبْطٍ، فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنَا خَيْرُ النَّبِيِّينَ، وَ وَصِيِّي خَيْرُ الْوَصِيِّينَ، وَ ابْنَايَ سِبْطَايَ[1] خَيْرُ الْأَسْبَاطِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سِبْطَايَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ،[2] وَ إِنَّ الْأَسْبَاطَ كَانُوا مِنْ وَلَدِ يَعْقُوبَ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلاً، وَ إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ[3] مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، عَلِيٌّ أَوَّلُهُمْ، وَ أَوْسَطُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ، أَلَا إِنَّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ[4] فَقَدْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللهِ، وَ مَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنْ حَبْلِ اللهِ.

[۱/۴۹] سعید مَقبُری از ابوهریره روایت کرده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: هر پیامبری یک وصی و دو سِبط داشته است، پس وصی و دو سِبط شما چه کسانی هستند؟

حضرت سکوت کرد و جوابی نفرمود. من با ناراحتی بازگشتم و چون ظهر شد، به من فرمود: اباهریره نزدیک بیا! من نزدیک رفته و می‌گفتم: از خشم خدا و رسولش به خدا پناه می‌برم!

سپس فرمود: خداوند چهار هزار پیامبر را مبعوث کرد و ایشان چهار هزار وصی و هشت هزار سِبط داشتند. سوگند به آنکه جانم در دست اوست! من بهترینِ پیامبران و وصی من، بهترینِ اوصیا و دو پسرم که دو سِبط من هستند، بهترینِ سبط‌هایند.

سپس فرمود: حسن و حسین، دو سبط من از این امت هستند؛ اسباط از فرزندان یعقوب علیه السلام و دوازده مرد بودند و امامان بعد از من نیز دوازده نفر از اهل‌بیت من هستند. اولین آنها علی و وسطیِ ایشان محمد و آخرینشان محمد است و او مهدیِ این امت است، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد.

۱. فی «ت» «د»: «وإنّ سبطَیَّ».

۲. فی «ت» «د»: «ثمّ قال عليه السلام: سبطی خیر الأسباط، الحسن و الحسین سبطا هذه الأمّة».

۳. فی «ت» زیادة: «رجلاً».

۴. فی «ت» «ج» «د» زیادة: «بعدی».

بدانید! هرکس به ایشان تمسک جوید، به ریسمان الهی چنگ زده و هرکس ایشان را رها کند، ریسمان الهی را رها کرده است.

[۲/۵۰] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، وَ الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، وَ [عَلِيُّ بْنُ][۱] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ[۲] الرَّازِيُّ، جَمِيعاً قَالُوا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،[۴] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ إِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ:

حِبِقَّةٌ حِبِقَّةٌ[۵]

تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةْ

وَ وَضَعَ فَمَهُ عَلَى فَمِهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ.

يَا حُسَيْنُ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ، تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ: مَا هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ؟

فَأَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللهِ، سَأَلْتَ عَظِيماً وَ لَكِنِّي أُخْبِرُكَ أَنَّ ابْنِي هَذَا -وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ- يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ وَلَدٌ مُبَارَكٌ سَمِيُّ جَدِّهِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِ سِيمَاءُ

---

۱. من عندنا، و هو الصواب. انظر: الهامش الآتی.

۲. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م» زيادة: «بن علیّ» و الصواب ما فی سائر النسخ. و هو علیّ بن الحسن بن علیّ بن الحسن البغدادی، المعروف بابن الرازی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۳۸۷/ ۶۲۶۱ و الحدیث ۸۶ و ۱۴۷ من کتابنا هذا.

۳. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «عمار بن عمر». و هو عثمان بن عمر بن فارس بن لقيط العبدی، أبو محمّد البصری الحافظ، روی عن شعبة. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۲۷۹/ ۶۰۵۲؛ تهذیب الکمال، ج۱۹، ص۴۶۱/ ۳۸۴۸.

۴. فی «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «سعيد بن إبراهيم». و هو سعد بن إبراهيم بن عبدالرحمن بن عوف القرشی، أبو إسحاق المدنی، روی عنه شعبة. انظر: التاریخ الکبیر، ج۴، ص۵۱/ ۱۹۲۸؛ تهذیب الکمال، ج۱۰، ص۲۴۰/ ۲۱۹۹. و انظر الإسناد من شعبة فی: مسند أبی داود الطیالسی، ج۴، ص۱۳۳/ ۲۵۰۰.

۵. قال الزبیدی: «الحِبِقَّةُ: القصير. نقله الصاغانی». تاج العروس، ج۱۳، ص۶۶.

الْعُبَّادِ[١] وَ نُورُ الزُّهَّادِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَلَداً سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً، يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ يَأْمُرُ بِالصَّوَابِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِهِ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ لِسَانَ الصِّدْقِ.

قَالَ لَهُ ابْنُ مَسْعُودٍ: فَمَا اسْمُهُ يَا نَبِيَّ اللهِ؟

قَالَ: يُقَالُ لَهُ جَعْفَرٌ، صَادِقٌ فِي قَوْلِهِ وَ فِعْلِهِ، الطَّاعِنُ عَلَيْهِ كَالطَّاعِنِ عَلَيَّ، وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ.

ثُمَّ دَخَلَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَ أَنْشَدَ فِي رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله شِعْراً فَانْقَطَعَ الْحَدِيثُ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَ عَائِشَةَ وَ دَخَلْنَا مَعَهُ أَنَا وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْعَبَّاسِ -وَ كَانَ مِنْ آدَابِهِ عليه السلام[٢] أَنَّهُ إِذَا سُئِلَ أَجَابَ وَ إِذَا لَمْ يُسْأَلْ ابْتَدَأَ- فَقُلْتُ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ، أَلَا تُخْبِرُنِي بِبَاقِي الْخُلَفَاءِ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ جَعْفَرٍ مَوْلُوداً نَقِيّاً طَاهِراً أَسْمَرَ رَبْعَةً سَمِيَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: ثُمَّ مَا[٣] يَا رَسُولَ اللهِ؟

قَالَ: وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُوسَى عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالرِّضَا، مَوْضِعُ الْعِلْمِ وَ مَعْدِنُ الْحِلْمِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: بِأَبِي الْمَقْتُولُ فِي أَرْضِ الْغُرْبَةِ، وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ الْمَحْمُودُ، أَطْهَرُ النَّاسِ خَلْقاً وَ أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً، وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، طَاهِرُ الْجَيْبِ[٤] صَادِقُ اللَّهْجَةِ، وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ الْحَسَنُ الْمَيْمُونُ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ النَّاطِقُ عَنِ اللهِ وَ أَبُو حُجَّةِ اللهِ، وَ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ

١. في «ت» «د»: «عليه السلام، يسمّى العابد» و في «ج» «ح»: «سيّد العبّاد» بدلاً من: «عليه سيماء العبّاد».

٢. في «ت» «ج» «ح» «د»: «من دأبه عليه السلام».

٣. في «ت» «د»: «ثمّ قال له ابن عباس: ثمّ من».

٤. في «أ» «م»: «طاهر الجنبة» و في «د»: «طاهر الحسب» و في «ج» «ح»: «طاهر الجنّة» و المثبت عن «ت». و الجيب: القلب. انظر: كتاب العين، ج٣، ص١١٩.

ظُلْماً، لَهُ غَيْبَةُ مُوسَى[۱] وَ حُكْمُ دَاوُدَ وَ بَهَاءُ عِيسَى، ثُمَّ تَلَا عليه‌السلام: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».[۲]

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: بِأَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ؟

قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَسَامِي الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ، وَ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ وَ الذُّرِّيَّةِ الْمُبَارَكَةِ.

ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْأَنَّ رَجُلاً عَبَدَ اللهَ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ أَتَانِي جَاحِداً لِوَلَايَتِهِمْ لَأَكَبَّهُ اللهُ فِي النَّارِ كَائِناً مَنْ كَانَ.

قَالَ أَبُوعَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ يَرْوِي مِثْلَ هَذِهِ الْأَخْبَارِ ثُمَّ يُنْكِرُ فَضَائِلَ أَهْلِ الْبَيْتِ.[۳]

[۲/۵۰] عبدالرحمن اعرج از ابوهریره روایت کرده است: من و ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که حسین بن علی علیهما‌السلام وارد شد و رسول خدا او را گرفته و بوسید و فرمود: ای ریزنقش کوچولو! بالا بیا! و دهان مبارکش را بر دهان حسین علیه‌السلام نهاد و فرمود: خدایا! من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار و هرکس او را دوست دارد، دوست بدار.

سپس فرمود: ای حسین! تو امام، فرزند امام و پدر امامانی؛ نُه نفر از فرزندان تو امامانِ نیکوکارند.

عبدالله بن مسعود عرض کرد: این امامانی که فرمودی در صُلب حسین علیه‌السلام هستند، چه کسانی هستند؟

حضرت مدتی سر به زیر افکند و سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: ای عبدالله! سؤال بزرگی کردی، ولی به تو می‌گویم که از صُلب این فرزندم –و دست بر شانهٔ حسین نهاد– فرزند مبارکی بیرون آید که هم‌نام جدش علی است و سیمای عابدان و نور اهل زهد را دارد؛ خداوند از صُلب علی فرزندی بیرون آورد که هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من

---

۱. فی «ت»: «هیبة موسی».

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علی».

است و علم را بشکافد و به‌حق سخن گوید و به صواب [و راستی] دستور دهد؛ خداوند از صُلب او کلمهٔ حق و لسان صدق را بیرون آورد.

ابن مسعود عرض کرد: ای پیامبر خدا! نام او چیست؟

فرمود: او را «جعفر» خوانند و در گفتار و کردارش صادق است. کسی که بر او عیب گیرد، مانند کسی است که بر من عیب گرفته و کسی که او را رد کند، مانند کسی است که مرا رد کرده است.

سپس حسّان بن ثابت وارد شد و شعری دربارهٔ رسول خدا خواند و رشتهٔ کلام گسسته شد.

فردای آن روز، رسول خدا با ما نماز گزارد و سپس وارد خانهٔ عایشه شد و من و علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن عباس نیز با او وارد شدیم. اخلاق حضرت چنین بود که اگر پرسشی می‌شد، جواب می‌فرمود و اگر پرسشی نمی‌شد، ابتدا به سخن می‌نمود.

من عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! آیا مرا به بقیّهٔ جانشینان از صُلب حسین آگاه نمی‌کنید؟

فرمود: چرا ای اباهریره! و خداوند فرزندی پاک و طاهر و گندم‌گون و خوش‌قامت را از صُلب جعفر بیرون آورد که هم‌نام موسی بن عمران علیه السلام است.

ابن عباس عرض کرد: پس از او کیست ای رسول خدا؟

فرمود: از صُلب موسی، فرزندش علی بیرون آید که «رضا» خوانده شود و موضع علم و معدن حلم است. سپس فرمود: پدرم به فدای آن کشته‌شدهٔ در دیار غربت باد! از صُلب علی، فرزندش محمد ستوده بیرون آید که پاک‌ترین مردم در آفرینش و نیکوترین آنها در اخلاق است؛ از صُلب محمد، فرزندش علی بیرون آید که قلبش پاک و زبانش راستگو است؛ از صُلب علی، فرزندش حسن بیرون آید که خوش یمن و پرهیزکار و پاک بوده و گویای از جانب خدا و پدر حجت خداست؛ از صُلب حسن، قائم ما اهل‌بیت بیرون آید که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. او دارای غیبت موسی و حکم داوود و بهای [زیبایی و خوش‌اندامی] عیسی است. سپس این آیه

را تلاوت فرمود: «ذرّیه‌ای که برخی از آنها از برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست».

پس علی بن ابی‌طالب عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! اینها که فرمودی چه کسانی هستند؟

فرمود: ای علی! نام اوصیای بعد از تو و عترت پاک و فرزندان با برکت هستند.

سپس فرمود: سوگند به آن‌که جان محمد در دست اوست! اگرکسی هزار سال و سپس هزار سال دیگردر میان رکن و مقام، خدا را عبادت کند و سپس نزد من آید در حالی که منکر ولایت ایشان است، خداوند او را -هر که باشد- با صورت به درون آتش اندازد.

ابوعلی بن همام [از راویان این حدیث و از بزرگان علم حدیث] گوید: جای بسی تعجب است که ابوهریره چنین اخباری را روایت می‌کند و سپس منکر فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌شود.

[۳/۵۱] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَزَوْفَرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْلَمَةَ،[۱] قَالَ: أَخْبَرَنَا عُقْبَةُ بْنُ مُكْرَمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ خَالِدٍ،[۲] عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ[۳] مِنْ بَعْدِهِ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: عَدَدَ الْأَسْبَاطِ.

[۳/۵۱] ابوصالح سمّان از ابوهریره روایت کرده است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! هر که می‌خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد، تحت ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام درآید و به امامان بعد از او اقتدا کند.

---

۱. فی «ج» «ح»: «عبد الله بن سلمة».

۲. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «عن محمّد بن يعقوب، عن خالد»، و فی «ت» «د»: «عن محمّد بن يعقوب بن خالد»، و المثبت هو الصواب، و هو يعقوب بن خالد بن المسيّب المخزومي. انظر: الجرح و التعديل، ج۹، ص۲۰۷/۸۶۲؛ تاريخ الإسلام، ج۳، ص۳۰۷/۳۴۱. و انظر الإسناد من عقبة بن مكرم في: الكفاية في علم الرواية للخطيب، ص۱۷۶.

۳. فی «ت»: «و بقيّة الأئمّة».

به ایشان عرض شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد اسباط [بنی‌اسرائیل که دوازده نفر بودند].

[۴/۵۲] حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُكْرَمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الطَّيَالِسِيُّ أَبُو الْوَلِيدِ،[۱] عَنِ [ابْنِ][۲] أَبِي الزِّنَادِ عَبْدِ اللهِ بْنِ ذَكْوَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»؟[۳]

قَالَ: جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

ثُمَّ قَالَ علیه السلام: لَوْ أَنَّ رَجُلاً صَفَنَ[۴] بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقامِ ثُمَّ لَقِيَ اللهَ مُبْغِضاً لِأَهْلِ بَيْتِي دَخَلَ النَّارَ.

[۴/۵۲] اعرج از ابوهریره روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ آیه: «و آن [امامت] را کلمه‌ای باقی در فرزندان وی قرار داد» پرسیدم؟

فرمود: خداوند امامت را در فرزندان حسین قرار داد. نُه نفر از امامان از صُلب او بیرون آیند و مهدیِ این امت از ایشان است.

سپس فرمود: اگر کسی در میان رکن و مقام بایستد [و به قدری عبادت کند تا جان دهد] و سپس خدا را ملاقات کند در حالی که کینهٔ اهل‌بیت مرا دارد، داخل آتش شود.

[۵/۵۳] وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

---

۱. فی «أ» «ع» «م»: «أبو لبد»، و فی «ج» «ح»: «أبو داود»، و المثبت عن «ت»، و هو الصواب. و هو هشام بن عبد الملك الباهلی مولاهم، أبوالوليد الطيالسی البصری الحافظ. انظر: الطبقات الكبرى، ج۷، ص۳۳۵۸/۲۱۹؛ تهذيب الكمال، ج۳۰، ص۶۵۸۴/۲۲۶، و الهامش التالی.

۲. من عندنا؛ لأنّ أبا الوليد الطيالسی روى عن أبی الزناد بواسطة ابنه عبدالرحمن بن أبی الزناد، و لأنّ الراوی عن عبدالرحمن الأعرج هو أبوالزناد، لا أبوه. انظر: تهذيب الكمال، ج۱۴، ص۳۲۵۳/۴۷۶؛ همان، ج۱۷، ص۳۸۱۶/۹۵. و انظر الإسناد من عبدالرحمن بن أبی الزناد فی: سنن سعيد بن منصور، ج۱، ص۶۴۷/۲۰۷.

۳. سوره زخرف، آیه ۲۸.

۴. فی «ج» «ح»: «عبد الله ألف عام» بدلاً من: «صفن».
صَفَنَ: صفَّ قدميه. قال الخليل: «وكلّ صافّ قدميه صافِنٌ». انظر: كتاب العين، ج۷، ص۱۳۴.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؛ مَنِ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى الضَّلَالَةِ، ثُمَّ أَهْلَ بَيْتِي، أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي -ثَلَاثَ مَرَّاتٍ-.

فَقُلْنَا لِأَبِي هُرَيْرَةَ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ نِسَاؤُهُ؟

قَالَ: لَا، أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ[1] وَعَصَبَتُهُ،[2] وَهُمُ الْأَئِمَّةُ الِاثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللهُ فِي قَوْلِهِ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ».[3]

[۵/۵۳] و با همان سند حدیث قبل، اعرج از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا که هر کس از آن پیروی کند بر هدایت است و هر که آن را رها کند بر گمراهی است و دیگری، اهل‌بیتم. دربارهٔ اهل‌بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم [که حقوق ایشان را رعایت کنید] و این سخن را سه مرتبه تکرار فرمود.

به ابوهریره گفتیم: اهل‌بیت او چه کسانی هستند؟ همسران اویند؟

گفت: نه. اهل‌بیت او، ریشه و فرزندانش هستند؛ آنها همان دوازده امامی هستند که خداوند ایشان را در گفتارش چنین یاد کرده: «و آن [امامت] را کلمه‌ای باقی در فرزندان او قرار داد».

[۶/۵۴] حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ -الْمَعْرُوفُ بِابْنِ النَّجَّارِ النَّحْوِيِّ-، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ إِسْحَاقُ[4] بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْغَزَّالُ، [عَنْ أَبِيهِ]،[5] قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ،[6] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَهْدِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ

---

۱. فی «م» و نسخة بدل «ج»: «أهله».

۲. فی «أ» «ح» «ع»: «عصبه» والمثبت عن سائر النسخ. و عَصَبة الرجل: بنوه و قرابته لأبيه.

۳. سوره زخرف، آیه۲۸.

۴. فی النسخ: «أحمد» والمثبت هو الصواب. و هو إسحاق بن محمّد بن مروان بن زياد القطّان، أبو العباس الغزّال الكوفی، روی عنه ابن النجّار النحوی. انظر: تاريخ بغداد، ج۲، ص۱۵۶/۵۸۳؛ همان، ج۶، ص۳۹۰/۳۴۳۸؛ شواهد التنزيل، ج۱، ص۳۰۳/۳۰۷.

۵. من عندنا؛ لأنا لم نجد لأبی العباس الغزّال رواية فی كتب الفريقين عن غير أبيه، و لعدم إمكان رواية أبی العباس «۳۱۸ق» عن محمّد بن حاتم «۲۳۵ق» مباشرة.

۶. فی النسخ: «محمّد بن تيم» والمثبت هو الصواب. و هو محمّد بن حاتم بن ميمون البغدادی، أبو عبد الله المروزی،

أَبِي مَرْيَمَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَاعِزٍ،[1] عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»،[2] فَقَرَأَهَا عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ قَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ، أَتَعْرِفُونَ الْهَادِيَ؟ قُلْنَا: لَا، يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ، فَطُوِّلَتِ الْأَعْنَاقُ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا عَلِيٌّ عليه السلام مِنْ بَعْضِ الْحُجَرِ وَ بِيَدِهِ نَعْلُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ: أَلَا إِنَّهُ الْمُبَلِّغُ عَنِّي وَ الْإِمَامُ بَعْدِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي وَ أَبُو سِبْطَيَّ، فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ أَذْهَبَ اللهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الدَّنَسِ، يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ الزُّهْرِ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَمْلَأُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ، وَ لَوْ خَلَتْ إِذاً لَانْسَاخَتْ[3] بِأَهْلِهَا.

[۶/۵۴] ابومریم از ابوهریره روایت کرده است: بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد شدم در حالی که این آیه نازل شده بود: «تو هشداردهنده‌ای و برای هر گروهی هدایتگری هست». رسول خدا آیه را بر ما قرائت کرد و سپس فرمود: من هشداردهنده هستم، آیا هدایتگر را می‌شناسید؟

المعروف بالسمين، روى عن عبدالرحمن بن مهدى، عن معاوية بن صالح. انظر: صحيح مسلم، ج۱، ص۲۰۹/ ۲۳۴؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۲۰/ ۵۱۲۶.

۱. فى «أ» «ع» «م»: «عن أبى مريم، عن عبدالغفار بن القاسم» و فى «ت» «د»: «عن عبدالغفار بن القاسم، عن أبى مريم» و فى «ج» «ح»: «عن أبى مريم عبدالغفار بن القاسم» و المثبت هو الصواب؛ لأنّ الذى روى عن أبى هريرة، و روى عنه معاوية بن صالح، هو أبومريم الأنصارى عبدالرحمن بن ماعز، و ليس أبا مريم الأنصارى عبدالغفار بن القاسم الشيعى، الراوى عن الإمامين الباقر و الصادق عليهما السلام. انظر: رجال النجاشى، ص۲۴۶/ ۶۴۹؛ تهذيب الكمال، ج۳۴، ص۲۸۱/ ۷۶۱۹. و انظر الإسناد من عبدالرحمن بن مهدى فى: سنن الترمذى، ج۵، ص۷۲۷/ ۳۹۳۶؛ مسند البزّار، ج۱۶، ص۲۳۶/ ۹۴۰۱؛ مسند الشاميين للطبرانى، ج۳، ص۱۲۰/ ۱۹۱۰-۱۹۱۳.

۲. سوره رعد، آيه ۷.

۳. فى «ت» «د»: «لا تخلو الأرض منهم إلّا ساخت».

عرض کردیم: نه، ای رسول خدا!

فرمود: او وَصله‌زنندهٔ کفش است. در این هنگام، گردن‌ها کشیده شد [تا ببینند آن شخص کیست] که ناگاه علی علیه‌السلام از اتاقی وارد مجلس شد در حالی که کفش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در دست داشت.

سپس حضرت رو به ما کرد و فرمود: بدانید که او رسانندهٔ از جانب من و امامِ بعد از من و شوهر دخترم و پدر دو نوه‌ام است. ما اهل‌بیتی هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور کرده و ما را از آلودگی پاک نموده است. او پس از من بر سر تأویل قرآن می‌جنگد، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم. او امام و پدر امامان نورانی است.

به ایشان عرض شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: دوازده نفر به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل، و مهدیِ این امت از ماست. خداوند به وسیلهٔ او زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد و زمین از آنها خالی نشود، مگر آنکه ساکنانش را فرو برد.

[۷/۵۵] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ (أَبِي)[۱] مُقَاتِلٍ، عَنْ زَكَرِيَّا، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُكَيْنُ[۲] بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِي وَ لَا لِأَهْلِ بَيْتِي.

فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ أَهْلُ بَيْتِكَ؟

قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

---

۱. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. و هو صالح بن أحمد بن یونس، أبوالحسین البزّاز، المعروف بابن أبی مقاتل، و بالقیراطی، روی عن زکریّا بن یحیی بن عُمَر الکوفی، و روی عنه أبوالمفضّل الشیبانی. انظر: الأمالی للطوسی، ص۵۷۵/۱۱۸۸؛ تاریخ بغداد، ج۹، ص۳۲۸/۴۸۶۵؛ تهذیب الکمال، ج۹، ص۳۸۳/۲۰۰۲.

۲. المثبت عن «ج»، و فی سائر النسخ: «مسکین»، و المثبت هو الصواب؛ لعدم إمکان روایة أشهب یعنی مسکین بن عبد العزیز القیسی «المولود سنة ۱۴۰ق» عن أبی سلمة بن عبدالرحمن بن عوف «۱۰۴ق»، و أمّا سکین بن عبد العزیز البصری، المعروف بابن أبی الفرات، روی عن أبیه عن ابن عباس و عبد الله بن عمر، و روی عن الإمام الصادق علیه‌السلام مباشرة. انظر: مسند أبی یعلی الموصلی ۱۲، ص۱۲۴/۶۷۵۷؛ رجال الطوسی، ص۲۲۱/۲۹۵۶؛ تهذیب الکمال، ج۳، ص۲۹۶/۵۳۳؛ همان، ج۱۱، ص۲۰۹/۲۴۲۳؛ همان، ج۱۸، ص۱۸۵/۳۴۶۸.

[۷/۵۵] ابوسلمه از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه بر من و اهل‌بیتم حلال نیست.

عرض کردیم: ای رسول خدا! اهل‌بیت شما چه کسانی هستند؟

فرمود: اهل‌بیت من، عترت من و از گوشت و خون من هستند. آنها امامان بعد از من، به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

وَ هَذَا أَبُوهُرَيْرَةَ رَوَى عَنْهُ: سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ، وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجُ، وَ أَبُوصَالِحِ السَّمَّانُ، وَ الْأَعْرَجُ، وَ أَبُومَرْيَمَ، وَ أَبُوسَلَمَةَ.[۱]

و این ابوهریره است که سعید مقبری و عبدالرحمن اعرج و ابوصالح سمّان و اعرج و ابومریم و ابوسلمه از او روایت کرده‌اند.

---

۱. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس: «بلغ عراضاً وقبالاً وتصحیحاً»، و بخطّ محمّد ابن زهرة: «بلغت قراءةً ولدی علیّ».

باب دهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عُمَرَبْنِ الْخَطَّابِ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از عمر بن خطاب از رسول خدا ﷺ در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[١/٥٦] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْعَدَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ صَبِيحٍ الْيَشْكُرِيُّ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ شَبِيبِ بْنِ غَرْقَدَةَ، عَنِ الْمُسْتَظِلِّ بْنِ حُصَيْنٍ،[١] عَنْ عُمَرَبْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا أَعْرِفُهُ إِلَّا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيِّ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، وَكَتَبْتُ عَنْهُ بِبُخَارَا يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَكَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ ثِقَةً فِي الْحَدِيثِ كَثِيراً مَا يَرْوِي فِي[٢] فَضَائِلِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام.

---

١. فى «أ» «ع» «م»: «المفضّل بن حُنَين» و فى نسخة بدل «أ» «ع» «م»: «حُصَين» بدلاً من: «حُنَين» و فى سائر النسخ: «المفضّل بن حصين» و المثبت هو الصواب. و هو المستظلّ بن حصين البارقى، أبوالميثاء الأزدى، روى عن عمر، و على عليه السلام، و روى عنه شبيب بن غرقدة السلمى البارقى. انظر: الطبقات الكبرى، ج٦، ص١٨٠/٢٠٢١؛ تهذيب الكمال، ج١٢، ص٣٧٠/٢٦٩٤.

٢. فى «ت» «د»: «و كثيراً ما كان يروى من».

[۱/۵۶] مُستظِلّ بن حُصَین از عمر بن خطاب روایت کرده است: «از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر هستند. سپس صدایش را آهسته کرد و شنیدم که می‌فرمود: همهٔ آنها از قریش هستند».

ابوالمفضَّل شیبانی گوید: این حدیث غریب و نادر است و آن را از کسی جز حسن بن علی بن زکریای بصری با همین سند نشنیده‌ام و روز چهارشنبه که مصادف با روز عاشورا بود، در بخارا این حدیث را از او نوشتم و او از بزرگان علم حدیث بود و در نقل حدیث مورد وثوق و اطمینان بود و روایات زیادی درباره فضایل اهل‌بیت علیهم السلام نقل می‌کرد.

[۲/۵۷] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ مَنْصُورٍ الْهَاشِمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] أَبُو مُوسَى عِيسَى بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ثَابِتٍ الْمَدِينِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَعْدٍ،[2] عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكٍ،[3] عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضٌ أَعْرَضُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَ بُصْرَى، فِيهِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ، وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّي فِيهِمَا، السَّبَبُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللهِ، طَرَفُهُ بِيَدِ اللهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَ لَا تُبَدِّلُوهُ، وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَ مَنْ عِتْرَتُكَ؟

---

۱. فی «ج» «ح» زیادة: «عمّی»، و هو عمّ أبیه أحمد بن عبید الله. انظر: رجال النجاشی، ص۲۹۷/ ۸۰۶.

۲. فی النسخ: «هشام بن سعید» و المثبت هو الصواب. و هو هشام بن سعد المدنی، أبو عبّاد القرشی مولاهم، یقال له: یتیم زید بن أسلم، روی عن عیسی بن عبد الله بن مالک الدار، و روی عنه عبد العزیز بن أبی حازم المدنی. انظر: أنساب الأشراف، ج۱، ص۵۲۵/ ۱۰۵۶؛ مداراة الناس لابن أبی الدنیا، ص۱۱۴/ ۱۴۱؛ تهذیب الکمال، ج۳۰، ص۲۰۴/ ۶۵۷۷.

۳. التحقیق وقوع السقط فی السند؛ لأنّ عیسی بن عبد الله روی عن أبیه عن جدّه عن عمر، و کان جدّه مالک بن عیاض خازناً لعمر بن الخطاب. انظر: الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۴۰؛ تهذیب الکمال، ج۲۲، ص۶۲۳/ ۴۶۳۵.

قَالَ: عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ،[1] وَتِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، هُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي.

[۲/۵۷] عیسی بن عبدالله بن مالک از عمربن خطاب روایت کرده است: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: ای مردم! من پیش از شما می‌روم و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، حوضی که وسعت آن از بین صنعا [پایتخت یمن] و بصره بیشتر است و در آن، جام‌هایی از نقره به عدد ستارگان است؛ هنگامی که بر من وارد شوید از شما دربارهٔ ثقلین پرسش خواهم کرد، پس بنگرید که پس از من دربارهٔ آن دو چگونه رفتار خواهید کرد.

سبب اکبر، کتاب خداوند است که یک طرفِ آن به دست خدا و طرفِ دیگر به دست شماست، پس به آن متمسک شوید و چیزی را جایگزین آن نکنید. [سبب اصغر] عترت من، اهل‌بیتم [هستند]؛ زیرا خداوند لطیف و خبیر مرا خبر داده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

من عرض کردم: ای رسول خدا! عترت شما کیست؟

فرمود: عترت من، اهل‌بیتم از فرزندان علی و فاطمه هستند. نُه نفر از صُلب حسین، امامان نیکوکارند. ایشان عترت من و از گوشت و خون من هستند.

---

۱. فی «ج» «ح» زیادة: «والحسن والحسین».

باب یازدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام[1]

باب آنچه از عثمان بن عفّان از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۵۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْفَضْلِ الْأَسْفَاطِيِّ،[2] قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ حَفْصٍ،[3] عَنِ

---

۱. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «ج» «ح»، و هو الصواب، و اتّصل حدیث عثمان فی سائر النسخ بباب عمر بن الخطاب سهواً لما سیأتی فی الهوامش التالیة.

۲. فی النسخ: «حدّثنا أحمد بن عیسی بن الفضل الأنماطی»، و لم نجده فی کتب الرجال، و المثبت هو الصواب؛ لأنّ البزوفری روی عن أحمد بن عقدة الکوفی «۲۴۹-۳۳۲ق»، کما ورد فی الحدیث ۶۵ و ۱۲۹ من هذا الکتاب، و هذا الإسناد من العباس بن الفضل الأسفاطی البصری «۲۸۳ق» إلی عثمان بن عفّان ورد فی: الضعفاء الکبیر للعقیلی، ج۳، ص۱۲۴/ ۱۱۰۷. انظر: تاریخ دمشق، ج۲۶، ص۳۹۰/ ۳۱۱۳؛ تاریخ الإسلام، ج۶، ص۷۶۱/ ۲۹۷، و الهامش التالی.

۳. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «داود بن حفص»، و فی سائر النسخ: «داود بن فضل». و هو عبید الله بن محمّد بن حفص بن عُمَر بن موسی بن عبید الله بن معمر القرشی التیمی، أبوعبدالرحمن البصری، المعروف بابن عائشة والعیشی، روی عن أبیه محمّد بن حفصٍ ابن عائشة، و روی عنه العباس بن الفضل الأسفاطی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۰، ص۳۱۳/ ۵۴۶۲؛ تهذیب الکمال، ج۱۹، ص۱۴۷/ ۳۶۷۸ و الهامش التالی.

ابْنِ عَائِشَةَ، [عَنْ عَمِّهِ،][1] عَنْ أَبِي[2] عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ،[3] قَالَ: (قَالَ أَبِي):[4] سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ تَمَسَّكَ مِنْ بَعْدِي بِهِمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ[5] بِحَبْلِ اللهِ، وَ مَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللهِ.[6]

[۱/۵۸] عمرو بن عثمان بن عفان از پدرش روایت کرده است: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من، دوازده نفر هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند، و مهديِ این امت از ماست.

هرکه بعد از من به ایشان تمسک جوید، به ریسمان الهی چنگ زده و هرکه ایشان را رها کند، خدا را رها کرده است.

۱۲. بَابُ مَا جَاءَ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الاِثْنَيْ عَشَرَ علیهم السلام

۱۲. باب آنچه از زید بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نصّ بر دوازده امام علیهم السلام روایت شده است.

---

۱. من عندنا؛ لأنّ محمّد بن حفص ابن عائشة، روى عن عمّه عبيد الله بن عمر، عن ربيعة بن أبى عبد الرحمن. انظر: التاريخ الكبير، ج۱، ص۱۴۸/۶۵؛ همان، ج۵، ص۱۲۷۴/۳۹۵؛ الثقات لابن حبّان، ج۷، ص۹۴۲۵/۱۵۱. و انظر الإسناد من عبيد الله بن محمّد بن حفص فى: مسند أحمد، ج۱، ص۴۶۰/۵۰۶؛ السنّة لابن أبى عاصم، ج۲، ص۱۵۰۵/۶۳۴؛ مسند البزار، ج۲، ص۳۷۳/۲۸.

۲. فى «أ» «م»: «بن» بدلاً من: «أبى»، و المثبت عن سائر النسخ و نسخة بدل منهما. و هو ربيعة بن أبى عبد الرحمن فَرّوخ القرشى، أبوعثمان -و يقال: أبوعبد الرحمن- المدنى، المعروف بربيعة الرأى، و كان مفتى المدينة، روى عن سعيد بن المسيّب، و روى عنه عبيد الله بن عمر. انظر: تاريخ بغداد، ج۸، ص۴۵۳۱/۴۲۰؛ تهذيب الكمال، ج۹، ص۱۸۸۱/۱۲۳، و الهامش السابق.

۳. فى «أ» «ع» «م»: «عن عمرو عثمان بن عفّان» ولأجل هذا التصحيف ذكروا هذا الحديث فى الباب السابق، و فى «ج» «ح»: «عن أبى عمرو عثمان بن عفّان»، و المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب. و هو عَمْرو بن عثمان بن عفّان بن أبى العاص القرشى الأموى المدنى، روى عن أبيه، و روى عنه سعيد بن المسيّب. انظر: الطبقات الكبرى، ج۵، ص۶۸۸/۱۱۴؛ تهذيب الكمال، ج۲۲، ص۴۴۱۲/۱۵۳.

۴. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب، انظر: الهامش السابق.

۵. فى «ت» «د»: «فقد استمسك».

۶. فى هامش «أ» بخط بنى زهرة: «بلغت قراءة ولدى جعفر -وفّقه الله-».

[۱/۵۹] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَيْمُونِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ الْحَفَرِيِّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنِ الرُّكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ:

مَرِضَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَأَخَذَهُمَا وَ قَبَّلَهُمَا ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظَلَّتْ، وَ رَبَّ الرِّيَاحِ وَ مَا ذَرَتْ، اللَّهُمَّ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ، أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ قَبْلَكَ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَا شَيْءَ دُونَكَ، وَ رَبَّ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ، وَ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيْهِمَا بِعَافِيَتِكَ وَ تَجْعَلَهُمَا تَحْتَ كَنَفِكَ وَ حِرْزِكَ وَ أَنْ تَصْرِفَ عَنْهُمَا السُّوءَ وَ الْمَحْذُورَ بِرَحْمَتِكَ.

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحَسَنِ فَقَالَ: أَنْتَ الْإِمَامُ وَ ابْنُ وَلِيِّ اللهِ، وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صُلْبِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: أَنْتَ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ، مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمْ كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ كَانَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِنَا.

قَالَ: فَبَرَءَا مِنْ عِلَّتِهِمَا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

[۱/۵۹] قاسم بن حسّان از زید بن ثابت روایت کرده است: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدا صلى الله عليه وآله از آن دو عیادت کرد و آنها را در آغوش گرفت و بوسید.

سپس دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! ای پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و آنچه بر آن سایه افکنده! و ای پروردگار بادها و آنچه به آن بیافرید! و ای پروردگار و معبود همه چیز! اول تویی و چیزی پیش از تو نیست، باطن تویی و چیزی از تو پوشیده نیست؛ ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! از تو می‌خواهم که با عافیت خود بر دو فرزندم منّت گذاری و آنها را

---

۱. فی النسخ: «المقری»، و هو عُمَر بن سعد بن عبید، أبو داود الحَفَری الکوفی. انظر: الطبقات الکبری، ج۶، ص۳۷۰/۲۷۵۶؛ تهذیب الکمال، ج۲۱، ص۳۶۰/۴۲۴۱. و انظر الإسناد من عمر بن سعد فی: المصنّف لابن أبی شیبة، ج۶، ص۳۰۹/۳۱۶۷۹.

تحتِ حراست و حفاظتِ خود قرار دهی و این بیماری و پیشامد را به رحمت خود از ایشان دور سازی.

سپس دست بر شانهٔ حسن گذاشت و فرمود: تو امام و پسر ولیّ خدایی. و دست بر صُلب حسین گذاشت و فرمود: تو امام و پدر امامانی. نُه نفر از صُلب تو امامان نیکوکارند و نهمین نفر، قائم ایشان است. هر که به شما و به امامانِ از نسل شما تمسک جوید، در روز قیامت با ما است و در بهشت نیز در درجات ما، با ما خواهد بود.

زید بن ثابت گوید: پس به دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیماری آنها برطرف شد.

[۲/۶۰] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُوسَى أَبُو إِسْحَاقَ[1] الْهَاشِمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُكَيْرٍ الْغَنَوِيِّ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قَاتِلُ الْفَجَرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ، الشَّاكُّ فِي عَلِيٍّ هُوَ الشَّاكُّ فِي الْإِسْلَامِ، وَ خَيْرُ مَنْ أُخَلِّفُ بَعْدِي وَ خَيْرُ أَصْحَابِي عَلِيٌّ، لَحْمُهُ لَحْمِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ أَبُو سِبْطَيَّ، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تَخْرُجُ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ، مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

[۲/۶۰] عامر بن واثله از زید بن ثابت روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: علی بن ابی‌طالب رهبر نیکوکاران و کشندهٔ بدکاران است. هر که او را یاری کند، [از جانب خدا] یاری خواهد شد و هر که او را یاری نکند، یاری نخواهد شد.

کسی که دربارهٔ علی شک کند، در اسلام شک کرده است؛ بهترین کسی که بعد از خود برجای می‌گذارم و بهترینِ اصحابم، علی است. گوشت او، گوشت من و خون او، خون من است و پدر دو نوه‌ام است و از صُلب حسین، نُه امام بیرون آیند که مهدیِ این امت از ایشان است.

---

۱. فی النسخ: «بن إسحاق»، و المثبت هو الصواب. و هو إبراهيم بن عبد الصمد بن موسى بن محمّد بن إبراهيم بن محمّد بن علي بن عبد الله بن العباس بن عبد المطّلب، أبو إسحاق الهاشمي، روى عن أبيه، و روى عنه أبو المفضّل الشيباني. انظر: تاريخ بغداد، ج۶، ص۱۳۵/۳۱۷۷؛ الأمالي للطوسي، ص۴۸۰/۱۰۴۹؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۵، ص۷۱/۳۹.

[۳/۶۱] وَ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ مُحَمَّدُ بْنُ (فَيْضِ بْنِ)[۱] فَيَّاضٍ الْعِجْلِيُّ السَّاوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ[۲] بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرُّكَيْنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ أُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً.

قُلْنَا: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: هُوَ الْإِمَامُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ[۳] الْحُسَيْنِ.

[۳/۶۱] قاسم بن حسّان از زید بن ثابت روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: دنیا به آخر نمی‌رسد تا اینکه مردی از صُلب حسین، امر امتِ مرا در دست گیرد و دنیا را از عدل پر کند، همچنان که از ستم پرشده باشد. گفتیم: او کیست ای رسول خدا؟ فرمود: او نهمین امام از فرزندان حسین است».

[۴/۶۲] وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: حُبُّنَا دِينٌ وَ بُغْضُنَا نِفَاقٌ.

[۴/۶۲] و با سند حدیث قبل از زید بن ثابت روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «دوست داشتن ما، دین و دشمنی با ما، نفاق است».

[۵/۶۳] حَدَّثَنَا [عَلِيُّ بْنُ][۴] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالَوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَرِيكٌ، عَنِ الرُّكَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ جَدّاً وَ جَدَّةً؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، أَنَا جَدُّهُمَا سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَ جَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د». و هو محمّد بن صالح بن فيض بن فيّاض، أبو صالح العِجلى الساوى، من مشايخ أبى المفضّل. انظر: الأمالى للطوسى، ص۴۸۱/ ۱۰۵۰ و ۶۲۱/ ۱۲۸۲ و ۶۳۴/ ۱۳۰۸.

۲. فى النسخ: «محمّد»، والمثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن أحمد بن عامر بن سليمان، أبو القاسم الطائى الكوفى، روى عن أبيه. انظر: رجال النجاشى، ص۱۰۰/ ۲۵۰ و ۲۲۹/ ۶۰۶؛ تاريخ بغداد، ج۹، ص۳۹۳/ ۴۹۷۱.

۳. فى «ت» «د»: «من صُلب».

۴. من عندنا، و هو أبو الحسن ابن الرازى، و قد تقدّمت ترجمته فى مشايخ المؤلّف فى المقدّمة.

أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ أَباً وَ أُمّاً؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، أَبُوهُمَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمّاً وَ عَمَّةً؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، عَمُّهُمَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ عَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ. أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ[1] خَالاً وَ خَالَةً؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ.

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، خَالُهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللهِ، وَ خَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ.

ثُمَّ دَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله[2] وَ قَالَ: عَلَى قَاتِلِهِمْ[3] لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ إِنَّهُ لَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ.

قُلْنَا: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ؟

قَالَ: هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، (تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ)[4] أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ، يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

[۵/۶۳] قاسم بن حسّان از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای مردم! آیا شما را به بهترین مردم از جهت جد و جده راهنمایی نکنم؟ عرض کردیم: بفرمایید ای رسول خدا!

فرمود: ایشان حسن و حسین هستند که من جد آنها، سید رسولان هستم و جدهٔ آنها، خدیجه، بانوی زنان اهل بهشت است. آیا شما را به بهترین مردم از جهت پدر و مادر راهنمایی نکنم؟ عرض کردیم: بفرمایید ای رسول خدا!

فرمود: ایشان حسن و حسین هستند که پدرشان، علی بن ابی‌طالب و مادرشان،

---

۱. فی «ت» «د»: «ألا أدلّكم على خير الناس».

۲. قوله: «ثمّ دمعت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله» لم يرد فی «ت» «د».

۳. فی «ج» «د»: «قاتلهما»، و فی نسخة بدل «أ» «م»: «قاتليهم».

۴. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د».

فاطمه، بانوی زنان جهان است. آیا شما را به بهترین مردم از جهت عمو و عمه راهنمایی نکنم؟ عرض کردیم: بفرمایید ای رسول خدا!

فرمود: ایشان حسن و حسین هستند که عمویشان، جعفربن ابی‌طالب [جعفر طیار] و عمه‌شان، ام‌هانی دختر ابوطالب است. ای مردم! آیا شما را به بهترین مردم از جهت دایی و خاله راهنمایی نکنم؟ عرض کردیم: بفرمایید ای رسول خدا!

فرمود: ایشان حسن و حسین هستند که دایی آنها، قاسم، پسر رسول خدا و خاله‌شان، زینب، دختر رسول خداست.

سپس چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: لعنت خدا و همهٔ فرشتگان و مردمان بر قاتل آنها باد. از صُلب حسین، امامان نیکوکار و امین و معصوم که برپادارندهٔ قسط هستند بیرون آیند. مهدیِ این امت از ماست، همان که عیسی بن مریم علیه‌السلام پشت سرش نماز گزارد.

عرض کردیم: ای رسول خدا! او کیست؟

فرمود: او نهمین نفر از صُلب حسین است. نُه نفر از صُلب حسین، امامان نیکوکارند و نهمین نفر، مهدیِ ایشان است که دنیا را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

وَ هَذَا زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ رَوَى عَنْهُ: الْقَاسِمُ بْنُ حَسَّانَ، وَ أَبُو الطُّفَيْلِ.[1]

و این زید بن ثابت است که قاسم بن حسّان و ابوطفیل از او روایت کرده‌اند.

۱. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس: «بلغ قبالاً وعرضاً» وبخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب دوازدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از زید بن ارقم از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۶۴] حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْدَلُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ[۱] أَبِي نُعَيْمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لِعَلِيٍّ عليه السلام:

أَنْتَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، وَ سِبْطَاكَ إِمَامَانِ سَيِّدَا[۲] شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ مَعْصُومُونَ، وَ مِنْهُمْ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

---

۱. فی نسخة بدل «أ» «م»: «بن» بدلاً من: «عن».

قال ابن أبی حاتم: «أبونعیم، روی عن محمّد بن زیاد السلمی عن معاذ بن جبل، روی عنه مندل، سمعت أبی یقول: هومجهول». و الظاهر وقوع السهو فی السند، و لعلّ الصحیح هکذا: «عن أبی نعیم، عن مندل بن علیّ، عن محمّد بن زیاد»؛ لأنّ الراوی عن محمّد بن زیاد، هومندل بن علیّ «۱۶۷ق»، و روی عنه أبونعیم الفضل بن دُکَین «۲۱۸ق»، و لعدم إمکان روایة البرمکی عن مندل بن علیّ بلا واسطة لبعد الطبقة، وإمکان روایته عن أبی نعیم. انظر: الطبقات الکبری، ج۱، ص۳۱۷ و ۳۵۸؛ الجرح والتعدیل، ج۹، ص۴۵۰ / ۲۲۹۱؛ أحادیث منتخبة من أجزاء الخوجانی، ص۹۵ / ۱۳؛ تهذیب الکمال، ج۲۳، ص۱۹۷ / ۴۷۳۲؛ همان، ج۲۸، ص۴۹۳ / ۶۱۷۶.

۲. فی «ت»: «وابناك هذان إمامان وسيّدا» و فی «د»: «و ابناك سبطای و هما سيّدا».

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَيْسَ فِي الْقِيَامَةِ رَاكِبٌ غَيْرُنَا وَ نَحْنُ أَرْبَعَةٌ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ، وَ مَنْ هُمْ؟

قَالَ: أَنَا عَلَى دَابَّةِ اللهِ الْبُرَاقِ، وَ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَةِ اللهِ الَّتِي عُقِرَتْ، وَ عَمِّي حَمْزَةُ عَلَى نَاقَتِيَ الْعَضْبَاءِ، وَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَ بِيَدِهِ لِوَاءُ الْحَمْدِ يُنَادِي: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.

فَيَقُولُ الْآدَمِيُّونَ: مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ حَامِلُ عَرْشٍ.

فَيُنَادِي[1] مَلَكٌ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا مَعْشَرَ الْآدَمِيِّينَ، لَيْسَ هَذَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا حَامِلُ عَرْشٍ، هَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ[2] عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

[۱/۶۴] محمد بن زیاد از زید بن ارقم روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمود: تو امام و جانشین بعد از من هستی و دو فرزندت، امام و سرور جوانان اهل بهشت‌اند و نُه نفر از صُلب حسین، امامان معصوم هستند و قائم ما اهل‌بیت از ایشان است.

سپس فرمود: ای علی! در قیامت غیر از ما سواره‌ای نیست و ما چهار نفریم.

پس مردی از انصار برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! آن سوارها چه کسانی هستند؟

فرمود: من بر بُراق، و برادرم صالح بر ناقهٔ خدا که پِی شد، عمویم حمزه بر شتر عَضبای من و برادرم علی بر شتری از شترهای بهشت سوار است، در حالی که لوای حمد را در دست دارد و ندا می‌دهد: «لا اله الّا الله، محمد رسول الله».

پس آدمیان گویند: این منادی یا فرشته مقرّب است، یا پیامبر مرسل و یا حامل عرش؟

و فرشته‌ای از درون عرش پاسخ دهد: ای آدمیان! این منادی نه فرشته مقرّب است و نه پیامبر مرسل و نه حامل عرش؛ بلکه او صدّیق اکبر، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

---

۱. فی «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «فیجیبهم».

۲. فی «ت» زیادة: «والفاروق الأعظم».

[۲/۶۵] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ[۱] جَعْفَرِبْنِ عَبْدِ اللهِ،[۲] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطُّفَيْلِ،[۳] عَنْ شَرِيكٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَيَّانَ،[۴] عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ:

أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ ابْنَاكَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يُخْرِجُ اللهُ الْأَئِمَّةَ التِّسْعَةَ، فَإِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَكَ ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ يَتَمَالَؤُونَ عَلَيْكَ وَ يَمْنَعُونَكَ حَقَّكَ.

[۲/۶۵] یزید بن حیّان از زید بن ارقم روایت کرده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: تو سید اوصیایی و دو فرزندت، سید جوانان اهل بهشت‌اند و خداوند، نُه امام را از صُلب حسین بیرون بیاورد. پس وقتی من از دنیا بروم، کینه‌های نهفته در سینهٔ افرادی نسبت به تو آشکار شود و برضد تو جمع گشته، همکاری کنند و مانع از رسیدن تو به حقت شوند.

[۳/۶۶] وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيّاً وَ وَلَدَهُ.[۵]

---

۱. المثبت عن «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «بن». انظر: الهامش التالی.

۲. فی النسخ: «عبد الله بن جعفر» و المثبت هو الصواب. و هو جعفر بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام، أبو عبد الله المحمّدی العلوی، روی عنه أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی. انظر: رجال النجاشی، ص۱۲۰/۳۰۶؛ الغیبة للنعمانی، ص۲۰۸/۱۶؛ همان، ص۳۲۴/۱؛ معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۷۵/۲۱۷۹، و راجع: ذیل الحدیث ۸۶ و الحدیث ۱۲۹ من هذا الکتاب.

۳. فی «ت»: «محمّد بن قرضة»، و فی سائر النسخ: «محمّد بن فرصة»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن الطفیل بن مالك، أبو جعفر النخعی الکوفی، ابن عمّ شریك؛ لأنّ الإسناد من محمّد بن الطفیل ورد فی: بحر الفوائد للکلاباذی، ص۳۰۲.

۴. فی النسخ: «زید بن حسّان» و المثبت هو الصواب. و هو یزید بن حیّان التَّیمی الکوفی، روی عن زید بن أرقم، و روی عنه الأعمش. انظر: التاریخ الکبیر، ج۸، ص۳۲۴/۳۱۸۲؛ تهذیب الکمال، ج۳۲، ص۱۱۲/۶۹۸۰.

۵. و رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۲، ص۶۷/۳۰۵ عن محمّد بن عمر الحافظ، عن الحسن بن عبد الله التمیمی، عن أبیه، عن علیّ بن موسی الرضا، عن آبائه، عن الحسین بن علیّ علیه‌السلام. و روی هذا الخبر بتفاوت یسیر عن أبی ذرّ الغفاری، و جابر بن عبد الله، و أبی سعید الخدری، و عبد الله بن مسعود. انظر: صفة النفاق لأبی نعیم، ص۱۱۰-۷۸/۸۱؛ تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۲۸۵-۲۸۷؛ الدرّ المنثور، ج۷، ص۵۰۴.

[۳/۶۶] و با سند حدیث قبل، از زید بن ارقم روایت کرده است: «ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، منافقین را از دشمنی ایشان با علی و فرزندان او می‌شناختیم».

[۴/۶۷] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَهْدِيٍّ[۲] بْنِ صَدَقَةَ الرَّقِّيُّ -بِمِصْرَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ زُهَيْرِ بْنِ الْمُسَيِّبِ،[۴] قَالَ: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ،[۵] عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ:

خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ بَعْدَ مَا حَمِدَ اللهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ: أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِي لَا يَسْتَغْنِي عَنْهُ الْعِبَادُ، فَإِنَّ مَنْ رَغِبَ بِالتَّقْوَى[۶] زَهِدَ[۷] فِي الدُّنْيَا، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَوْتَ سَبِيلُ الْعَالَمِينَ وَ مَصِيرُ الْبَاقِينَ، يَخْتَطِفُ الْمُقِيمِينَ وَ لَا يُعْجِزُهُ لَحَاقُ الْهَارِبِينَ، يَهْدِمُ كُلَّ

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و في «ج» «ح»: «علي بن الحسن» و في سائر النسخ: «الحسن بن علي». و هو إمّا أبو عبد الله الحسين بن علي الخزاعي، و إمّا علي بن الحسن بن مندة، و كلاهما من مشايخ المؤلّف، و رويا عن التلّعكبري، كما هو موجود في أسانيد الكتاب، ولكن رواية ابن مندة، عن هارون بن موسى، عن أحمد بن صدقة، عن أبيه، وردت في الحديث ۴۵ من هذا الكتاب.

۲. في النسخ: «أحمد بن محمّد»، و المثبت هو الصواب. و هو أحمد بن علي بن مهدي بن صدقة بن هشام بن غالب الرقّي، أبو علي الأنصاري، سمع منه التلّعكبري بمصر سنة ۳۴۰، عن أبيه، عن الرضا عليه السلام، و له منه إجازة. انظر: رجال النجاشي، ص۲۷۷/ ۷۲۸؛ رجال الطوسي، ص۴۱۰/ ۵۹۵۲؛ كامل الزيارات، ص۳۹/ ۱.

۳. في نسخة بدل «أ» «م»: «أبو عبد الرحمن»، و في «ت»: «أبو عبد الرحمن عبد الله بن أحمد»، و كلاهما صحيح، لأنّ أبا عبد الله أحمد بن حنبل الشيباني، و ابنه أبا عبد الرحمن عبد الله بن أحمد رويا عن داود بن عمرو الضبّي، ولكنّ ما في «أ» أنسب للطبقة، لأنّ علي بن صدقة الرقّي روى عن الإمام الرضا عليه السلام، و ولد عبد الله بن أحمد بعد شهادته عليه السلام بعشر سنين. انظر: تاريخ بغداد، ج۸، ص۳۶۰/ ۴۴۶۲؛ همان، ج۹، ص۳۸۲/ ۴۹۵۱، والهامش السابق والتالي.

۴. في النسخ: «داود بن عمر بن زاهر بن المسيّب»، و المثبت هو الصواب. و هو داود بن عمرو بن زهير المسيّبي، أبو سليمان الضبّي البغدادي، من آل المسيّب. انظر: الطبقات الكبرى، ج۷، ص۳۵۰/ ۳۵۵۱؛ مسند أحمد، ج۲۵، ص۴۰۴/ ۱۶۰۲۳؛ همان، ج۳۳، ص۴۰۴/ ۲۰۲۸۱؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۱، ص۱۳۰/ ۴۸؛ تهذيب الكمال، ج۸، ص۴۲۵/ ۱۷۷۷، والهامش السابق.

۵. المثبت عن «ت» «د» و نسخة بدل «أ»، و في سائر النسخ: «الحسن بن عبد الله». و هو الحسن بن عُبَيد الله بن عروة النخعي، أبو عروة الكوفي، روى عن أبي الضحى مسلم بن صبيح، عن زيد بن أرقم. انظر: المعجم الكبير، ج۵، ص۱۶۹/ ۴۹۸۰-۴۹۸۴؛ تهذيب الكمال، ج۶، ص۱۹۹/ ۱۲۴۲؛ همان، ص۲۷، ص۵۲۰/ ۵۹۳۱.

۶. في نسخة بدل «أ»: «في التقوى» و في «ج» «ح»: «يرغب في التقوى».

۷. في «ت» «د»: «هدى».

لَذَّةٍ وَ يُزِيلُ كُلَّ نِعْمَةٍ وَ يَقْشَعُ كُلَّ بَهْجَةٍ، وَ الدُّنْيَا دَارُ الْفَنَاءِ وَ لِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ،[۱] وَ هِيَ حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ قَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ، فَارْتَحِلُوا عَنْهَا رَحِمَكُمُ اللهُ بِخَيْرِ مَا يَحْضُرُكُمْ مِنَ الزَّادِ وَ لَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ، وَ لَا تَمُدُّوا أَعْيُنَكُمْ فِيهَا إِلَى مَا مُتِّعَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَتْ وَ اخْلَوْلَقَتْ وَ آذَنَتْ بِوَدَاعٍ، أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ رَحَلَتْ[۲] وَ أَقْبَلَتْ بِاضْطِلَاعٍ.[۳]

مَعَاشِرَ النَّاسِ، كَأَنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَا[۴] يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَ سَيُؤْخَذُ[۵] أُنَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ بِمَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَ اللهِ مَا بَرِحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أُوصِيكُمْ مِنْ[۶] عِتْرَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي خَيْراً؛ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ، وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ بَعْدِي وَ الْأُمَنَاءُ الْمَعْصُومُونَ.

فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْعَبَّاسِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

[۴/۶۷] ابوضُحَی از زید بن ارقم روایت کرده است: رسول خدا ﷺ برای ما خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای بندگان خدا! شما را به تقوا از خدایی سفارش می‌کنم که بندگان از او بی‌نیاز نیستند. به راستی که هرکس به تقوا رغبت کند، نسبت به دنیا زهد ورزد.

و بدانید که مرگ، راه همهٔ مردم و منزل باقی‌ماندگان است؛ زندگان را به سرعت برگیرد

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «الجلاء».

۲. فی «م»: «حلّت»، وکانت کذلک فی «أ» ثمّ صیّرت: «رحلت».

۳. فی «ت» «د»: «باطّلاع». و اضْطَلَعَ: افتَعَلَ من الضلاعة، وهی القوّة. قال الخلیل: «إنّی لهذا الحمل مضطلع، ولهذا الأمر مُطَّلع، الضاد مدغمة فی الطاء، ولیس من المطالعة». کتاب العین، ج۱، ص۲۸۰.

۴. فی «ج» «م» ونسخة بدل «أ»: «من»، وفی نسخة بدل «م» کالمتن.

۵. فی «ت» «د»: «سیُؤَخَّر».

۶. فی «ت» «د»: «فی».

و به‌هم‌پیوستن فراریانِ از آن، او را ناتوان نکند. مرگ هرلذتی را نابود و هرنعمتی را زایل و هرشادی و زیبایی را از میان ببرد.

و دنیا سرای نابودی است و اهلش باید آن را ترک کنند، آن شیرین و سبز و خرم است و با سرعت به سوی خواهانش می‌آید. خدایتان رحمت کند! پس با بهترین توشه‌ای که میّسر است از دنیا کوچ کنید و بیش از حد کفایت از آن طلب نکنید و چشمان خود را به چیزی خیره نکنید که خوش‌گذرانان از آن بهره‌مند شده‌اند.

آگاه باشید که دنیا به زشتی گراییده و پشت کرده و کهنه شده و وِداع نموده است. و بدانید که آخرت، کوچ کرده و با قوّت، روی آورده است.

ای مردم! گویا کنار حوض [کوثر] ایستاده‌ام و آن دسته از شما را نظاره می‌کنم که بر من وارد می‌شوند؛ برخی را می‌گیرند و به ایشان اجازه نزدیک شدن به مرا نمی‌دهند و من می‌گویم: پروردگارا! اینها از من و از امت من هستند.

گفته شود: آیا فهمیدی که ایشان بعد از تو چه کردند؟ به خدا سوگند! پس از تو همواره به رفتار پدران خود بازگشتند.

ای مردم! شما را دربارهٔ عترت و اهل‌بیتم به نیکی سفارش می‌کنم که ایشان با حق هستند و حق با ایشان است. آنها امامان راشدینِ بعد از من هستند و امین و معصوم‌اند.

پس عبدالله بن عباس برخاست و گفت: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل و حواریون عیسی که نُه نفرشان از صُلب حسین هستند و مهدیِ این امت از ایشان است.

وَ هَذَا زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ رَوَى عَنْهُ: مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ، وَ يَزِيدُ بْنُ حَيَّانَ،[1] وَ أَبُو الضُّحَى.[2]

و این زید بن ارقم است که محمد بن زیاد و یزید بن حیّان و ابوضحی از او روایت کرده‌اند.

---

۱. فی «د»: «زيد بن حسّان»، و فی سائر النسخ: «يزيد بن حسّان»، و المثبت هو الصواب، و قد تقدّم فی الحديث ۶۵، فراجع.

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغ السماع».

باب سيزدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم‌السلام

باب آنچه از ابو أمامه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم‌السلام روايت شده است.

[١/٦٨] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ[١] بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ[٢] بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ الْكِنْدِيُّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله:

لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ مَكْتُوباً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ، ثُمَّ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ رَأَيْتُ عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً، وَ رَأَيْتُ مُحَمَّداً مُحَمَّداً -مَرَّتَيْنِ-، وَ جَعْفَراً وَ مُوسَى وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ، اثْنَا عَشَرَ اسْماً مَكْتُوباً بِالنُّورِ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، أَسَامِي مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَدْ قَرَنْتَهُمْ بِي؟

---

١. في «أ» «ع» «م»: «الحسين» و المثبت عن سائر النسخ، و هو الصواب، و هو والد أبي قيراط. انظر: رجال النجاشي، ص١٢٢/٣١٤؛ تاريخ بغداد، ج٧، ص٢١٣/٣٦٦٩، تاريخ الإسلام، ج٧، ص١٣١/٣٧٦.

٢. قوله: «بن الحسن» أثبتناه عن «ج» «د»، و في هامش «أ» بخطّ ابن إدريس و«ع» «م» بدلاً منه: «بن الحسين بن جعفر بن الحسين» و كتب ابن إدريس بعده: «زيادة عن الأصل»، و في «ت»: «بن الحسين». انظر: الهامش السابق.

فَنُودِيتُ: يَا مُحَمَّدُ، هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ وَ الْأَخْيَارُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ.

[۱/۶۸] اَجلَح کِندی از ابو اُمامه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، دیدم با نور بر ساق عرش نوشته شده است: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم؛ بعد از او، نام حسن و حسین بود و سه مرتبه نام علی و دو مرتبه نام محمد و جعفر و موسی و حسن و حجت علیهم السلام را دیدم؛ دوازده نام که با نور نوشته شده بود.

عرض کردم: پروردگارا! اینها نام چه کسانی است که قرین و همراه نام من کرده‌ای؟

به من ندا شد: ای محمد! ایشان امامان بعد از تو و برگزیدگان از ذرّیهٔ تو هستند.

[۲/۶۹] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ.

[۲/۶۹] قاسم بن عبدالرحمن از ابو اُمامه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من، دوازده نفرند که همه از قریش هستند. نُه نفر آنها از صُلب حسین‌اند و مهدی از ایشان است».

[۳/۷۰] حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهُنَائِيُّ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبَّاسٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي نُوَيْرَةَ،[۱] عَنْ أَبِي بَكْرِبْنِ عَيَّاشٍ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الضَّبِّيِّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

---

۱. فی «أ» «ج» «ع» «م»: «میمون بن أبی نویرة» والمثبت هوالصواب. وهومنصوربن یعقوب بن أبی نویرة الکوفی. انظر: الجرح والتعدیل، ج۸، ص۱۷۹/۷۸۲؛ الثقات لابن حبّان، ج۹، ص۱۷۲/۱۵۸۳۲؛ موضح أوهام الجمع و التفریق للخطیب، ج۲، ص۴۶۹/۴۶۷.

وانظر الإسناد من عباد بن یعقوب فی: الأمالی للصدوق، ص۳۶۴/۵.

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ الْحَقِّ مِنَّا، وَ ذَلِكَ حِينَ يَأْذَنُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ، فَمَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ، فَاللهَ اللهَ عِبَادَ اللهِ ائْتُوهُ وَ لَوْ عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللهِ.

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَ مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟

قَالَ: إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجاً وَ مَرْجاً، وَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ.

[۳/۷۰] ابوسلیمان ضَبّی از ابو اُمامه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه قائم برحق از ما قیام کند و آن زمانی است که خداوند به او اجازه دهد. پس هر که از او پیروی کند، نجات یابد و هر که از او روی گرداند، هلاک شود.

خدا را! خدا را! ای بندگان خدا! خودتان را به او برسانید -اگر چه روی برف راه بروید- که او خلیفه خداست.

عرض کردیم: ای رسول خدا! قائم شما چه زمانی قیام خواهد کرد؟

فرمود: آن گاه که دنیا هرج و مرج شود، و او نهمین فرزند از صُلب حسین است.

(وَ هَذَا أَبُو أُمَامَةَ رَوَى عَنْهُ: الْأَجْلَحُ، وَ الْقَاسِمُ، وَ أَبُو سُلَيْمَانَ الضَّبِّيُّ).[۱]*[۲]

و این ابو اُمامه است که اَجلَح و قاسم و ابوسلیمان ضَبّی از او روایت کرده‌اند.

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه من «ج» «ح».

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب چهاردهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي الْأَسْقَعِ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ عليهم السلام أَجْمَعِينَ

باب آنچه از واثلة بن اسقع از رسول خدا ﷺ در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۷۱] أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُقْبَةَ[1] الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مَرْوَانَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَدَّادُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ -مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي عَبْلَةَ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاضِعَ[2] أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاةِ وَالْقَبْرِ وَعِنْدَ النُّشُورِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ. فَمَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَاسْتَمْسَكَ بِهِمْ مِنْ بَعْدِي فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَيْفَ الْاِسْتِمْسَاكُ بِهِمْ؟

قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ وَاقْتَدَى بِهِمْ فَازَ وَنَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ

---

۱. فی النسخ: «عتبة»، و المثبت هو الصواب. و هو عليّ بن محمّد بن محمّد بن عُقبة بن همّام، أبو الحسن الشيبانی الكوفی، و قد تقدّم فی الحديث ۴۶، فراجع.

۲. فی «ت» «ج» «ح» «د» و نسخة بدل «أ» «م»: «مواطن».

ضَلَّ وَ غَوَى.

[١/٧١] ابراهيم بن ابى‌عَبلَه از واثلة بن اسقع روايت كرده كه رسول خدا فرمود: دوست داشتن من و اهل‌بيتم در هفت جا -كه وحشت بزرگى به همراه دارند- سودمند است: هنگام مرگ، در قبر، زمان برانگيخته‌شدن، وقتى كه نامۀ اعمال را به دست اشخاص بدهند، زمان محاسبۀ اعمال، هنگامى كه پاى ميزان بروند و هنگام عبور از صراط. پس هركس مرا و اهل‌بيت مرا دوست بدارد و بعد از من به آنها تمسک جويد، ما شفيع او در روز قيامت خواهيم بود.

به حضرت عرض شد: اى رسول خدا! تمسک جستن به آنها چگونه است؟

فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ هركس آنها را دوست بدارد و به ايشان اقتدا كند، رستگار شده و نجات يافته است. هركه از ايشان روى گرداند، گمراه شده و به راه هلاكت رفته است.

[٢/٧٢] أَخْبَرَنِي[١] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّزَّازُ[٢] الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أَحْمَدَ الشَّطَوِيُّ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِئُ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ الْمُحَبَّرِ،[٣] قَالَ: حَدَّثَنَا حَرَامُ بْنُ يَحْيَى السُّلَمِيُّ،[٤] عَنْ عُتْبَةَ بْنِ يَقْظَانَ،[٥] [عَنْ أَبِي سَعِيدٍ]،[٦]

---

١. فى «ت» «د» «ع»: «أخبرنا»، و فى «ج» «ح»: «حدّثنا».

٢. فى «ت» «د»: «الرازى»، و فى سائر النسخ: «الزرّاد»، و المثبت هو الصواب. و هو أبو العباس المخزومى مولاهم القرشى الكوفى، خال والد أبى غالب الزرارى، و ابن أخت محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب. انظر: رسالة أبى غالب الزرارى، ص١٤٠ و ١٤١؛ كامل الزيارات، ص٣١٩ /١؛ الأمالى للطوسى، ص٢٤ /٢٩؛ همان، ص٤٨٢ /١٠٥٤.

٣. فى النسخ: «داود بن الحسين»، و المثبت هو الصواب. و هو داود بن المحبّر، أبو سليمان الطائى، روى عنه محمد بن يحيى الأزدى. انظر: تاريخ بغداد، ج٨، ص٣٥٥ /٤٤٥٩؛ تهذيب الكمال، ج٨، ص٤٤٣ /١٧٨٤.

٤. هو حرام بن عثمان بن عَمْرو بن يحيى بن النَّضْر بن عَبْد بن كعب الأنصارى السلمى. انظر: التاريخ الكبير، ج٣، ص١٠١ /٣٥٢؛ تاريخ بغداد، ج٨، ص٢٧١ /٤٣٧٦.

٥. فى النسخ: «عتبة بن تيهان»، و فى «ت» «د» زيادة: «السلمى»، و المثبت هو الصواب. و هو عتبة بن يقظان الراسبى، أبو عمرو البصرى، و قد تقدّم فى الحديث ٣٥، فراجع.

٦. من عندنا؛ لأنّ عتبة بن يقظان روى عن أبى سعيد الشامى صاحب مكحول، عنه، عن واثلة بن الأسقع، كما تقدّم فى الحديث ٣٥، فراجع.

عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

لَا يَتِمُّ الْإِيمَانُ إِلَّا بِمَحَبَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- عَهِدَ إِلَيْنَا[1] أَنَّهُ لَا يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ، وَ لَا يُبْغِضُنَا إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ، فَطُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِي[2] وَ بِالْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ مِنْ ذُرِّيَّتِي.

فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۲/۷۲] مکحول از واثلة بن اسقع روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «ایمان کامل نشود، مگر با محبت ما اهل‌بیت. خداوند به ما سفارش کرده که ما اهل‌بیت را دوست نمی‌دارد، مگر مؤمنِ باتقوا و دشمن نمی‌دارد، مگر منافقِ اهل شقاوت. پس خوشا به حال کسی که به من و به امامان پاک از فرزندان من تمسک جوید.

عرض شد: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل».

[۳/۷۳] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ سَهْلٍ الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ الْمَرْوَزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا السَّرِيُّ[3] بْنُ عَاصِمٍ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ، عَنْ بُرْدٍ،[4] عَنْ مَكْحُولٍ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَبَلَغْتُ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى نَادَانِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ سَيِّدِي.

---

۱. فی «ت» «د»: «عهد إليَّ».

۲. فی «ج» «ح» «ع»: «تمسّك بهم وبی»، و كانت كذلك فی «أ» «م» ثمّ شخط علی قوله: «بهم و».

۳. فی النسخ: «أيوب»، و المثبت هو الصواب. و هو السری بن عاصم الهمدانی، أبوسهل البغدادی، روی عن حفص بن غياث النخعی، و روی عنه علیّ بن الحسن بن الحارث المروزی. انظر: تاريخ بغداد، ج۹، ص۱۹۱/۴۷۷۰، تلخيص المتشابه فی الرسم للخطيب، ج۲، ص۶۲۱. و انظر الإسناد من السری بن عاصم فی: اعتلال القلوب للخرائطی، ج۲، ص۸۱۳/۳۸۷.

۴. فی «ت»: «يزيد» و فی سائر النسخ: «زيد» و المثبت هو الصواب. و هو برد بن سنان الشامی، أبوالعلاء الدمشقی، نزيل البصرة، روی عن مكحول، عن واثلة، و روی عنه حفص بن غياث. انظر: اعتلال القلوب، ج۲، ص۳۸۷/۸۱۳، مسند الشهاب، ج۲، ص۷۷/۹۱۷-۹۱۹، تاريخ الإسلام، ج۳، ص۶۲۳/۲۹؛ تهذيب الكمال، ج۴، ص۴۳/۶۵۵.

قَالَ: إِنِّي مَا أَرْسَلْتُ نَبِيّاً فَانْقَضَتْ أَيَّامُهُ إِلَّا أَقَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَصِيَّهُ، فَاجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ الْإِمَامَ وَ الْوَصِيَّ بَعْدَكَ؛ فَإِنِّي خَلَقْتُكُمَا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، وَ خَلَقْتُ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ أَنْوَارِكُمَا، أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ يَا مُحَمَّدُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ.

قَالَ: ارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا[1] بِأَنْوَارِ الْأَئِمَّةِ بَعْدِي اثْنَيْ عَشَرَ نُوراً.

قُلْتُ: يَا رَبِّ، أَنْوَارُ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: أَنْوَارُ الْأَئِمَّةِ بَعْدَكَ، أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ.

[۳/۷۳] مکحول از واثلة بن اسقع روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند و به «سدرة المنتهی» رسیدم، پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! عرض کردم: لبیک سرورم!

فرمود: من هیچ پیامبری را نفرستادم که روزگارش سپری شود، مگر اینکه وصی‌اش را برای ادامهٔ کار بعد از خودش گمارد. تو نیز علی بن ابی‌طالب را امام و وصیِ بعد از خودت قرار بده که من، شما را از یک نور آفریدم و امامان راشدین را از نور شما آفریدم.

ای محمد! آیا دوست داری که آنها را ببینی؟ عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن. پس سرم را بلند کرده و خودم را در برابر انوار امامانِ بعد از خود دیدم که دوازده نور بودند.

عرض کردم: پروردگارا! اینها انوار کیست؟

فرمود: انوار امامان امین و معصومِ بعد از تو.

[۴/۷۴] أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بَحْرٍ،[2] قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا ثَوْرٌ -يَعْنِي ابْنَ يَزِيدَ-، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ، عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

---

۱. فی «ت» «د» زیادة: «أنا».

۲. فی «أ» «ع» «م»: «علیّ بن المحسر»، و فی سائر النسخ: «علیّ بن الحسن». و هو علیّ بن بحر بن برّی القطّان، أبو الحسن الفارسی، ثمّ البغدادی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۱، ص۳۵۱/ ۶۲۰۰؛ تهذیب الکمال، ج۲۰، ص۳۲۵/ ۴۰۲۷. و انظر الإسناد من علیّ بن بحر فی: حلیة الأولیاء، ج۵، ص۲۱۶؛ مسند أحمد، ج۲۹، ص۱۹۹.

أَنْزِلُوا أَهْلَ بَيْتِي بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ بِمَنْزِلَةِ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ، وَ إِنَّ الرَّأْسَ لَا يَهْتَدِي إِلَّا بِعَيْنَيْنِ، اقْتَدُوا بِهِمْ مِنْ بَعْدِي لَنْ تَضِلُّوا.

فَسَأَلْنَا عَنِ الْأَئِمَّةِ فَقَالَ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي مِنْ عِتْرَتِي -أَوْ قَالَ: مِنْ أَهْلِ بَيْتِي- بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۴/۷۴] خالد بن مَعدان از واثلة بن اسقع روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اهل‌بیت مرا به منزلهٔ سر نسبت به بدن و به منزلهٔ دو چشم نسبت به سر قرار دهید؛ به راستی که سر بدون چشم، راه خویش را نمی‌یابد. بعد از من به آنها اقتدا کنید تا هرگز گمراه نشوید. از ایشان دربارهٔ امامان پرسیدیم؟ فرمود: امامان بعد از من، از عترت من -یا فرمود: از اهل‌بیت من- به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند».

وَهٰذَا وَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ رَوَى عَنْهُ: مَكْحُولٌ، وَخَالِدُ بْنُ مَعْدَانَ، وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي عَبْلَةَ.[1]*[2]

و این واثلة بن اسقع است که مکحول و خالد بن معدان و ابراهیم بن ابی‌عبله از او روایت کرده‌اند.

---

۱. المثبت عن «ج» «ح» و هو الصواب، وفي «أ» «ع» «م»: «مكحول، والأجلح، وخالد بن معدان، وأبوسليمان الضبي، وإبراهيم بن أبي عبلة، و القاسم»، و كذا في «ت» ولكنّ فيها: «مكحول بن الأجلح» و لم يرد فيها: «القاسم»، فقد ذكر النسّاخ التابعين من الباب السابق هنا سهواً.

۲. في هامش«أ» بخطّ بني زهرة: «بلغت قراءة ولدي جعفر».

باب پانزدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ خَالِدِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از ابو ایوب انصاری از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۷۵] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي حَيْدَرُ[1] بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[2] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ السُّخْتِ،[3] عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ إِيَاسٍ، عَنْ[4] سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ سِبْطَايَ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ، وَ مِنَّا الْأَئِمَّةُ

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «حبیب». و هو حیدر بن محمّد بن نعیم، أبو أحمد السمرقندی، من غلمان محمّد بن مسعود العیاشی، و قد روی جمیع مصنفاته و قرأها علیه، و قد تقدّم فی الحدیث ۴۱، فراجع.

۲. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. هو یوسف بن السخت، أبو یعقوب البصری، روی عنه محمّد بن مسعود العیاشی. انظر: عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۳۸/ ۳؛ رجال الکشّی، ص۵۲۶/ ۱۰۰۸؛ رجال الطوسی، ص۴۰۳/ ۵۹۱۴.

۴. فی «أ» «ع» «م»: «عن أبان بن» و فی «ت» «د»: «عن إیاس بن» و المثبت عن «ج» «ح»، و هو الصواب. و هو إیاس بن سلمة بن الأکوع الأسلمی، أبو سلمة المدنی، روی عن أبیه سلمة بن الأکوع، و روی عنه موسی بن عبیدة الربذی. انظر: سیر أعلام النبلاء، ج۵، ص۲۴۴/ ۱۰۷؛ تهذیب الکمال، ج۳، ص۴۰۳/ ۵۹۰.

الْمَعْصُومُونَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، كَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: عَدَدَ الْأَسْبَاطِ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى وَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[١/٧٥] سلمة بن اكوع از ابو ايّوب انصارى روايت كرده است: «از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه مى‌فرمود: من سيد انبيا و على سيد اوصيا و دو نوه‌ام، بهترين سبط‌ها هستند. امامان معصوم از صُلب حسين، از ما هستند و مهديِ اين امت نيز از ماست.

در اين هنگام، عربى باديه‌نشين برخاست و عرض كرد: اى رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: به عدد سبط‌ها[ى يهود] و حواريون عيسى و نقيبان بنى‌اسرائيل هستند».

[٢/٧٦] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، وَ الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا، وَ [عَلِيُّ بْنُ][١] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيُّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ وَرْطَا الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَشِيخَتُنَا وَ عُلَمَاؤُنَا مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ:

أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجَمَلِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ -وَ قَدْ أَحَاطَتْ بِالْهَوْدَجِ بَنُو ضَبَّةَ- فَنَادَى: أَيْنَ طَلْحَةُ؟ أَيْنَ الزُّبَيْرُ؟ فَبَرَزَلَهُ الزُّبَيْرُ[٢] حَتَّى الْتَقَيَا بَيْنَ الصَّفَّيْنِ.

فَقَالَ: يَا زُبَيْرُ، مَا الَّذِي حَمَلَكَ عَلَى هَذَا؟ قَالَ: الطَّلَبُ بِدَمِ عُثْمَانَ.

قَالَ: قَاتَلَ اللهُ أَوْلَانَا بِدَمِ عُثْمَانَ. أَمَا تَذْكُرُ يَوْمَ كُنَّا فِي بَنِي بَيَاضَةَ فَاسْتَلْقَيْنَا وَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مُتَّكِئٌ عَلَيْكَ،[٣] فَضَحِكْتُ إِلَيْكَ وَ ضَحِكْتَ إِلَيَّ فَقُلْتَ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ عَلِيّاً لَا يَتْرُكُ زَهْواً،[٤] فَقَالَ: مَا بِهِ زَهْوٌ وَ لَكِنَّكَ لَتُقَاتِلَنَّهُ يَوْماً وَ أَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ.

---

١. من عندنا، و هو أبو الحسن ابن الرازى، و قد تقدّمت ترجمته فى مشايخ المؤلّف فى المقدّمة.

٢. فى «ت» «ج» «د» زيادة: «فخرجا».

٣. فى «ت» «د»: «فاستقبلنا رسول الله صلى الله عليه وآله متكٍ عليك».

٤. فى «ت» «د»: «لا يتركه زَهْوُه» و فى «ج» «ح»: «لم يترك زهواً».

قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنْ كَيْفَ أَرْجِعُ الْآنَ؟ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَارُ.

قَالَ: فَارْجِعْ بِالْعَارِ قَبْلَ أَنْ يَجْتَمِعَ عَلَيْكَ الْعَارُ وَ النَّارُ.

قَالَ: كَيْفَ أَدْخُلُ النَّارَ وَ قَدْ شَهِدَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ؟

فَقَالَ: مَتَى؟ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ يُحَدِّثُ[1] عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي خِلَافَتِهِ أَنَّهُ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: عَشَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ.

قَالَ: وَ مَنِ الْعَشَرَةُ؟ قَالَ: أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ أَنَا وَ طَلْحَةُ حَتَّى عَدَّ تِسْعَةً.

قَالَ: فَمَنِ الْعَاشِرُ؟ قَالَ: أَنْتَ.

قَالَ: أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ شَهِدْتَ لِي بِالْجَنَّةِ، وَ أَمَّا أَنَا فَلَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ مِنَ الْجَاحِدِينَ، وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ سَبْعَةً مِمَّنْ ذَكَرْتَهُمْ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ، عَلَى ذَلِكَ التَّابُوتِ صَخْرَةٌ إِذَا أَرَادَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- عَذَابَ أَهْلِ الْجَحِيمِ رُفِعَتْ تِلْكَ الصَّخْرَةُ.

قَالَ: فَرَجَعَ الزُّبَيْرُ وَ هُوَ يَقُولُ:

نَادَى عَلِيٌّ بِأَمْرٍ لَسْتُ أَجْهَلُهُ	*قَدْ كَانَ عَمْرُ أَبِيكَ الْحَقِّ مُذْ حِينِ*
فَقُلْتُ حَسْبُكَ مِنْ لَوْمِي أَبَا حَسَنٍ	*فَبَعْضُ مَا قُلْتَهُ فِي الْيَوْمِ[2] يَكْفِينِي[3]*
اخْتَرْتُ عَاراً عَلَى نَارٍ مُؤَجَّجَةٍ	*أَنَّى يَقُومُ لَهَا خَلْقٌ مِنَ الطِّينِ*
فَالْيَوْمَ أَرْجِعُ مِنْ غَيٍّ إِلَى رُشْدٍ	*وَ مِنْ مُغَالَطَةِ الْبَغْضَا إِلَى اللِّينِ*

ثُمَّ حَمَلَ عَلِيٌّ ؑ عَلَى بَنِي ضَبَّةَ فَمَا رَأَيْتُهُمْ إِلَّا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ.

ثُمَّ أُخِذَتِ الْمَرْأَةُ فَحُمِلَتْ إِلَى قَصْرِ بَنِي خَلَفٍ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَمَّارٌ

قال الخليل: «الزَّهْوُ: الكبر والعظمة. و الْمَزْهُوُّ: المعجب بنفسه». كتاب العين، ج۴، ص۷۳.

۱. المثبت عن «ت» «د» و هو الصواب؛ لأنّ سعيد بن زيد القرشي قد روى هذا الحديث عن رسول الله. و فی سائر النسخ: «يحدّث عن».

۲. فی «ت»: «قلته اليوم» و فی «ج» «ح» «ع»: «قلته فی اللوم».

۳. فی نسخة بدل «ت»: «فإنّ بعض الذی قد قلت يكفينی».

وَ زَيْدٌ وَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَ نَزَلَ أَبُو أَيُّوبَ فِي بَعْضِ دُورِ الْهَاشِمِيِّينَ، فَجَمَعْنَا إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ نَفْساً مِنْ شُيُوخِ الْبَصْرَةِ فَدَخَلْنَا إِلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ وَ قُلْنَا: إِنَّكَ قَاتَلْتَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِبَدْرٍ وَ أُحُدٍ الْمُشْرِكِينَ، وَ الْآنَ جِئْتَ تُقَاتِلُ الْمُسْلِمِينَ.

فَقَالَ: وَ اللهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِنَّكَ تُقَاتِلُ الْقَاسِطِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ بَعْدِي مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَقُلْنَا: اللهِ إِنَّكَ سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.[1]

قُلْنَا: فَحَدِّثْنَا بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي عَلِيٍّ.

قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ، وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سِبْطَايَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا، وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ، وَ مِنْهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَقُومُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ فِي أَوَّلِهِ وَ يَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلَالَةِ.

قُلْنَا: فَهَذِهِ التِّسْعَةُ مَنْ هُمْ؟

قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ.

قُلْنَا: فَكَمْ عَهِدَ إِلَيْكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ يَكُونَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ؟

قَالَ: اثْنَا عَشَرَ.

قُلْنَا: فَهَلْ سَمَّاهُمْ لَكَ؟

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ قَالَ صلى الله عليه وآله: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ (فَإِذَا هُوَ)[2] مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ، وَ رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ اسْماً مَكْتُوباً بِالنُّورِ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بَعْدَ عَلِيٍّ: الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً، وَ مُحَمَّداً مُحَمَّداً، وَ جَعْفَراً وَ مُوسَى وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ.

---

١. في «ت»: «قال: الله لقد سمعت يقول ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله»، و في نسخة بدل «أ» «م»: «قال: الله لقد سمعت ذلك من رسول الله».

٢. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د».

فَقُلْتُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَكْرَمْتَهُمْ وَ قَرَنْتَ أَسَامِيَهُمْ بِاسْمِكَ؟

فَنُودِيتُ: يَا مُحَمَّدُ، هُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدَكَ وَ الْأَئِمَّةُ. فَطُوبَى لِمُحِبِّهِمْ وَ الْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ.[۱]

قُلْنَا: فَمَا لِبَنِي هَاشِمٍ؟

قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَهُمْ: أَنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي.

قُلْنَا: فَمَنِ الْقَاسِطُونَ وَ النَّاكِثُونَ وَ الْمَارِقُونَ؟

قَالَ: النَّاكِثُونَ الَّذِينَ قَدْ قَاتَلْنَاهُمْ، وَ سَوْفَ نُقَاتِلُ الْقَاسِطِينَ، وَ أَمَّا الْمَارِقُونَ فَإِنِّي وَ اللهِ لَا أَعْرِفُهُمْ غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: نُقَاتِلُهُمْ فِي الطَّرَفَاتِ[۲] بِالنَّهْرَوَانَاتِ.

قُلْنَا: فَحَدِّثْنَا بِأَحْسَنِ مَا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ.

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ[۳] يَقُولُ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللهِ كَمَثَلِ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللهِ لَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ.

قُلْنَا: زِدْنَا يَرْحَمُكَ اللهُ.

قَالَ[۴] سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا يَتِمُّ الْإِيمَانُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قُلْنَا: زِدْنَا يَرْحَمُكَ اللهُ.

قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُخْلِصاً فَلَهُ الْجَنَّةُ.

قُلْنَا: زِدْنَا يَرْحَمُكَ اللهُ.

قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ كَانَ مُسْلِماً[۵] فَلَا يَمْكُرُ وَ لَا يَخْدَعُ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ علیه‌السلام يَقُولُ: الْمَكْرُ وَ الْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ.

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «فطوبی لمحبیهم، و الویل لمبغضیهم».

۲. کذا فی «أ» «ج» «ح» «ع»، و فی سائر النسخ: «الطرقات».

۳. فی «ت» «د»: «سمعته».

۴. فی «ت» «ج» «د» زیادة: «نعم»، و کذا فی الموضعین التالیین.

۵. فی «ج» «ح»: «مؤمناً».

قُلْنَا: جَزَاكَ اللهُ عَنْ نَبِيِّكَ وَعَنِ الْإِسْلَامِ خَيْراً.[۱]

[۲/۷۶] یزید بن هارون گوید: بزرگان و عالمان ما از قبیلهٔ «عبدالقیس» برای ما روایت کرده‌اند: وقتی جنگ جمل فرا رسید، علی بن ابی‌طالب علیه السلام از سپاه بیرون رفت و میان دو لشکر ایستاد -در حالی که قبیلهٔ «بنی‌ضَبَّه» کجاوه [عایشه] را دربرگرفته بودند- و صدا زد: طلحه و زبیر کجایند؟ پس زبیر جلو آمد و بین دو لشکر به هم رسیدند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: زبیر! چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟

گفت: خون‌خواهی عثمان.

حضرت فرمود: خداوند سزاوارترینِ ما در ریختن خون عثمان را بکشد. آیا به یاد نداری روزی را که در «بنی‌بیاضه» بودیم و دراز کشیدیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو تکیه داده بود، پس من به تو لبخند زدم و تو نیز به من لبخند زدی و گفتی: ای رسول خدا! علی، تکبر و خودپسندی را کنار نمی‌گذارد و حضرت فرمود: او تکبر و خودپسندی ندارد؛ ولی تو روزی با او می‌جنگی، در حالی که تو ستمگری [و حق با اوست]؟

گفت: آری به یاد دارم؛ ولی اکنون چگونه بازگردم؟ بازگشت [برای] من عار است.

حضرت فرمود: با عار بازگرد پیش از آنکه عار و نار [جهنم] بر تو جمع گردد.

گفت: چگونه داخل آتش شوم در حالی که رسول خدا شهادت داده که من اهل بهشتم.

حضرت فرمود: چه زمانی؟

گفت: از سعید بن زید شنیدم که در زمان خلافت عثمان به او می‌گفت: از رسول خدا شنیده است که می‌فرمود: ده نفر [از اصحاب او] در بهشت خواهند بود.

حضرت فرمود: آن ده نفر چه کسانی هستند؟

گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و من و طلحه، تا اینکه نُه نفر را شمرد.

حضرت فرمود: دهمین نفر کیست؟ گفت: تو.

---

۱. فی «ج» «ح» زیادة: «هذا أبوأیّوب الأنصاری، روی عنه سلمة، وجمع من عبد القیس عن المشایخ». و فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

حضرت فرمود: تو گواهی دادی که من اهل بهشتم؛ ولی من منکرِ بهشت رفتن تو و همراهانت هستم و حبیبم رسول خدا ﷺ به من فرموده است: هفت نفر از کسانی که نام بردی، در تابوتی از آتش در پست‌ترین درک جهنم خواهند بود و روی آن تابوت، صخره‌ای هست که هرگاه خداوند اراده کند اهل جهنم را عذاب کند، آن صخره برداشته می‌شود.

پس زبیر بازگشت در حالی که می‌گفت: علی چیزی را بیان کرد که من از آن باخبر بودم. از دیرباز، زندگی پدرت برپایی حق بوده است.

پس گفتم: ابالحسن! ملامت من بس است و اندکی از آنچه امروز گفتی، مرا کفایت کند. من عار را بر آتش سوزان برگزیدم؛ چگونه مخلوقی که از گِل است می‌تواند در برابر آن آتش مقاومت کند؟

امروز از راه هلاکت، به صلاح و هدایت، و از کینهٔ شدید، به نرم‌خویی بازمی‌گردم.

سپس علی علیه السلام بر «بنی‌ضَبّه» حمله کرد و ایشان را مانند خاکستری می‌دیدی که تندبادی سخت، در روزی طوفانی بر آن وزیده باشد؛ عایشه اسیر گشت و به قصر بنی‌خلف برده شد. علی و حسن و حسین و عمار و زید و ابوایوب انصاری وارد بصره شدند و ابو ایوب انصاری در خانهٔ یکی از هاشمیان اقامت گزید.

پس ما سی نفر از بزرگان بصره را جمع کرده و نزد او رفتیم و سلام کردیم و گفتیم: تو در جنگ بَدر و اُحُد همراه رسول خدا ﷺ با مشرکان جنگیدی و اکنون آمده‌ای و با مسلمانان می‌جنگی؟

ابو ایوب گفت: به خدا سوگند! از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: تو پس از من همراه علی بن ابی‌طالب با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهی جنگید.

گفتیم: تو را به خدا سوگند! خودت این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟

گفت: آری.

گفتیم: برای ما سخنی بگو که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی علیه السلام شنیده‌ای.

گفت: شنیدم که می‌فرمود: علی با حق است و حق با اوست؛ او امام و جانشین بعد

از من است و بر سر تأویل قرآن می‌جنگد، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم. دو فرزندش حسن و حسین، دو نوه‌ام از این امت، امام هستند؛ چه قیام کنند و چه قیام نکنند و پدرشان از ایشان بهتر است. امامان بعد از حسین نُه نفر از صُلب او هستند و از ایشان است قائمی که در آخرالزمان قیام کند، همچنان که من در اولش قیام کردم و دژهای گمراهی را بگشاید.

گفتیم: این نُه نفر چه کسانی هستند؟

گفت: ایشان امامان بعد از حسین علیه السلام هستند، یکی پس از دیگری.

گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ تعداد امامان بعد از خودش به تو چه سفارش کرد؟

گفت: دوازده نفرند.

گفتیم: آیا آنها را برای تو نام برد؟

گفت: آری! فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، بر ساق عرش نظر کردم و دیدم با نور نوشته شده: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم؛ بعد از علی، یازده نام را دیدم که با نور بر ساق عرش نوشته شده بود: حسن و حسین و سه مرتبه نام علی و دو مرتبه نام محمد و جعفر و موسی و حسن و حجّت علیهم السلام.

عرض کردم: خدایا! اینها چه کسانی هستند که اکرامشان نموده و نامشان را قرین و همراه نام خود کرده‌ای؟ به من ندا شد: ای محمد! ایشان اوصیا و امامان بعد از تو هستند، خوشا به حال دوستداران و وای به حال دشمنان ایشان.

گفتیم: پس بنی‌هاشم چه؟

گفت: شنیدم که به ایشان می‌فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهید بود.

گفتیم: قاسطین و ناکثین و مارقین چه کسانی هستند؟

گفت: ناکثین همین کسانی بودند که با ایشان جنگیدیم و به زودی با قاسطین نیز خواهیم جنگید و اما مارقین؛ پس به خدا سوگند که ایشان را نمی‌شناسم! جز اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: در حوالی نهروانات با ایشان خواهیم جنگید.

گفتیم: بهترین چیزی که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای را برای ما بازگو کن.

گفت: شنیدم که می‌فرمود: مَثَل مؤمن در نزد خدا، مانند فرشتهٔ مقرّب است و به راستی که مؤمن در نزد خدا از آن هم بالاتر است و هیچ چیز در نزد خدا، محبوب‌تر از مرد و زن مؤمنِ توبه‌کار نیست.

گفتیم: بیشتر برای ما بگو، خداوند تو را مشمول رحمتش گرداند.

گفت: شنیدم که می‌فرمود: ایمان کامل نمی‌شود، مگر با ولایت ما اهل‌بیت.

گفتیم: بیشتر برای ما بگو، خداوند تو را مشمول رحمتش گرداند.

گفت: شنیدم که می‌فرمود: هر که با اخلاص «لا اله إلّا الله» بگوید، وارد بهشت می‌شود.

گفتیم: بیشتر برای ما بگو، خداوند تو را مشمول رحمتش گرداند.

گفت: شنیدم که می‌فرمود: هر که مسلمان باشد، مکر نمی‌کند و فریب نمی‌دهد؛ زیرا از جبرئیل شنیدم که می‌گفت: مکر و فریب در آتش هستند.

گفتیم: خداوند تو را از جانب پیامبر و اسلام، جزای خیر دهد.

باب شانزدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ علیهم السلام

باب آنچه از عمار بن یاسر از رسول خدا ﷺ در نصّ بر دوازده امام علیهم السلام روایت شده است.

[۱/۷۷] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ الْخَثْعَمِيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَتَلَ عَلِيٌّ علیه السلام أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ اللهِ الْجُمَحِيَّ وَ قَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ عَلِيّاً قَدْ جَاهَدَ فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ.

فَقَالَ: لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ إِنَّهُ وَارِثُ عِلْمِي وَ قَاضِي دَيْنِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، وَ لَوْلَاهُ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ بَعْدِي، حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللهِ، وَ سِلْمُهُ سِلْمِي وَ سِلْمِي سِلْمُ اللهِ، أَلَا إِنَّهُ أَبُو سِبْطَيَّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِي، وَ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللهُ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

---

۱. انظر الإسناد من عباد بن يعقوب فی: ترتيب الأمالی الخميسية، ج۱، ص۱۷۶/۶۵۵.

فَقُلْتُ: بِأَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ، مَا هَذَا الْمَهْدِيُّ؟

قَالَ: يَا عَمَّارُ، اعْلَمْ أَنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ تِسْعَةٌ، فَالتَّاسِعُ مِنْ وَلَدِهِ يَغِيبُ عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ».[1] يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ، فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً، يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ هُوَ سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي.

يَا عَمَّارُ، سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ.

يَا عَمَّارُ، إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ صِنْفَيْنِ: النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ، ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى رِضَا اللهِ وَ رِضَاكَ؟

قَالَ: نَعَمْ، عَلَى رِضَا اللهِ وَ رِضَايَ، وَ يَكُونُ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ صِفِّينَ خَرَجَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللهِ، أَتَأْذَنُ لِي فِي الْقِتَالِ؟ فَقَالَ: مَهْلاً رَحِمَكَ اللهُ.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ أَعَادَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِهِ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ ثَالِثاً فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام فَنَظَرَ إِلَيْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي وَصَفَهُ لِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ بَغْلَتِهِ وَ عَانَقَ عَمَّاراً وَ وَدَّعَهُ وَ قَالَ: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ، جَزَاكَ اللهُ عَنْ نَبِيِّكَ وَ عَنِّي خَيْراً،[2] فَنِعْمَ الْأَخُ كُنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ كُنْتَ.

ثُمَّ بَكَى عليه السلام وَ بَكَى عَمَّارٌ ثُمَّ قَالَ: وَ اللهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَبِعْتُكَ إِلَّا بِبَصِيرَةٍ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ:[3] يَا عَمَّارُ، سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ

---

١. سوره ملك، آيه ٣٠.

٢. فى «ت» «د»: «عن الله وعن نبيك خيراً»، و فى «ج» «ح»: «عن نبيّك وعن الإسلام خيراً».

٣. فى «ت» و نسخة بدل «ج»: «يوم حنين».

عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ؛ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ، وَ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِيَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ. فَجَزَاكَ اللهُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ، فَلَقَدْ أَدَّيْتَ وَ أَبْلَغْتَ وَ نَصَحْتَ.

ثُمَّ رَكِبَ وَ رَكِبَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه‌السلام وَ بَرَزَ إِلَى الْقِتَالِ، ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ فَقِيلَ: مَا مَعَنَا مَاءٌ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَسْقَاهُ شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله أَنْ يَكُونَ آخِرُ زَادِي[1] شَرْبَةً مِنْ لَبَنٍ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَقَتَلَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ نَفْساً، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَطَعَنَاهُ وَ قُتِلَ رحمه‌الله.

فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلِ طَافَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ فِي الْقَتْلَى فَوَجَدَ عَمَّاراً مُلْقًى بَيْنَ الْقَتْلَى، فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ بَكَى عليه‌السلام وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

أَيَا مَوْتُ كَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنْوَةً

أَرِحْنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيلٍ[2]

أَرَاكَ بَصِيراً بِالَّذِينَ أُحِبُّهُمْ

كَأَنَّكَ تَمْضِي[3] نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ.[4]

[۱/۷۷] محمد بن عمار از پدرش عمار روایت کرده است: در یکی از جنگ‌ها همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بودم که علی عليه‌السلام علمداران لشکر دشمن را کشت و جمع‌شان را پراکنده ساخت و عمرو بن عبدالله جُمَحی و شیبة بن نافع [دو تن از پهلوانان دشمن] را از پای درآورد. من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده و گفتم: ای رسول خدا! به راستی که علی در راه خدا، حقِ جهاد را ادا کرد.

---

۱. فی «ت» «ج» «د» «ع» زیادة: «من الدنیا».

۲. فی «ج» «ح» و نسخة بدل «أ»: «ألا أيها الموت الذی لیس تارکی *** أرحنی فقد أفنیتَ کلّ خلیلی». و فی «ت»: «فلستَ تُبقِی لی خلیلَ خلیلٍ» و فی «د»: «فلستَ تُبقِی للخلیلِ خلیل» بدلاً من: «أرحنی...».

۳. فی «ج» «ح»: «تأتی»، و فی نسخة بدل «أ» «ح»: «تنحو».

۴. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة بتفاوت -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۴۹۷/۱۵- بهذا الإسناد: حدّثنا الحسن بن علیّ بن فضّال، عن عبد الله بن بکیر، عن عبد الملك بن إسماعیل الأسدی، عن أبیه، عن سعید بن جبیر، قال: قیل لعمار بن یاسر: ما حملك علی حبّ علیّ بن أبی طالب؟... قال: کنت مع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فرأیت علیًا عليه‌السلام فی بعض الغزوات قد قتل عدّة من أصحاب الرایة قریش...

حضرت فرمود: چون او از من است و من از او هستم و او وارث علم من و اداکنندهٔ دِین من و عمل‌کننده به وعدهٔ من و جانشینِ بعد از من است؛ اگر او نبود، بعد از من، مؤمنِ خالص شناخته نمی‌شد. جنگ با او، جنگ با من است و جنگ با من، جنگ با خداست. سازش با او، سازش با من است و سازش با من، سازش با خداست. به راستی که او پدر دو نوه‌ام و امامان بعد از من است؛ خداوند امامان راشدین را از صُلب او بیرون می‌آورد و مهدیِ این امت از ایشان است.

عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! این مهدی کیست؟

فرمود: ای عمار! بدان که خداوند به من سفارش کرده که از صُلب حسین، نُه امام بیرون می‌آید و نهمین فرزند او از میان مردم غایب شود و این همان سخن خداوند است: «بگو مرا خبر دهید که اگر آب شما [در زمین] فرو رود، چه کسی برای شما آبِ روان خواهد آورد»؛ برای او غیبتی طولانی است که جمعی از آن [اعتقاد به وجود ایشان] برگردند و دسته‌ای دیگر بر آن پایدار بمانند. پس آن گاه که آخرالزمان فرا رسد، خروج کرده و دنیا را پر از عدل و داد کند و بر سر تأویل قرآن بجنگد، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم؛ او هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است.

ای عمار! به زودی پس از من فتنه‌ای خواهد بود و زمانی که آن فتنه واقع شد، از علی و حزب او پیروی کن که او با حق است و حق با اوست.

ای عمار! به زودی پس از من همراه علی با دو دسته خواهی جنگید؛ ناکثین و قاسطین. گروه ستمگر، تو را خواهد کشت.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کشته شدن من، برای رضای خدا و رضای شما نیست؟

فرمود: آری، برای رضای خدا و رضای من است، و آخرین روزیِ تو از دنیا مقداری شیر است که می‌آشامی.

وقتی جنگ صفین فرا رسید، عمار نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا! آیا به من اجازهٔ جنگ می‌دهی؟ فرمود: مهلت بده، خدایت رحمت کند.

پس از ساعتی دوباره اجازه خواست و حضرت همان جواب را داد. پس برای سومین بار تکرار کرد و امیرمؤمنان ﷺ گریست.

عمار به حضرت نگاه کرد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! این همان روزی است که رسول خدا ﷺ آن را برای من وصف کرده بود.

امیرمؤمنان ﷺ از استر خود پیاده شد و عمار را در آغوش گرفت و با او وداع کرد و فرمود: ای ابایقظان! خداوند تو را از جانب پیامبرت و از جانب من جزای خیر دهد، چه برادر و رفیق خوبی بودی و گریست.

عمار نیز گریست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند که من از روی بصیرت، تو را پیروی کردم و از رسول خدا ﷺ شنیدم که در جنگ خیبر می‌فرمود: ای عمار! به زودی پس از من فتنه‌ای خواهد بود و زمانی که آن فتنه واقع شد، از علی و حزب او پیروی کن که او با حق است و حق با اوست. به زودی پس از من با ناکثین و قاسطین خواهی جنگید.

ای امیرمؤمنان! خداوند از جانب اسلام، بهترین پاداش‌ها را به شما بدهد که آنچه لازم بود، انجام دادی و رساندی و خیرخواهی کردی.

سپس هردو برمرکب خود سوار شدند و عمار به میدان جنگ آمد. سپس مقداری آب طلبید و گفتند: آب نداریم. در این هنگام مردی از انصار برخاست و مقداری شیر به وی داد. عمار آن را نوشید و گفت: رسول خدا ﷺ چنین به من سفارش کرده بود که آخرین روزیِ من مقداری شیر خواهد بود. سپس بر دشمن حمله کرد و هجده نفر را کشت. پس دو نفر از اهل شام به او نزدیک شدند و با نیزه او را زدند و کشته شد.

هنگامی که شب فرا رسید، امیرمؤمنان ﷺ در میان کشته‌ها می‌گشت و عمار را دید که در میان آنها افتاده است، پس سر او را بر زانو نهاد و گریست و اشعاری خواند [که ترجمه‌اش چنین است]:

ای مرگ! این جدا شدن اجباری چقدر ادامه دارد؟ مرا نیز آسوده کن که همه دوستانم را از میان بردی.

می‌بینم به کسانی که من دوستشان دارم، بینایی، گویا با راهنما به سوی آنها می‌روی.

[٢/٧٨] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ،[١] قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ مَعْبَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ ابْنُ الْمُمَتَّعِ،[٢] قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ عَمَّارٍ قَالَ:

لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله الْوَفَاةُ دَعَا بِعَلِيٍّ عليه السلام فَسَارَّهُ طَوِيلاً ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي قَدْ أَعْطَاكَ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، فَإِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَكَ ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ غُصِبَ[٣] عَلَى حَقِّكَ.

فَبَكَتْ فَاطِمَةُ وَ بَكَى الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، فَقَالَ لِفَاطِمَةَ: يَا سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ، مِمَّ بُكَاؤُكِ؟

قَالَتْ: يَا أَبَتِ، أَخْشَى الضَّيْعَةَ بَعْدَكَ.

قَالَ: أَبْشِرِي يَا فَاطِمَةُ، فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، لَا تَبْكِي وَ لَا تَحْزَنِي فَإِنَّكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أَبَاكِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ابْنُ عَمِّكِ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ ابْنَاكِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يُخْرِجُ اللهُ الْأَئِمَّةَ التِّسْعَةَ، مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ،[٤] وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يَلِي غُسْلِي وَ تَكْفِينِي غَيْرُكَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ يُنَاوِلُنِي الْمَاءَ فَإِنَّكَ رَجُلٌ ثَقِيلٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أُقَلِّبَكَ؟

---

١. فی «أ» «ع» «م»: «علیّ بن محمّد بن علیّ بن معمر» وفی «ج» «ح»: «علیّ بن محمّد بن معمر»، والمثبت عن سائر النسخ، و هو الصواب. و هو محمّد بن علیّ بن معمر، أبوالحسین الکوفی، صاحب الصبیحی، روی عن عبد الله بن معبد البصری العابد بسوراء، وسمع منه التلّعکبری سنة ٣٢٩ق، وله منه إجازة.
انظر: رجال الطوسی، ص٤٤٢/٦٣١٠؛ المتّفق والمفترق للخطیب، ج٣، ص١٤٤٣/٧٤٩.

٢. الظاهر أنّه أبو سُبْحة موسی بن إبراهیم الأصغر ابن الإمام موسی الکاظم عليه السلام، یقال لحفیده أحمد بن الحسین بن إبراهیم بن موسی: «الممتّع»، و یقال لولده: «بنو الممتّع». انظر: عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب، ص١٨٣ و ١٩٥.

٣. کذا فی «أ» «د»، وفی سائر النسخ و نسخة بدل «أ»: «غُصِبْتَ».

٤. فی نسخة بدل «أ» «م»: «مطهرین معصومین».

فَقَالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ مَعَكَ، وَ يُنَاوِلُكَ الْفَضْلُ الْمَاءَ وَ قُلْ لَهُ:[۱] فَلْيُغَطِّ عَيْنَيْهِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَرَى أَحَدٌ عَوْرَتِي غَيْرُكَ إِلَّا فُقِأَتْ[۲] عَيْنَاهُ.

قَالَ: فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله كَانَ الْفَضْلُ يُنَاوِلُهُ الْمَاءَ، وَ جَبْرَئِيلُ يُقَلِّبُهُ وَ[۳] يُعَاوِنُهُ، فَلَمَّا أَنْ غَسَّلَهُ وَ كَفَّنَهُ أَتَى الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَجْمَعُوا[۴] عَلَى أَنْ يَدْفِنُوا النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فِي الْبَقِيعِ وَ أَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ.[۵]

فَخَرَجَ عَلَى النَّاسِ وَ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله إِمَامُنَا[۶] حَيّاً وَ مَيِّتاً، وَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله لَعَنَ مَنْ جَعَلَ الْقُبُورَ مُصَلًّى، وَ لَعَنَ مَنْ جَعَلَ مَعَ اللهِ إِلَهاً آخَرَ، وَ لَعَنَ مَنْ كَسَرَ رَبَاعِيَتَهُ وَ شَقَّ لِثَتَهُ؟

فَقَالُوا: الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَاصْنَعْ مَا رَأَيْتَ.

قَالَ: فَإِنِّي أَدْفِنُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا.

قَالَ: ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَ أَمَرَ النَّاسَ عَشْراً عَشْراً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ.[۷]

[۲/۷۸] ابوطُفَیل از عمار روایت کرده است: وقتی زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله فرا رسید، علی علیه السلام را طلبید و مدتی طولانی با او آهسته سخن گفت. سپس فرمود: ای علی! تو وصی و وارث من هستی و خداوند، علم و فهم مرا به تو عطا کرده است. وقتی من بمیرم، کینه‌های نهفته در سینهٔ عده‌ای نسبت به تو آشکار شود و حق تو را غصب کنند.

پس فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گریستند و پیامبر صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: ای سرور

---

۱. فی «ت»: «و قال» بدلاً من: «و قل له».

۲. فی «ت» «د»: «انفقأت».

۳. قوله: «یقلّبه و» لم یرد فی «ت» «د».

۴. فی «ت»: «قد اجتمعوا».

۵. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «رجل واحد».

۶. فی «ت» «د»: «کان إماماً».

۷. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۴۹۵/ ۱۴- بهذا الإسناد: حدّثنا عثمان بن عیسی، قال: حدّثنا أبوحمزة الثمالی، قال: حدّثنا أسلم، قال: حدّثنا أبوالطفیل، قال: حدّثنا عمار بن یاسر، إلی قوله: «و منّا مهدیّ هذه الأمّة».

بانوان! گریه‌ات به خاطر چیست؟

عرض کرد: پدرجان! از ضایع شدن [حقم] پس از شما نگرانم.

فرمود: ای فاطمه! شاد باش که تو اولین نفر از اهل‌بیتم هستی که به من ملحق می‌شود. گریه مکن و ناراحت مباش که تو سیدهٔ زنان اهل بهشتی و پدرت سید انبیا و پسرعمویت، [علی] بهترین اوصیا و دو فرزندت، سید جوانان اهل بهشت‌اند و خداوند، نُه امام پاک و معصوم را از صُلب حسین بیرون می‌آورد و مهدیِ این امت از ماست.

سپس رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! غسل و کفن مرا کسی جزتو انجام ندهد.

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی به من آب می‌رساند؛ زیرا بدن شریف شما سنگین است و من به تنهایی توان جابه‌جا کردن شما را ندارم؟

فرمود: جبرئیل همراه توست و فضل بن عباس هم به تو آب می‌رساند؛ به او بگو که چشمانش را ببندد؛ زیرا هر کسی جز تو عورت مرا ببیند، چشمانش کور شود.

عمار گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، فضل بن عباس به آن حضرت آب می‌رساند و جبرئیل، بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را جابه‌جا می‌کرد و به او کمک می‌کرد و وقتی از غسل و کفن کردن او فارغ شد، عباس نزد او آمد و گفت: ای علی! مردم تصمیم گرفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله را در بقیع دفن کنند و مردی از خودشان [یعنی ابوبکر] برایشان امامت کند [تا نماز میّت گزارند].

پس علی علیه السلام نزد مردم آمد و فرمود: ای مردم! به راستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات و پس از مرگ، امام ماست؛ آیا می‌دانید که آن حضرت، کسی را که قبور را محل نماز خواندن قرار دهد، لعنت فرمود و کسی را که برای خدا شریک قرار دهد، لعنت فرمود و کسی را که دندان پیشین او را شکست و لثهٔ او را شکافت، لعنت فرمود؟

مردم گفتند: اختیار با تو است، هر طور که صلاح می‌دانی عمل کن.

حضرت فرمود: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همان مکانی که از دنیا رفته، دفن می‌کنم. سپس بر در ایستاد و بر او نماز خواند و از مردم خواست که ده نفر ده نفر بیایند و بر حضرت نماز بخوانند و خارج شوند.

وَ هَذَا عَمَّارُبْنُ يَاسِرٍرَوَى عَنْهُ: ابْنُهُ، وَ أَبُو الطُّفَيْلِ.[۱]

و این عمار بن یاسر است که پسرش محمد بن عمار و ابوطفیل از او روایت کرده‌اند.

---

۱. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب هفدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الاِثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از حذیفة بن اُسَید از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۷۹] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجِعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْبَةَ الْقَاضِي الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۱] يَحْيَى بْنُ خَلَفٍ الْوَابِشِيُّ،[۲] عَنْ [نَصْرِ بْنِ][۳] عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ[۴] بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ عَلَى مِنْبَرِهِ:

---

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. المثبت عن «ج» «ح»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «الراسبی». و هو یحیی بن خلف الوابشی الهمدانی. انظر: رجال النجاشی، ص۴۴۳/ ۱۱۹۷؛ رجال ابن داود، ص۳۷۳/ ۱۶۶۸.

۳. من عندنا؛ لأنّ هذا الحدیث قد رواه عنه جماعة کما سیأتی فی تخریجاتنا للحدیث. و هو نصر بن عبدالرحمن بن بکّار الناجی، أبو سلیمان –و یقال: أبو سعید– الکوفی، الوشّاء. انظر: تسمیة مشایخ النسائی، ص۱۰۲/ ۲۳۰؛ تهذیب الکمال، ج۲۹، ص۳۵۰/ ۶۴۰۱.

۴. فی النسخ: «یزید»، و المثبت هو الصواب. و هو زید بن الحسن القرشی، أبو الحسین الکوفی، صاحب الأنماط، روی عن معروف بن خرّبوذ، و روی عنه نصر بن عبدالرحمن الوشّاء. انظر: تاریخ بغداد، ج۸، ص۴۴۲/ ۴۵۵۱؛ تهذیب الکمال، ج۱۰، ص۵۰/ ۲۰۹۸، و الهامش السابق.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضاً أَعْرَضَ مَا بَيْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدَ النُّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّي فِيهِمَا؛ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللهِ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، وَ لَا تُبَدِّلُوا فِي عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِيَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، كَأَنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَ سَوْفَ يُؤْخَذُ[۱] أُنَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، هَلْ شَعَرْتَ بِمَا عَمِلُوا؟ إِنَّهُمْ مَا بَرِحُوا بَعْدَكَ يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: أُوصِيكُمْ فِي عِتْرَتِي خَيْراً -ثَلَاثاً، أَوْ قَالَ: فِي أَهْلِ بَيْتِي-.

فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَكَ؟ أَمَا هُمْ مِنْ عِتْرَتِكَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي مِنْ عِتْرَتِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، فَاتَّبِعُوهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ.[۲]

[۱/۷۹] ابوطُفَيل از حذيفة بن اُسَيد روايت كرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنيدم كه روى منبر مى‌فرمود: اى مردم! من پيش از شما مى‌روم و شما در كنار حوض [كوثر] بر من وارد خواهيد شد، حوضى كه وسعت آن بيشتر از فاصلهٔ بصره تا صنعا [پايتخت يمن] است. در آن حوض، جام‌هايى از نقره به عدد ستارگان است و هنگامى كه بر من وارد شويد، از شما دربارهٔ ثقلين پرسش خواهم كرد، پس بنگريد كه پس از من دربارهٔ آن دو چگونه رفتار خواهيد كرد.

ثقل اكبر، كتاب خداست؛ وسيله‌اى كه يک طرف آن به دست خدا و طرف ديگرش

---

۱. في «ت»: «يؤخَر»، و في «د»: «تُؤخَر».

۲. و رواه بتفاوت يسير جماعة من طريق نصر بن عبدالرحمن الوشّاء بهذا الإسناد إلى قوله: «حتّى يردا عليّ الحوض»، منهم: المعجم الكبير، ج۳، ص۶۷/۲۶۸۳؛ حلية الأولياء، ج۱، ص۳۵۵؛ تاريخ بغداد، ج۸، ص۴۴۳؛ تاريخ دمشق، ج۴۲، ص۲۱۹.

به دست شماست، پس به آن متمسک شوید تا هرگز گمراه نشوید. چیزی را جایگزین عترتم -که اهل‌بیتم هستند- نکنید؛ زیرا خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو از هم جدا نشوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

ای مردم! گویا می‌بینم که در کنار حوض منتظر ورود شما هستم و جمعی از مردم باز داشته می‌شوند. من عرض می‌کنم: پروردگارا! اینها از من و از امت من هستند. گفته می‌شود: ای محمد! آیا می‌دانی اینها چه کردند؟ اینها پیوسته پس از تو، به رفتار گذشتگان خود بازگشتند.

سپس سه مرتبه فرمود: شما را به نیکی دربارهٔ عترتم -یا فرمود: دربارهٔ اهل‌بیتم- سفارش می‌کنم.

در این هنگام سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا مرا از امامان بعد از خودت آگاه نمی‌کنی؟ آیا آنها از عترت تو نیستند؟

فرمود: چرا! امامان بعد از من، از عترت من و به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند. خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است، پس به آنها چیزی نیاموزید که از شما داناترند و از آنها پیروی کنید که ایشان با حق هستند و حق با آنهاست.

[۲/۸۰] أَخْبَرَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ الْأَسَدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بِشْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ الْهَيْثَمِ،[1] عَنْ هِشَامِ بْنِ خَالِدٍ،[2] قَالَ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أُسَيْدٍ، قَالَ:

---

۱. فی «ت» «د»: «الحسین بن أبی الهیثم»، و فی سائر النسخ: «أبوالقاسم»، و المثبت هو الصواب. و هو الحسین بن الهیثم بن ماهان، أبوالربیع الکسائی الرازی، روی عن هشام بن خالد الأزرق. انظر: الأمالی للصدوق، ص۲۴۳/ ۱۴ و ۱۵؛ تاریخ بغداد، ج۸، ص۱۴۰/ ۴۲۴۱؛ تاریخ دمشق، ج۱۴، ص۳۵۰/ ۱۶۳۳.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «همّام بن خالد». و هو هشام بن خالد بن زید بن مروان الأزرق، أبو مروان الدمشقی، روی عنه الحسین بن الهیثم. و الظاهر وقوع السقط فی السند؛ لأنّ هشام بن خالد روی عن صدقة بن عبد الله بواسطة الحسن بن یحیی الخُشَنی. انظر: علل الشرائع، ج۱، ص۱۲/ ۷؛ حلیة الأولیاء، ج۲، ص۲۴۹؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۳۳۹/ ۱۲۸۳؛ همان، ج۱۳، ص۱۳۳/ ۲۸۶۳؛ همان، ج۳۰، ص۱۹۸/ ۶۵۷۴؛ تاریخ دمشق، ج۱۴، ص۳۵۰/ ۱۶۳۳ و راجع: ذیل الحدیث ۸۷ من کتابنا هذا.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ -وَ سَأَلَهُ سَلْمَانُ عَنِ الْأَئِمَّةِ- فَقَالَ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَلَا إِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِّي فِيهِمْ.

[۲/۸۰] هشام از حذيفة بن أَسَيد روايت كرده است: از رسول خدا ﷺ شنيدم در پاسخ سلمان -كه از ايشان دربارهٔ امامان پرسيد- فرمود: امامان بعد از من به عدد نقيبان بنی‌اسرائيل هستند كه نُه نفرشان از صُلب حسين‌اند و مهديِ اين امت از ماست. بدانيد كه آنها با حق هستند و حق با ايشان است، پس بنگريد كه پس از من چگونه دربارهٔ ايشان رفتار خواهيد كرد.

[۳/۸۱] وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٍ الْقَاضِي مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ ثَابِتٍ الْقَيْسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي عُمَارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ،[1] قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[2] حَكِيمُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ وَهْبٍ السُّوَائِيِّ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ أَسِيدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ -وَ سَأَلُوهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ سَلْمَانَ- فَقَالَ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَلَا إِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ.

[۳/۸۱] ابوجُحَيفه از حذيفة بن أَسَيد روايت كرده است: «از رسول خدا ﷺ شنيدم كه روی منبر -در پاسخ كسانی كه از ايشان دربارهٔ امامان پرسيدند- می‌فرمود: امامان

---

۱. فی «أ» «م»: «حنش بن مُعاذ، عن مسلم»، و المثبت عن «ج» «ح»، و هو الصواب. و هو الحسين بن معاذ بن مسلم بن أبی سارة الكوفی الهرّاء، من أصحاب الإمام الصادق ﷺ. انظر: رجال الكشّی، ص۴۷۰/۲۵۲، رجال الطوسی، ص۲۲۰۹/۱۸۳، رجال النجاشی، ص۸۸۳/۳۲۴. و انظر الإسناد من أبی بكر الجعابی إلی حسين بن معاذ فی: حلية الأولياء، ج۳، ص۱۹۴؛ تهذيب الكمال، ج۵، ص۸۴.

۲. قوله: «عبد الله، قال: حدّثنی» لم يرد فی «ت» «د» «ع»، و كتب فی متن «ج» «ح» «م» قبل: «إسحاق بن أبی عمارة»، و ورد فی هامش «أ» و جُعلت علامته قبل: «إسحاق» أيضاً، و هو خطأ، و هنا محلّ الصحيح له، و يحتمل فيها أمران: الأوّل: و هو الأقوی، هو عبد الله بن بكير الغنوی الكوفی الراوی عن حكيم بن جبير؛ و إسناد عبد الله بن بكير، عن حكيم بن جبير، عن الشعبی، عن أبی جحيفة ورد فی: معجم ابن الأعرابی، ج۱، ص۴۸۷/۲۶۴؛ تاريخ بغداد، ج۹، ص۳۷۰؛ تاريخ دمشق، ج۴۲، ص۱۵۳، فعلی هذا يكون قوله: «عن أبيه» زائدة، لأنّ حكيم بن جبير لم يرو عن أبيه، و يروی عن الشعبی بلا واسطة. الثانی: هو عبد الله بن حكيم بن جبير، روی عن أبيه، فعلی هذا يكون الإسناد هكذا: «قال حدثنی عبد الله بن حكيم بن جبير، عن أبيه، عن الشعبی».

بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند، بدانید که آنها با حق هستند و حق با ایشان است».

وَ هَذَا حُذَیْفَةُ بْنُ أُسَیْدٍ رَوَی عَنْهُ: أَبُو الطُّفَیْلِ، وَ أَبُو جُحَیْفَةَ، وَ هِشَامٌ.[۱]

و این حذیفة بن أُسید است که ابوطفیل و ابوجحیفه و هشام از او روایت کرده‌اند.

۱. فی هامش «أ» بخط بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر -وفّقه الله-».

باب هجدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از عمران بن حصين از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۸۲] أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۱] أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعُطَارِدِيُّ، عَنْ[۲] مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الرَّقَاشِيِّ، عَنْ[۳] جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِيِّ، عَنْ يَزِيدَ الرِّشْكِ -وَ يُقَالُ: قَيْسٌ-،[۴] عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ قَالَ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي رَاحِلٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، أُوصِيكُمْ فِي عِتْرَتِي خَيْراً.

فَقَامَ[۵] سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلَيْسَ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ مِنْ عِتْرَتِكَ؟

---

۱. فی «ت» «د»: «عن» بدلاً من: «قال حدّثنی».

۲. فی «ت» «د»: «قال حدّثنا» بدلاً من: «عن».

۳. فی «ت» «د»: «قال حدّثنا» بدلاً من: «عن».

۴. فی «ت» «د»: «قيس فقير». و هو يزيد بن أبی يزيد الضبعی مولاهم، أبو الأزهر البصری الذراع، المعروف بالرشك، و هو القسّام بلغة أهل البصرة، و لعلّ «قيس» مصحّفة عن «القسّام». انظر: الطبقات الكبری، ج۷، ص۱۸۲/۳۱۸۷؛ تهذيب الكمال، ج۳۲، ص۲۸۰/۷۰۶۴.

۵. فی «ت» «ج» «د» زيادة: «إليه».

قَالَ: نَعَمْ، الْأَئِمَّةُ بَعْدِي مِنْ عِتْرَتِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَمِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَدْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللهِ، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَاتَّبِعُوهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

[۱/۸۲] مطرّف بن عبدالله از عمران بن حصين روايت كرده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله براى ما خطبه‌اى خواند و فرمود: اى مردم! من به زودى رحلت كرده و به سراى ديگر خواهم رفت؛ شما را به نيكى دربارهٔ عترتم سفارش مى‌كنم.

در اين هنگام سلمان برخاست و عرض كرد: اى رسول خدا! آيا امامان بعد از شما از عترت شما نيستند؟

حضرت فرمود: چرا! امامان بعد از من از عترتم و به عدد نقيبان بنى‌اسرائيل هستند كه نُه نفرشان از صُلب حسين‌اند و مهدىِ اين امت از ماست. هركه به ايشان تمسك جويد، به ريسمان الهى چنگ زده است. به آنها چيزى نياموزيد كه از شما داناترند و از ايشان پيروى كنيد كه آنها با حق هستند و حق با آنهاست تا زمانى كه در كنار حوض بر من وارد شوند.

[۲/۸۳] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَيْدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أُسَيْدٍ الْمَدِينِيُّ بِأَصْبَهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عِيسَى الْمَرْوَزِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا [مُحَمَّدُ بْنُ][۱] عَبْدِ اللهِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ،[۲] عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَزَوَّرٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لِعَلِيٍّ عليه السلام:

أَنْتَ وَارِثُ عِلْمِي، وَأَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي، تُعَلِّمُ النَّاسَ[۳] مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَأَنْتَ

---

۱. من عندنا، و هو محمّد بن عبد الله بن نجيح، أبوعبد الله الكوفى، المعروف بالشخير. انظر: رجال النجاشى، ص۳۴۹/۹۴۱؛ التوحيد، ص۳۸۱؛ عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۱۳۸/۳۸.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و فى سائر النسخ: «على بن هشام». و هو على بن هاشم بن البريد العائذى مولاهم، أبو الحسن الكوفى الخزاز، روى عن على بن الحزوّر الغنوى الكوفى، المعروف بابن أبى فاطمة. انظر: تاريخ بغداد، ج۱۲، ص۱۱۵/۶۵۶۱؛ همان، ج۲، ص۸۱/ذيل ترجمه ۴۶۵؛ تهذيب الكمال، ج۲۱، ص۱۶۳/۴۱۴۷.

۳. فى «ت» «ج» «د» زيادة: «بعدى».

أَبُو سِبْطَيَّ وَ زَوْجُ ابْنَتِي، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمُ الْعِتْرَةُ الْأَئِمَّةُ الْمَعْصُومُونَ.

فَسَأَلَهُ سَلْمَانُ عَنِ الْأَئِمَّةِ، فَقَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا حَيْدَرُ بْنُ نُعَيْمٍ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ الشَّامِي،[2] عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ.

[٢/٨٣] اصبغ بن نباته از عمران بن حصین روایت کرده است: از پیامبر ﷺ شنیدم که به علی علیه‌السلام می‌فرمود: تو وارث علم من هستی و تو امام و جانشین بعد از من هستی و آنچه را که مردم نمی‌دانند به ایشان می‌آموزی؛ تو پدر دو نوه‌ام و شوهر دخترم هستی و عترتی که امامان معصوم‌اند از فرزندان شما هستند.

در این هنگام، سلمان از حضرت دربارهٔ امامان پرسید؟

حضرت فرمود: آنها به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

ابوعبدالله شامی نیز مانند این حدیث را با سند دیگری، از عمران بن حصین روایت کرده است.

وَ هَذَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ رَوَى عَنْهُ: مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، وَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، وَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الشَّامِيُّ.[3]

و این عمران بن حصین است که مطرِّف بن عبدالله و اصبغ بن نباته و ابوعبدالله شامی از او روایت کرده‌اند.

---

١. فی النسخ: «علیّ بن محمّد بن الحسن»، و المثبت هو الصواب. و هو أبوالحسن ابن مندة، روی عن التلّعکبری، و قد تقدّمت ترجمته فی مشایخ المؤلّف فی المقدّمة.

٢. المثبت عن «ت» «د» «ع» و نسخة بدل «أ»، و فی سائر النسخ: «الساى». و الظاهر أنه أبوعبد الله بکر بن عبد الله المزنی البصری، روی عن عمران بن حصین، و روی عنه أبوبکر الهذلی. انظر: تفسیر الطبری، ج٥، ص٢٠/٤٩٣٢؛ طبقات المحدّثین باصبهان، ج٤، ص٢٥٠؛ تهذیب الکمال، ج٤، ص٢١٦/٧٤٧.

٣. المثبت عن «ت» «د» «ع» و نسخة بدل «أ»، و فی سائر النسخ: «الساى»، انظر الهامش السابق.

باب نوزدهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از سعد بن مالک از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روايت شده است.

[۱/۸۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ الْجَلُودِيُّ -بِالْبَصْرَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبْدِ الْغَفَّارِ، عَنْ نُصَيْرٍ،[1] عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ[2] أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ:

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، تَقْضِي دَيْنِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ تُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ.

يَا عَلِيُّ، حُبُّكَ إِيمَانٌ وَ بُغْضُكَ نِفَاقٌ، وَ لَقَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ

---

۱. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «أبی نصر» و فی «ت»: «أبی نصیرة» و المثبت هو الصواب. و هو نصیر بن أبی الأشعث -و يقال: ابن الأشعث- القُرادی الأسدی، أبو الولید الکوفی الکناسی، روی عن حکیم بن جبیر، و روی عنه عمرو بن عبدالغفار الفُقَیمی. انظر: المعجم الکبیر، ج۱۲، ص۴۵/۱۲۴۲۷؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۱۹۶/۶۶۶۰؛ تهذیب الکمال، ج۲۹، ص۳۶۸/۶۴۱۲.

۲. هو سعد بن أبی وقّاص الزهری، أبو إسحاق القرشی.

الْحُسَیْنِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِهِ.[1]

[۱/۸۴] سعید بن مسیّب از سعد بن مالک [سعد بن ابی‌وقاص] روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! جایگاه تو نسبت به من، همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. تو قرض مرا ادا کرده و به وعده‌های من عمل می‌کنی و بعد از من بر سر تأویل قرآن خواهی جنگید، همچنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم.

یا علی! حبّ تو ایمان و کینه‌ات نفاق است. خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که نُه نفر از امامان معصوم و پاک از صُلب حسین بیرون می‌آیند و مهدیِ این امت از ایشان است؛ همان که در آخرالزمان دین را بر پا می‌دارد، همچنان که من در اول آن، بر پا داشتم.

۱. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علی».

باب بیستم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الاِثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از حذیفة بن یمان از رسول خدا ﷺ در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۸۵] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوعِيسَى بْنُ الْعَرَّادِ الْكَبِيرُ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُسْلِمِ بْنِ لَاحِقِ اللَّاحِقِيُّ الْبَصْرِيُّ -فِي سَنَةِ عَشْرٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-،[۲] قَالَ: حَدَّثَنِي[۳] مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ السُّكَّرِيُّ،[۴] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ هَارُونَ الْكَرْخِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَامٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ

---

۱. فی «أ» «ع» «م»: «أبوالحسن عيسى بن العرّاد السُكّينى» و فی «ت» «د»: «أبوالحسن عيسى بن العرّاد الكبير» و فی «ج» «ح»: «أبوالحسين أحمد بن محمّد بن عيسى بن العرّاد السكينى». و هو أحمد بن محمّد بن موسى -و قيل: عيسى- بن العرّاد، أبوعيسى البغدادی، المعروف بابن العَرّاد، و كان أكبر من أخيه فيقال له: الكبير، روى عن أبی عبد الله اللاحقی، و روى عنه أبوالمفضّل الشيبانی. انظر: تاريخ بغداد، ج۵، ص۲۹۶/ ۲۸۰۲؛ همان، ج۳، ص۸۷؛ رجال النجاشی، ص۳۶۶/ ۹۹۰؛ تاج العروس، ج۵، ص۱۰۳.

۲. التحقيق وقوع التقديم و التأخير فی التاريخ، لأنّ محمّد بن عبد الله الشيبانی روى عن أبی عيسى بن العرّاد فی سنة ۳۱۰ق، و هو روى عن أبی عبد الله اللاحقی فی سنة ۲۴۴-۲۵۰ق. انظر: رجال النجاشی، ص۳۶۶/ ۹۹۰؛ الأمالی للطوسی، ص۵۷۷/ ۱۱۹۴.

۳. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۴. هو محمّد بن عمارة السُكّری، أبوجعفر السُّرْيانی، روى عن إبراهيم بن عاصم بقزوين. و انظر الإسناد من محمّد بن عمارة فی: علل الشرائع، ج۱، ص۱۳/ ۹؛ التوحيد للصدوق، ص۳۹۰/ ۱.

الْيَمَانِ قَالَ:

صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَيْنَا وَ قَالَ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فَازَ وَ غَنِمَ وَ أَنْجَحَ، وَ مَنْ تَرَكَهَا حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ، فَالْتَمِسُوا بِالتَّقْوَى السَّلَامَةَ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ كَأَنِّي أُدْعَى فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا. مَنْ تَمَسَّكَ بِعِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ كَانَ مِنَ الْهَالِكِينَ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، عَلَى مَنْ تُخَلِّفُنَا؟

قَالَ: عَلَى مَنْ خَلَّفَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَوْمَهُ؟

قُلْتُ: عَلَى وَصِيِّهِ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ.

قَالَ: فَإِنَّ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قَاتِلُ الْكَفَرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمْ يَكُونُ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِكَ؟

قَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، خُزَّانُ عِلْمِ اللهِ وَ مَعَادِنُ وَحْيِهِ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا لِأَوْلَادِ الْحَسَنِ؟

قَالَ: إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».[1]

قُلْتُ: أَفَلَا تُسَمِّيهِمْ لِي يَا رَسُولَ اللهِ؟

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ مَكْتُوباً (بِالنُّورِ):[2]

---

١. سوره زخرف، آيه ٢٨.

٢. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «د».

لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ، وَ رَأَيْتُ أَنْوَارَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ، وَ رَأَيْتُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً، وَ مُحَمَّداً وَ مُحَمَّداً وَ جَعْفَراً وَ مُوسَى وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّةَ يَتَلَأْلَأُ مِنْ بَيْنِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَرَنْتَ أَسْمَاءَهُمْ بِاسْمِكَ؟

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّهُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ، خَلَقْتُهُمْ مِنْ طِينَتِكَ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ، فَبِهِمْ أُنْزِلُ الْغَيْثَ، وَ بِهِمْ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ.

ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَسَمِعْتُهُ[1] يَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْعِلْمَ وَ الْفِقْهَ فِي عَقِبِي وَ عَقِبِ عَقِبِي، وَ فِي زَرْعِي وَ زَرْعِ زَرْعِي.[2]

[۱/۸۵] احمد بن عبدالله از حذیفة بن یَمان روایت کرده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز را با ما به جماعت خواند، سپس روی مبارکش را به سوی ما کرد و فرمود: ای اصحاب من! شما را به تقوای الهی و اطاعت از او سفارش می‌کنم. هرکس به این سفارش عمل کند، رستگار گشته و سود برده و پیروز شده است؛ هرکس آن را ترک کند، پشیمان خواهد شد. پس به وسیلهٔ تقوا، سالم ماندن از وحشت روز قیامت را طلب کنید.

گویا به همین زودی فرا خوانده می‌شوم و دعوت حق را اجابت می‌کنم. من در میان شما دو چیز گران‌بها برجای می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم که اهل‌بیتم هستند. تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، گمراه نخواهید شد. هرکس پس از من به عترتم تمسک جوید، از رستگاران است و هرکس از ایشان روی گرداند، از نابودشوندگان است.

من عرض کردم: ای رسول خدا! ما را به چه کسی می‌سپاری؟

فرمود: موسی بن عمران قومش را به چه کسی سپرد؟

عرض کردم: به وصی خودش یوشع بن نون.

فرمود: به راستی که وصی و جانشینِ پس از من، علی بن ابی‌طالب است که پیشوای نیکوکاران و کُشندهٔ کافران است. هر که او را یاری کند، [از جانب خدا] یاری خواهد شد

---

۱. فی «ت» «ج» «د» زیادة: «فیما».

۲. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

و هر که او را یاری نکند، یاری نخواهد شد.

عرض کردم: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟

فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل که نُه نفرشان از صُلب حسین هستند. خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است. ایشان خزانه‌داران علم خدا و معادن وحی او هستند.

عرض کردم: ای رسول خدا! پس برای فرزندان حسن چه مزیتی هست؟

فرمود: خداوند امامت را در نسل حسین قرار داده و آن، گفتار خداوند است: «و آن [امامت] را کلمه‌ای باقی در فرزندان او قرار داد، شاید که بازگردند».

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نامشان را برای من بیان نمی‌فرمایی؟

فرمود: چرا! وقتی به آسمان برده شدم و به ساق عرش نظر کردم، دیدم با نور نوشته شده است: لا اله إلّا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم، انوار حسن و حسین و فاطمه را دیدم و در سه جا نام علی و دو جا نام محمد و جعفر و موسی و حسن، [و همچنین] حجّت علیه السلام را دیدم که در میان ایشان همچون ستارهٔ درخشانی می‌درخشید.

عرض کردم: پروردگارا! اینها چه کسانی هستند که نامشان را همراه نام خود کرده‌ای؟

فرمود: ای محمد! ایشان اوصیا و امامان بعد از تو هستند. آنها را از طینت تو آفریدم. پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست بدارد و وای به حال کسی که ایشان را دشمن بدارد! به واسطهٔ آنها باران می‌فرستم و به سبب آنها ثواب می‌دهم و عِقاب می‌کنم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به سوی آسمان بلند کرد و دعاهایی خواند. شنیدم می‌فرمود: خدایا! علم و فقه را در فرزندان من و فرزندانِ فرزندان من و در زراعت من و زراعتِ زراعت من قرار بده.

۲۰. بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْحَارِثِ بْنِ رِبْعِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

۲۰. باب آنچه از ابوقتاده از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۸۶] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجِعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِئُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ وَضَّاحُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِي بَلْجٍ،[1] عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ[2] نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى.

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَمَّارٍ الثَّقَفِيُّ،[3] عَنْ عَامِرِ بْنِ عُلْوَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي لِأَبِي -أَوْ قَالَ: جَدِّي لِأُمِّي-، عَنْ يَحْيَى بْنِ قَيْسٍ[4] الْكِنْدِيِّ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعَلَوِيِّ،[5] قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ

---

۱. هوأبوبلج الفزاری الواسطی، وهوالکبیر، اسمه یحیی بن سلیم بن بلج. انظر: الطبقات الکبری، ج۷، ص۳۴۱۴/۲۲۶؛ الأمالی للصدوق، ص۳/۲؛ الشریعة للآجری، ج۴، ص۱۴۹۲/۲۰۲۷؛ تهذیب الکمال، ج۳۳، ص۷۲۶۹/۱۶۲.

۲. فی «ت»: «الأئمّة بعدی بعدد».

۳. فی النسخ: «أحمد بن عبد الله بن عمارة الثقفی»، و المثبت هو الصواب. و هو أبوالعباس الثقفی الکاتب، روی عنه أبوالمفضّل الشیبانی سنة ۳۲۱ق. انظر: مقاتل الطالبیین، ص۲۹۱ و ۳۷۲؛ تاریخ بغداد، ج۵، ص۲۲۹۹/۶؛ الأمالی للطوسی، ص۱۰۳۱/۴۶۳.

۴. فی «أ» «ع» «م»: «یحیی بن حنش» و فی «ت» «د»: «یحیی بن حبشی» و فی «ج» «ح»: «یحیی بن خنیس» و المثبت هو الصواب. و هو یحیی بن قیس الکندی الکوفی، روی عن أبی الجارود زیاد بن المنذر، عن حبیب بن یسار الکندی. انظر: بشارة المصطفی، ص۲۷۴؛ تاریخ الإسلام، ج۳، ص۳۶۴/۵۶۰؛ تهذیب الکمال، ج۹، ص۲۰۷۰/۵۱۷.

۵. فی «ت»: «جعفر العلوی»، و فی سائر النسخ: «عبد الله بن جعفر العلوی»، و المثبت هو الصواب. و هو جعفر بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن أبی طالب عليه السلام، أبوعبد الله المحمّدی العلوی، روی عنه ابن عقدة الهمدانی، و قد تقدّم فی الحدیث ۶۵، فراجع.

الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ.

[۱/۸۶] عمرو بن مَیمون اَوَدی از ابوقَتاده روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرهستند، به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل و حواریون عیسی علیه السلام.

جریربن عثمان نیزمانند این حدیث را از ابوقتاده روایت کرده است.

و سعید بن مسیّب نیزمانند این حدیث را از ابوقتاده روایت کرده است.

[۲/۸۷] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَزَوْفَرِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ تَمَّامٍ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ،[۱] عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُنْقِذٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:

كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوَّلُهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّتُهَا، إِنَّمَا يَهْلِكُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ نُتَجُ الْهَرْجِ، لَسْتُ مِنْهُمْ وَلَا هُمْ مِنِّي.

أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ هُدْبَةَ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْفَضْلُ بْنُ جَعْفَرٍ،[۳] عَنْ[۴] أَبِي نُوحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ [الْحُسَيْنُ بْنُ][۵] الْحَسَنِ بْنِ مُهَاجِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدٍ[۶] الدِّمَشْقِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيَى الْخُشَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ.

---

۱. في النسخ: «بُرْد» بدلاً من: «بردة» و المثبت هو الصواب. و هو أخو هارون بن أبي بردة البجلي، و هو و ابنه علي بن الحسين رويا عن يحيى بن يعلى الأسلمي. انظر: مناقب علي علیه السلام لابن المغازلي، ص۱۵۰/ ۱۳۷ و ۱۳۸؛ المعجم الكبير، ج۱۰، ص۶۷/ ۹۹۶۹؛ تهذيب الكمال، ج۳۲، ص۵۰/ ۶۹۵۱.

۲. في: «د»: «هديه»، و في «ج» «ح»: «هبة الله».

۳. هو أبو القاسم الفضل بن جعفر بن محمّد بن أبي عاصم التميمي الدمشقي المؤذّن. انظر: تاريخ دمشق، ج۴۸، ص۳۰۹/ ۵۶۰۹؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۶، ص۳۳۸/ ۲۴۴.

۴. المثبت عن «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «بن». انظر: الهامش السابق.

۵. من عندنا، و هو الحسين بن الحسن بن مهاجر، أبو محمّد السلمي المهاجري النيسابوري. انظر: تاريخ دمشق، ج۱۴، ص۵۶/ ۱۵۲۹، تاريخ الإسلام، ج۶، ص۵۳۸/ ۱۶۰. و انظر الإسناد من الحسين بن الحسن بن مهاجر في: التوحيد للصدوق، ص۳۹۸/ ۱.

۶. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «خليفة»، و قد تقدّم في الحديث ۸۰، فراجع.

[۲/۸۷] یحیی بن منقذ از ابوقتاده روایت کرده است: «شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: چگونه هلاک شود امتی که من اول آن بوده و دوازده نفر پس از من، امامان آن هستند؟! در این میان کسانی هلاک شوند که نتیجهٔ هرج و مرج و آشوب و فتنه‌اند که نه من از آنها هستم و نه آنها از من هستند».

هشام نیز مانند این حدیث را از ابوقتاده روایت کرده است.

وَ هَذَا أَبُو قَتَادَةَ رَوَى عَنْهُ: عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ، وَ جَرِيرٌ، وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، وَ يَحْيَى بْنُ مُنْقِذٍ، وَ هِشَامٌ.[۱]

و این ابوقتاده است که عمرو بن مَیمون و جریر و سعید بن مسیّب و یحیی بن منقذ و هشام از او روایت کرده‌اند.

۱. فی هامش «أ» بخطّ بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر – وفّقه الله –».

باب بيست و يكم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ ﷺ

باب آنچه از اميرمؤمنان على ﷺ از رسول خدا ﷺ در نصّ بر دوازده امام ﷺ روايت شده است.

[۱/۸۸] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ (أَبِي)[1] عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الصَّادِقِ (جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ)،[2] عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: حَدَّثَنِي جَبْرَئِيلُ، عَنْ رَبِّ الْعِزَّةِ -جَلَّ جَلَالُهُ- أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ عَلِمَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي، وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي، وَ

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د». و هو محمّد بن أبى عبد الله جعفربن محمّد بن عون الأسدى، أبو الحسين الكوفى. انظر: رجال النجاشى، ص۳۷۳/ ۱۰۲۰، و راجع: الحديث ۱ من كتابنا هذا.

۲. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «د».

أَبَحْتُ لَهُ جِوَارِي، وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي، وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي، وَ جَعَلْتُهُ فِي[1] خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي، إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهُ، وَ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ، وَ إِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ، وَ إِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ، وَ إِنْ فَرَّ مِنِّي دَعَوْتُهُ، وَ إِنْ رَفَعَ[2] إِلَيَّ قَبِلْتُهُ، وَ إِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ.

وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِهِ حُجَجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ صَغَّرَ عَظَمَتِي، وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كُتُبِي، إِنْ قَصَدَنِي حَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ، وَ إِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ، وَ إِنْ دَعَانِي لَمْ أَسْتَجِبْ دُعَاءَهُ، وَ إِنْ رَجَانِي خَيَّبْتُهُ، وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَ مَنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟

قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ فِي زَمَانِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْكَاظِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ التَّقِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ النَّقِيُّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الزَّكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

هَؤُلَاءِ يَا جَابِرُ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلَادِي وَ عِتْرَتِي، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِي، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَوْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي، بِهِمْ يُمْسِكُ اللهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِهِمْ يَحْفَظُ اللهُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا.[3]

[۱/۸۸] امام حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از پروردگار با عزت و جلال برای من حدیث کرد که فرمود: هر کس بداند که خدایی جز منِ یگانه نیست و محمد، بنده و رسول من است و علی بن ابی‌طالب

---

۱. فی «ت» «د» و كمال الدين: «من».

۲. فی «ت» «د» و كمال الدين: «رجع».

۳. رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۱، ص۳/۲۵۸.

خلیفهٔ من است و امامان از فرزندان او حجت‌های من هستند، او را با رحمت خویش وارد بهشت کرده و با بخششم از آتش نجات می‌دهم و در جوار خودم جای داده و کرامتم را برای او واجب می‌کنم و نعمتم را براو تمام کرده و او را از خاصان و برگزیدگانم قرار می‌دهم. اگر مرا صدا بزند، لبّیک گویم و اگر مرا بخواند، اجابت کنم و اگر از من چیزی بخواهد، عطا کنم و اگر سکوت کند، ناخواسته عطا کنم و اگر رفتار بدی از او سر زند، به او رحمت کنم و اگر از من بگریزد، او را فرا خوانم و اگر عملی به سوی من فرستد، بپذیرم و اگر درِ خانه مرا بکوبد، در را به رویش بگشایم.

و هر کس به یکتایی من گواهی ندهد یا به آن گواهی دهد، ولی گواهی ندهد که محمد بنده و رسول من است یا به آن نیز گواهی دهد، ولی گواهی ندهد که علی بن ابی‌طالب خلیفه من است یا به آن نیز گواهی دهد، ولی گواهی ندهد که امامانِ از فرزندان او حجّت‌های من هستند، چنین شخصی نعمت مرا دانسته انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتاب‌های من کافر شده است. اگر مرا قصد کند، او را نپذیرم و اگر از من چیزی بخواهد، محرومش کنم و اگر مرا صدا بزند، صدایش را نخواهم شنید و اگر مرا بخواند، دعایش را اجابت نکنم و اگر به من امیدوار باشد، ناامیدش سازم و این جزای او از جانب من است و من هرگز به بندگان ستم نمی‌کنم.

پس جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! امامان از فرزندان علی چه کسانی هستند؟

فرمود: حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت، سپس سرور عابدان در زمان خودش، علی بن الحسین، سپس محمد بن علی الباقر که تو او را درک خواهی کرد و چون او را درک کردی، سلام مرا به او برسان. سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر الکاظم، سپس علی بن موسی الرضا ، سپس محمد بن علی التقی، سپس علی بن محمد النقی، سپس حسن بن علی الزکی، سپس فرزندش که برپادارندهٔ حق و مهدیِ امت من است، همان که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

ای جابر! آنها جانشینان و اوصیا و فرزندان و عترت من هستند. هر که آنها را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر که آنها را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و هر که آنها یا یکی از آنها را انکار کند، مرا انکار کرده است. خداوند به واسطهٔ آنها آسمان را نگه داشته تا برزمین نیفتد، مگربه اذن او و به واسطهٔ آنها زمین را نگه داشته که اهلش را نلرزاند.

[۲/۸۹] وَ عَنْهُ رضی الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ[۱] الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ،[۲] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقِرُّبِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَ الْمُنْكِرُلَهُمْ كَافِرٌ.[۳]*[۴]

[۲/۸۹] امام حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفرهستند، اولین آنها علی بن ابی‌طالب و آخرین آنها همان قائم است. آنها جانشینان و اوصیا و اولیای من بوده و پس از من، حجت خدا بر امتم هستند. هرکه به آنها اقرار کند، مؤمن است و هرکه آنها را انکار کند، کافراست».

[۳/۹۰] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ذَرٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَاغَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ، عَنِ النَّضْرِ[۵] بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام:

---

۱. فی «أ» «ح» «م»: «محمّد بن» بدلاً من: «عمّه»، و المثبت عن سائرالنسخ، و هوالصواب.

۲. فی «ت» «د»: «يحيى بن أبى القاسم» و كلاهما صحيح. و هو أبو بصير الأسدى، من أصحاب الباقر والصادق والكاظم علیهم السلام. انظر: رجال النجاشى، ص۴۴۱/ ۱۱۸۷؛ همان، ص۲۴۹/ ۶۵۶.

۳. رواه الصدوق فى عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۹/ ۲۸؛ كمال الدين، ج۱، ص۲۵۹/ ۴.

۴. فى هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدى علىّ».

۵. فى النسخ: «نصر»، والمثبت هوالصواب. وهوالنضربن حميد، أبوالجارود الكندى، روى عن أبى إسحاق السبيعى. انظر: الجرح والتعديل، ج۸، ص۴۷۶/ ۲۱۸۴؛ تاريخ أصبهان، ج۱، ص۳۱۸؛ الأمالى للطوسى، ص۴۵۳/ ۱۰۱۲.

قَالَ هَارُونُ: وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُجَاهِدٍ -فِي سَنَةِ ثَمَانَ عَشَرَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ (الصَّائِغُ الْمَكِّيُّ)،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُونِسٍ[۲] الْخُزَاعِيُّ الْبَصْرِيُّ -فِي دَارِهِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ بَشِيرٍ الْوَاسِطِيُّ -قِرَاءَةً عَلَيْهِ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ-، عَنْ أَبِي الْمِقْدَامِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئِ بْنِ شُرَيْحٍ،[۳] عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام؛

وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ الْجَوْهَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجِعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ[۴] أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْجُنْدِيسَابُورِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام:

كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ: سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيّاً وَ سِبْطَيْنِ، فَمَنْ وَصِيُّكَ وَ سِبْطَاكَ؟

فَأَطْرَقَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّ اللهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيٍّ، وَ كَانَ لَهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافِ وَصِيٍّ وَ ثَمَانِيَةُ آلَافِ سِبْطٍ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ وَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ سِبْطَايَ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، أَتَعْرِفُ مَنْ كَانَ وَصِيُّ آدَمَ؟ فَقَالَ: اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ.

---

۱. هو محمّد بن علىّ بن زيد، أبو عبد الله الصائغ المكّى، فكتب النسّاخ: «الصائغ المكّى» سهواً فى آخر السند بعد شريح بن هانئ و نحن قدّمناه إلى مكانه هنا. انظر: الثقات لابن حبّان، ج۹، ص۱۵۲/ ۱۵۷۲۴؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۳، ص۴۲۸/ ۲۱۲.

۲. كذا فى «أ» «ع» «م»، و فى سائر النسخ: «يونس».

۳. هو شريح بن هانئ بن يزيد بن نهيك الحارثى المذحجى، أبو المقدام الكوفى، أدرك النبى صلى الله عليه وآله و لم يره، و كان من كبار أصحاب علىّ عليه السلام. و التحقيق وقوع السهو فى السند، و كأنّ السند كان هكذا: «هشيم بن بشير الواسطى، عن ابن أبى المقدام شريح بن هانئ، عن شريح، عن علىّ عليه السلام»؛ لأنّ شريح بن هانئ قتل سنة ۷۸ق، وهشيم بن بشير ولد سنة ۱۰۴ق، فلا يمكن روايته عنه، و يمكن روايته عن المقدام بن شريح بن هانئ، عن أبيه شريح. انظر: التاريخ الكبير، ج۴، ص۲۲۸/ ۲۶۱۰؛ همان، ج۷، ص۴۳۰/ ۱۸۸۴؛ تهذيب الكمال، ج۱۲، ص۴۵۲/ ۲۷۲۹؛ همان، ج۲۸، ص۴۵۷/ ۶۱۶۳.

۴. فى «أ» «ع» «م»: «عبيد الله» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن عبد الله بن علىّ بن الحسين بن زيد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السلام، أبو جعفر العلوى، روى عنه محمّد بن عمر الجعابى. انظر: رجال النجاشى، ص۲۲۷/ ۵۹۹، عيون أخبار الرضا، ج۲، ص۶۸/ ۳۱۵.

فَقالَ صلى الله عليه وآله: إِنِّي أُعَرِّفُكَ يا بَا عَبْدِ اللهِ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّ آدَمَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ شَيْثٍ، وَ أَوْصَى شَيْثٌ إِلَى ابْنِهِ شَبَّانَ، وَ أَوْصَى شَبَّانُ إِلَى ابْنِهِ مُخْلِثٍ،[١] وَ أَوْصَى مُخْلِثٌ إِلَى مَحُوقَ، وَ أَوْصَى مَحُوقُ إِلَى عثميشا، وَ أَوْصَى عثميشا إِلَى أَخْنُوخَ وَ هُوَ إِدْرِيسُ عليه السلام،[٢] وَ أَوْصَى إِدْرِيسُ إِلَى نَاحُورَا،[٣] وَ أَوْصَى نَاحُورَا إِلَى نُوحٍ عليه السلام، وَ أَوْصَى نُوحٌ إِلَى سَامٍ، وَ أَوْصَى سَامٌ إِلَى عُثَامِرَ، وَ أَوْصَى عُثَامِرُ إِلَى بَرْعَيْثَاثَا،[٤] وَ أَوْصَى بَرْعَيْثَاثَا إِلَى يَافِثَ، وَ أَوْصَى يَافِثُ إِلَى بَرَّةَ، وَ أَوْصَى بَرَّةُ إِلَى جَفِيسَةَ،[٥] وَ أَوْصَى جَفِيسَةُ إِلَى عِمْرَانَ، وَ أَوْصَى عِمْرَانُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، وَ أَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ، وَ أَوْصَى إِسْمَاعِيلُ إِلَى إِسْحَاقَ، وَ أَوْصَى إِسْحَاقُ إِلَى يَعْقُوبَ، وَ أَوْصَى يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ، وَ أَوْصَى يُوسُفُ إِلَى بَرْثِيَا، وَ أَوْصَى بَرْثِيَا إِلَى شُعَيْبٍ، وَ أَوْصَى شُعَيْبٌ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ أَوْصَى مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلَى دَاوُدَ، وَ أَوْصَى دَاوُدُ إِلَى سُلَيْمَانَ، وَ أَوْصَى سُلَيْمَانُ إِلَى آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا، وَ أَوْصَى آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا إِلَى زَكَرِيَّا، وَ أَوْصَى زَكَرِيَّا إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ أَوْصَى عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ إِلَى شَمْعُونَ بْنِ حَمُّونَ الصَّفَا، وَ أَوْصَى شَمْعُونُ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، وَ أَوْصَى يَحْيَى إِلَى مُنْذِرٍ، وَ أَوْصَى مُنْذِرٌ إِلَى سَلَمَةَ، وَ أَوْصَى سَلَمَةُ إِلَى بُرْدَةَ، وَ دَفَعَهَا بُرْدَةُ إِلَيَّ،[٦] وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ.

قَالَ عَلِيٌّ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَهَلْ بَيْنَهُمْ أَنْبِيَاءُ وَ أَوْصِيَاءُ أُخَرُ؟

قَالَ: نَعَمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ، وَ أَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ، وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، وَ الْحُسَيْنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ، وَ جَعْفَرٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى، وَ مُوسَى يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ، وَ مُحَمَّدٌ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ

---

١. فى «ت»: «مخلث»، و فى «د»: «مخلب»، و كذا فى الموضع التالى.

٢. فى «ت» «د»: «إدريس النبى عليه السلام».

٣. فى «ت» «ح» «د»: «ناخورا»، و كذا فى الموضع التالى.

٤. فى «ت»: «برغشاثا»، و كذا فى الموضع التالى.

٥. فى «ت»: «حفسية»، و فى «م»: «حفيسة»، و كذا فى الموضع التالى.

٦. فى «ت» «د»: «و أوصى إلىّ بردة».

الْحَسَنِ، وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْقَائِمِ، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ؛ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ رَافِعاً صَوْتَهُ: الْحَذَرَ الْحَذَرَ إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِي.

قَالَ عَلِيٌّ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا يَكُونُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ؟

قَالَ: أَصْمَتَ حَتَّى يَأْذَنَ اللهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ، فَيَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا: كَرْعَةُ، عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ، مُتَدَرِّعٌ بِدِرْعِي وَ مُتَقَلِّدٌ بِسَيْفِي ذِي الْفَقَارِ، وَ مُنَادٍ يُنَادِي: هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللهِ فَاتَّبِعُوهُ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا تَصِيرُ الدُّنْيَا هَرْجاً وَ مَرْجاً وَ يُغِيرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا الْكَبِيرُ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ[1] وَ لَا الْقَوِيُّ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ، فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ.

[۳/۹۰] اصبغ بن نباته و شریح بن هانی و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: در خانهٔ ام‌سلمه نزد پیامبر ﷺ بودم که گروهی از اصحاب ایشان از جمله: سلمان و ابوذر و مقداد و عبدالرحمن بن عوف وارد شدند.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! هر پیامبری یک وصی و دو سِبط داشته است، وصی و دو سبط شما چه کسانی هستند؟

حضرت لحظه‌ای سر به زیر افکند و سپس فرمود: ای سلمان! خداوند چهار هزار پیامبر مبعوث کرد که چهار هزار وصی و هشت هزار سبط داشته‌اند. سوگند به آنکه جانم در دست اوست! من بهترین انبیا و وصی من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبط‌ها هستند.

سپس فرمود: سلمان! آیا می‌دانی وصی آدم علیه‌السلام چه کسی بود؟

گفت: خدا و رسولش داناترند.

حضرت فرمود: من برایت بیان می‌کنم چون تو از ما اهل‌بیت هستی.

آدم به فرزندش شیث وصیت کرد و او به فرزندش شبّان و او به فرزندش مُحلِث و او

---

۱. فی «أ» «ح» «ع» «م»: «فلا الصغیر یرحم الکبیر»، و المثبت عن سائر النسخ.

به مَحوق و او به عثمیشا و او به اخنوخ وصیت کرد -که همان ادریس است- و او به ناحورا و او به نوح و او به سام و او به عثامر و او به برعیثاثا و او به یافث و او به برّه و او به جَفیسه و او به عمران و او به ابراهیم خلیل و او به فرزندش اسماعیل و او به اسحاق و او به یعقوب و او به یوسف و او به برثیا و او به شعیب و او به موسی بن عمران و او به یوشع بن نون و او به داوود و او به سلیمان و او به آصف بن برخیا و او به زکریا و او به عیسی بن مریم و او به شمعون بن حمّون صفا و او به یحیی بن زکریا و او به منذر و او به سلمه و او به بُرده وصیت کرد و او وصیت را به من سپرد و من آن را به علی بن ابی‌طالب می‌سپارم.

علی علیه السلام گوید که من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا در میان ایشان انبیا و اوصیای دیگری نیز بودند؟

فرمود: آری! بیش از آنکه بتوان شمرد.

سپس فرمود: ای علی! من آن وصیت را به تو می‌سپارم و تو به فرزندت حسن و او به برادرش حسین و او به فرزندش علی و او به فرزندش محمد و او به فرزندش جعفر و او به فرزندش موسی و او به فرزندش علی و او به فرزندش محمد و او به فرزندش علی و او به فرزندش حسن و او به فرزندش قائم علیهم السلام می‌سپارد. سپس امام ایشان به مقداری که خدا بخواهد از آنها غایب شود و او دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به ما کرد و با صدای بلند فرمود: برحذر باشید آن زمان که فرزند پنجم از نسل هفتمین فرزندم ناپدید شود.

علی علیه السلام گوید که من عرض کردم: ای رسول خدا! پس از غیبت او چه خواهد شد؟

فرمود: او سکوت می‌کند تا اینکه خداوند به او اجازه خروج دهد. از یَمَن از روستایی به نام «کَرعه» خروج می‌کند، در حالی که عمامه‌ای برسر و زره مرا برتن دارد و شمشیر من، ذوالفقار را به کمر بسته است و منادی صدا می‌زند: این همان مهدی، خلیفةالله است؛ از او پیروی کنید!

او زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد، و آن در زمانی

خواهد بود که دنیا هرج و مرج شده باشد و همدیگر را غارت کنند، نه بزرگ بر کوچک و نه قوی بر ناتوان رحم کند. پس در این هنگام، خداوند به او اجازه خروج خواهد داد.

[۴/۹۱] أَخْبَرَنَا الْقَاضِي الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عُقْبَةَ،[۱] عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ،[۲] عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيِّ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام، قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

أَنْتَ الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِي، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي، أَنْتَ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ، أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِكَ أَئِمَّةٌ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَ مِنْهُمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً،[۳] فَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِيكُمْ.

يَا عَلِيُّ، لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَحَبَّ فِي اللهِ حَجَراً لَحَشَرَهُ اللهُ مَعَهُ، وَ إِنَّ مُحِبِّيكَ وَ شِيعَتَكَ وَ مُحِبِّي أَوْلَادِكَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَكَ يُحْشَرُونَ مَعَكَ، وَ أَنْتَ مَعِي فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، تُدْخِلُ مُحِبِّيكَ الْجَنَّةَ وَ مُبْغِضِيكَ النَّارَ.

[۴/۹۱] ابوطفیل از علی علیه‌السلام روایت کرده است: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: تو وصی بر مردگان از اهل‌بیتم و جانشین بر زندگان از امتم هستی. جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است. تو امام و پدر امامانی؛ یازده نفر از صُلب تو، امامان پاک و معصوم‌اند و مهدی از ایشان است، همان که زمین را از عدل و داد پر کند. وای بر کسانی که نسبت به شما کینه دارند!

ای علی! اگر شخصی به خاطر خدا سنگی را دوست بدارد، خداوند او را با آن سنگ محشور کند و به راستی که محبان و شیعیان تو و محبان فرزندانت -که امامان بعد از تو هستند- با تو محشور شوند. تو در درجات بالا همراه من هستی و تو قسمت‌کنندهٔ

---

۱. فی النسخ: «عتبة»، و المثبت هو الصواب. و هو علیّ بن محمّد بن محمّد بن عُقْبة بن همّام، أبوالحسن الشیبانی الکوفی، و قد تقدّم فی الحدیث ۴۶، فراجع.

۲. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «الحسین بن علیّ» و فی سائر النسخ «الحسین بن علوان»، و المثبت هو الصواب. و هو الحسن بن علیّ بن محمّد الهذلی الخلّال، أبوعلیّ الحلوانی الریحانی، روی عنه محمّد بن محمّد بن عُقْبة، أبوجعفر الشیبانی الکوفی. انظر: تهذیب الکمال، ج۶، ص۲۵۹/ ۱۲۵۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱۱، ص۳۹۸/ ۸۷؛ همان، ج۱۴، ص۲۲۰/ ۱۲۲.

۳. فی «ج» «ح» زیادة: «کما ملئت جوراً وظلماً».

بهشت و جهنمی؛ محبانت را داخل بهشت و دشمنانت را وارد آتش خواهی کرد.

[۵/۹۲] حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رحمه الله، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْراهِيمَ بْنِ إِسْحاقَ الطَّالَقانِيُّ رحمه الله، قالَ: أَخْبَرَنا[۱] مُحَمَّدُ بْنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ مابُنْداذَ[۲]، قالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ هِلالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ (أَبِيهِ)[۳] أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّماءِ أَوْحَى اللهُ إِلَيَّ[۴] -جَلَّ جَلالُهُ- فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْها وَ جَعَلْتُكَ نَبِيّاً وَ شَقَقْتُ لَكَ اسْماً مِنِ اسْمِي فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْها عَلِيّاً وَ جَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ أَبا ذُرِّيَّتِكَ وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمائِي فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ، وَ جَعَلْتُ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُما، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلايَتَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَها كانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

يا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبالِي ثُمَّ أَتانِي جاحِداً لِوَلايَتِهِمْ ما أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِي وَ لا أَظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي.

يا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ أَنْ تَراهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ (يا رَبِّ).[۵]

فَقالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ارْفَعْ رَأْسَكَ. فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذا بِأَنْوارِ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى،

---

۱. في «ت» «د» و كمال الدين و العيون: «حدّثنا».

۲. في «أ» «ع» «م»: «محمّد بن مابيداذ»، و المثبت عن «ت» «د». و هو أبو جعفر أحمد بن مابُنداذ، من مشايخ محمّد بن همّام الكاتب الإسكافي، و ابن عمّ أبيه. انظر: رجال النجاشي، ص۳۷۹/۱۰۳۲؛ الغيبة للنعماني، ص۲۴۹/۴؛ همان، ص۳۰۷/۱؛ الأمالي للطوسي، ص۱۲۵/۱۹۵. و الظاهر اتّحاده مع أحمد بن محمّد بن مابنداذ الكاتب الإسكافي المذكور في: إثبات الوصيّة، ص۲۳۷.

۳. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د».

۴. في «ت» «د» و كمال الدين و العيون: «أوحى إليّ ربّي».

۵. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «د» و كمال الدين و العيون.

وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالْقَائِمِ[1] فِي وَسَطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

قُلْتُ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحِلُّ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي، وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ.[2]*[3]

[۵/۹۲] امام حسین علیه‌السلام از پدرش امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، خداوند به من وحی کرد: ای محمد! من نظری به زمین انداخته و تو را از میان اهل آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم و از اسم خود، اسمی را برای تو برگرفتم؛ پس من محمودم و تو محمدی.

سپس برای دومین بار نظری انداخته و علی را برگزیدم و او را وصی و جانشین تو و همسر دخترت و پدر فرزندانت قرار دادم و از اسامی خود، اسمی را برای او برگرفتم؛ پس من علیِ اعلی هستم و او علی است. و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را از نور شما دو نفر قرار دادم، سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه کردم و هر که آن را پذیرفت، در نزد من از مقرّبین گشت.

ای محمد! اگر بنده‌ای آن قدر مرا عبادت کند تا منقطع شود و مانند مشک کهنه پوسیده گردد، سپس نزد من آید در حالی که منکر ولایت ایشان است، او را در بهشت خودم ساکن نکنم و زیر سایهٔ عرشم در نیاورم.

ای محمد! آیا دوست داری که ایشان را ببینی؟ گفتم: آری! ای پروردگار من!

فرمود: سرت را بلند کن! پس سرم را بلند کردم و خود را در برابر انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و قائم علیهم‌السلام دیدم که قائم در میان آنها مانند ستاره‌ای درخشان بود.

---

۱. فی «ت» «ج» و کمال الدین: «و محمّد بن الحسن القائم»، و فی العیون: «والحجّة بن الحسن القائم».

۲. فی العیون و کمال الدین زیادة: «فیُخرِج اللّاتَ والعُزّی طَرِیَّیْن فیُحرقهما، فلفتنة الناس بهما یومئذ أشدّ من فتنة العجل والسامری».

۳. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۸ / ۲۷؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۵۲ / ۲.

گفتم: پروردگارا! اینها چه کسانی هستند؟

فرمود: اینها ائمه هستند و این همان قائم است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام می‌کند و به وسیلهٔ او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و او مایهٔ راحتی و آسایش دوستان من است و او همان کسی است که قلب شیعیانت را از ستمگران و منکران و کافران شفا بخشد.

[۶/۹۳] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ (أَبِي)[۱] عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ،[۲] عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ-، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ، هُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ، وَالْمُنْكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ.[۳]

[۶/۹۳] امام حسین عليه السلام از پدرش علی عليه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اولین آنها علی بن ابی‌طالب و آخرین آنها قائم است. آنها جانشینان و اوصیا و اولیای من بوده و پس از من، حجت خدا بر امتم هستند. هر که به آنها اقرار کند، مؤمن و هر که آنها را انکار کند، کافر است».

[۷/۹۴] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْلَى[۴] بْنُ عَبَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ[۵] بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدِ

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت». و هو محمّد بن أبی عبد الله جعفر بن محمّد بن عون الأسدی، أبو الحسين الكوفی. انظر: رجال النجاشی، ص۳۷۳/ ۱۰۲۰، وراجع: الحديث ۱ من كتابنا هذا.

۲. فی «ت» «ع» «م»: «يحيى بن أبی القاسم»، وكذلك كان فی «أ» ثمّ شخط على كلمة «أبی»، وكلاهما صحيح، وهو أبو بصير الأسدی، وقد تقدّم الكلام عنه فی الحديث ۸۹، فراجع.

۳. رواه الصدوق فی عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۹/ ۲۸، كمال الدين، ج۱، ص۲۵۹/ ۴.

۴. فی «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «يحيى» والمثبت عن «ت» «د» ونسخة بدل «أ» «م». وكلاهما -أی: يعلى ويحيى- رويا عن شعبة بن الحجّاج، ولكنّ الإسناد من يعلى بن عبّاد الكلابی إلى علیّ عليه السلام ورد فی: حلية الأولياء، ج۷، ص۱۹۴.

۵. المثبت عن «ت»، وفی سائر النسخ: «سعيد». وهو سعد بن إبراهيم بن عبدالرحمن بن عوف القرشی الزهری، روى

بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ فِيهِمْ مَنِ اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍّ إِلَّا بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ[1] مَلَكاً يُسَدِّدُهُمْ، وَ إِنَّ مِنَ الْأَئِمَّةِ بَعْدِي مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مَنِ اسْمُهُ اسْمِي، وَ مَنْ هُوَ سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ.

وَ إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدِي كَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، فَمَنْ خَالَفَهُمْ فَقَدْ خَالَفَنِي، وَ مَنْ رَدَّهُمْ وَ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ رَدَّنِي وَ أَنْكَرَنِي، وَ مَنْ أَحَبَّهُمْ فِي اللهِ فَهُوَ مِنَ الْفَائِزِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

[۷/۹۴] سعد بن ابی‌وقاص از علی عليه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر خانواده‌ای که نام یکی از افرادش هم‌نام پیامبری باشد، خداوند فرشته‌ای بفرستد تا ایشان را به سوی میانه‌روی و صواب ببرد. از امامانِ بعد از من از ذرّیهٔ تو، کسانی هستند که هم‌نام من‌اند و کسی هست که هم‌نام موسی بن عمران عليه السلام است.

و به راستی که امامان بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند. خداوند علم و فهم مرا به ایشان عطا کرده است؛ پس هر که با ایشان مخالفت کند، با من مخالفت کرده و هر که ایشان را رد کند و منکر شود، مرا رد کرده و منکرشده است و هر که ایشان را در راه خدا دوست بدارد، در روز قیامت از رستگاران است.

[۸/۹۵] أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّنْجَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى التَّيْمِيُّ، عَنْ يَحْيَى الْبَكَّاءِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، مِنْهَا فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ هَالِكَةٌ، وَ النَّاجُونَ الَّذِينَ يَتَمَسَّكُونَ بِوَلَايَتِكُمْ وَ يَقْتَبِسُونَ مِنْ عِلْمِكُمْ وَ لَا يَعْمَلُونَ بِرَأْيِهِمْ «فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ».[2]

عن خاله إبراهيم بن سعد بن أبی وَقّاص، و روی عنه شعبة بن الحجّاج. انظر: التاريخ الكبير، ج۴، ص۵۱/ ۱۹۲۸؛ تهذيب الكمال، ج۱۰، ص۲۴۰/ ۲۱۹۹. و انظر الإسناد من شعبة فی: صحيح البخاری، ج۵، ص۱۹/ ۳۷۰۶.

۱. فی «ت» «د» «ع» و نسخة بدل «ج»: «إليهم».

۲. سوره شوری، آیه۴۱.

فَسَأَلْتُ عَنِ الْأَئِمَّةِ؟ فَقَالَ: عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۸/۹۵] یحیی بن سلیم بَکّاء از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی امتم ۷۳ فرقه شوند؛ از میان آنها یک فرقه اهل نجات است و بقیه اهل هلاکت هستند. اهل نجات کسانی هستند که به ولایت شما تمسک جویند و از علم شما بهره گیرند و به رأی خود عمل نکنند «پس بر چنین کسانی راه سرزنش نیست». از ایشان دربارهٔ امامان پرسیدم؟ فرمود: آنها به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند».

[۹/۹۶] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى التَّلَّعُكْبَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ مُوسَى الْهَاشِمِيُّ -بِسُرَّ مَنْ رَأَى-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ،[۱] عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».[۲]

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِيكَ وَ فِي سِبْطَيَّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَ كَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْحُجَّةُ[۳] مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ.

هَكَذَا وَجَدْتُ أَسَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ[۴] فَسَأَلْتُ اللهَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَ أَعْدَاؤُهُمْ مَلْعُونُونَ.

[۹/۹۶] امام حسن علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده است: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانهٔ ام‌سلمه وارد شدم و این آیه نازل شده بود: «همانا خداوند می‌خواهد که پلیدی را

۱. فی «ت» «د»: «الحسين بن علي».

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. فی «ت»: «وبعد الحسن ابنه الحجّة»، و فی «ج» «ح»: «وبعد الحسن الحجّة».

۴. فی «ج» «ح»: «أسماءهم مكتوبة على سرادق العرش».

از شما اهل‌بیت دور سازد و شما را پاک و مطهر گرداند».

رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! این آیه دربارهٔ تو و دو نوه‌ام و امامان از فرزندانت نازل شده است.

عرض کردم: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفر هستند؟

فرمود: تو ای علی! سپس پسرانت حسن و حسین و پس از او، فرزندش علی و پس از او، فرزندش محمد و پس از او، فرزندش جعفر و پس از او، فرزندش موسی و پس از او، فرزندش علی و پس از او، فرزندش محمد و پس از او، فرزندش علی و پس از او، فرزندش حسن و حجت که فرزند حسن است.

این چنین نام‌های ایشان را بر ساق عرش نوشته دیدم و از خداوند دربارهٔ آنها پرسیدم.

فرمود: ای محمد! آنها امامان پاک و معصومِ بعد از تو بوده و دشمنان ایشان ملعون هستند.

[۱۰/۹۷] أَخْبَرَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوطَالِبٍ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ نَصْرٍالْأَنْبَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ شَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ السَّهْمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ دَاوَرَ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى-:

لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً، وَ لَأَرْحَمَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَبَرَّةٍ وَ لَا تَقِيَّةٍ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي، وَ أَنْتَ أَبُوسِبْطَيَّ وَ زَوْجُ ابْنَتِي، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَئِمَّةُ الْمُطَهَّرُونَ، وَ أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَنَا وَ أَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ لَوْلَانَا لَمْ يَخْلُقِ اللهُ الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا الْأَنْبِيَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ.

---

۱. فی «أ» «م»: «دارا»، و فی «ت» «د»: «داود». و هو عمران بن داور العمّی، أبوالعوّام القطان البصری. انظر: التاریخ الکبیر، ج۶، ص۴۲۵ / ۲۸۶۸؛ تهذیب الکمال، ج۲۲، ص۳۲۸ / ۴۴۸۹.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَنَحْنُ أَفْضَلُ أَمِ الْمَلَائِكَةُ؟

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، نَحْنُ خَيْرُ خَلِيقَةِ اللهِ عَلَى بَسِيطِ الْأَرْضِ وَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ كَيْفَ لَا نَكُونُ خَيْراً مِنْهُمْ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ وَ تَوْحِيدِهِ، فَبِنَا عَرَفُوا اللهَ، وَ بِنَا عَبَدُوا اللهَ، وَ بِنَا اهْتَدَوُا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي، فَإِذَا مِتُّ ظَهَرَتْ لَكَ ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ، فَسَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَّاءُ صَيْلَمٌ تَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيجَةٍ وَ بِطَانَةٍ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِقْدَانِ[1] الْخَامِسَ مِنَ وَلَدِ السَّابِعِ مِنْ وَلَدِكَ. يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، فَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَسِّفٌ مُتَلَهِّفٌ حَيْرَانُ عِنْدَ فَقْدِهِ.

ثُمَّ أَطْرَقَ[2] ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيِّي وَ شَبِيهِي وَ شَبِيهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ -أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ النُّورِ- يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ، كَأَنِّي بِهِمْ آيَسَ مَا[3] كَانُوا، ثُمَّ نُودُوا بِنِدَاءٍ -تَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا تَسْمَعُهُ[4] مِنَ الْقُرْبِ- يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْمُنَافِقِينَ.

قُلْتُ: وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ؟

قَالَ: ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ، أَوَّلُهَا: أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَ الثَّانِي: «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ»،[5] وَ الثَّالِثُ: يَرَوْنَ بَدَناً[6] بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ[7] يُنَادِي: أَلَا إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ -حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- بِهَلَاكِ[8] الظَّالِمِينَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللهُ صُدُورَهُمْ وَ يُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ.

---

۱. فى «ت» «د» زيادة: «شيعتك».

۲. فى «ت» «د» زيادة: «مليّاً».

۳. فى «ت» «د»: «آيس من»، و فى «ج» «ح»: «آنس ما».

۴. فى «ت» «د»: «نودى بنداء يسمعه من البعد كما يسمعه».

۵. سوره نجم، آيه ۵۷.

۶. فى «ت»: «بدراً».

۷. قرن الشمس: أعلاها، و أول ما يبدو منها فى الطلوع. انظر: مجمع البحرين، ج۶، ص۲۹۹.

۸. فى «ت» «د»: «إلى على عليه السلام فيه هلاك».

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَكَمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَئِمَّةِ؟

قَالَ: بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

[۱۰/۹۷] محمد بن حنفیه از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده است: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: خداوند متعال فرموده است: هر رعیتی را که با اطاعت از امامی که از جانب من نبوده، دینداری کند، قطعاً عذاب خواهم کرد؛ اگرچه آن رعیت به خودیِ خود نیکوکار باشد. هر رعیتی را که با امام عادلی از جانب من دینداری کند، قطعاً مشمول رحمت خویش خواهم کرد، اگر چه آن رعیت به خودیِ خود نیکوکار و باتقوا نباشد.

سپس فرمود: ای علی! تو امام و جانشین بعد از من هستی. جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است و تو پدرِ دو نوه‌ام و شوهر دخترم هستی و امامان مطهر از نسل تو هستند. من سرور انبیا هستم و تو سرور اوصیایی، من و تو از یک درخت هستیم و اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و جهنم و پیامبران و فرشتگان را نمی‌آفرید.

من عرض کردم: یا رسول الله! ما برتریم یا فرشتگان؟

فرمود: ای علی! ما بهترین آفریدهٔ خدا در روی زمین هستیم و از فرشتگان مقرّب نیز بهتریم؛ چگونه از ایشان بهتر نباشیم در حالی که به معرفت و توحید خداوند بر ایشان سبقت گرفته‌ایم و آنها به وسیلهٔ ما خدا را شناخته و او را عبادت کردند و به وسیلهٔ ما به راه معرفت خداوند هدایت یافتند؟!

ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم و تو برادر و وزیرم هستی و زمانی که من بمیرم، کینه‌های نهفته در سینهٔ گروهی نسبت به تو آشکار گردد. به زودی پس از من، فتنه‌ای گنگ و ریشه‌کن‌کننده پیش آید که در آن، هر دوستیِ صمیمی و نزدیکی از بین برود و آن زمانی است که پنجمین فرزند از نسل هفتمین فرزندت را نیابند و اهل زمین و آسمان برای فقدان او ناراحت شوند. پس چه بسیارند مردان و زنان باایمانی که هنگام فقدان او با غم و افسوس و سرگردانی به سر برند.

آن گاه مدتی سر به زیر افکند و سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: پدر و مادرم به فدای

آن‌که هم‌نام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است و برتن او، پوشش‌هایی از نور -یا فرمود: جامه‌هایی از نور- است که از پرتو قدس روشنی می‌گیرد. گویا آن مردم را می‌بینم که در نهایت نومیدی هستند و سپس ندا می‌شوند به طوری که آن ندا را از دور، همانند نزدیک می‌شنوی و رحمت برای مؤمنان و عذاب برای منافقان خواهد بود.

عرض کردم: آن ندا چیست؟

فرمود: سه ندای بلند در ماه رجب است که اولین آنها این است: «لعنت خدا بر ستمگران باد» و دومین صدا این است: «نزدیک‌شونده، نزدیک شد» و سومین صدا این است که بدن آشکاری را با طلوع خورشید می‌بینند که فریاد زند: «خداوند فلانی پسر فلان را -و نَسَب او را تا علی علیه السلام بگوید- برای نابودی ستمگران برانگیخته است. پس در آن هنگام، فرج و گشایش حاصل شود و خداوند سینهٔ ایشان را شفا بخشد و خشمِ قلب‌هایشان را از بین ببرد.

عرض کردم: ای رسول خدا! پس از من، چند امام خواهد بود؟

فرمود: بعد از حسین، نُه امام خواهد بود که نهمین نفر، قائم ایشان است.

وَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَوَى عَنْهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ،[1] وَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، وَ أَبُو الطُّفَيْلِ، وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، وَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ، وَ يَحْيَى الْبَكَّاءُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ.[2]

و این امیرمؤمنان علیه السلام است که حسن بن علی علیهما السلام و اصبغ بن نباته و ابوطفیل و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی و سعد بن مالک و یحیی البکّاء و محمد بن حنفیه از او روایت کرده‌اند.

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «الحسین بن علیّ»، و فی «ع»: «الحسن و الحسین».

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ»، و بخطّ أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر».

باب بیست و دوم

بَابُ مَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم‌السلام

باب آنچه از امام حسن بن علی عليهما‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم‌السلام روايت شده است.

[١/٩٨] أَخْبَرَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجُلُودِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ الضَّحَّاكِ،[١] عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه‌السلام رَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه‌السلام الْمِنْبَرَ فَأَرَادَ الْكَلَامَ فَخَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ، فَقَعَدَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَحْدَانِيّاً، وَ فِي أَزَلِيَّتِهِ مُتَعَظِّماً بِالْإِلَهِيَّةِ مُتَكَبِّراً بِكِبْرِيَائِهِ وَ جَبَرُوتِهِ، ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ وَ أَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ

---

١. في النسخ: «عتبة بن الضحّاك» و المثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن الضحّاك المرادي، روى عن هشام بن محمّد بن السائب الكلبي، و روى عنه الغلابي. انظر: رجال النجاشي، ص٣٢٠/ذيل ترجمة ٨٧٥؛ السقيفة و فدك، ص١٢٨؛ فوائد تمّام الرازي، ج٢، ص٢٨٠/١٧٤٦؛ ترتيب الأمالي الخميسية، ج١، ص٢١٣/٧٨٢ و راجع: الحديث ١٢٢ من هذا الكتاب. و انظر الإسناد من الجلودي في: منتخب من كتاب الشعراء لأبي نعيم، ج١، ص٣٣؛ ترتيب الأمالي الخميسية، ج١، ص٢٠٤/٧٥٩.

كَانَ سَبَقَ مِمَّا خَلَقَ، رَبُّنَا اللَّطِيفُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ، وَ يَعْلَمُ خَبَرَهُ[۱] وَ فَتَقَ[۲] بِإِحْكَامِ قُدْرَتِهِ، خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ فَلَا مُبَدِّلَ لِخَلْقِهِ وَ لَا مُغَيِّرَ لِصُنْعِهِ وَ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ لَا رَادَّ لِأَمْرِهِ وَ لَا مُسْتَرَاحَ[۳] عَنْ دَعْوَتِهِ، خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَ لَا زَوَالَ لِمُلْكِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلَا وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، احْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي عُلُوِّهِ فَاسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ، وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ شَهِيداً عَلَيْهِمْ، وَ ابْتَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»[۴] وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ عَزَاءَنَا فِي خَيْرِ الْآبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ عَزَاءَنَا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَقَدْ أُصِيبَ بِهِ الشَّرْقُ وَ الْغَرْبُ، وَ اللَّهِ مَا خَلَّفَ دِرْهَماً وَ لَا دِينَاراً إِلَّا أَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ لِأَهْلِهِ خَادِماً.

وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي حَبِيبِي (جَدِّي)[۵] رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَفْوَتِهِ، مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ.

ثُمَّ نَزَلَ عَنْ مِنْبَرِهِ فَدَعَا بِابْنِ مُلْجَمٍ -عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ- فَأُتِيَ بِهِ فَقَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اسْتَبْقِنِي أَكُنْ لَكَ وَ أَكْفِيكَ أَمْرَ عَدُوِّكَ بِالشَّامِ، فَعَلَاهُ الْحَسَنُ عليه السلام بِسَيْفِهِ فَاسْتَقْبَلَ السَّيْفَ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خِنْصِرَهُ، ثُمَّ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى يَافُوخِهِ فَقَتَلَ[۶] لَعَنَهُ اللَّهُ.

[۱/۹۸] هشام بن محمد کلبی از پدرش روایت کرده است: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام شهید شد، فرزندش امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست صحبت کند که گریه گلویش را فشرد. پس لحظه‌ای نشست و سپس برخاست و فرمود: ستایش خدایی را که در اول بودنش، یگانه بوده و در ازلی بودنش، متعظم به الهیت و متکبر به بزرگی و

۱. لعلّه: «یعلم خیره».

۲. فی «ت» «د»: «و بعلم خبره فتق و».

۳. فی «ت» «د»: «مستراح»، و الاستراحة استفعال من الزواح بمعنی الذهاب.

۴. سوره انفال، آیه۴۲.

۵. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «د».

۶. فی «ت» «د»: «فقتله».

جبروتش است. آنچه آفریده برای نخستین بار بوده و آنچه خلق کرده را بدون نمونهٔ پیشین ایجاد کرده است. پروردگاری که به لطف ربوبیتش لطیف بوده و خبرآن را می‌داند و با قدرت متقن و محکمش همهٔ مخلوقات را آفرید. پس تبدیل‌کننده‌ای بر خلقتش و تغییردهنده‌ای بر ساخته‌اش و نقض‌کننده‌ای بر حُکمش و ردکننده‌ای بر دستورش نیست و مکانی برای فرار از دعوتش وجود ندارد. همهٔ مخلوقات را به تنهایی آفرید و مُلکش زوال‌پذیرنیست و مدتش پایان ندارد. برهرچیزبرتری یافت و به همه چیزنزدیک شد و بدون اینکه دیده شود برای آفریدگانش تجلّی کرد و او در منظراعلی قرار دارد. به وسیلهٔ نور خود در حجاب قرار گرفت و در بلندی‌اش ارتفاع گرفت و از آفریدگانش نهان شد و به سوی آنها شاهدی برانگیخت و در میان آنها پیامبران را مبعوث کرد که بشارت و هشدار دهند «تا آن‌که هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد؛ و آن‌که زنده شود با دلیلی روشن زنده بماند» و بندگان به چیزهایی دربارهٔ پروردگارشان بیندیشند که نسبت به آن بی‌خبربودند و او را به ربوبیتش بشناسند بعد از آنکه انکارش کرده بودند.

و ستایش خدایی را که جای خالی درگذشتگان را به خوبی برای ما اهل‌بیت پر کرد. ثواب مصیبت از دست دادن بهترین پدران، رسول خدا و مصیبت از دست دادن امیرمؤمنان را از خداوند امید داریم که شرق و غرب به مرگش مصیبت‌زده شد. به خدا سوگند که او درهم و دیناری برجای نگذاشت، جزچهارصد درهم که می‌خواست خادمی برای همسرش بخرد!

و جدّم رسول خدا ﷺ به من فرمود که امر امامت را دوازده نفراز اهل‌بیت و برگزیدگان او مالک شوند و هیچ یک از ما نیست مگر اینکه کشته شود یا مسموم گردد.

سپس از منبر به زیر آمد و ابن ملجم ملعون را طلبید، او را آوردند و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا زنده بگذار تا در خدمت تو باشم و کار دشمنت معاویه را در شام یکسره کنم. حضرت شمشیرش را بلند کرد و او دستش را سپرقرار داد که انگشت کوچکش قطع شد. سپس ضربت دیگری برسرش زد و کشته شد؛ لعنت خدا براو باد!

[۲/۹۹] حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُتْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْحِمْصِيُّ

-بِمَكَّةَ، قِرَاءَةً عَلَيْهِ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الْغَطْفَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ الْحِمْصِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُكَّاشَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ[1] بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، (عَنِ)[2] الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ:

خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله[3] فَقَالَ بَعْدَ مَا حَمِدَ اللهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، كَأَنِّي أُدْعَى فَأُجِيبُ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ، وَ لَوْ خَلَتْ إِذاً لَانْسَاخَتْ[4] بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَنْقَطِعُ وَ أَنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ لِكَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، أُولَئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً الْأَعْظَمُونَ قَدْراً عِنْدَ اللهِ.

فَلَمَّا نَزَلَ عَنْ مِنْبَرِهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَمَا أَنْتَ الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ كُلِّهِمْ؟

قَالَ: يَا حَسَنُ، إِنَّ اللهَ يَقُولُ: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»،[5] فَأَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَقَوْلُكَ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ؟

قَالَ: نَعَمْ، عَلِيٌّ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي، وَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ، وَ الْحُسَيْنُ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَكَ، وَ لَقَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ مَوْلُودٌ يُقَالُ لَهُ: عَلِيٌّ

---

١. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «يزيد». و هو الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب الهاشمي العلوي، أبو عبد الله الكوفي، يلقّب ذا الدمعة، روى عن عبد الله بن الحسن بن الحسن عليه السلام. انظر: رجال النجاشي، ص٥٢/١١٥؛ تهذيب الكمال، ج٦، ص٣٧٥/١٣١٠.

٢. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب؛ لأنّ عبد الله بن الحسن بن الحسن حفيدُ الإمام الحسن بن علي عليه السلام، و روى عن أبيه عن جدّه. انظر: تهذيب الكمال، ج٦، ص٨٩/١٢١٥؛ همان، ج١٤، ص٤١٤/٣٢٢٥.

٣. في «ت» «د»: «خطب رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً».

٤. في «ح» «ع»: «لساخت»، و في «ت» «د»: «لساحت»، و في «ج»: «لانساخت». قال ابن منظور: «في حديث الغار: فانساخت الصخرة، أي اندفعت واتّسعت» و «ساخت بهم الأرض: إذا انخسفت». لسان العرب، ج٢، ص٤٩٤؛ همان، ج٣، ص٢٧.

٥. سوره رعد، آيه ٧.

سَمِيُّ جَدِّهِ عَلِيٍّ، فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَلَداً سَمِيِّي وَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِي، عِلْمُهُ عِلْمِي وَ حُكْمُهُ حُكْمِي وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ مَوْلُوداً يُقَالُ لَهُ: جَعْفَرٌ، أَصْدَقُ النَّاسِ قَوْلاً وَ فِعْلاً فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ جَعْفَرٍ مَوْلُوداً يُقَالُ لَهُ: مُوسَى سَمِيُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، أَشَدُّ النَّاسِ تَعَبُّداً فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ مُوسَى وَلَداً يُقَالُ لَهُ: عَلِيٌّ، مَعْدِنُ عِلْمِ اللهِ وَ مَوْضِعُ حُكْمِهِ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ مَوْلُوداً يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ مَوْلُوداً يُقَالُ لَهُ: عَلِيٌّ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ مَوْلُوداً يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ أَبِيهِ، وَ يُخْرِجُ اللهُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَ مُنْقِذَ أَوْلِيَائِهِ، يَغِيبُ حَتَّى لَا يُرَى، يَرْجِعُ عَنْ أَمْرِهِ قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْهِ آخَرُونَ، وَ يَقُولُونَ: مَتَى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ؟

وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا فَيَمْلَأَهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْكُمْ، أَعْطَاكُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، فَلَقَدْ دَعَوْتُ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ وَ الْفِقْهَ فِي عَقِبِي وَ عَقِبِ عَقِبِي، وَ مِنْ[1] زَرْعِي وَ زَرْعِ زَرْعِي.

[۲/۹۹] حسن بن حسن از پدرش امام حسن علیه السلام روایت کرده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! گویا به همین زودی فرا خوانده می‌شوم و دعوت حق را اجابت می‌کنم. من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل‌بیتم. تا زمانی که به این دو متمسک شوید، گمراه نخواهید شد. از ایشان بیاموزید و به ایشان چیزی نیاموزید که از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی‌ماند و اگر خالی بماند، اهلش را فرو برد.

سپس فرمود: خدایا! می‌دانم که علم نابود نشود و منقطع نگردد و تو زمین را از حجت خویش بر آفریدگانت خالی نخواهی گذاشت، چه آشکار باشد و اطاعتش نکنند و

---

۱. فی «ع» «م» و نسخة بدل «أ»: «فی».

چه بیمناک باشد و پنهان؛ تا حجت تو [بر خلق] باطل نشود و اولیای تو پس از آنکه هدایتشان فرمودی، گمراه نشوند. آنها همان کسانی هستند که تعدادشان اندک و قدر و منزلتشان در نزد خدا بزرگ است.

وقتی حضرت از منبرش پایین آمد به او عرض کردم: ای رسول خدا! مگر شما حجت بر همهٔ خلق نیستید؟

فرمود: ای حسن! خداوند می‌فرماید: «همانا تو هشداردهنده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است»؛ من هشداردهنده‌ام و علی هدایتگر است.

عرض کردم: ای رسول خدا! پس این سخن شما که زمین خالی از حجت نمی‌ماند، چه می‌شود؟

فرمود: بله! علی، امام و حجت بعد از من است و تو امام و حجت بعد از او هستی. حسین امام و حجت بعد از تو است و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که از صُلب حسین فرزندی بیرون آید که او را «علی» نامند و هم‌نام جدش علی است. زمانی که حسین از دنیا برود، فرزندش علی بعد از او به امر امامت قیام کند و او حجت و امام است. خداوند از صُلب علی فرزندی بیرون آورد که هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است؛ علم او علم من و حکم او حکم من است و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب محمد مولودی بیرون آورد که او را «جعفر» نامند و راستگوترین مردم در گفتار و رفتار است و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب جعفر مولودی بیرون آورد که او را «موسی» نامند و هم‌نام موسی بن عمران است و شدیدترین مردم در بندگی است و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب موسی فرزندی بیرون آورد که او را «علی» نامند و معدن علم خدا و محل حکمت اوست و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب علی فرزندی بیرون آورد که او را محمد نامند و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب «محمد» فرزندی بیرون آورد که او را «علی» نامند و او امام و حجت بعد از پدرش است. خداوند از صُلب علی فرزندی بیرون آورد که او را «حسن» نامند و او امام و حجت بعد از پدرش

است. خداوند از صُلب حسن، حجت قائم را بیرون آورد که امام زمانش و نجات‌دهندهٔ اولیایش است. او غایب خواهد شد به طوری که دیده نشود و دسته‌ای از امر امامت او برگردند و دسته‌ای پابرجا بمانند؛ [منکرانش] خواهند گفت: این وعده چه وقت فرا می‌رسد اگر راست می‌گویید؟

و اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی کند تا قائم ما خروج کند و دنیا را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

زمین از شما خالی نمی‌ماند و خداوند علم و فهم مرا به شما عطا کرده است و از خداوند خواسته‌ام که علم و فقه را در فرزندان من و فرزندانِ فرزندان من و از زراعت من و زراعتِ زراعت من قرار دهد.

[۳/۱۰۰] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عُتْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْحِمْصِيُّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۲] [أَحْمَدُ بْنُ][۳] يَحْيَى الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۴] عَلِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ زِرِّبْنِ حُبَيْشٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ؟ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.

[۳/۱۰۰] زرّبن حُبَیش از امام حسن عليه‌السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این امر [خلافت] را بعد از من دوازده امام مالک شوند که نُه نفرشان از صُلب حسین هستند و خداوند علم و فهم مرا به ایشان عطا کرده است. چه شده گروهی را که مرا دربارهٔ ایشان آزار می‌دهند؟ خداوند شفاعت مرا به آنها نرساند».

---

۱. فی «ت» «د» زیادة: «قراءة علیه».

۲. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. من عندنا، و هو أحمد بن یحیی بن زکریّا الصوفی، أبوجعفر الأودی الکوفی، روی عن علیّ بن ثابت الکوفی، و روی عنه عبد الله بن محمّد بن عبد العزیز البغوی، وعبد الله بن محمّد بن ناجیة البغدادی.
انظر: تهذیب الکمال، ج۱، ص۵۱۷/ ۱۲۴ و ۲۰ و ص۳۳۹/ ۴۰۳۳؛ الشریعة للآجری، ج۴، ص۲۰۹۲/ ۱۵۸۴؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۳، ص۷۶/ ۴۳۷.

۴. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

[۴/۱۰۱] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ [عَبْدُ اللهِ بْنُ][۱] أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الطَّائِيُّ -بِبَغْدَاذَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى، مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَهُوَ مُنَافِقٌ، هُمْ حُجَجُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَ أَعْلَامُهُ فِي بَرِيَّتِهِ.

[۴/۱۰۱] امام حسين عليه السلام از برادرش امام حسن عليه السلام روايت كرده است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «امامان بعد از من به عدد نقيبان بنی‌اسرائيل و حواريون عيسى عليه السلام هستند. هر كه ايشان را دوست بدارد، مؤمن است و هر كه با ايشان دشمنى كند، منافق است. آنها حجت خدا بر خلق و نشانه‌هاى او در ميان آفريدگان هستند».

[۵/۱۰۲] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ الْمَنْصُورِ الْهَاشِمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى عِيسَى بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمَّارُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّوْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ دَاوُدَ بْنِ أَبِي عَوْفٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لِعَلِيٍّ عليه السلام:

أَنْتَ وَارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي وَ الْإِمَامُ بَعْدِي، فَإِذَا اسْتُشْهِدْتَ فَابْنُكَ الْحَسَنُ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ الْحَسَنُ فَابْنُكَ الْحُسَيْنُ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ الْحُسَيْنُ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ، يَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَئِمَّةٌ أَطْهَارٌ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَا أَسَامِيهِمْ؟

قَالَ: عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ صُلْبِ

---

۱. من عندنا، و هو الصواب، و أبوه أحمد بن عامر يكنّى أبا الجعد. انظر: رجال النجاشی، ص۱۰۰/۲۵۰ و ۲۲۹/۶۰۶؛ تاريخ بغداد، ج۹، ص۳۹۳/۴۹۷۱؛ الأمالی، ص۵۹۶/۱۲۳۸، و راجع: الحديث ۱۰۵ من هذا الكتاب. و انظر الإسناد من محمّد بن عمران فی: عيون أخبار الرضا، ج۱، ص۴۵/۳؛ كمال الدين، ج۱، ص۳۱۲.

الْحَسَنِ،[۱] يَمْلَأُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

[۵/۱۰۲] داوود بن ابی‌عوف از امام حسن علیه السلام روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمود: تو وارث علم من و معدن حکم من و امام بعد از من هستی و چون به شهادت برسی، فرزندت حسن و چون او به شهادت برسد، فرزندت حسین و چون او به شهادت برسد، فرزندش علی و به همین ترتیب، نُه نفر از صُلب حسین که امامان پاک‌اند، چنین هستند.

من عرض کردم: ای رسول خدا! نامشان چیست؟

فرمود: علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی که از صُلب حسن است. خداوند به وسیلهٔ او زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

[۶/۱۰۳] وَ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عُتْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْحِمْصِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عُمَرَ الرَّاسِبِيُّ الْكَاتِبُ -بِحِمْصٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ جَعْفَرُبْنُ عَبْدِ اللهِ الْمُحَمَّدِيُّ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُورَوْحٍ فَرَجُ بْنُ فَرْوَةَ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِبْنِ جَعْفَرٍ،[۴] قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: سَأَلْتُ جَدِّي رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ فَقَالَ علیه السلام:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَا عَشَرَ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا حَسَنُ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَتَى يَخْرُجُ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟

قَالَ: يَا حَسَنُ، إِنَّمَا مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ «ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا

---

۱. كذا في «أ» «م»، و في سائر النسخ: «الحسين» و كلاهما صحيح.

۲. في النسخ: «عبد الله بن جعفربن عبد الله المحمّدي» و المثبت هو الصواب. و هو جعفربن عبد الله بن جعفربن عبد الله بن جعفربن محمّد بن عليّ بن أبي طالب علیه السلام، أبوعبد الله المحمّدي العلوي، روى عن أبي روح فرج بن فروة. انظر: رجال النجاشي، ص۱۲۰/۳۰۶؛ الكافي، ج۹، ص۳۶۰/۸۲۰۵؛ همان، ج۱۵، ص۱۶۱/۱۴۸۳۷.

۳. في النسخ: «أبوروح بن فروة بن الفرج» و المثبت هو الصواب. و هو أبوروح فرج بن فروة -قرّة- السلمي، روى عنه أبو عبد الله المحمّدي العلوي. انظر: تفسير فرات الكوفي، ص۳۶۴/۴۹۴؛ الكافي، ج۹، ص۳۶۰/۸۲۰۵؛ همان، ج۱۵، ص۱۶۱/۱۴۸۳۷؛ معجم رجال الحديث، ج۲۱، ص۱۵۶/۱۴۲۶۲.

۴. في «ت» «د»: «جيفر» و لعلّه: «منذر بن جفير». انظر: رجال النجاشي، ص۱۳۱/۳۳۷ و ۴۱۸/۱۱۱۹.

بَغْتَةً».[۱]*[۲]

[۶/۱۰۳] احمد بن محمد بن منذر روايت كرده است كه امام حسن عليه السلام فرمود: از جدم رسول خدا صلى الله عليه وآله دربارهٔ امامان بعد از او پرسيدم؛ فرمود: امامان بعد از من به عدد نقيبان بنی‌اسرائيل، دوازده نفرهستند كه خداوند علم و فهم مرا به ايشان عطا كرده است و تو از آنها هستی، ای حسن!

عرض كردم: ای رسول خدا! قائمِ ما اهل‌بيت، چه زمانی خروج می‌كند؟

فرمود: ای حسن! مَثَل او همانند قيامت است كه «در آسمان‌ها و زمين سنگينی می‌كند و در حال غفلت مردم واقع خواهد شد».

وَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَوَى عَنْهُ: عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ،[۳] وَ زِرُّبْنُ حُبَيْشٍ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ دَاوُدُ بْنُ (أَبِي)[۴] عَوْفٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ جَعْفَرٍ.[۵]*[۶]

و اين حسن بن على عليهما السلام است كه عبدالله بن الحسن و زرّ بن حبيش و امام حسين عليه السلام و داوود بن ابی‌عوف و احمد بن محمد بن منذر بن جعفر از او روايت كرده‌اند.

---

۱. سوره اعراف، آيه ۱۸۷.

۲. و رواه الفضل بن شاذان النيسابورى فى كتاب إثبات الرجعة -كما نقله عنه فى كفاية المهتدى، ص۴۴۳- بهذا الإسناد: حدّثنا محمّد بن أبى عمير، عن حمّاد بن عيسى، عن أبى شعبة الحلبى، عن أبى‌عبد الله عليه السلام، عن أبيه محمّد بن علىّ، عن أبيه علىّ بن الحسين، عن عمّه الحسن بن علىّ بن أبى‌طالب عليهما السلام، و فيه: «أخفى الله علمها على أهل السماوات والأرض، لا تأتى إلّا بغتة» بدلاً من الآية.

۳. و الصواب: «الحسن بن الحسن»، و قد تقدّم فى الحديث ۹۹، فراجع.

۴. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د»، و هو أبو الجحّاف، و قد تقدّم فى الحديث ۱۰۲، فراجع.

۵. فى «ت» «د»: «جيفر».

۶. فى هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدى علىّ».

باب بیست و سوم

بَابُ مَا رُوِيَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم‌السلام

باب آنچه از امام حسین بن علی علیهما‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در نصّ بر دوازده امام علیهم‌السلام روایت شده است.

[۱/۱۰۴] أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوالْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَنَبُوذٍ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَمْدُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَكِيمٍ الْأَوْدِيُّ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ سَعْدٍ،[۳] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام، عَنِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله، قَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عليه‌السلام قَالَ:

لَمَّا أَثْبَتَ اللهُ تَعَالَى اسْمَ مُحَمَّدٍ فِي سَاقِ الْعَرْشِ قُلْتُ: يَا رَبِّ، هَذَا الِاسْمُ الْمَكْتُوبُ فِي

---

۱. في النسخ: «أبوالحسن عليّ بن محمّد بن شنبوذ» و المثبت هو الصواب. و هو أبوالحسن محمّد بن أحمد بن أيّوب بن الصلت بن شَنَبوذ المقرئ، المعروف بابن شَنَبوذ «۳۲۸ق». انظر: تاريخ بغداد، ج۱، ص۲۹۵ / ۱۲۲؛ الأنساب للسمعاني، ج۸، ص۱۵۷ / ۲۳۸۶؛ سير أعلام النبلاء، ج۱۵، ص۲۶۴ / ۱۱۳.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «الأزدي». و هو عليّ بن حكيم بن ذبيان الأودي، أبوالحسن الكوفي، روى عن شريك بن عبد الله النخعي. انظر: التاريخ الكبير، ج۶، ص۲۷۱ / ۲۳۷۶؛ تهذيب الكمال، ج۲۰، ص۴۱۵ / ۴۰۵۸.

۳. في النسخ: «عبد الله بن سعد» و المثبت هو الصواب. و هو عبيد الله بن سعد، أبوعاصم القَطَفاني، روى عنه شريك النخعي. انظر: التاريخ الكبير، ج۵، ص۳۸۴ / ۱۲۳۳؛ همان، ج۸، ص۴۲۰ / ۳۵۵۸؛ تهذيب الكمال، ج۳۲، ص۲۹۷ / ۷۰۷۴.

سُرَادِقِ الْعَرْشِ أَرَى[1] أَعَزَّ خَلْقِكَ عَلَيْكَ.

قَالَ: فَأَرَاهُ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ اثْنَيْ عَشَرَ أَشْبَاحاً أَبْدَاناً بِلَا أَرْوَاحٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ، بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ هُمْ؟

فَقَالَ: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ هَذَا نُورُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ،[2] وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ هَذَا نُورُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَ هَذَا نُورُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ هَذَا نُورُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هَذَا نُورُ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ.

قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَا أَحَدٌ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ عَزَّوَ جَلَّ بِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِلَّا أَعْتَقَ اللهُ رَقَبَتَهُ مِنَ النَّارِ.

[۱/۱۰۴] عبیدالله بن سعد از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: جبرئیل مرا خبر داد و گفت: هنگامی که خداوند نام محمد را در ساق عرش ثبت کرد، من عرض کردم: پروردگارا! می‌بینم این نامی که در سُرادقِ عرش نوشته شده، عزیزترین آفریده‌ات در نزد توست.

فرمود: پس خداوند دوازده بدنِ نورانیِ بدون روح را در میان آسمان و زمین به او نشان داد.

عرض کرد: پروردگارا! تو را به حق اینها بر تو، سوگند می‌دهم که مرا از ایشان آگاه فرمایی.

فرمود: این نور علی بن ابی‌طالب، این نور حسن و حسین، این نور علی بن الحسین، این نور محمد بن علی، این نور جعفربن محمد، این نور موسی بن جعفر، این نور علی بن موسی، این نور محمد بن علی، این نور علی بن محمد، این نور حسن بن علی و این نور حجت قائم منتظَر است.

امام حسین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله بسیار می‌فرمود که هرکس به وسیلهٔ ایشان به

---

۱. فی «ج» «ح» «ع» و نسخة بدل «أ» «م»: «أراه».

۲. فی «ت» «ح»: «و هذا نور الحسين».

خدا تقرّب جوید، خداوند او را از آتش آزاد کند.

[۲/۱۰۵] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ الطَّائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] سَهْلُ بْنُ صُقَيْرٍ[2] عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه‌السلام يَقُولُ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله -وَ ذَلِكَ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عَلِيٍّ عليه‌السلام-: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله يَقُولُ:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ حُجُبُهُ فَكَتَبَ عَلَى حَوَاشِيهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ.

ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ فَكَتَبَ عَلَى أَرْكَانِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ.

ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ[3] فَكَتَبَ عَلَى أَطْوَادِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ.

ثُمَّ خَلَقَ اللَّوْحَ فَكَتَبَ عَلَى حُدُودِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ.

فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّ النَّبِيَّ وَ لَا يُحِبُّ الْوَصِيَّ فَقَدْ كَذَبَ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ النَّبِيَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْوَصِيَّ فَقَدْ كَفَرَ.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام: أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لَكُمْ؛ فَحِبُّوهُمْ كَحُبِّي[4] وَ تَمَسَّكُوا بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا.

قِيلَ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِكَ يَا نَبِيَّ اللهِ؟

قَالَ: عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي.

[۲/۱۰۵] موسی بن عبد ربّه گوید: از حسین بن علی علیهماالسلام شنیدم که در زمان حیات

---

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. فی النسخ: «سهل بن صیفی» و المثبت هو الصواب. و هو سهل بن صُقَیر -سقیر- الخلاطی، أبوالحسن البصری، من أصحاب الإمام الصادق علیه‌السلام، روی عن موسی بن عبد ربّه، و روی عنه أحمد بن عَبْدان. انظر: العسل المصفّی، ج۱، ص۱۳۵/۳۹؛ مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام للکوفی، ج۱، ص۲۹۸/۲۲۲؛ همان، ج۲، ص۱۰۱/۵۸۸؛ التدوین فی أخبار قزوین، ج۲، ص۳۲۷؛ تهذیب الکمال، ج۱۲، ص۱۹۳/۲۶۱۶.

۳. فی «ت» «د»: «الأرضین».

۴. فی «ت» «ج» «د»: «فأحبّوهم بحبّی».

پدرش علی علیه السلام در مسجدالنبی می‌فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید، حجاب‌ها بود و بر حاشیهٔ آنها نوشت: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، علی وصی اوست.

سپس عرش را آفرید و بر پایه‌های آن نوشت: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، علی وصی اوست.

سپس زمین را آفرید و بر کوه‌های آنها نوشت: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، علی وصی اوست.

سپس لوح را آفرید و بر اطراف آن نوشت: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، علی وصی اوست.

پس هرکس گمان کند که پیامبر را دوست دارد، ولی وصی او را دوست ندارد، دروغ گفته و هرکس گمان کند که نسبت به پیامبر معرفت دارد، ولی نسبت به وصی او معرفت ندارد، کافر شده است.

سپس فرمود: بدانید که اهل‌بیت من برای شما امان هستند. پس ایشان را همانند من دوست بدارید و به آنها تمسک جویید تا گمراه نشوید.

عرض شد: ای پیامبر خدا! اهل‌بیت شما چه کسانی هستند؟

فرمود: علی و دو نوه‌ام و نُه نفر از فرزندان حسین که امامان نیکوکار و امین و معصوم‌اند. بدانید که ایشان اهل‌بیت من و عترت من و از گوشت و خون من هستند.

[۳/۱۰۶] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّرِيفُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُوسَوِيُّ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَفْصٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُثَنَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الضَّبِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَزِيدَ السَّمَّانِ،[۱] عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ:

دَخَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله يُرِيدُ الْإِسْلَامَ، وَ مَعَهُ ضَبٌّ قَدِ اصْطَادَهُ فِي الْبَرِّيَّةِ وَ

۱. هوابراهيم بن يزيد بن شريك التَّيمي، تيم الرباب، أبوأسماء الكوفي، ولم يرد في ترجمته: «السمّان»، ولعلّه مصحّف عن كنيته: «أبي أسماء». انظر: التاريخ الكبير، ج۱، ص۳۳۴/ ۱۰۵۳؛ تهذيب الكمال، ج۲، ص۲۳۲/ ۲۶۴ و ۲۶۵. و انظر الإسناد من جرير إلى يزيد التيمي في: صحيح البخاري، ج۸، ص۱۵۴/ ۶۷۵۵.

جَعَلَهُ فِي كُمِّهِ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْرِضُ عَلَيْهِ الْإِسْلَامَ فَقَالَ: لَا أُومِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ[1] يُؤْمِنَ بِكَ هَذَا الضَّبُّ، وَ أَلْقَى[2] الضَّبَّ مِنْ كُمِّهِ فَخَرَجَ الضَّبُّ مِنَ الْمَسْجِدِ يَهْرُبُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا ضَبُّ مَنْ أَنَا؟

قَالَ: أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ.

قَالَ: أَنْتَ[3] يَا ضَبُّ مَنْ تَعْبُدُ؟

قَالَ: أَعْبُدُ اللهَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً وَ نَاجَى مُوسَى كَلِيماً وَ اصْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ حَقّاً.

فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللهِ، هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ؟

قَالَ: لَا، أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَ لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ بِعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا -وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِ- وَ الْقَائِمُ تَاسِعُهُمْ، يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ فِي أَوَّلِهِ.

قَالَ: فَأَنْشَأَ الْأَعْرَابِيُّ يَقُولُ:

أَلَا يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّكَ صَادِقٌ — فَبُورِكْتَ مَهْدِيّاً وَ بُورِكْتَ هَادِياً

شَرَعْتَ لَنَا الدِّينَ الْحَنِيفِيَّ بَعْدَمَا — عَبَدْنَا كَأَمْثَالِ الْحَمِيرِ الطَّوَاغِيَا

فَيَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ[4] وَ يَا خَيْرَ مُرْسَلٍ — إِلَى الْإِنْسِ ثُمَّ الْجِنِّ لَبَّيْكَ دَاعِياً

فَبُورِكْتَ فِي الْأَقْوَامِ حَيّاً وَ مَيِّتاً — وَ بُورِكْتَ مَوْلُوداً وَ بُورِكْتَ نَاشِياً

---

۱. فی «ج» «ح» و نسخة بدل «أ» «م»: «حتّی».

۲. فی «ت» «د»: «و رمی».

۳. قوله: «أنت» ورد فی «أ» «ج» «ح».

۴. فی «ت» «د»: «مبعوث».

قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: يَا أَخَا بَنِي سُلَيْمٍ، هَلْ لَكَ مَالٌ؟

فَقَالَ: وَ الَّذِي أَكْرَمَكَ بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّكَ بِالرِّسَالَةِ إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ بَيْتٍ فِي بَنِي سُلَيْمٍ مَا فِيهِمْ أَفْقَرُ مِنِّي.

فَحَمَلَهُ النَّبِيُّ عليه السلام عَلَى نَاقَةٍ فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِذَلِكَ، قَالُوا: فَأَسْلَمَ الْأَعْرَابِيُّ طَمَعاً فِي النَّاقَةِ.

فَبَقِيَ يَوْمَهُ فِي الصُّفَّةِ لَمْ يَأْكُلْ شَيْئاً، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ تَقَدَّمَ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ:

يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ[1] الَّذِي لَا نَصْرِمُهُ[2]	أَنْتَ رَسُولُ اللهِ حَقّاً نَعْلَمُهُ
وَدِينُكَ الْإِسْلَامُ دِيناً نُعْظِمُهُ	قَدْ جِئْتَ بِالْحَقِّ وَشَيْئاً تُطْعِمُهُ
نَبْغِي مَعَ الْإِسْلَامِ شَيْئاً نَقْضِمُهُ	

فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَعْطِ الْأَعْرَابِيَّ حَاجَتَهُ.

قَالَ: فَحَمَلَهُ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَأَشْبَعَهُ وَ أَعْطَاهُ نَاقَةً وَ جُلَّةَ تَمْرٍ.

[۳/۱۰۶] یزید سمّان از امام حسین علیه السلام روایت کرده است: عربی بادیه‌نشین بر رسول خدا ﷺ وارد شد و می‌خواست با اسلام آشنا شود و همراهش سوسماری بود که در بیابان شکار کرده بود و آن را در آستین خود نگه داشته بود.

پیامبر ﷺ اسلام را بر او عرضه کرد؛ ولی او گفت: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آورم، مگر اینکه این سوسمار به تو ایمان آورد و سوسمار را از آستین خود بیرون انداخت و سوسمار پا به فرار گذاشت و از مسجد بیرون رفت.

پیامبر ﷺ فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟

گفت: تو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف هستی.

فرمود: ای سوسمار! چه کسی را می‌پرستی؟

گفت: خدایی را که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ابراهیم را خلیل خود قرار داد و

---

۱. فی «ج» «ح»: «البرّ».

۲. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «لا نعدمه».

با موسی تکلّم کرد و تو را -ای محمد- برگزید.

اعرابی گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو به حق، رسول او هستی. اکنون به من بگو که آیا پس از تو پیامبری هست؟

فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم؛ ولی بعد از من امامانی از فرزندانم خواهند بود که برای قسط قیام کنند و به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند. اولینِ آنها علی بن ابی‌طالب است و او امام و جانشین بعد از من خواهد بود و نُه نفر از امامان از صُلب این هستند -و دستش را بر سینه من نهاد- و نهمین نفرشان قائم است که دین را در آخرالزمان برپا می‌دارد، همچنان که من در اولِ آن برپا داشتم.

پس اعرابی اشعاری خواند (که ترجمه‌اش چنین است):

ای رسول خدا! به راستی که تو صادق هستی. چه مبارک هدایت‌شده و مبارک هدایتگری هستی.

دین حنیف را برای ما آیین نهادی، پس از آنکه همچون درازگوش طاغوت‌ها را می‌پرستیدیم.

ای بهترین دعوت شده و ای بهترین فرستاده به سوی انس و جن! دعوتت را لبیک می‌گویم.

در حال حیات و مرگ خویش در میان مردم مبارکی و میلاد و نشو و نمایت نیز مبارک است.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای برادر بنی‌سُلَیمی! آیا مال و اموالی داری؟

عرض کرد: قسم به آن‌که تو را به نبوت گرامی داشت و به رسالت مخصوص گردانید، در میان چهار هزار خانه که در قبیله بنی‌سلیم وجود دارد، کسی فقیرتر از من نیست. پس پیامبر ﷺ او را بر شتری سوار کرد و نزد قبیلهٔ خود بازگشت و ماجرا را برای آنها بازگو کرد. آنها گفتند: او به طمع شتر، اسلام آورده است. [پس به مدینه بازگشت] و بقیه روز را بدون اینکه چیزی بخورد در «صُفّه»[1] سپری کرد. فردای آن روز نزد رسول خدا ﷺ آمد

۱. مکانی در مسجد پیامبر که دارای سایه‌بان بوده و مهاجران فقیر که منزلی نداشتند، آنجا زندگی می‌کردند.

و اشعاری خواند [که ترجمه‌اش چنین است]:

ای کسی که او را فراموش نمی‌کنیم، تو به حق رسول خدا هستی و ما این را می‌دانیم.

و دین تو اسلام، دینی است که آن را بزرگ می‌داریم؛ ولی آیا همراه حق، چیزی هم برای اطعام به ما آورده‌ای؟

ما علاوه بر اسلام، در پی چیزی برای خوردن هستیم.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: ای علی! حاجت او را برآورده ساز. پس علی علیه السلام او را به منزل فاطمه علیها السلام برد و او را سیر نمود و یک شتر و انبانی خرما به وی داد.

[۴/۱۰۷] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الدِّينَوَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمُقْرِئُ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْغِفَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُرٌّ[2] بْنُ عَبْدِ اللهِ الْحَذَّاءُ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام:

لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى-: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ»[3] سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنْ تَأْوِيلِهَا؟

فَقَالَ: وَاللهِ مَا عَنَى بِهَا غَيْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ أُولُو الْأَرْحَامِ، فَإِذَا مِتُّ فَأَبُوكَ عَلِيٌّ أَوْلَى بِي وَ بِمَكَانِي، فَإِذَا مَضَى أَبُوكَ فَأَخُوكَ الْحَسَنُ أَوْلَى بِهِ، فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ بَعْدِي؟

قَالَ:[4] ابْنُكَ عَلِيٌّ أَوْلَى بِكَ مِنْ بَعْدِكَ. فَإِذَا مَضَى فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى

---

۱. فی النسخ: «المصری» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن العباس بن بَسّام المقرئ، أبوعبدالرحمن الرازی، مولی بنی هاشم، من مشایخ ابن عقدة؛ لرواية أبی حفص ابن شاهین عن أبی بکر الدینوری و ابن عقدة. انظر: الجرح و التعدیل، ج۸، ص۲۲۳/۴۸؛ تاریخ بغداد، ج۴، ص۱۷۸۴/۱۲۸؛ تاریخ دمشق، ج۱۴، ص۱۶۹؛ الآثار المرويّة فی الأطعمة السريّة، ص۱۶/۱۲۳؛ تاریخ الإسلام، ج۶، ص۴۵۲/۸۰۷.

۲. فی «أ» «ع» «م»: «جریر» و فی سائر النسخ: «حریز» و المثبت هو الصواب. و هو حرّ بن عبد الله الحذّاء، روی عنه عبد الله بن إبراهیم بن أبی عَمْرو الغفاری المدنی. انظر: الصمت لابن أبی الدنیا، ص۷۴۵/۳۱۰؛ المعجم الأوسط، ج۷، ص۷۳۵۱/۲۲۹؛ تاریخ أصبهان، ج۱، ص۳۹۵.

۳. سوره احزاب، آیه ۶.

۴. فی «ت» «ج» «د»: «فمن بعدی أولی بی؟ فقال».

مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ أَوْلَى بِهِ وَ بِمَكَانِهِ (مِنْ بَعْدِهِ)،[۱] فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ فِي التَّاسِعِ مِنْ وَلَدِكَ.

فَهَذِهِ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ صُلْبِكَ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، طِينَتُهُمْ مِنْ طِينَتِي، مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونَنِي فِيهِمْ؟ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.[۲]

[۴/۱۰۷] اسماعیل بن عبدالله روایت کرده است که امام حسین علیه‌السلام فرمود: زمانی که خداوند این آیه را نازل کرد: «و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی بر بعضی دیگر اولویت دارند»، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ تأویل آن پرسیدم.

فرمود: به خدا سوگند که با این آیه، فقط شما را قصد کرده و «خویشاوندان» شما هستید. پس آن گاه که من بمیرم، پدرت علی به من و جایگاه من اولی‌تر است و چون پدرت از دنیا برود، برادرت حسن به وی اولی‌تر است و چون حسن از دنیا برود، تو به وی اولی‌تر هستی.

عرض کردم: ای رسول خدا! بعد از من کیست؟

فرمود: فرزندت علی بعد از تو به تو اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش محمد بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش جعفر به وی و جایگاهش اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش موسی بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش علی بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش محمد بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش علی بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، فرزندش حسن بعد از او به وی اولی‌تر است و چون او از دنیا برود، در نهمین فرزند تو غیبت واقع خواهد شد.

این نُه امام از صُلب تو هستند که خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است

---

۱. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت»، و هو الصواب.

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

و طینت آنها از طینت من است. چه شده گروهی را که مرا دربارهٔ آنها آزار می‌دهند؟ خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند.

[۵/۱۰۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنِي[۲] عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُحَمَّدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ لِي -فِيمَا بَشَّرَنِي بِهِ-:

يَا حُسَيْنُ، أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ، تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ، يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً، يَقُومُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ فِي أَوَّلِهِ.

[۵/۱۰۸] امام سجاد عليه السلام از پدرش امام حسین عليه السلام روایت کرده است: «رسول خدا صلى الله عليه وآله در آنچه مرا به آن بشارت داد، بسیار می‌فرمود: ای حسین! تو سید، فرزند سید و پدر سادات هستی؛ نُه نفر از فرزندان تو امامان نیکوکارند و نُهمی قائم ایشان است. تو امام، فرزند امام و پدر امامان هستی؛ نُه نفر از صُلب تو امامان نیکوکارند و نُهمی مهدیِ ایشان است که دنیا را از قسط و عدل پر کند. او در آخرالزمان قیام خواهد کرد، همچنان که من در اول آن قیام کردم».

[۶/۱۰۹] وَ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْيَشْكُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

---

۱. فی «ت» «د»: «محمّد بن الحسین بن الحکم الکوفی» و فی سائر النسخ: «الحسین بن الحکم الکوفی» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن الحسین بن جعفر بن المفضّل بن أدهم، أبو الطیّب التَّیْمُلی النخّاس الکوفی، روی عن علیّ بن العباس البجلی المقانعی.

انظر: تاریخ بغداد، ج۲، ص۲۴۱/ ۷۱۱، تاریخ الإسلام، ج۸، ص۶۲۴/ ۲۷۴.

۲. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. هو عبد الله بن إبراهیم بن الحسین بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب عليهم السلام، له نسخة یرویها عن آبائه، حدّث بها جعفر بن عبد الله بن محمّد المحمّدی، عن علیّ بن سالم الثوبانی، عنه. انظر: رجال النجاشی، ص۲۲۴/ ۵۸۷؛ المعجم الکبیر، ج۱، ص۳۱۷/ ۹۳۸؛ جمهرة أنساب العرب، ص۵۵.

عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عليه السلام:

أَنَا «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»،[۱] ثُمَّ أَنْتَ يَا عَلِيُّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَكَ الْحَسَنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ عَلِيٌّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ جَعْفَرٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ مُوسَى «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ عَلِيٌّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ عَلِيٌّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، ثُمَّ بَعْدَهُ الْحَسَنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، وَالْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ («أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»)[۲]، أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، هُمْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ.[۳]

[۶/۱۰۹] عطا از امام حسین عليه السلام روایت کرده است: رسول خدا صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام فرمود:

من به مؤمنان از خودشان اولی‌ترم، سپس تو ای علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تری و بعد از تو، حسن به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، حسین به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، محمد به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، جعفر به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، موسی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، محمد به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، حسن به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و بعد از او، حجت بن الحسن به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است. آنها امامان نیکوکارند؛ ایشان با حق هستند و حق نیز با ایشان است [و هرگز از هم جدا نمی‌شوند].

---

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۲. ما بین القوسین أثبتناه عن «ت» «ح»، و هو الأنسب.

۳. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۱۰/۲۸۱- بهذا الإسناد: حدّثنا فضالة بن أيّوب، قال: حدّثنا أبان بن عثمان، قال: حدّثنا محمّد بن مسلم، قال: قال أبوجعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی بن أبی طالب عليه السلام...، و فيه: «ثمّ الحجّة بن الحسن الذی ينتهی إليه الخلافة والوصاية، ويغيب مدّة طويلة، ثمّ يظهر ويملأ الأرض عدلاً وقسطاً، كما ملئت جوراً وظلماً» بدلاً من: «والحجّة بن الحسن...».

[٧/١١٠] وَعَنهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ[1] الْكُوفِيُّ -بِبَغْدَاذَ-، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الْعَمْرِيُّ،[2] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ[3] مُحَمَّدُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَفُ بْنُ الْمُغَلِّسِ،[4] قَالَ: حَدَّثَنِي نُعَيْمُ بْنُ جَعْفَرٍ،[5] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ الثُّمَالِيُّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ كَنْكَرٍ[6] الْكَابُلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ مُتَفَكِّرٌ مَغْمُومٌ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً؟

قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ قَدْ أَتَانِي فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنِّي لَا أَتْرُكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِي وَ تُعْرَفُ بِهِ وَلَايَتِي، فَإِنِّي لَمْ أَقْطَعِ النُّبُوَّةَ مِنَ الْعَقِبِ[7] مِنْ ذُرِّيَّتِكَ كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَبِيكَ آدَمَ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَمَنْ يَمْلِكُ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَكَ؟

قَالَ: أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ خَلِيفَتِي، وَ يَمْلِكُ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، ثُمَّ تَمْلِكُهُ أَنْتَ

---

١. فى النسخ: «الحكم» و المثبت هو الصواب. و هو أبو الطيب النخّاس الكوفى، بقرينة روايته عن المقانعى، و قد تقدّم فى الحديث ١٠٨.

٢. هو أبو عمرو السمّان -الزيّات-، و كان وكيلاً للأئمّة الثلاثة الأخيرة عليهم السلام. انظر: الغيبة للطوسى، ص٣٥٣؛ رجال الطوسى، ص٥٧٤١/٣٨٩ و ص٥٨٧٩/٤٠١.

٣. فى النسخ: «أبو عبد الله» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن عبد الله بن مهران، أبو جعفر الكرخى، من أصحاب الجواد والهادى عليهما السلام. انظر: الهداية الكبرى، ٧٦ و ١٨٧ و ٢٨٧ و ٣٦٢؛ معجم رجال الحديث، ج١٦، ص١١١٢٣/٢٤٧.

٤. فى «أ» «م»: «المغبّس» و فى «ج» «ح»: «القيس» و المثبت عن سائر النسخ و نسخة بدل «أ» «م»، و قد ورد فى الحديث ١٣٦ بعنوان: «خالد بن المغلّس» و لم نظفر به، انظر: الهامش التالى.

٥. كذا فى النسخ، ولم نظفر عليه، ولعلّ السند كان هكذا: «أحمد بن المغلّس، عن أبى نعيم الأحول، عن أبى حمزة الثمالى»؛ لأنّ أبا نعيم الفضل بن دكين، روى عن أبى حمزة الثمالى، و روى عنه أحمد بن محمّد بن الصلت بن المغلّس الحمّانى. انظر: تاريخ بغداد، ج٥، ص٢٦٩٧/٢٣٦؛ تهذيب الكمال، ج٤، ص٨١٩/٣٥٧.

٦. فى «أ» «ج» «ح» «ع» «م»: «خلف»، ولم يرد فى «ت» «د»، والمثبت هو الصواب، وهى الاسم التى سمّته بها أمّه. و كان من أصحاب الحسن والحسين والسجاد والباقر عليهم السلام. انظر: رجال البرقى، ص٨ و٩؛ رجال الكشّى، ص١٩٢/١٢٠؛ معجم رجال الحديث، ج١٤، ص٩٧٥٦/١٢٩.

٧. فى «ت» «ج» «د»: «لم أقطع على النبوّة من الغيب»، وفى «ج»: «علم» بدل «على».

وَتِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ تَكْمِلَةُ اثْنَيْ عَشَرَ[1] إِمَاماً، ثُمَّ يَقُومُ قَائِمُنَا يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً وَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ[2] مِنْ شِيعَتِهِ.

[۷/۱۱۰] امام سجاد علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم در فکر فرورفته و غمگین است. عرض کردم: ای رسول خدا! چه شده که شما را این گونه در تفکر می‌بینم؟

فرمود: فرزندم! روح الامین نزد من آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: تو نبوت خویش را به پایان رسانده و روزگارت را سپری کرده‌ای، پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی بن ابی‌طالب بگذار که من زمین را بدون عالِمی که به وسیلهٔ او طاعت و ولایت من شناخته شود، رها نمی‌کنم و [علم] نبوت را از نسل تو قطع نکنم، همچنان که از نسل پیامبرانی که بین تو و پدرت آدم بودند، قطع نکردم.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسی بعد از شما مالک این امر خواهد بود؟

فرمود: پدرت علی بن ابی‌طالب که برادر و جانشین من است و پس از او، حسن مالک شود و سپس تو و نُه نفر از صُلب تو مالک شوید تا دوازده امام کامل شوند و سپس قائم ما قیام کند و دنیا را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد و سینهٔ جمعی از شیعیانش را شفا بخشد.

وَهَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام رَوَى عَنْهُ: عُبَيْدُ اللهِ[3] بْنُ سَعْدٍ، وَمُوسَى بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ، وَيَزِيدُ السَّمَّانُ، وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَعَطَاءٌ.[4]

و این حسین بن علی علیهما السلام است که عبیدالله بن سعد و موسی بن عبد ربّه و یزید سمّان و اسماعیل بن عبدالله و علی بن الحسین علیهما السلام و عطا از او روایت کرده‌اند.

---

۱. فی «ت» «ج» «د»: «یملکه اثنا عشر».

۲. فی «ت» «د» زیادة: «مؤمنین».

۳. فی النسخ: «عبد الله» و المثبت هو الصواب، و قد تقدّم فی الحدیث ۱۰۴، فراجع.

۴. فی هامش «أ» بخطّ بنی زهرة: «بلغت قراءة ابنی جعفر - وفّقه الله -».

باب بیست و چهارم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از امسلمه از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۱۱۱] حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ زَيْدُ بْنُ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْخَزَّازُ -بِالْكُوفَةِ، سَنَةَ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْجَوْهَرِيُّ -بِبَغْدَاذَ، فِي دَارِ عُمَارَةَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ:

لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجَمَلِ قُلْتُ: لَا أَكُونُ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَا أَكُونُ عَلَيْهِ، وَ تَوَقَّفْتُ عَنِ الْقِتَالِ إِلَى انْتِصَافِ النَّهَارِ، فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ اللَّيْلِ أَلْقَى اللهُ فِي قَلْبِي أَنْ أُقَاتِلَ مَعَ عَلِيٍّ، فَقَاتَلْتُ مَعَهُ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، ثُمَّ إِنِّي أَتَيْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟

قُلْتُ: مِنَ الْبَصْرَةِ.

قَالَتْ: مَعَ أَيِّ الْفَرِيقَيْنِ كُنْتَ؟

قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي تَوَقَّفْتُ عَنِ الْقِتَالِ إِلَى انْتِصَافِ النَّهَارِ، وَ أَلْقَى اللهُ فِي قَلْبِي بِأَنْ

أُقَاتِلَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَتْ: نِعْمَ مَا عَمِلْتَ، لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: مَنْ حَارَبَ عَلِيّاً فَقَدْ حَارَبَنِي، وَ مَنْ حَارَبَنِي فَقَدْ حَارَبَ اللهَ.

قُلْتُ: فَتَرَيْنَ أَنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ؟

قَالَتْ: إِي وَ اللهِ، عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ، وَ اللهِ مَا أَنْصَفُوا أُمَّةُ مُحَمَّدٍ نَبِيَّهُمْ إِذْ قَدَّمُوا مَنْ أَخَّرَهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَخَّرُوا مَنْ قَدَّمَهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، أَنَّهُمْ صَانُوا حَلَائِلَهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ وَ أَبْرَزُوا حَلِيلَةَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِلَى الْقِتَالِ.

وَ اللهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ لِأُمَّتِي فُرْقَةً وَ خُلْعَةً، فَجَامِعُوهَا إِذَا اجْتَمَعَتْ، وَ إِذَا افْتَرَقَتْ فَكُونُوا مِنَ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ، ثُمَّ ارْقُبُوا أَهْلَ بَيْتِي فَإِنْ حَارَبُوا فَحَارِبُوا، وَ إِنْ سَالَمُوا فَسَالِمُوا، وَ إِنْ زَالُوا فَزُولُوا مَعَهُمْ حَيْثُ زَالُوا؛ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُمْ حَيْثُ كَانُوا.

قُلْتُ: فَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَمَرَنَا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمْ؟

قَالَتْ: هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَهُ كَمَا قَالَ، عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، عَلِيٌّ وَ سِبْطَاهُ[1] وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَهْلُ بَيْتِهِ هُمُ الْمُطَهَّرُونَ وَ الْأَئِمَّةُ الْمَعْصُومُونَ.

قُلْتُ: إِنَّا للهِ، هَلَكَ النَّاسُ إِذاً.

قَالَتْ: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ».[2]

[۱/۱۱۱] شدّاد بن اوس گوید: وقتی جنگ جمل پیش آمد، با خود گفتم: نه با علی علیه السلام خواهم بود و نه با دشمنان او. تا نیمروز از جنگ خودداری کردم و چون نزدیک شب شد، خداوند به دلم انداخت که در رکاب علی علیه السلام بجنگم، پس همراه او جنگیدم تا اینکه حضرت پیروز شد. سپس به مدینه آمدم و نزد ام‌سلمه رفتم.

گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از بصره.

گفت: با کدام یک از دو دسته بودی؟

---

۱. فی «ت»: «و سبطای».

۲. سوره مؤمنون، آیه ۵۳؛ سوره روم، آیه ۳۲.

گفتم: ای مادر مؤمنان! من تا نیمروز از جنگ خودداری کردم تا اینکه خداوند به دلم انداخت که در رکاب علی علیه‌السلام بجنگم.

گفت: کار خوبی کردی. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: هر که با علی بجنگد، با من جنگیده و هر که با من بجنگد، با خدا جنگیده است.

گفتم: پس به نظر شما حق با علی است؟

گفت: آری به خدا سوگند! علی با حق است و حق با اوست. به خدا سوگند که امت محمد با پیامبرشان انصاف نکردند؛ زیرا آن کس را که خدا و رسولش مؤخر داشته بودند، مقدم داشتند و آن کس را که خدا و رسولش مقدم داشته بودند، مؤخر داشتند. و ایشان همسران خود را در خانه‌هایشان نگه داشتند و همسر رسول خدا را به صحنهٔ جنگ کشاندند.

به خدا سوگند! از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: همانا برای امت من تفرقه و پشت‌کردنی هست؛ پس هرزمان که اجتماع کردند، با آنها اجتماع کنید و هرزمان که از هم جدا شدند، از جماعت وسط باشید و چشم به اهل‌بیت من داشته باشید؛ اگر با کسی جنگیدند، شما نیز بجنگید و اگر سازش کردند، شما هم سازش کنید و اگر از چیزی دوری کردند، شما هم دوری کنید که هر کجا باشند، حق با ایشان است.

گفتم: اهل‌بیت او که ما را امر کرده به آنها متمسک شویم، چه کسانی هستند؟

گفت: آنها امامان بعد از او بوده و همچنان که فرمود: به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند؛ علی و دو نوه‌اش و نُه نفر از صُلب حسین علیهم‌السلام. اهل‌بیت او و همان پاکان و امامان معصوم هستند.

گفتم: انّا لله، اگر چنین باشد همهٔ مردم هلاک شده‌اند.

گفت: «هر حزبی به آنچه نزد آنهاست، شادمان است».

[۲/۱۱۲] أَخْبَرَنَا الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي هَرَاسَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ،

عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قالَتْ:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِ اللهِ سُبْحَانَهُ: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً»؟[1]

قَالَ: الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ: أَنَا، وَ الصِّدِّيقِينَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ الشُّهَدَاءِ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ الصَّالِحِينَ: حَمْزَةُ، وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً: الْأَئِمَّةُ الِاثْنَا عَشَرَ بَعْدِي.[2]

[۲/۱۱۲] قیس بن ابی‌حازم از ام‌سلمه روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ این آیه پرسیدم که خداوند سبحان می‌فرماید: «آنها با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده است از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و چه نیکو رفیقانی هستند».

حضرت فرمود: کسانی که خداوند به ایشان نعمت داده: از «پیامبران»، من هستم و از «صدیقین»، علی بن ابی‌طالب و از «شهدا»، حسن و حسین و از «صالحین»، حمزه و از «چه نیکو رفیقانی هستند»، امامان دوازده‌گانه بعد از من هستند.

[۳/۱۱۳] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ أَخِي طَاهِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ،[3] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ،[4] [وَ][5] عَنْ سَلَمَةَ بْنِ شَبِيبٍ، عَنِ الْقَعْنَبِيِّ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْلَمَةَ[6] الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ:

---

۱. سوره نساء، آيه ۶۹.

۲. و أورده ابن شهرآشوب فی المناقب، ج۱، ص۲۸۳ عن قیس بن أبی حازم، عن أمّ سلمة.

۳. والذی وجدنا أنّ ابن أخی طاهر العقیقی روی عن أحمد بن علیّ العقیقی بواسطة ابنه علی بن أحمد، کما روی عنه کتب أبیه و سائر روایاته. انظر: کمال الدین، ج۲، ص۵۰۵/۳۶؛ الفهرست للطوسی، ص۷۳/۵۹؛ الغیبة للطوسی، ص۳۱۷.

۴. المثبت عن «ت» «د»، و فی سائر النسخ: «أبی نافع». و هو محمّد بن عبید الله بن أبی رافع القرشی الهاشمی، مولی النبیّ صلی الله علیه و آله. انظر: الأخبار الموفّقیّات، ص۱۱۶/۱۷۳؛ تهذیب الکمال، ج۲۶، ص۳۶/۵۴۳۲.

۵. من عندنا، لعدم إمکان روایة محمّد بن أبی رافع «۱۵۷ق»، عن سلمة بن شبیب «۲۴۷ق»، و الأقوی حیلولة السند إلی أحمد بن علیّ العقیقی لتطابق الطبقة بین مشایخهما.

۶. فی النسخ: «مسلم»، و المثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن مسلمة بن قعنب القَعْنَبی الحارثی، أبوعبدالرحمن المدنی، نزیل البصرة. انظر: تهذیب الکمال، ج۱۶، ص۱۳۶/۳۵۷۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱۰، ص۲۵۷/۶۸.

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، أَعْطَاهُمُ اللهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، فَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ.[1]

[۳/۱۱۳] ابو الاسود از ام‌سلمه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ بسیار می‌فرمود: «امامان بعد از من، دوازده نفر به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است. پس وای بر کسی که با ایشان دشمنی کند!»

[۴/۱۱۴] وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام:

يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ، فَرَضِيتَ بِهِمْ إِخْوَاناً وَ رَضُوا بِكَ إِمَاماً، فَطُوبَى لَكَ وَ لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَقَ فِيكَ، وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَبَ عَلَيْكَ.

يَا عَلِيُّ، أَنَا الْمَدِينَةُ وَ أَنْتَ بَابُهَا، وَ مَا تُؤْتَى الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا.

يَا عَلِيُّ، أَهْلُ مَوَدَّتِكَ كُلُّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ، وَ أَهْلُ وَلَايَتِكَ كُلُّ أَشْعَثَ ذِي طِمْرَيْنِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَأَبَرَّ قَسَمَهُ.

يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ أَمَاكِنَ:[2] عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ -وَ أَنَا وَ أَنْتَ شَاهِدُهُمْ- وَ عِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ وَ عِنْدَ الْعَرْضِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.

يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللهِ، وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ سِلْمِي سِلْمُ اللهِ،[3] مَنْ سَالَمَكَ فَقَدْ سَالَمَنِي، وَ مَنْ سَالَمَنِي فَقَدْ سَالَمَ اللهَ.

يَا عَلِيُّ، بَشِّرْ شِيعَتَكَ أَنَّ اللهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ، وَ رَضِيَكَ لَهُمْ قَائِداً، وَ رَضُوا بِكَ وَلِيّاً.

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ[4] وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَ أَنْتَ أَبُو سِبْطَيَّ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «لمبغضیهم».

۲. فی «ت» «د»: «إخوانك فی أربعة أماكن فرحون».

۳. قوله: «و سلمك سلمی و سلمی سلم الله» لم یرد فی «ت» «د».

۴. فی «ت» «د»: «أنت مولی المؤمنین».

التِّسْعَةِ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

يَا عَلِيُّ، شِيعَتُكَ الْمُنْتَجَبُونَ، وَلَوْلَا أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ مَا قَامَ للهِ دِينٌ.

[۴/۱۱۴] و [ابو الاسود] با سند حديث قبل، از ام‌سلمه روايت كرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به على علیه السلام فرمود: اى على! خداوند محبت مسكينان و مستضعفان زمين را به تو عطا كرده، پس تو به برادرى با آنها راضى هستى و آنها به امامت تو راضى هستند، خوشا به حال تو و كسى كه تو را دوست بدارد و درباره‌ات راستگو باشد و واى بر كسى كه از تو كينه داشته و بر تو دروغ بندد!

اى على! من شهر[علم] هستم و تو بابِ آن هستى و وارد شهر نشوند، مگر از درش.

اى على! اهل مودّت تو، بسيار رجوع‌كننده به خدا و نگهدارندهٔ نفس هستند و اهل ولايت تو، مردمان ژوليده‌موى‌اند كه جز دو جامهٔ كهنه ندارند و اگر بر وقوع چيزى سوگند بخورند، خداوند سوگند ايشان را عملى مى‌كند.

اى على! برادران تو در سه جا شاد خواهند بود: هنگام جان دادن -كه من و تو شاهد آنها هستيم- و هنگام سؤال و جواب در قبرشان و هنگام عرض اعمال و عبور از صراط.

اى على! جنگ با تو، جنگ با من است و جنگ با من، جنگ با خداست. سازش با تو، سازش با من است و سازش با من، سازش با خداست. هر كه با تو سازش كند، با من سازش كرده و هر كه با من سازش كند، با خدا سازش كرده است.

اى على! شيعيانت را مژده بده كه خداوند از ايشان راضى بوده و به رهبرى تو بر آنها راضى است و آنها نيز به ولايت تو راضى هستند.

اى على! تو اميرمؤمنان و پيشواى روسفيدان بوده و پدر دو نوه‌ام و پدر نُه امام از صُلب حسين هستى و مهدىِ اين امت از ماست.

اى على! شيعيان تو برگزيده هستند و اگر تو و شيعيانت نبوديد، دين خدا برپا نمى‌شد.

[۵/۱۱۵] أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَيَّاشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي عُبَيْدُ اللهِ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَخْزُومِيُّ،

قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ حَمَّادٍ الْقَنَّادِ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمِ[۲] بْنِ الْبَرِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ التَّيْمِيُّ،[۳] عَنْ أَبِي ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ فَإِذَا مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِيٍّ، وَ رَأَيْتُ أَنْوَارَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ أَنْوَارَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ رَأَيْتُ نُورَ الْحُجَّةِ يَتَلَأْلَأُ مِنْ بَيْنِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، مَنْ هَذَا وَ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَنُودِيتُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا نُورُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، وَ هَذَا نُورُ سِبْطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ هَذَا نُورُ[۴] الْأَئِمَّةِ بَعْدَكَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَ هَذَا[۵] الْحُجَّةُ الَّذِي يَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلاً.

[۵/۱۱۵] ابوثابت از ام‌سلمه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، نگاه کردم و دیدم بر عرش نوشته است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم. انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و انوار علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و نور حجت را دیدم که در میان آنها مانند ستاره‌ای درخشان می‌درخشید.

---

۱. فی النسخ: «عمر بن حمّاد الأبحّ» و المثبت هو الصواب؛ لأنّه الراوی عن علیّ بن هاشم، و لأنّ الإسناد من عَمْرو بن حمّاد ورد فی: المستدرك علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۴/۴۶۲۸. و انظر: تهذیب الکمال، ج۲۱، ص۱۶۳/۴۱۴۷؛ همان، ج۲۱، ص۵۹۱/۴۳۵۰.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و فی سائر النسخ: «هشام». و هو علیّ بن هاشم بن البرید، أبو الحسن الخزّاز الکوفی. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۱۱۵/۶۵۶۱؛ تهذیب الکمال، ج۲۱، ص۱۶۳/۴۱۴۷.

۳. فی النسخ: «التمیمی» و المثبت هو الصواب. و هو عقیصا أبو سعید التیمی الکوفی، روی عن أبی ثابت مولی أبی ذرّ، و روی عنه هاشم بن البرید. انظر: المستدرك علی الصحیحین، ج۳، ص۱۳۴/۴۶۲۸؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۳۰۱/۶۷۵۰.

۴. فی «ت» «د»: «وهذه أنوار».

۵. فی «ج» «ح» زیادة: «نور».

عرض کردم: پروردگارا! این کیست و آنها که هستند؟

ندا آمد: ای محمد! این نور علی و فاطمه و این نور دو نوه‌ات حسن و حسین و این نور امامان بعد از تو از فرزندان حسین است که پاک و معصوم‌اند و این همان حجت است که دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

وَ هَذِهِ أُمُّ سَلَمَةَ رَوَى عَنْهَا: شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ، وَ قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ،[1] وَ أَبُو الْأَسْوَدِ، وَ أَبُو ثَابِتٍ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ رحمة الله علیه.[2]

و این ام‌سلمه است که شدّاد بن اوس و قیس بن ابی‌حازم و ابو الاسود و ابوثابت غلام ابوذر از او روایت کرده‌اند.

---

۱. المثبت عن «ج» «ح»، و هو الراوی عن أمّ سلمة کما تقدّم فی الحدیث ۱۱۲، و فی سائر النسخ: «الحکم بن قیس».

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب بیست و پنجم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الاِثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

بابِ آنچه از عایشه از رسول خدا صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۱۱۶] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ (الْخَطَّابِ)[۱] الزَّيَّاتُ -سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ-، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ [صَاحِبُ][۲] الْوَاقِدِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ:

كَانَ لَنَا مَشْرَبَةٌ[۳] وَ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِذَا أَرَادَ لِقَاءَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام لَقِيَهُ فِيهَا، فَلَقِيَهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَرَّةً فِيهَا وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا يَصْعَدَ إِلَيْهِ أَحَدٌ. فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ لَمْ يَعْلَمْ

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. و انظر إسناد أبى المفضّل، عن أبى عبد الله العلوى، عن الزيّات، فى الصحيفة السجاديّة، ص۱۰؛ جمال الأسبوع، ص۴۲۳.

۲. من عندنا، و هو الصواب، كما ورد ذيل الحديث ۱۱۹ من هذا الكتاب. و هو محمّد بن سعد بن منيع القرشى، أبو عبد الله البصرى، مولى بنى هاشم، كاتب محمّد بن عمر الواقدى، و صاحب كتاب الطبقات الكبرى. انظر: تاريخ بغداد، ج۲، ص۳۶۹/ ۸۷۶؛ تهذيب الكمال، ج۲۵، ص۲۵۵/ ۵۲۳۷.

۳. قال الخليل: «المشرَبة: الغرفة، و هى عند العامّة: المشرُبة التى تكون فى صفّة» «كتاب العين، ج۶، ص۲۵۷».

حَتَّى غَشِيَهَا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: ابْنِي، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ فَأَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ. فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام: أَمَا إِنَّهُ سَيُقْتَلُ.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: وَ مَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: أُمَّتُكَ.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أُمَّتِي تَقْتُلُهُ؟

قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَ أَشَارَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ وَ أَخَذَ مِنْهُ تُرْبَةً حَمْرَاءَ فَأَرَاهُ إِيَّاهَا فَقَالَ: هَذِهِ مِنْ تُرْبَةِ مَصْرَعِهِ.[1]

فَبَكَى رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام: لَا تَبْكِ فَسَوْفَ يَنْتَقِمُ اللهُ مِنْهُمْ بِقَائِمِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، وَ مَنْ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟

قَالَ: هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، كَذَا أَخْبَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّهُ سَيَخْلُقُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَلَداً وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً، خَاضِعاً (لِلّهِ)[2] خَاشِعاً، ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُحَمَّداً، قَانِتاً لِلّهِ سَاجِداً، ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ جَعْفَراً، نَاطِقٌ عَنِ اللهِ، صَادِقٌ فِي اللهِ، وَ يُخْرِجُ[3] مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُوسَى، وَاثِقٌ بِاللهِ، مُحِبٌّ فِي اللهِ، وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً، الرَّاضِي بِاللهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللهِ، وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ مُحَمَّداً، الرَّاغِبُ[4] فِي اللهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرَمِ اللهِ، وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ عَلِيّاً، الْمُكْتَفِي بِاللهِ وَ الْوَلِيُّ لِلّهِ، ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ ابْنَهُ وَ سَمَّاهُ عِنْدَهُ الْحَسَنَ، مُؤْمِنٌ بِاللهِ مُرْشِدٌ إِلَى اللهِ، وَ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَ لِسَانَ الصِّدْقِ وَ مُظْهِرَ الْحَقِّ حُجَّةَ اللهِ عَلَى بَرِيَّتِهِ، لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ، يُظْهِرُ اللهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ يَخْسِفُ بِهِ الْكُفْرَ وَ أَهْلَهُ.

---

١. رواه محمّد بن سعد إلى هنا وبهذا الإسناد في الطبقات الكبرى، متمم الصحابة، ج١، ص٤٢٥ / ٤١٣. و رواه من طريق ابن سعد ابنُ عساكر في تاريخ دمشق، ج١٤، ص١٩٤.

٢. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د».

٣. في «ت» «د» زيادة: «الله» وكذا في الموضع التالي.

٤. في «ت» «د»: «المرغِب».

قَالَ أَبُوالْمُفَضَّلِ: قَالَ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ قَالَ: قَالَ لِي أَبُوسَلَمَةَ: إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقُلْتُ لَهَا: مَا يَحْزُنُكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَتْ: فَقْدُ النَّبِيِّ وَ تَظَاهُرُ الْحَسِيكَاتِ،[۱] ثُمَّ قَالَتْ: يَا سَمُرَةُ ائْتِينِي بِالْكِتَابِ، فَحَمَلَتِ الْجَارِيَةُ إِلَيْهَا كِتَاباً فَفَتَحَتْهُ وَ نَظَرَتْ فِيهِ طَوِيلاً ثُمَّ قَالَتْ: صَدَقَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله.

فَقُلْتُ مَا ذَا يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَتْ: أَخْبَارٌ وَ قِصَصٌ كَتَبْتُهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

فَقُلْتُ: فَهَلَّا تُحَدِّثِينِي بِشَيْءٍ سَمِعْتِيهِ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله؟

فَقَالَتْ: حَدَّثَنِي[۲] رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ غَفَرَاللهُ لَهُ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ، وَ مَنْ أَسَاءَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ أُخِذَ فِيمَا مَضَى وَ فِيمَا بَقِيَ.

ثُمَّ قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟

قَالَ: فَأَطْبَقَتِ الْكِتَابَ ثُمَّ قَالَتْ: نَعَمْ، وَ فَتَحَتِ الْكِتَابَ وَ قَالَتْ: يَا بَا سَلَمَةَ، كَانَتْ لَنَا مَشْرَبَةٌ -وَ ذَكَرَتِ الْحَدِيثَ- فَأَخْرَجْتُ الْبَيَاضَ وَ كَتَبْتُ هَذَا الْخَبَرَ، فَأَمْلَتْ عَلَيَّ حِفْظاً وَ لَفْظاً ثُمَّ قَالَتْ: اكْتُمْهُ عَلَيَّ يَا بَا سَلَمَةَ مَا دُمْتُ حَيَّةً فَكَتَمْتُ عَلَيْهَا، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ مُضِيِّهَا دَعَانِي عَلِيٌّ عليه السلام فَقَالَ: أَرِنِي الْخَبَرَالَّذِي أَمْلَتْ عَلَيْكَ عَائِشَةُ.

قُلْتُ: وَ مَا الْخَبَرُيَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: الَّذِي فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِي، فَأَخْرَجْتُهُ إِلَيْهِ حَتَّى سَمِعَهُ.

أَخْبَرَنَا أَبُوالْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَزْيَدِ بْنِ أَبِي الْأَزْهَرِالْبُوشَنْجِيُّ النَّحْوِيُّ، قَالَ أَبُوالْمُفَضَّلِ: وَ حَدَّثَنِي[۳] (الْحَسَنُ بْنُ)[۴] عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّمْلِيُّ -بِالْبَصْرَةِ-، وَ أَبُوعَبْدِ اللهِ بْنُ أَبِي الثَّلْجِ، قَالَا: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ، قَالَ:

---

۱. فی «ت»: «و تظاهرت الحسكات» و الحسيكة و الحسكة: الحقد و العداوة.

۲. فی «ت» «د»: «قالت: نعم، حدّثنی حبيبی».

۳. فی «أ» «ع» «م»: «قال: حدّثنی أبوالمفضّل، قال: حدّثنی»، و المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب.

۴. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. و هو الحسن بن علی بن زكريّا بن صالح، أبوسعيد العدوی البصری، روی عنه الشيبانی. انظر: تاريخ بغداد، ج۷، ص۳۹۲/ ۳۹۱۰؛ كامل الزيارات، ص۵۲/ ۱۲، و راجع: الحديث ۵۶ من هذا الكتاب.

حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَزْيَدِ بْنِ أَبِي الْأَزْهَرِ الْبُوشَنْجِيُّ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ صَبِيحٍ الْيَشْكُرِيُّ،[١] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو أُوَيْسٍ،[٢] (عَنْ)[٣] مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

وَأَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ[٤] الْقِرْمِيسِينِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا (شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ)[٥] أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ كِشْمَرْدَ،[٦] قَالَ: حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ أَسْلَمَ[٧] أَبُو بَكْرٍ -بِبَغْدَاذَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ،[٨] قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَنْبَرٍ،[٩] [عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي

---

١. فى النسخ: «الشّكرى»، و المثبت هو الصواب. و هو إسماعيل بن صَبيح اليشكرى الكوفى، روى عن أبى أويس المدنى، و روى عنه أبوكريب الهمدانى. انظر: تهذيب الكمال، ج٣، ص١١٠/٤٥٣؛ تاريخ الإسلام، ج٥، ص٢٧٨/٤٢، والهامش التالى.

٢. فى النسخ: «أبو بشر»، و المثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن عبد الله بن أويس بن مالك بن أبى عامر الأصبحى، أبوأويس المدنى، روى عن محمّد بن المنكدر، و روى عنه إسماعيل بن صَبيح اليشكرى. انظر: تاريخ بغداد، ج١٠، ص٦/٥١١٧؛ تهذيب الكمال، ج١٥، ص١٦٦/٣٣٦١.

٣. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. انظر: الهامش السابق.

٤. فى النسخ: «جعفر» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن محمّد بن مَعْقِل العِجلى، أبوالحسن القِرْميسينى، نزيل شُهْرَزُد، روى عنه أبو المفضّل الشيبانى، و على ابن بابويه والد الصدوق. انظر: الأمالى للطوسى، ص٣١٧/٦٤٤؛ همان، ص٥٨٩/١٢٢١؛ علل الشرائع، ج١، ص١٧٩/١؛ الأنساب للسمعانى، ج١٠، ص٣٨٨/٣٢١٣.

٥. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. و انظر الإسناد من محمّد بن بشّار فى: صحيح البخارى، ج٩، ص٥/٦٨٧٩، و الحديث ٤١ و ٤٣ من كتابنا هذا.

٦. هو أبوالعباس أحمد بن كِشْمَرْد، سمع منه أبوالمفضّل فى داره ببغداد. انظر: بحارالأنوار، ج٩١، ص٢٣/٢١ عن قبس المصباح، الفرج بعد الشدّة للتنوخى، ج٢، ص٣٠٣.

٧. فى النسخ: «أشيم»، و المثبت هو الصواب. و هو خلّاد بن أسلم البغدادى، أبوبكر الصفّار، و يقال: أصله مروزى، روى عن النضر بن شميل المروزى. انظر: تاريخ بغداد، ج٨، ص٣٣٨/٤٤٥١؛ تهذيب الكمال، ج٨، ص٣٥١/١٧٣٥.

٨. فى «أ» «ع» «م»: «سهيل»، و فى «ت»: «شبيل»، و المثبت عن «د». و هو النضر بن شميل المازنى، أبو الحسن النحوى البصرى، نزيل مرو. انظر: الطبقات الكبرى، ج٧، ص٢٦٣/٣٦٤٦؛ تهذيب الكمال، ج٢٩، ص٣٧٩/٦٤٢١، والهامش السابق.

٩. فى النسخ: «جابر»، و المثبت هو الصواب. و هو هشام بن أبى عبد الله سنبر الدستوائى، أبوبكر البصرى، روى عنه النضر بن شميل. انظر: تهذيب الكمال، ج٣٠، ص٢١٥/٦٥٨٢.

كَثِيرٍ]،[1] عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ.[2]

[۱/۱۱۶] ابوسلمه از عایشه روایت کرده است: ما غرفه‌ای داشتیم که هر گاه پیامبر می‌خواست با جبرئیل ملاقات کند، در آنجا ملاقات می‌کرد. یک بار او را در آنجا ملاقات کرد و به من دستور داد که هیچ کس نزد ایشان بالا نرود، پس حسین وارد شد و ندانست و درون غرفه رفت.

جبرئیل پرسید: این کیست؟

حضرت فرمود: فرزندم؛ او را گرفت و روی زانوی خود نشاند.

جبرئیل گفت: بدان که او به زودی کشته خواهد شد.

حضرت پرسید: چه کسی او را خواهد کشت؟

جبرئیل گفت: امت تو او را خواهند کشت.

حضرت پرسید: امت من او را می‌کشند؟

جبرئیل گفت: آری و اگر بخواهی، تو را به زمینی خبر دهم که در آن کشته خواهد شد و به سوی طَفّ عراق [کربلا] اشاره کرد و از آنجا خاک سرخی برداشت و به حضرت نشان داد و گفت: این خاک از قتلگاه اوست.

پس رسول خدا گریست و جبرئیل به او عرض کرد: گریه مکن که به زودی خداوند به وسیلهٔ قائم شما اهل‌بیت از آنها انتقام می‌گیرد.

رسول خدا فرمود: حبیبم جبرئیل! قائم ما اهل‌بیت کیست؟

عرض کرد: او نهمین فرزند حسین است؛ پروردگارم به من چنین خبر داده است که به زودی از صُلب حسین، فرزندی می‌آفریند و او را نزد خود «علی» نام نهاده که در برابر خدا خاضع و خاشع است. از صُلب علی فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «محمد» نام نهاده که در برابر خدا مطیع و ساجد است. از صُلب محمد فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «جعفر» نام نهاده که او گویندهٔ از جانب خدا و راستگو دربارهٔ اوست. از

---

۱. من عندنا؛ لأنّ هشام الدستوائی یروی عن أبی سلمة بن عبدالرحمن الزهری بواسطته. مسند أبی داود الطیالسی، ج۳، ص۸۱/ ۱۵۷۸؛ مسند إسحاق بن راهویه، ج۲، ص۴۷۱/ ۱۰۴۶ و ۱۰۵۰؛ صحیح البخاری، ج۱، ص۶۵/ ۲۸۶.

۲. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس: «بلغ العرض والحمد لله»، وبخطّ بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر».

صُلب او فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «موسی» نام نهاده که اعتمادکننده بر خدا و دوست‌دارندهٔ در راه اوست. از صُلب او فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «علی» نام نهاده که راضی به خدا و دعوت‌کننده به سوی اوست. از صُلب او فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «محمد» نام نهاده که مشتاق خدا و مدافع حرم اوست. از صُلب او فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «علی» نام نهاده که اکتفاکننده به خدا و ولیّ اوست. از صُلب او فرزندش را بیرون آورد و او را نزد خود «حسن» نام نهاده که مؤمن به خدا و ارشادکننده به سوی اوست. از صُلب او کلمهٔ حق و لسان صدق و پیروزگردانندهٔ حق را بیرون آورد که حجت خدا بر خلق است؛ او غیبتی طولانی دارد و خداوند به وسیلهٔ او اسلام و اهل آن را پیروز گرداند و کفر و اهل آن را نابود سازد.

[تکملهٔ حدیث]: محمد بن ابراهیم روایت کرده است که ابوسلمه به من گفت: روزی بر عایشه وارد شدم، در حالی که ناراحت بود و به او گفتم: ای مادر مؤمنان! چه چیز تو را ناراحت کرده است؟

گفت: فقدان پیامبر و آشکار شدن کینه‌ها و دشمنی‌ها. سپس به کنیزش گفت: ای سمُره! آن کتاب را برای من بیاور. کنیزک کتابی را برایش آورد و عایشه آن را باز کرد و نگاهی طولانی در آن نمود و سپس گفت: رسول خدا درست فرمود!

گفتم: ای مادر مؤمنان! آن چیست؟

گفت: خبرها و داستان‌هایی است که از رسول خدا نوشته‌ام.

گفتم: چرا از آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، برای من حدیثی نمی‌گویی؟

گفت: رسول خدا به من فرمود: هر که در باقی‌ماندهٔ عمرش نیکی کند، خداوند گذشته و آینده‌اش را بیامرزد. هر که در باقی‌ماندهٔ عمرش بدی کند، به خاطر گذشته و آینده‌اش گرفتار شود.

سپس گفتم: ای مادر مؤمنان! آیا پیامبر به شما سفارش کرده که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟

در این هنگام کتاب را بست و گفت: آری! و دوباره کتاب را گشود و گفت: ای

اباسلمه! ما غرفه‌ای داشتیم ... و حدیث قبل را [چنانچه گذشت] بیان کرد.

من نیز ورقهٔ سفیدی درآورده و این خبر را نوشتم و او همین الفاظ را از حفظ بر من املا کرد. سپس گفت: ای اباسلمه! تا من زنده‌ام این حدیث را از جانب من کتمان کن.

من نیز چنین کردم و بعد از رفتن او، علی علیه‌السلام مرا طلبید و فرمود: خبری را که عایشه برایت املا کرد به من نشان بده.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! کدام خبر؟

فرمود: همان که نام اوصیاءِ بعد از من در آن است. من نیز آن ورقه را بیرون آوردم [و برایش خواندم] تا اینکه همهٔ آن را شنید.

حسن بصری نیز همین حدیث را از ابوسلمه روایت کرده است.

محمد بن منکدر نیز همین حدیث را از ابوسلمه روایت کرده است.

هشام بن زید نیز همین حدیث را از ابوسلمه روایت کرده است.

یحیی بن ابی‌کثیر نیز همین حدیث را از ابوسلمه روایت کرده است.

باب بیست و ششم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا عَنْ أَبِيهَا صلى الله عليه وآله فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عليهم السلام

باب آنچه از فاطمه عليها السلام از پدرش صلى الله عليه وآله در نصّ بر دوازده امام عليهم السلام روایت شده است.

[۱/۱۱۷] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَقِيلٍ الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ أَبِي خَالِدٍ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَمَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ، عَنْ فَاطِمَةَ[۱] قَالَتْ:

دَخَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عِنْدَ وِلَادَتِي الْحُسَيْنَ عليه السلام[۱] فَنَاوَلْتُهُ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَى بِهَا وَ أَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ: خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ، فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.

[۱/۱۱۷] زینب، دختر امیرمؤمنان عليه السلام، از مادرش فاطمه عليها السلام روایت کرده است: «رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگام ولادت حسین عليه السلام بر من وارد شد و من او را در پارچهٔ زردی به ایشان دادم. حضرت آن پارچه را کنار گذاشت و پارچهٔ سفیدی برداشت و او را در آن پیچید.

---

۱. فی «ت»: «عند ولادة ابنی الحسین».

سپس فرمود: ای فاطمه! او را بگیر که او امام و پدر امامان است. نُه نفر از صُلب او امامان نیکوکارند و نُهمی قائم ایشان است».

[۲/۱۱۸] حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي هَارُونَ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ (شَيْبَانَ[۱] الْقَزْوِينِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۲] أَبُوعُمَرَ أَحْمَدُ بْنُ)[۳] عَلِيِّ الْعَبْدِيُّ،[۴] قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ أَسْلَمَ الْمَكِّيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ فَاطِمَةَ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا- تَقُولُ:

سَأَلْتُ أَبِي عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى-: «وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؟[۵]

قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي، عَلِيٌّ وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، فَهُمْ رِجَالُ الْأَعْرَافِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُهُمْ وَ يَعْرِفُونَهُ، وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ يُنْكِرُونَهُ، لَا يُعْرَفُ اللهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِهِمْ.

[۲/۱۱۸] ابوذر گوید: از فاطمه علیها السلام شنیدم که می‌فرمود: از پدرم دربارهٔ این آیه پرسیدم: «و بر روی اَعراف، مردانی هستند که همه را به سیمایشان می‌شناسند».

حضرت فرمود: آنها امامان بعد از من هستند که علی و دو نوه‌ام و نُه نفر از صُلب حسین‌اند.

ایشان مردان اعراف هستند که داخل بهشت نشود، مگر کسی که ایشان را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل جهنم نشود، مگر کسی که ایشان را انکار کند و آنها نیز منکر او شوند و خداوند فقط از راه معرفتِ آنها شناخته شود.

---

۱. المثبت عن «ت» «ج» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «سنان». و هو أبوعبد الله القزويني، نزيل بغداد، روى عنه التلّعكبري، و له منه إجازة. انظر: رجال الطوسي، ص۴۲۳/ ۶۰۹۷؛ تاريخ بغداد، ج۸، ص۶/ ۴۰۳۸.

۲. في «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. ما بين القوسين سقط عن «أ» لتمزّق النسخة، وإنّما أثبتناه عن سائر النسخ.

۴. المثبت عن «ت»، و في «د»: «الفيدي» و في سائر النسخ: «القَندي». و هو أحمد بن عليّ الفائدي، أبوعمر القزويني، يلقّب بالعبدي. انظر: رجال النجاشي، ص۹۵/ ۲۳۷؛ علل الشرائع، ج۱، ص۲۴۹/ ۵.

۵. سوره اعراف، آیه ۴۶.

[۳/۱۱۹] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي[۲] مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ التِّرْمِذِيُّ،[۳] قَالَ حَدَّثَنِي[۴] عَبْدُ اللهِ بْنُ صَالِحٍ -كَاتِبُ اللَّيْثِ-، قَالَ: حَدَّثَنَا رِشْدِينُ بْنُ سَعْدٍ،[۵] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يُوسُفَ الْحَارِثُ[۶] بْنُ يُوسُفَ الْأَنْصَارِيُّ -مِنْ بَنِي الْخَزْرَجِ-، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ[۷] الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْأَئِمَّةِ؟

فَقَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ أَنْتَ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»،[۸] فَإِذَا مَضَيْتَ فَابْنُكَ الْحَسَنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و فى «ج» «ح»: «علىّ بن الحسن» و فى سائر النسخ: «الحسن بن علىّ». و هو إمّا أبوعبد الله الحسين بن علىّ الخزاعى، و إمّا علىّ بن الحسن بن مندة، و كلاهما من مشايخ المؤلّف، و رويا عن التلّعكبرى، كما هو موجود فى أسانيد الكتاب، و قد تقدّمت ترجمتهما فى مشايخ المؤلّف فى المقدّمة.

۲. فى «ت» «د» «ع»: «حدّثنا».

۳. فى «ت» «د» «م»: «الفزارى» و فى سائر النسخ: «الرازى» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن إسماعيل بن يوسف السُّلَمى، أبوإسماعيل التِّرمذى، نزيل بغداد، روى عن عبد الله بن صالح. انظر: تاريخ بغداد، ج۲، ص۴۰/ ۴۳۵؛ تهذيب الكمال، ج۲۴، ص۴۸۹/ ۵۰۷۰.

۴. فى «ت» «د»: «حدّثنا».

۵. فى «أ»: «رشيد بن سعد» و فى «ت» «د» «ع» «م»: «رشد بن سعد» و فى «ج» «ح»: «رشيد بن سعيد» و المثبت هو الصواب. و هو رشدين بن سعد بن مفلح بن هلال المهرى، أبوالحجّاج المِصْرى، روى عنه عبد الله بن صالح. انظر: تهذيب الكمال، ج۹، ص۱۹۱/ ۱۹۱۱، و الهامش التالى.

۶. فى «ت» «د»: «الحسين» و فى سائر النسخ: «الحسن» و المثبت هو الصواب. و هو أبو يوسف الحارث بن يوسف الأنصارى، من بنى الحارث بن الخزرج. و انظر الإسناد من عبد الله بن صالح فى: المعجم الكبير، ج۱، ص۶۹/ ۷۲؛ معجم الصحابة للبغوى، ج۴، ص۳۱۱؛ معرفة الصحابة، ج۱، ص۴۳/ ۱۵۷؛ تاريخ دمشق، ج۴۴، ص۴۶۲ و ۴۶۳.

۷. المثبت عن «ت» «د»، و فى «أ» «م»: «سهيل بن سعيد» و فى «ج» «ح»: «سهل بن سعيد». و هو سهل بن سعد بن مالك بن خالد الأنصارى الساعدى، أبوالعباس المدنى. انظر: التاريخ الكبير، ج۴، ص۹۷/ ۲۰۹۲؛ تهذيب الكمال، ج۱۲، ص۱۸۸/ ۲۶۱۲، و الهامش السابق.

۸. سوره احزاب، آيه ۶.

أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى مُوسَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ «أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، يَفْتَحُ اللهُ تَعَالَى بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، فَهُمْ أَئِمَّةُ الْحَقِّ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَسَرَّةُ[1] بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ[2] الْقُرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ صَاحِبُ الْوَاقِدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْوَاقِدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهَا- وَ فِي يَدِهَا لَوْحٌ مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ[3].

[۳/۱۱۹] سهل بن سعد انصاری گوید: از فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ امامان پرسیدم؛ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار به علی علیه السلام می‌فرمود:

ای علی! تو امام و جانشین بعد از من هستی، و تو به مؤمنان از خودشان اولی‌تری و چون تو بروی، فرزندت حسن به مؤمنان از خودشان اولی‌تراست و چون او برود، حسین به مؤمنان از خودشان اولی‌تراست و چون او برود، فرزندش علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تراست و چون او برود، فرزندش محمد به مؤمنان از خودشان اولی‌تراست و چون او برود، فرزندش جعفر به مؤمنان از خودشان اولی‌تراست و چون او برود، فرزندش موسی

---

١. المثبت عن «ج» «ح»، و في سائر النسخ: «ميسرة». و هو مسرّة بن عبد الله، أبوشاكر الخادم، مولى المتوكّل على الله، روى عن أبي بكر بن أبي الدنيا. انظر: تاريخ بغداد، ج١٣، ص٢٧٠/ ٧٢٢٨؛ تهذيب الكمال، ج١٦، ص٧٢/ ٣٥٤٢.

٢. في النسخ: «عبد الله» و المثبت هو الصواب. و هو عبد الله بن محمّد بن عُبَيد بن سفيان بن قيس القرشي الأُموي مولاهم، أبوبكر بن أبي الدنيا البغدادي الحافظ، روى عن محمّد بن سعد، و روى عنه مسرّة بن عبد الله. انظر: تاريخ بغداد، ج١٠، ص٨٩/ ٥٢٠٩؛ تهذيب الكمال، ج١٦، ص٧٢/ ٣٥٤٢.

٣. في هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدي علي».

به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون او برود، فرزندش علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون او برود، فرزندش محمد به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون او برود، فرزندش علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون او برود، فرزندش حسن به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون او برود، فرزندش مهديِ قائم به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است. خداوند به وسیلهٔ او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را می‌گشاید.

ایشان امامان حق و زبان‌های صدق و راستی هستند. هر که ایشان را یاری کند، [از جانب خدا] یاری شود و هر که ایشان را یاری نکند، یاری نخواهد شد.

جابر بن عبدالله انصاری نیز گوید: نزد فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و در دست ایشان لوحی از زمرد سبز دیدم ... و همین حدیث را ذکر کرد.

[۴/۱۲۰] وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ قَابُوسَ الْقُمِّيُّ -بِقُمَّ-، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: قَالَتْ لِي أُمِّي فَاطِمَةُ عليها السلام:

لَمَّا وَلَدْتُكَ دَخَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فَنَاوَلْتُكَ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَى بِهَا وَ أَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّكَ بِهَا فَأَذَّنَ فِي أُذُنِكَ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى[۱] ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ، خُذِيهِ فَإِنَّهُ أَبُو الْأَئِمَّةِ، تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ.[۲]

[۴/۱۲۰] امام حسین علیه السلام روایت کرده است که مادرم فاطمه علیها السلام به من فرمود: هنگامی که تو را به دنیا آوردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و تو را در پارچهٔ زردی به ایشان دادم. حضرت آن پارچه را کنار گذاشت و پارچهٔ سفیدی برداشت و تو را در آن پیچید و در گوش راستت اذان و در گوش چپت اقامه گفت.

سپس فرمود: ای فاطمه! او را بگیر، به راستی که او پدر امامان است؛ نُه نفر از فرزندان او امامان نیکوکارند و نُهمی، قائمِ ایشان است.

---

۱. فی «ت» «د»: «و أذّن فی أذنك الأيمن و أقام فی الأيسر».

۲. فی «ت» «د»: «و التاسع مهديّهم».

[٥/١٢١] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[١] أَبُو أَحْمَدَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ الْحُسَيْنِ[٢] النَّصِيبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَيْنَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى[٣]، عَنْ عَبْدِ الْمُهَيْمِنِ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ فَاطِمَةَ عليها السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ فَقَالَتْ:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[٥/١٢١] سهل بن سعد ساعدی گوید: «از فاطمه عليها السلام دربارهٔ امامان پرسیدم؛ فرمود: از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از من به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند».

[٦/١٢٢] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[٤] مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا،[٥] عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الضَّحَّاكِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ مَحْمُودِ بْنِ لَبِيدٍ[٦] قَالَ:

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله كَانَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ وَتَأْتِي قَبْرَ حَمْزَةَ وَتَبْكِي هُنَاكَ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ أَتَيْتُ قَبْرَ حَمْزَةَ فَوَجَدْتُهَا تَبْكِي هُنَاكَ. فَأَمْهَلْتُهَا حَتَّى

---

١. في «ت» «د»: «حدّثنا».

٢. المثبت عن «ت» «د»، وهو الصواب، وفي سائر النسخ: «عبد الله بن الحسن». وهو عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم بن عليّ بن عبيد الله بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب، أبو أحمد العلوي النصيبي، روى عنه أبو المفضّل الشيباني. انظر: تاريخ بغداد، ج١٠، ص٣٤٦/٥٤٩١.

٣. في النسخ: «عليّ» والمثبت هو الصواب. وهو يعقوب بن محمّد بن عيسى بن عبد الملك بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف الزُّهري القرشي، أبو يوسف المدني، روى عن عبد المهيمن بن عباس بن سهل بن سعد الأنصاري الساعدي، و روى عنه أبو العَيْناء محمّد بن القاسم. انظر: الطبقات الكبرى، ج٥، ص٥٠٥/١٤٧٣؛ تهذيب الكمال، ج٣٢، ص٣٦٧/٧١٠٥. وانظر الإسناد من يعقوب بن محمّد في: مسند الروياني، ج٢، ص٢٢٤/١٠٨٤؛ معرفة الصحابة، ج٣، ص١٢٥٨/٣١٦٢.

٤. في «ت» «د»: «حدّثنا».

٥. في النسخ: «محمّد بن عليّ بن زكريّا» والمثبت هو الصواب. وهو محمّد بن زكريّا بن دينار، أبو عبد الله الغلابي البصري، روى عن عبد الله بن الضحّاك. انظر: رجال النجاشي، ص٣٤٦/٩٣٦، وراجع: الحديث ٩٨ من كتابنا هذا.

٦. المثبت عن «ت» «د»، وهو الصواب، وفي «أ» «م» «ج»: «محمّد بن لبيد». وهو محمود بن لبيد بن عقبة بن رافع الأنصاري الأشهلي، أبو نعيم المدني. انظر: الطبقات الكبرى، ج٥، ص٥٧/٦٥٥؛ تهذيب الكمال، ج٢٧، ص٣٠٩/٥٨٢٠.

سَكَتَتْ ثُمَّ أَتَيْتُهَا فَسَلَّمْتُ[۱] عَلَيْهَا وَ قُلْتُ: يَا سَيِّدَةَ النِّسْوَانِ، قَدْ وَاللهِ قَطَعْتِ أَنْيَاطَ قَلْبِي مِنْ بُكَائِكِ.

فَقَالَتْ: يَا بَا عُمَرَ، يَحِقُّ لِيَ الْبُكَاءُ فَلَقَدْ أُصِبْتُ بِخَيْرِ الْآبَاءِ رَسُولِ اللهِ، وَا شَوْقَاهْ إِلَى رَسُولِ اللهِ. ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ:

إِذَا مَاتَ يَوْماً مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ　　　وَ ذِكْرُ أَبِي مُذْ مَاتَ وَاللهِ أَكْثَرُ

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدَتِي، أَنَا سَائِلُكِ عَنْ مَسْأَلَةٍ تَلَجْلَجُ فِي صَدْرِي. قَالَتْ: سَلْ.

قُلْتُ: هَلْ نَصَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَبْلَ وَفَاتِهِ عَلَى عَلِيٍّ بِالْإِمَامَةِ؟

قَالَتْ: وَا عَجَبَا، أَنَسِيتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ.

قُلْتُ: قَدْ كَانَ ذَلِكِ، وَ لَكِنْ أَخْبِرِينِي بِمَا أَسَرَّ[۲] إِلَيْكِ.

قَالَتْ: أُشْهِدُ اللهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيٌّ خَيْرُ مَنْ أُخَلِّفُهُ فِيكُمْ، وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، لَئِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيِّينَ، وَ لَئِنْ خَالَفْتُمُوهُمْ لَيَكُونُ الاِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدَتِي، فَمَا بَالُهُ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ؟

قَالَتْ: يَا بَا عُمَرَ، لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي -أَوْ قَالَتْ: مَثَلُ عَلِيٍّ-.

ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا عِتْرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللهِ اثْنَانِ وَ لَوَرِثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَنْ أَخَّرَهُ اللهُ، وَ أَخَّرُوا مَنْ قَدَّمَهُ اللهُ حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمَبْعُوثَ وَ أَوْدَعُوهُ الْجَدَثَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَ عَمِلُوا بِآرَائِهِمْ، تَبّاً لَهُمْ أَوَلَمْ يَسْمَعُوا اللهَ يَقُولُ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ

---

۱. فی «ت» «د»: «فأتيتها و سلّمت».

۲. كذا فی «د» «ع» «م»، و فی «ت» و نسخة بدل «ج»: «أشير»، و فی «ج» «ح»: «أشار»، و فی «أ» صُيّرت: «أشير».

مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»،[1] بَلَى لَقَدْ سَمِعُوا اللهَ[2] وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللهُ: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»،[3] هَيْهَاتَ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا آمَالَهُمْ وَ نَسُوا آجَالَهُمْ «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»،[4] أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ.

[۶/۱۲۲] محمود بن لبید گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام به قبور شهدا می‌آمد و بر سر قبر حمزه رفته، آنجا می‌گریست. روزی بر سر قبر حمزه آمدم و ایشان را دیدم که در آنجا گریه می‌کند، پس او را به حال خود گذاردم تا آرام شد. آن گاه نزد او آمدم و سلام کرده و گفتم: ای سرور بانوان! به خدا سوگند که با گریه‌ات شاهرگ قلب مرا پاره کردی!

فرمود: ای اباعمر! گریه برای من سزاوار است؛ زیرا به مصیبت از دست دادنِ بهترینِ پدران، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار شده‌ام، چقدر مشتاق دیدار رسول خدا هستم. سپس شعری خواند [که ترجمه‌اش چنین است]:

وقتی کسی بمیرد، کمتر از او یاد می‌شود؛ ولی به خدا سوگند! یادِ پدرم از روزی که مرده، بیشتر شده است.

عرض کردم: ای سرور من! می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم که در سینهٔ من خلجان می‌کند. فرمود: بپرس.

عرض کردم: آیا رسول خدا پیش از وفاتش بر امامت علی تصریح کرد؟

فرمود: عجیب است! آیا روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟

عرض کردم: آن ماجرا صحیح است، ولی مرا به آنچه در نهان به شما گفته آگاه فرما.

فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم که از او شنیدم که می‌فرمود: علی بهترین کسی است که پس از خود در میان شما بر جای می‌گذارم و او امام و جانشین بعد از من است و دو نوه‌ام و نُه نفر از صُلب حسین، امامان نیکوکارند. اگر از ایشان پیروی کنید، ایشان را

---

۱. سوره قصص، آیه ۶۸.

۲. فی «ت» «د»: «بل سمعوا».

۳. سوره حج، آیه ۴۶.

۴. سوره محمد، آیه ۸.

هدایتگرانِ هدایت‌شده می‌یابید و اگر با ایشان مخالفت کنید، تا روز قیامت در میان شما اختلاف خواهد بود.

عرض کردم: ای سرور من! پس چرا از حق خویش دفاع نکرد؟

فرمود: ای اباعمر! رسول خدا ﷺ فرموده است: مَثَل امام -یا فرمود: مَثَل علی- مَثَل کعبه است که به سوی او روند و او به سوی کسی نیاید.

سپس فرمود: به خدا سوگند که اگر حق را به اهلش واگذارده و از عترت پیامبر پیروی کرده بودند، حتی دو نفر دربارهٔ خدا اختلاف نمی‌کردند و گذشتگان و آیندگان آن را از هم ارث می‌بردند تا قائم ما قیام کند که نهمین فرزند حسین است، ولی آن کسی را که خداوند مؤخر داشته بود، مقدم داشتند و آن کسی را که خداوند مقدم داشته بود، مؤخر داشتند و به محض اینکه پیامبر را در قبر نهاده و به خاک سپردند، خواستهٔ دل خود را برگزیدند و به رأی خود عمل کردند. نابودی بر آنها باد! آیا نشنیدند که خداوند می‌فرماید: «و پروردگار تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و برای ایشان اختیاری نیست»؟ بله شنیده‌اند ولی همان گونه که خداوند فرموده: «چشم‌ها کور نیست، ولیکن قلب‌هایی که در سینه‌هاست کور است».

هیهات! اینها آرزوهایشان را در دنیا گستردند و مرگ خود را فراموش کردند. «سرنگون شوند و خداوند اعمالشان را باطل گرداند». پروردگارا! از نقصان بعد از فراوانی [و فساد امور بعد از اصلاح آن] به تو پناه می‌برم.

فَهَذِهِ فَاطِمَةُ رَوَتْ عَنْهَا: ابْنَتُهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ، وَ أَبُوذَرٍّ، وَ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ[1] الْأَنْصَارِيُّ، وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيُّ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ عَبَّاسُ بْنُ سَعْدٍ[2] السَّاعِدِيُّ، [وَ مَحْمُودُ بْنُ لَبِيدٍ].[3][4]

و این فاطمه ﷺ است که دخترش زینب و ابوذر و سهل بن سعد انصاری و جابر بن

---

۱. فی «أ» «م» «سهیل بن سعید»، والمثبت عن سائر النسخ، و قد تقدّم فی الحدیث ۱۱۹، فراجع.

۲. کذا فی النسخ، والصحیح: «سهل بن سعد»، و قد تقدّم فی الحدیث ۱۲۱، فراجع.

۳. من عندنا؛ لأنه روی عن فاطمة ﷺ فی الحدیث الأخیر من هذا الباب، فراجع.

۴. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

عبدالله انصاری و حسین بن علی علیهما السلام و عباس بن سعد و محمود بن لبید از او روایت کرده‌اند.

[مناقشة مع المخالفين في روايات النصّ على الأئمّة الاثني عشر عليهم السلام]

فَتَأَمَّلُوا -رَحِمَكُمُ اللهُ- أَمْرَ[1] هٰؤُلَاءِ الرُّوَاةِ مِنْ أَجِلَّاءِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ وَ خِيَارِ الْعِتْرَةِ وَ أَمْرَ التَّابِعِينَ الَّذِينَ نَقَلُوا عَنْهُمْ هٰذِهِ الْأَخْبَارَ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، هَلْ يَجُوزُ عَلَى أَمْثَالِهِمُ افْتِعَالُ الْكَذِبِ وَ هُمْ مُتَبَاعِدُو الْهِمَمِ وَ الْأَوْطَانِ، مُخْتَلِفُو الْآرَاءِ وَ الدِّيَانَاتِ مَعَ اتِّفَاقَاتِ الْمَعَانِي فِي الْعِبَارَاتِ الْمُخْتَلِفَاتِ -وَ هُمْ عَدَدٌ كَثِيرٌ وَ جَمٌّ غَفِيرٌ- وَ قَدِ اسْتَوْفَوْا جَمِيعَ شَرَائِطِ التَّوَاتُرِ، ثُمَّ رَأَيْنَاهُمْ مُجْمِعِينَ[2] عَلَى تَلَقِّي الْأَخْبَارِ الَّتِي وَرَدَتْ بِالنَّصِّ عَلَى الْإِمَامِ[3] فُلَانٌ ثُمَّ فُلَانٌ بِالْقَبُولِ.

كَلَّا وَ لَا يَجُوزُ عَلَى أَمْثَالِهِمُ افْتِعَالُ الْكَذِبِ بِهٰذِهِ الْمُقَدَّمَاتِ، وَ لَوْ جَازَ عَلَى أَمْثَالِهِمُ افْتِعَالُ الْكَذِبِ لَجَازَ لِقَائِلٍ مِنَ الْبَرَاهِمَةِ أَنْ يَقُولَ: إِذَا كَانَتِ الْإِمَامِيَّةُ وَ حَالُهُمْ فِي دَهْرِنَا الْحَالَ الَّتِي تُعْرَفُ -وَ قَدِ اسْتَوْفَوْا جَمِيعَ شَرَائِطِ التَّوَاتُرِ- ثُمَّ كَانَتْ أَخْبَارُهُمُ الَّتِي رَوَوْهَا عِنْدَكُمْ لَيْسَ[4] لَهَا أَصْلٌ -وَ إِنَّمَا افْتَعَلُوهَا مَحَبَّةً لِأَئِمَّتِهِمْ- فَلِمَ أَنْكَرْتُمْ قَوْلَنَا وَ تَعَجَّبْتُمْ مِنَّا لَمَّا زَعَمْنَا أَنَّ الْمُسْلِمِينَ يُحِيلُونَ فِيمَا يَحْكُونَ مِنْ بَرَاهِينِ نَبِيِّهِمْ عَلَى السَّرَابِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَطْمِسُوا نُورَ الشَّمْسِ وَ هٰذِهِ أَخْبَارٌ قَدِ افْتَعَلُوهَا مَحَبَّةً لِنَبِيِّهِمْ، فَلَا بُدَّ فِي هٰذَا مِنْ أَحَدِ أَمْرَيْنِ: إِمَّا الِاعْتِرَافُ بِصِحَّةِ أَخْبَارِ الْإِمَامِيَّةِ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ فَصَحَّ بِصِحَّتِهَا مَذْهَبُهُمْ أَوِ الِانْقِيَادُ لِلْبَرَاهِمَةِ،[5] وَ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَاسِطَةٌ يُمْكِنُ التَّعَلُّقُ بِهَا، وَ إِثْبَاتُ الْإِمَامَةِ أَحْسَنُ مِنْ نَفْيِ النُّبُوَّةِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ لَمْ يَنْقُلُوا إِلَيْنَا هٰذِهِ الْأَخْبَارَ أَسْلَافُنَا وَ لَمْ يُثْبِتُوهَا فِي كُتُبِهِمْ وَ لَمْ يَنْشُرُوهَا فِي الْآفَاقِ حَتَّى سَمِعْنَاهَا كَمَا سَمِعْتُمْ وَ رَوَيْنَاهَا كَمَا رَوَيْتُمْ؟ أَوَ يَجُوزُ عَلَى الْعَدَدِ

۱. فی «ت» «د»: «من» بدلاً من: «أمر».

۲. کذا فی «أ» «م»، و فی سائر النسخ: «مجتمعين».

۳. فی «ج» «ح»: «على إمامة».

۴. فی «ت» «د»: «لم تكن» بدلاً من: «ليس».

۵. فی «ج» «ح»: «الاقتداء بالبراهمة».

الْكَثِيرِ وَ عَلَى مَنْ تَتَوَاتَرُ بِهِ الْأَخْبَارُ أَنْ يَكْتُمُوا خَبَراً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ أَشَدَّ حَاجَةٍ وَ هُوَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْخَطِيرِ الشَّرِيفِ الرَّفِيعِ وَ قَدْ تُوُعِّدُوا عَلَى كِتْمَانِهِ وَ وُعِدُوا عَلَى إِذْعَانِهِ لِلْأَسْبَابِ الَّتِي ذَكَرْتُمْ؟

فَإِنْ قُلْتُمْ: نَعَمْ، قُلْنَا: وَ إِذَا جَازَ عَلَيْهِمُ الْكِتْمَانُ لِخَبَرٍ هَذَا سَبِيلُهُ لِتِلْكَ الْأَسْبَابِ فَلِمَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ تَعَمُّدُ الْكَذِبِ فِيمَا أَحَسُّوا وَ عَايَنُوا، وَ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْكِتْمَانِ وَ الْكَذِبِ؟

قُلْنَا لَهُمْ: إِنَّا لَا نُجِيزُ وُقُوعَ الْكِتْمَانِ مِنَ الْعَدَدِ الْكَثِيرِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَتَغَيَّرَ حَالُهُمْ وَ يَحْتَالَ عَلَيْهِمْ مُحْتَالٌ فِي إِدْخَالِ شُبْهَةٍ عَلَيْهِمْ يُزِيلُهُمْ بِهَا عَنْ دِينِهِمْ، فَإِذَا تَغَيَّرَتِ الْحَالُ وَ عَمِلَتِ الشُّبْهَةُ وَ زَالَ الْقَوْمُ عَنِ الدِّينِ أَمْكَنَ أَنْ يُعْرِضُوا عَمَّا قَدْ كَانُوا سَمِعُوهُ وَ عَايَنُوهُ، فَإِذَا أَعْرَضُوا أَمْكَنَ وُقُوعُ الْكِتْمَانِ عَلَى الْأَيَّامِ وَ تَطَاوُلِهَا وَ بِمَا يَعْرِضُ فِيهَا مِنْ غَلَبَةِ سُلْطَانٍ جَائِرٍ يَقْصِدُ الَّذِينَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ فَيَقْتُلُهُمْ وَ يُشَرِّدُهُمْ وَ يُخَوِّفُهُمْ حَتَّى يَسْكُتَ الْعُلَمَاءُ وَ يَتَّخِذُ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَّالاً فَيَضِلُّونَ وَ يُضِلُّونَ.

وَ الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ مَا ادَّعَيْنَاهُ أَنَّا وَجَدْنَا قَوْمَ مُوسَى لَمَّا تَغَيَّرَتْ حَالُهُمْ وَ تَمَكَّنَتِ الشُّبْهَةُ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَعْرَضُوا عَمَّا قَدْ كَانُوا سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ مِنْ قَوْلِ مُوسَى عليه‌السلام: «إِنَّ رَبَّهُمُ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ»، وَ لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَى مَا فِي عُقُولِهِمْ مِنْ أَنَّ الصَّانِعَ لَا يُشْبِهُ صَنْعَتَهُ، وَ لَا إِلَى مَا كَانَ يُذَكِّرُهُمْ بِهِ هَارُونُ حَتَّى هَمُّوا بِقَتْلِهِ وَ «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى»،[1] وَ هَذَا عِنْدَمَا قَالَ لَهُمْ هَارُونُ: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي».[2]

وَ بَيْنَ وُقُوعِ الْكِتْمَانِ عَلَى هَذِهِ الْجِهَةِ وَ بَيْنَ وُقُوعِ الْكَذِبِ فَصْلٌ وَاضِحٌ، وَ هُوَ: أَنَّ الْكِتْمَانَ إِذَا وَقَعَ عَلَى هَذِهِ الْجِهَةِ وَقَعَ بِشُبْهَةٍ يُمْكِنُ مَعَهَا أَنْ يَتَوَهَّمَ الْقَوْمُ أَنَّهُمْ عَلَى صَوَابٍ مَا، وَ الْكَذِبُ لَا يُمْكِنُ وُقُوعُهُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ يُمْكِنُ الْمُحْتَالِينَ[3] مِنَ الرُّؤَسَاءِ أَنْ يَقُولُوا لِلْقَوْمِ الَّذِينَ سَمِعُوا خَبَراً: إِنَّ مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ وَ غَرَضَ الْمُخَاطِبِ لَكُمْ بِهِ لَمْ يَكُنْ مَا

---

۱. سوره طه، آیه ۹۱.

۲. سوره طه، آیه ۹۰.

۳. فی «ت» «د»: «یمکن المحتالون» و فی «ج» «ح»: «یمکن للمحتالین».

سَبَقَ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ قَدْ غَلِطْتُمْ وَ أَخْطَأْتُمْ وَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمُرَادِهِ وَ مَقْصُودِهِ، وَ إِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنَّا أَفْسَدْتُمُ الْإِسْلَامَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنَى، وَ لَيْسَ يُمَكِّنُ الرُّؤَسَاءَ أَنْ يَقُولُوا لَهُمْ: تَعَالَوْا حَتَّى نَتَخَرَّصَ خَبَراً نَصْنَعُهُ وَ نُذِيعُهُ؛ لِأَنَّهُمْ إِذَا قَالُوا ذَلِكَ كَشَفُوا عَمَّا تُجِنُّهُ صُدُورُهُمْ وَ ظَهَرَ أَمْرُهُمْ لِلْعَامَّةِ وَ تَبَيَّنَ نِفَاقُهُمْ.

فَصَحَّ بِمَا وَصَفْنَاهُ أَنَّ الْكِتْمَانَ يَجُوزُ وُقُوعُهُ عَلَى وَجْهٍ لَا يَجُوزُ وُقُوعُ الْكَذِبِ عَلَيْهِ، وَ كَانَ مَا وَصَفْنَا فَصْلاً وَاضِحاً بَيِّناً.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: أَخْبِرُونَا عَنْ عَدَاوَةِ النَّاصِبَةِ وَ أَتْبَاعِ[1] بَنِي أُمَيَّةَ أَشَدَّ فِي بَابِ الْعَدَاوَةِ أَوْ مَحَبَّةِ الْأُمَّةِ لِتَأْكِيدِ أَمْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ نَفْيِ الْمَطَاعِنِ عَنْ آيَاتِهِ فِي بَابِ الْمَحَبَّةِ، وَ أَخْبِرُونَا عَنْ خَوْفِ الْإِمَامِيَّةِ مِنْ نَشْرِ خَبَرِ النَّصِّ أَشَدَّ أَوْ خَوْفَ الْمَطَاعِنِ عَلَيْهِ.

إِنْ قَالُوا: بَلْ مَحَبَّةُ الْأُمَّةِ لِتَأْكِيدِ أَمْرِ النَّبِيِّ أَشَدُّ وَ كَذَلِكَ خَوْفُ أَعْدَاءِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، قُلْنَا: فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ[2] قَدْ عَارَضُوا كَثِيراً مِنَ الْقُرْآنِ بِكَلَامٍ ادَّعَوْا أَنَّهُ أَفْصَحُ مِنْهُ وَ أَجْزَلُ وَ أَجْوَدُ نَظْماً، وَ أَظْهَرُوا ذَلِكَ[3] عَلَى رُءُوسِ النَّاسِ وَ فِي الْمَحَافِلِ وَ فِي الْمَوَاسِمِ وَ وَقَعَ فِيهِ التَّنَازُعُ وَ التَّجَاذُبُ إِلَّا أَنَّ الْمُشَاهِدِينَ لَهُ وَ مَنْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ كَتَمُوا ذَلِكَ حَتَّى نُسِيَ وَ دُرِسَ ذِكْرُهُ، أَمَّا أَهْلُ الْمِلَّةِ فَلِمَحَبَّتِهِمْ لِتَأْيِيدِ أَمْرِ النَّبِيِّ عليه السلام وَ كَرَاهَتِهِمْ لِفَسَادِ حُجَّتِهِ، وَ أَمَّا الْأَعْدَاءُ فَلِلْخَوْفِ مِنَ السَّيْفِ وَ هَلَاكِ الْأَنْفُسِ وَ الْأَهْلِ وَ الْأَوْلَادِ. فَإِنْ أَجَزْتُمْ ذَلِكَ خَرَجْتُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَ إِنْ أَنْكَرْتُمْ سُئِلْتُمُ الْفَرْقَ وَ أَنَّى لَكُمْ بِالْجَوَابِ؟

فَأَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ مَا نَدُلُّ[4] عَلَيْهِ فِي الْفَصْلِ بَيْنَ مَا قُلْنَاهُ وَ بَيْنَ مَا عَارَضَنَا بِهِ خَصْمُنَا: أَنَّ أَعْدَاءَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمُلْحِدِينَ يُظْهِرُونَ -مُنْذُ يَوْمِ بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّبِيَّ عليه السلام نَبِيّاً إِلَى يَوْمِنَا هَذَا- التَّكْذِيبَ بِهِ وَ الْجَحْدَ لِآيَاتِهِ وَ يَجْتَهِدُونَ فِي التَّعَلُّقِ عَلَيْهِ وَ الطَّلَبِ لِمَا يَقْدَحُ فِي نُبُوَّتِهِ، فَلَيْسَ يَجُوزُ -وَ هَذِهِ حَالُهُمْ- أَنْ يَسْمَعُوا مَا يَكُونُ لَهُمْ

---

١. فى «ج» «ح»: «و أتباعهم من».

٢. فى «ت» «ج» «د» زيادة: «من العرب».

٣. فى «ت» «د» زيادة: «وذلك».

٤. فى «ت» «ج» «ح»: «يدلّ».

الْحُجَّةُ فِيهِ عَلَيْهِ فَيَكْتِمُوا ذَلِكَ عَنْ أَهْلِ نِحْلَتِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ لَا يَتَّقِي بَعْضاً وَ دَوَاعِي إِذَاعَةِ ذَلِكَ فِيهِمْ وَ نَشْرِهِ بَيْنَهُمْ وَافِرَةٌ، وَ قَدْ حَقَنُوا دِمَاءَهُمْ بِالْجِزْيَةِ.

فَلَوْ كَانَ الْقُرْآنُ قَدْ عُورِضَ بِكَلَامٍ لَحَفَظُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ نَشَرُوهُ بَيْنَهُمْ وَ أَدَّوْهُ إِلَى أَتْبَاعِهِمْ؛ لِأَنَّ الْكِتْمَانَ لَا يَجُوزُ وُقُوعُهُ وَ دَوَاعِي الْإِذَاعَةِ وَ أَسْبَابُ النَّشْرِ وَافِرَةٌ، وَ حَالُهُمْ لَمْ تَتَغَيَّرْ.

وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ لَكُنَّا -عَلَى تَطَاوُلِ الْأَيَّامِ وَ طُولِ الْمُنَاظَرَةِ وَ الْمُقَايَسَةِ- نَسْمَعُ ذَلِكَ مِنْهُمْ؛ لِأَنَّهُمْ يُظْهِرُونَ لَنَا فِي حَالِ الْمُنَاظَرَةِ مِنَ الطَّعْنِ فِي الْقُرْآنِ وَ الِاسْتِخْفَافِ بِهِ مَا يَفِي عَلَى إِذَاعَةِ أَنَّهُ قَدْ عُورِضَ، وَ لَوْ عُورِضَ أَيْضاً[1] لَنَقَلُوهُ إِلَى بُلْدَانِ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُذِيعَ هُنَاكَ وَ يَشْتَهِرَ وَ يَظْهَرَ وَ لِيَتَعَلَّقَ بِهِ الْمُلْحِدُونَ وَ احْتَجُّوا بِهِ، فَلَمَّا لَمْ يَقَعْ هَذَا صَحَّ أَنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُعَارَضْ أَصْلاً، وَ لَمَّا وَجَدْنَا الْقَائِلِينَ بِالنَّصِّ -وَ إِنْ كَانُوا يَكْتُمُونَ خَبَرَ النَّصِّ مِنْ أَعْدَائِهِمْ- قَدْ نَشَرُوهُ وَ أَذَاعُوهُ فِي أَوْلِيَائِهِمْ وَ بَثُّوهُ[2] وَ احْتَجُّوا بِهِ عِنْدَ الْمُنَاظَرَةِ وَ الْمُقَايَسَةِ -وَ كَانَ عَدَدُهُمُ الْعَدَدَ الْكَثِيرَ الَّذِي يَتَوَاتَرُ الْخَبَرُ بِبَعْضِهِمْ- عَلِمْنَا أَنَّهُمْ صَادِقُونَ، وَ كَانَ مَا وَصَفْنَا[3] فَصْلاً بَيِّناً بَيْنَنَا وَ بَيْنَ خَصْمِنَا فِي مُعَارَضَتِهِ إِيَّانَا، وَ الْمِنَّةُ لِلَّهِ.

ثُمَّ نَقُولُ لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنْكَ إِذَا سَأَلَتْكَ الْيَهُودُ فَقَالَتْ: أَخْبِرْنَا عَنْ عَدَاوَةِ أَسْلَافِنَا فِي بَابِ الْعَدَاوَةِ أَشَدّ أَوْ مَحَبَّة أُمَّتِكُمْ لِتَأْكِيدِ أَمْرِ نَبِيِّهَا، فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّ أَحَدَهُمَا أَرْجَحُ، سَأَلُوكَ الْبُرْهَانَ،[4] وَ إِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا مُتَكَافِئَانِ، قَالُوا لَكَ: فَإِذَا جَازَ عَلَى أَسْلَافِنَا -عَلَى كَثْرَةِ عَدَدِهِمْ وَ تَبَاعُدِ دِيَارِهِمْ وَ أَوْطَانِهِمْ وَ اشْتِمَالِ شُرُوطِ التَّوَاتُرِ عَلَى بَعْضِهِمْ فَضْلاً عَنْ جَمِيعِهِمْ وَ تَدَيُّنِهِمْ بِأَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ نَبِيٌّ صَادِقٌ- أَنْ يَسْمَعُوا مِنْهُ كَلَاماً هُوَ بِلُغَتِهِمْ بِشَارَةٌ بِنَبِيِّكُمْ ثُمَّ تَوْكِيدِ اللهِ عَلَى ذَلِكَ بِأَنْ يَتْلُوَ بِهِ عَلَيْهِمُ التَّوْرَاة فَيَسْمَعُونَهُ وَ يَعُونَهُ وَ يَفْهَمُونَهُ، ثُمَّ يَذْهَبُونَ كُلُّهُمْ عَنْهُ عِنْدَمَا يَخْطُرُهُ نَبِيُّكُمْ بِبَالِهِمْ حَتَّى يَقُولُوا بِلِسَانٍ وَاحِدٍ: إِنَّ مُوسَى لَمْ يُبَشِّرْ بِكَ وَ يَجْحَدُوا ذَلِكَ وَ يُنْكِرُوهُ، هَذَا وَ كِتَابُكُمْ يَشْهَدُ بِآيَاتٍ نَجِدُهَا

---

۱. فی «ت» «د»: «ما يفی باذاعته أنه لو عورض أيضاً»، و فی «ج» «ح» «ما بقی علی إذاعته أنه قد عورض، و لو عورض النصّ» و فی نسخة بدل «ج»: «أيضاً» بدلاً من «النصّ».

۲. فی «ج» «ع»: «و بيّنوه» و فی «ت»: «بثّوه».

۳. فی «ج» «ح» «ع» «م»: «وصفناه».

۴. فی «ت» «د»: «البراهين».

مَكْتُوباً فِي التَّوْرَاةِ، فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ قَدْ جَاءَ إِلَى نَبِيِّكُمْ -وَ أَصْحَابُهُ مُتَوَافِرُونَ- فَعَارَضَ الْقُرْآنَ بِكَلَامٍ ادَّعَى أَنَّهُ أَفْصَحُ مِنْهُ وَ أَجْزَلُ وَ أَفْخَمُ وَ أَجْوَدُ نَظْماً، وَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ أَصْحَابُهُ وَ فَهِمُوهُ ثُمَّ وَثَبُوا بِهِ فَقَتَلُوهُ،[١] ثُمَّ هُمْ -وَ هَذِهِ حَالُهُمْ- يَجِدُونَ هَذَا بَيْنَهُمْ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَذْهَبُونَ عَنْهُ عِنْدَمَا يَخْطُرُهُ الْجَاحِدُونَ لِنُبُوَّتِهِ بِبَالِهِمْ حَتَّى يَقُولُوا بِلِسَانٍ وَاحِدٍ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يُعَارَضْ، فَكُلُّ شَيْءٍ فَصْلُ خَصْمِنَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْيَهُودِ فَهُوَ بِعَيْنِهِ -وَ مَا هُوَ أَحْسَنُ مِنْهُ- فَصْلُنَا فِيمَا عَارَضَ بِهِ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ.

وَ مِمَّا يُؤَكِّدُ أَمْرَ هَؤُلَاءِ الرُّوَاةِ مُوَافَقَةُ أَهْلِ بَيْتِ الطَّهَارَةِ لَهُمْ فِيمَا نَقَلُوهُ، وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَ اللهُ تَعَالَى فَضَائِلَهُمْ وَ مَنَازِلَهُمْ عِنْدَ اللهِ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله مِثْل آيَةِ الْمُبَاهَلَةِ، وَ مِثْل آيَةِ التَّطْهِيرِ، وَ مِثْل مَا ذَكَرَ فِي سُورَةِ «هَلْ أَتَى» وَ غَيْرِهَا مِنَ الْآيَاتِ، وَ مِثْل قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»، وَ قَوْلِهِ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ»، وَ قَوْلِهِ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»، وَ نَظَائِرُهَا كَثِيرَةٌ.

وَ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّ أَوَّلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ نَظَائِرَهُمْ دَاخِلُونَ فِي جُمْلَتِهِمْ غَيْرَ خَارِجِينَ عَنْهُمْ، وَ قَدْ سَمِعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ فِي عَصْرِهِ وَ زَمَانِهِ وَ لَمْ يُنْكِرْ عَلَى مَنْ نَقَلَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ، بَلْ قَبِلَهَا بِأَحْسَنِ الْقَبُولِ وَ أَدَّى كُلُّ سَلَفٍ مِنْهُمْ إِلَى خَلَفِهِ حَتَّى شُهِرَ أَمْرُ الْجَمَاعَةِ فِي قَبُولِهَا وَ أَدَائِهَا إِلَى نُظَرَائِهَا مَعَ خَوْفِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ سَيْفِ وَلَدِ الْعَبَّاسِ، وَ لَمْ يَخْفَ عَلَى مُخَالِفِيهِمِ اعْتِقَادَاتُهُمْ فِي قَبُولِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ وَ حَثِّهِمْ رَعِيَّتَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِهَا وَ الدَّيْنُونَةِ بِهَا، وَ لَيْسَ يُمْكِنُ أَحَداً مِنْ مُخَالِفِينَا أَنْ يُصَحِّحَ[٢] مُخَالَفَةَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَيْهَا، وَ إِنْكَاراً عَلَى مَنِ اعْتَقَدَهَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا. فَكَيْفَ يَجُوزُ وَ يَصِحُّ أَنْ يَحْكُمَ عَلَى هَذِهِ الْأَخْبَارِ بِهَذِهِ الْمُقَدَّمَاتِ بِالْكَذِبِ وَ الْإِفْكِ؟! هَذَا مِمَّا لَا يَصِحُّ فِي الْعَقْلِ[٣] وَ لَا يَجُوزُ فِي التَّقْدِيرِ لِمَنْ

---

١. فى «أ» «ج» «ح»: «فنقلوه»، و المثبت عن سائر النسخ، و هو الأنسب.

٢. فى «ت» «د»: «أن يصحّ».

٣. فى «ج» «ح»: «النقل» و فى نسخة بدل «ج» كالمتن.

آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.

وَ سَأَذْكُرُ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي قَبُولِهَا عَلَى التَّرْتِيبِ مُبَوَّباً، وَ نَصَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى صَاحِبِهِ بِرِوَايَاتٍ صَحِيحَةٍ يَزُولُ بِمِثْلِهَا الشَّكُّ وَ الرَّيْبُ؛ لِيَعْلَمَ الْمُنْصِفُ الْمُتَدَبِّرُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى غَيْرِ مَا ذَكَرَهُ الْخَصْمُ، وَ اللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ، وَ هُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.[1]

[مناقشه با مخالفان در روایات نصّ بر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام]

پس دربارهٔ این راویان از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و برگزیدگان عترت و درباره تابعانی بیندیشید که این اخبار را از آنها در نصّ بر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند. آیا دروغ‌پردازی بر امثال آنها جایز است در حالی که دارای انگیزه‌ها و وطن‌های دور از هم و نظرات و اعتقادات مختلف، با معانی متفق در عبارت‌های گوناگون هستند و تعدادشان بسیار زیاد بوده و همهٔ شرایط تواتر را دارا هستند؟ و می‌بینیم که همگی بر پذیرش اخباری اجماع دارند که تصریح بر ترتیب امامان دارد.

هرگز! دروغ‌پردازی بر امثال آنها با این مقدمات جایز نیست و اگر دروغ‌پردازی بر امثال آنها جایز باشد، پس جایز است که یکی از منکران بعثت انبیا نیز بگوید: اگر اخباری که امامیه با داشتن همهٔ شرایط تواتر، نزد شما روایت کرده‌اند، بی‌پایه بوده و خودشان این اخبار را از روی محبت برای امامان خود ساخته‌اند، پس چرا منکر سخن ما شده و از ما تعجب کردید که گمان می‌کنیم مسلمانان در آنچه از ادله و براهین پیامبرشان حکایت می‌کنند، به سراب چاره می‌جویند و این اخبار را خودشان از روی محبت برای پیامبرشان ساخته‌اند؟!

پس در این باره، چاره‌ای جز انتخاب یکی از این دو امر نیست: یا اعتراف به صحت اخبار امامیه در نصوص بر امامان دوازده‌گانه که با صحت آنها، مذهبشان صحیح خواهد بود، یا تسلیم شدن در برابر منکران بعثت انبیا. بین حق و باطل واسطه‌ای نیست که آویختن به آن ممکن باشد و اثبات امامت بهتر از نفی نبوت است.

حال اگر کسی [از مخالفان] بگوید: پس چرا گذشتگان ما این اخبار را برای ما نقل

---

۱. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة –وفّقه الله–» وبخطّ أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر».

نکرده‌اند و در کتاب‌هایشان ننوشته‌اند و در آفاق منتشر نساخته‌اند تا ما نیز مانند شما آنها را بشنویم و مانند شما آنها را روایت کنیم؟ آیا بر افراد فراوان و برکسانی که خبرها به وسیلهٔ ایشان به حد تواتر می‌رسد، جایز است تا خبری را کتمان کنند که امت به شدت به آن نیاز دارد، در حالی که این خبر دربارهٔ امری عظیم و خطیر و شریف و رفیع است و -به خاطر دلایلی که ذکر کردید- برای کتمانش تهدید شده و برای اقرار به آن، وعدهٔ پاداش داده شده‌اند؟

اگر بگویید: آری جایز است؛ ما نیز می‌گوییم: اگر کتمان خبری که به خاطر دلایل مذکور، دارای چنین ارزشی است برای آنها جایز باشد، پس چرا دروغ گفتن عمدی دربارهٔ آنچه احساس کرده و دیده‌اند برای آنها جایز نباشد [و این اخبار را برای مصلحت، به دروغ نساخته باشند]؟ و فرق بین کتمان و دروغ چیست؟

در پاسخ ایشان گوییم: ما وقوع کتمان از تعداد زیاد را جایز نمی‌دانیم، مگر بعد از آنکه حالشان دگرگون شود و شخص حیله‌گری با حیله، شبهه‌ای بر ایشان وارد سازد و آنها را از دینشان دور کند؛ پس زمانی که حال دگرگون شد و شبهه عمل کرد و از دین دور شدند، روی گرداندن ایشان از آنچه شنیده و دیده‌اند، امکان دارد و زمانی که روی گرداندند، وقوع کتمان نیز با گذشت ایام و طولانی شدن آن امکان دارد؛ همچنین با آنچه در آن دوران پیش می‌آید، از جمله غلبهٔ سلطان ستمگری که به دنبال دینداران دین حق بوده و آنها را کشته و آواره کرده و می‌ترساند تا جایی که علما سکوت کرده و مردم، افراد نادان را به ریاست برمی‌گزینند و آنها به گمراهی رفته و دیگران را نیز به گمراهی می‌کشانند.

و دلیل بر صحت مدعای ما این است که ما قوم موسی علیه السلام را دیدیم که وقتی حالشان دگرگون شد و شبهه در قلب آنها جای گرفت، از آنچه از سخن موسی علیه السلام شنیده و حفظ کرده بودند که: «پروردگارشان مانندی ندارد»، روی گرداندند و به آنچه در عقولشان بود که صانع و سازنده، شبیه ساختهٔ خویش نیست، التفات نکردند و به آنچه هارون به ایشان تذکر داد، توجه ننمودند و حتی برای کشتن او همت کردند و «گفتند: ما از پرستش

گوساله دست برنخواهیم داشت تا اینکه موسی به سوی ما بازگردد» و این زمانی بود که هارون به آنها گفت: «ای قوم! شما به وسیلهٔ این گوساله آزمایش شده‌اید و پروردگار شما خدایِ رحمان است. پس مرا پیروی کرده و فرمان مرا اطاعت کنید».

و بین وقوعِ کتمان به این صورت و وقوعِ کذب، جداییِ آشکاری است و آن این است که وقتی کتمان به این صورت واقع شود، شبهه‌ای پیش می‌آورد که ممکن است با آن شبهه، افراد خیال کنند که برحق هستند؛ ولی دروغ از این جهت ممکن نیست واقع شود. آیا نمی‌بینی که ممکن است رؤسای حیله‌گربه کسانی که خبری را شنیده‌اند، بگویند: معنی این کلام و هدف مخاطب شما چیزی نیست که برقلب شما خطور کرده است و شما اشتباه و خطا کرده‌اید و ما به مراد و مقصود او داناتریم، اگرشما سخن ما را نپذیرید، اسلام را تباه کرده‌اید. پس در این هنگام شیطان غلبه یافته و کسانی نجات می‌یابند که نیکی خدا بر آنها سبقت گرفته است. ممکن نیست که رؤسا به ایشان بگویند: بیایید خبری را به دروغ ساخته و آن را منتشر کنیم؛ زیرا اگر چنین بگویند، از آنچه در سینه پنهان کرده‌اند، پرده برداشته و کارشان برای عموم مردم آشکار شده و نفاقشان روشن گردد.

پس با آنچه وصف کردیم، صحیح است که وقوع کتمان جایزباشد به صورتی که وقوع کذب به آن صورت جایزنباشد و آنچه وصف کردیم، آشکار و روشن است.

حال اگر کسی [از مخالفان] بگوید: ما را خبر دهید که آیا دشمنی نواصب و پیروان بنی‌امیه در باب دشمنی شدیدتر است [که بخواهند این اخبار را کتمان کنند] یا محبت امت به خاطر تأکید امر پیامبرﷺ و زدودن عیوب از نشانه‌های او در باب محبت [که بخواهند با کتمان این اخبار، عیوب موجود در ائمه را بپوشانند]؟ و ما را خبر دهید که آیا ترس فرقهٔ امامیه از نشر خبر نصّ بر ائمه بیشتر است یا ترس از عیوبی که به آن وارد می‌شود؟

اگر شیعیان بگویند: محبت امت به خاطر تأکید امر پیامبرﷺ و ترس دشمنان پیامبرﷺ هردو در شدت برابرند، ما نیز می‌گوییم: پس چه فرقی میان شما و کسی است که گوید:

مشرکان با بسیاری از آیات قرآن، با کلامی مقابله کردند که مدعی بودند آن کلام فصیح‌تر و ارزشمندتر و نظم آن نیکوتر از قرآن است و آن کلام را در حضور مردم و در محافل و مجامع اظهار کردند و بر سر آن درگیری و کشمکش به وجود آمد، جز اینکه بینندگان و افرادی که میان ما و ایشان بودند، آن سخنان را کتمان کردند تا اینکه فراموش شد و از میان رفت؛ مسلمانان به خاطر دوست داشتن تقویت امر پیامبر صلی الله علیه و آله و کراهت از فساد حجتش و دشمنان به خاطر ترس از شمشیر و هلاکت خودشان و همسر و فرزندانشان؟ اگر این کلام را جایز بدانید، از اسلام خارج شده‌اید و اگر انکار کنید، از شما درباره فرق آن پرسیده شود و چگونه پاسخ خواهید داد؟

در جواب می‌گویم: نزدیک‌ترین چیزی که -در جدایی میان سخن ما و سخنی که دشمن ما با آن در برابر ما مقابله کرد- به آن اشاره می‌کنیم این است که: دشمنان پیامبر از یهودیان و مسیحیان و ملحدان، از روزی که خداوند او را به نبوت مبعوث کرد تا همین امروز، تکذیب او و انکار آیات او را اظهار می‌کنند و در آویختن با او و به دست آوردن چیزی تلاش می‌کنند که در نبوت او ایرادی وارد کند. پس جایز نیست -با این حال- چیزی را بشنوند که در این زمینه، حجت آنها علیه پیامبر باشد و آن را از هم‌کیشان خود کتمان کنند؛ زیرا آنها از یکدیگر تقیه نمی‌کنند و انگیزه‌های پخش و انتشار آن در میان خودشان فراوان است و خونشان را با جزیه دادن حفظ کرده‌اند.

پس اگر کلامی برای مقابله با قرآن وجود داشت، آن را حفظ کرده و در میان خودشان منتشر می‌کردند و به پیروانشان می‌رساندند؛ زیرا وقوع کتمان جایز نیست، در حالی که انگیزه‌های پخش و دلایل انتشار آن فراوان است و می‌بینیم که حالشان دگرگون نشد [پس چیزی در دست ندارند].

اگر چنین چیزی در میان آنها بود، در طول ایام و مناظره‌ها و مقایسه‌ها آن را از ایشان می‌شنیدیم؛ چرا که در حال مناظره، از طعن بر قرآن و سبک شمردن آن، چیزهایی را اظهار می‌کنند که اگر توان مقابله داشت، پخش همان کافی بود. اگر توان مقابله داشت، آن را به شهرهای مشرکان می‌بردند تا آنجا نیز پخش شده و شهرت یابد و آشکار گردد و

ملحدان آن را دستاویز خود قرار دهند و به آن احتجاج کنند و چون چنین چیزی واقع نشد، صحیح است که بگوییم: قرآن هیچ معارضی ندارد [پس این سخن که دشمنان پیامبر به خاطر ترس از جان، کلام معارض با قرآن را کتمان کرده باشند، مردود است و نمی‌توان سخن ما را با آن مقایسه کرد].

از سوی دیگر، وقتی قائلان به نصّ بر ائمه را یافتیم که -اگر چه خبر نصّ را از دشمنانشان کتمان می‌کنند- آن را در میان دوستان خود منتشر کرده و اشاعه می‌دهند و آن را ثابت کرده و هنگام مناظره و مقایسه به آن احتجاج می‌کنند و تعدادشان به قدری زیاد است که با بعضی از آنها نیز خبر به حد تواتر می‌رسد، دانستیم که ایشان راست می‌گویند [پس این سخن نیز که مسلمانان با دانستن حقانیت کلام دشمن، به خاطر تقویت امر پیامبر ﷺ آن را کتمان کرده باشند، مردود است و باز نمی‌توان سخن ما را با آن مقایسه کرد]. آنچه وصف کردیم، جداکننده‌ای روشن میان ما و دشمن ما در معارضهٔ او با ماست.

سپس به او می‌گوییم: از خودت بگو که اگر یهودیان از تو همین پرسش را کرده و بگویند: ما را خبر بده که دشمنیِ گذشتگانِ ما در باب عداوت شدیدتر بوده یا محبت امت شما به خاطر تأکید امر پیامبرش؟ اگر بگویی: یکی از آن دو ارجحیت دارد، از تو دلیل می‌خواهند و اگر بگویی هر دو برابرند، به تو خواهند گفت: اگر بر گذشتگان ما جایز باشد که با کثرت عددشان و دوری وطنشان از یکدیگر و جمع شروط تواتر با وجود بعضی از آنان، نه همگی و اعتقادشان به اینکه موسی علیه السلام پیامبر راستگویی است، از او کلامی بشنوند که به زبان آنها، بشارت به پیامبر شما باشد، سپس خداوند بر آن تأکید کرده و تورات نیز آن را بیان کند و ایشان آن را بشنوند و حفظ کنند و بفهمند، سپس همگی هنگام یادآوری آن از سوی پیامبر شما از آن گذشته و یک صدا بگویند: موسی به آمدن تو بشارت نداد و آن را انکار کنند، در صورتی که کتاب خود شما نیز به آیاتی گواهی می‌دهد که در تورات می‌یابیم، پس چرا جایز نیست که شخصی نزد پیامبر شما آمده باشد و اصحاب زیادی نیز حضور داشته باشند و او با کلامی که ادعا کرده فصیح‌تر و

ارزشمندتر و نظم آن نیکوتر از قرآن است، با آن مقابله کند و اصحاب پیامبر آن کلام را شنیده و فهمیده‌اند [که او راست می‌گوید]، با این حال به او حمله کرده و او را کشته‌اند، سپس با اینکه در میان خودشان می‌دانند واقعیت چیست، از آنچه منکران نبوت پیامبر به آنها یادآوری می‌کنند، روی‌گردانده و یک صدا بگویند: قرآن معارضی ندارد. پس هرچیزی که فاصل دشمن ما بین او و یهودیان باشد، عین همان نیز فاصل میان ما و معارض ماست.

از آنچه کار این راویان را تأکید می‌کند، موافقت اهل‌بیت طهارت با ایشان است در آنچه نقل کرده‌اند. آنها همان کسانی هستند که خداوند فضایل و جایگاه آنها در نزد خودش را در کتابش و برزبان پیامبرش صلی الله علیه و آله بیان کرده است، مانند «آیهٔ مباهله» و «آیهٔ تطهیر» و آنچه در سوره «هل أتی» و آیات دیگر بیان کرده و مانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «ستارگان امان برای اهل آسمان هستند و اهل‌بیت من امان برای اهل زمین هستند» و فرمود: «مَثَل اهل‌بیت من در میان شما مَثَل کشتی نوح است» و فرمود: «من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل‌بیتم» و مانند آنها بسیار است.

مخالفتی در میان مسلمانان نیست که اولینِ آنها علی بن ابی‌طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفربن محمد و موسی بن جعفر و امثال آنها در شمار ایشان هستند و از جمع آنها خارج نیستند. هریک از آنان در عصر و زمان خودش این روایات را شنیده و نه‌تنها بر ناقل این اخبار ایراد نگرفته، بلکه آنها را پذیرفته و هریک از گذشتگانِ آنها به جانشینِ بعد از خودش رسانده، تا جایی که کار این جماعت در پذیرش این اخبار و رساندن آن به امثال خود [از اهل‌بیت] با وجود ترس بنی‌امیه و شمشیر بنی‌عباس شهرت یافته و اعتقادات آنها در پذیرفتن این اخبار و دعوت پیروانشان به عمل و اعتقاد به آنها حتی بر مخالفاشان پوشیده نیست، و ممکن نیست که حتی یکی از مخالفان ما تا امروز، بتواند بر مخالفت یکی از ائمه با این کار و انکار بر کسی که به آن اعتقاد داشته، صحه گذارد. پس چگونه جایز و صحیح است

که با این مقدمات، بتوان بر دروغ و باطل بودن این اخبار حکم کرد؟ این از چیزهایی است که عقل نمی‌پذیرد و در تقدیر جایز نیست برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد.

من موافقت اهل‌بیت در پذیرش این اخبار را در چند باب به ترتیب ائمه و نصّ هر یک از آنها بر امام بعد از خود را با روایات صحیحی که با امثال آنها تردید برطرف می‌شود، ذکر خواهم کرد تا شخص منصف و عاقبت‌اندیش بداند که ماجرا غیر از آن چیزی است که دشمن ذکر می‌کند، و خداوند توفیق‌دهنده بر صواب است و او مرا کفایت کند و بهترین وکیل است.

باب بیست و هفتم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام

باب آنچه از امیرمؤمنان علی عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندانش، حسن و حسین عليهما السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۲۳] حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مَنْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ -الْمَعْرُوفُ بِأَبِي الْحَكَمِ-،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَرِيكٌ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ،[۲] عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ:

خَطَبَنَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى مِنْبَرِالْكُوفَةِ خُطْبَتَهُ اللُّؤْلُؤِيَّةَ، وَ قَالَ فِيمَا قَالَ فِي آخِرِهَا:

---

۱. قد وقع السهو فی اسم الراوی، کما فی الحدیث ۱۰۸ و ۱۱۰. و هو محمّد بن الحسین بن جعفر، أبو الطیّب النخّاس الکوفی، و قد تقدّم فی الحدیث ۱۰۸، فراجع.

۲. و المثبت عن «ت» «د» و نسخة بدل «ج»، و فی سائر النسخ: «جریر». و هو حکیم بن جبیر الأسدی الکوفی، روی عنه شریك النخعی. انظر: تفسیر القمّی، ج۱، ص۲۸۲؛ الخصال، ج۱، ص۱۷۱/۱۴۵؛ تهذیب الکمال، ج۷، ص۱۴۵۲/۱۶۵.

أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَى الْمَغِيبِ، فَارْتَقِبُوا الْفِتْنَةَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلِكَةَ[1] الْكِسْرَوِيَّةَ، وَ إِمَاتَةَ مَا أَحْيَاهُ اللهُ، وَ إِحْيَاءَ مَا أَمَاتَهُ اللهُ، وَ اتَّخِذُوا صَوَامِعَكُمْ بُيُوتَكُمْ، وَ عَضُّوا عَلَى مِثْلِ جَمْرِ الْغَضَا، وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً، فَذِكْرُهُ أَكْبَرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

ثُمَّ قَالَ: وَ تُبْنَى مَدِينَةٌ يُقَالُ لَهَا: الزَّوْرَاءُ بَيْنَ دِجْلَةَ وَ دُجَيْلٍ وَ الْفُرَاتِ، فَلَوْ رَأَيْتُمُوهَا مُشَيَّدَةً بِالْجِصِّ وَ الْآجُرِّ، مُزَخْرَفَةً بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ اللَّازَوَرْدِ الْمُسْتَسْقَا وَ الْمَرْمَرِ وَ الرُّخَامِ وَ أَبْوَابِ الْعَاجِ وَ الْآبَنُوسِ وَ الْخِيَمِ وَ الْقِبَابِ وَ السِّتَارَاتِ، وَ قَدْ عُلِيَتْ بِالسَّاجِ وَ الْعَرْعَرِ وَ الصَّنَوْبَرِ وَ الشَّتِّ،[2] وَ شُيِّدَتِ الْقُصُورُ،[3] وَ تَوَالَتْ عَلَيْهَا مُلُوكُ بَنِي الشَّيْصَبَانِ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ مَلِكاً عَلَى عَدَدِ سِنِي الْمُلْكِ، فِيهِمْ:[4] السَّفَّاحُ، وَ الْمِقْلَاصُ، وَ الْجَمُوحُ، وَ الْجَزُوعُ،[5] وَ الْمُظَفَّرُ، وَ الْمُؤَنَّثُ،[6] وَ النَّظَّارُ، وَ الْكَبْشُ،[7] وَ الْمَهْتُونُ،[8] وَ الْعَيَّارُ،[9] وَ الْمُصْطَلِمُ، وَ الْمُسْتَضْعَفُ،[10] وَ الْغُلَامُ، وَ الرَّهْبَانِيُّ، وَ الْجَزِيعُ،[11] وَ السَّيَّارُ، وَ الْمُتْرَفُ، وَ الْكَدِيدُ،[12] وَ الْأَنْكَبُ،[13] وَ الْمُسْرِفُ،[14] وَ الْأَكْلَبُ، وَ الْوَسِيمُ،[15] وَ الصِّلَامُ،[16] وَ الْعَيْنُوقُ،[17] وَ تُعْمَلُ الْقُبَّةُ الْغَبْرَاءُ ذَاتُ الْفَلَاةِ

---

۱. في «ج» «ح»: «الهلكة».

۲. وهو شجر طيّب الريح، و في «ت»: «الشبّ» -و هو حجارة-، والأوّل أنسب.

۳. في «ت» «د»: «بالقصور».

۴. في «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «فيهم».

۵. في «ت» «د»: «و الخذوع»، و في «ج»: «و الخزوع».

۶. في «ج»: «و المويب»، و في «ح» و نسخة بدل «ج»: «و المريب».

۷. في «ج» «ح»: «و الكيس».

۸. في «ت» «د»: «و المهتور»، و في «ج» «ح»: «و المهنون»، و في «م»: «و المتهتون».

۹. في «ج» «ح»: «و المصار».

۱۰. في «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «و المستصعب».

۱۱. في «ت» «د»: «و الخليع»، و في «ج» «ح»: «و الجريع».

۱۲. في «ج» «ح»: «و الكربة».

۱۳. في «ت»: «و الأكتب».

۱۴. في «ج» «ح» «ع» «م»: «و المشرف».

۱۵. في «د» «ع»: «و الوشيم»، و في «ج» «ح»: «و الوسم».

۱۶. في «ع»: «و الصيلام»، و في «ح»: «و الضلام».

۱۷. في «ج» «ح»: «و الفسوق».

الْحَمْرَاءِ،[1] وَ فِي عَقِبِهَا قَائِمُ الْحَقِّ يُسْفِرُ عَنْ وَجْهِهِ بَيْنَ أَجْنِحَةِ الْأَقَالِيمِ كَالْقَمَرِ الْمُضِيءِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ الدَّرَارِيِّ.[2]

أَلَا وَ إِنَّ لِخُرُوجِهِ عَلَامَاتٍ عَشَرَةً: أَوَّلُهَا طُلُوعُ كَوْكَبِ الذَّنَبِ،[3] وَ تُقَارِبُ مِنَ الْجَارِي،[4] وَ يَقَعُ فِيهِ هَرْجٌ[5] وَ شَغَبٌ، وَ تِلْكَ عَلَامَاتُ الْخِصْبِ وَ مِنَ الْعَلَامَةِ إِلَى الْعَلَامَةِ عَجَبٌ، فَإِذَا انْقَضَتِ الْعَلَامَاتُ الْعَشَرَةُ إِذْ ذَاكَ يَظْهَرُ بِنَا الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ لِلّهِ عَلَى التَّوْحِيدِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: عَامِرُ بْنُ كَثِيرٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ أَخْبَرْتَنَا عَنْ أَئِمَّةِ الْكُفْرِ وَ خُلَفَاءِ الْبَاطِلِ، فَأَخْبِرْنَا عَنْ أَئِمَّةِ الْحَقِّ وَ أَلْسِنَةِ الصِّدْقِ بَعْدَكَ.

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ لَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ،[6] وَ رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُوراً فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، أَنْوَارُ مَنْ هَذِهِ؟ فَنُودِيتُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ أَنْوَارُ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَفَلَا تُسَمِّيهِمْ لِي؟

قَالَ: نَعَمْ، أَنْتَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، تَقْضِي دَيْنِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي، وَ بَعْدَكَ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ ابْنُهُ عَلِيٌّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ، وَ بَعْدَ جَعْفَرٍ ابْنُهُ مُوسَى يُدْعَى بِالْكَاظِمِ، وَ بَعْدَ مُوسَى ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالرِّضَا، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ،[7] وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ

---

١. في «ج»: «ذات العلا الحمراء»، و في «ح» و نسخة بدل «ج»: «ذات الصلاء الحمل».

٢. في «ت» «د»: «الدرّيّة».

٣. في «ت» «ج» «د»: «ذي الذنب».

۴. في «ج» «ح»: «مرّ الجاري»، و في نسخة بدل «ج» كالمتن.

۵. في «ت» «ج» «ح» زيادة: «و مرج».

۶. في «ت» «د» و نسخة بدل «أ»: «بعليّ».

٧. في «ج» «ح»: «بالأمين».

ابْنُهُ عَلِيٌّ يُدْعَى بِالتَّقِيِّ،[۱] وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ،[۲] وَ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي، يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

قَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَا بَالُ قَوْمٍ وَعَوْا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ دَفَعُوكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ نَسَباً نَوْطاً بِالنَّبِيِّ، وَ فَهْماً بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ؟

قَالَ عليه السلام: أَرَادُوا قَلْعَ أَوْتَادِ الْحَرَمِ، وَ هَتْكَ سُتُورِ[۳] الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ، مِنْ بُطُونِ الْبُطُونِ وَ نُورِ نَوَاظِرِ الْعُيُونِ، بِالظُّنُونِ الْكَاذِبَةِ، وَ الْأَعْمَالِ الْبَائِرَةِ، بِالْأَعْوَانِ الْجَائِرَةِ، فِي الْبُلْدَانِ الْمُظْلِمَةِ، بِالْبُهْتَانِ وَ الْهَلَكَةِ،[۴] بِالْقُلُوبِ الْخَرِبَةِ، فَرَامُوا هَتْكَ السُّتُورِ الزَّكِيَّةِ، وَ كَسْرَ آنِيَةِ اللهِ الْبَقِيَّةِ،[۵] مِشْكَاةٍ[۶] يَعْرِفُهَا الْجَمِيعُ، وَ عَيْنِ الزُّجَاجَةِ، مِشْكَاةِ الْمِصْبَاحِ، وَ سُبُلِ الرَّشَادِ، وَ خِيَرَةِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، حَمَلَةِ بُطُونِ الْقُرْآنِ، فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ طَمْطَامِ نَارٍ[۷] وَ مِنْ رَبٍّ كَبِيرٍ مُتَعَالٍ، بِئْسَ الْقَوْمُ مَنْ خَفَضَ وَ خَالَفَ الْأَذْهَانَ[۸] مِنْ أَمْرٍ عَظِيمٍ[۹] فِي دِينِ اللهِ، فَإِنْ تُرْفَعْ عَنَّا مِحَنُ الْبَلْوَى حَمَلْنَاهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ، وَ إِنْ يَكُنِ الْأُخْرَى «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ».[۱۰]

[۱/۱۲۳] علقمة بن قيس گويد: اميرمؤمنان عليه السلام بر منبر مسجد كوفه خطبهٔ لؤلؤيه را براى ما خواند و در قسمتى از آخر آن چنين فرمود: آگاه باشيد كه من به زودى رحلت كرده و به سراى ديگر خواهم رفت. پس منتظر فتنه اُمويه [و روى كار آمدن بنى‌اميه] و مملكت كسرويه [كه چون پادشاهان ايران رفتار كنند] و ميراندن [و از ميان بردن] آنچه خداوند احيا كرده، و احياى آنچه خداوند ميرانده باشيد و صومعه‌هايتان [و مكان

۱. فى «ت» «د» «ج» «ح»: «بالنقى».

۲. فى «ج» «ح»: «بالعسكر»، و فيهما زيادة: «و بعد الحسن ابنه الحجّة يدعى بالقائم».

۳. من هنا إلى قوله: «ينزل فى تلك الليلة» من الحديث ۱۲۵ ساقط من «أ»، فالعبارة فيه: «و هتك ستور... أمر السنة»، فأثبتناه عن سائر النسخ، فلا تغفل.

۴. فى «ت» «د»: «بالبهتان المهلكة».

۵. فى «ج» «ح» «د»: «النقيّة»، و فى «ع»: «التقيّة».

۶. فى «ت» «د»: «و مشكاة»، و كذا فى الموضع التالى.

۷. فى «ت» «د»: «النار».

۸. فى «ت» «د»: «و حاولوا الإدهان»، و فى «ج» «ح» «ع»: «و جالت الأذهان».

۹. قوله: «من أمر عظيم» لم يرد فى «ت» «د».

۱۰. سوره مائده، آيه ۲۶.

خلوت خویش] را خانه‌های خود قرار دهید و برمانندِ آتش چوبِ غضا [که به خاطر استحکامش آتش آن مدت زیادی روشن می‌ماند] بسازید و خدا را بسیار یاد کنید که یاد او بزرگ‌تر [از هر وسیله] است، اگر بدانید.

سپس فرمود: و شهری به نام «زوراء» در میان [سه رود] دجله و دجیل و فرات بنا خواهد شد. اگر آن را ببینید [خواهید دید که] با گچ و آجر ساخته شده و با طلا و نقره و لاجوردِ آبدیده و مرمر و سنگ‌های سفید و دَرهایی از عاج و آبنوس و خیمه‌ها و چادرها و پرده‌ها زینت داده شده و درختان ساج و عرعر و صنوبر و گردو در آن به چشم می‌خورد و قصرها سر برافراشته است و پادشاهان بنی‌شیصبان که بیست و چهار نفر به عدد سال ملک هستند، یکی پس از دیگری بر آن حکومت کنند. از جملهٔ آنها: سفّاح، مقلاص، جموح، جزوع، مظفّر، مؤنث، نظار، کبش، مهتون، عیار، مصطلم، مستضعف، غلام، رهبانی، جزیع، سیّار، مترف، کدید، انکب، مسرف، اکلب، وسیم، صلام و عینوق هستند و گنبد خاکی در بیابان سرخ بنا شود و پشت سر آن، قائم حق در میان اقالیم، نقاب از چهره بردارد، همچون ماه تابان در میان ستارگان درخشان.

آگاه باشید که برای خروج او ده نشانه است: اولین آنها طلوع ستارهٔ دنباله‌دار است که به ستارهٔ جاری نزدیک می‌شود و در آن زمان، کشتار و آشوب و فتنه واقع شود و اینها نشانه‌های فراوانی و زندگی مرفّه است و از هر نشانه تا نشانهٔ دیگر، شگفتی خواهد بود و چون نشانه‌های ده‌گانه واقع شد، آنگاه ماهِ تابان بر ما آشکار می‌گردد و کلمهٔ اخلاص برای خدا بر سر توحید، کامل شود.

پس مردی به نام عامر بن کثیر برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ما را از امامان کفر و جانشینان باطل خبر دادی، اینک ما را از امامان حق و زبان‌های راستگویِ بعد از خودت خبر ده.

فرمود: آری! این سفارشی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرموده که این امر [خلافت او] را دوازده امام مالک شوند که نُه نفرشان از صُلب حسین هستند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: وقتی به معراج برده شدم، به ساق عرش نظر کرده و دیدم در آن نوشته است: لا

إله إلّا الله، محمد رسول الله، او را به وسيلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم؛ و دوازده نور را دیدم و عرض کردم: پروردگارا! اینها انوار کیست؟ به من ندا شد: ای محمد! اینها انوار امامان از نسل توست.

من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نام ایشان را برای من بیان نمی‌فرمایی؟

فرمود: چرا! تو امام و جانشین بعد از من هستی؛ دِین مرا ادا کرده و به وعده‌های من عمل کنی و بعد از تو، فرزندانت حسن و حسین و بعد از او، فرزندش علی «زین العابدین» و بعد از او، فرزندش محمد که «باقر» خوانده شود و بعد از او، فرزندش جعفر که «صادق» خوانده شود و بعد از او، فرزندش موسی که «کاظم» خوانده شود و بعد از او، فرزندش علی که «رضا» خوانده شود و بعد از او، فرزندش محمد که «زکیّ» خوانده شود و بعد از او، فرزندش علی که «تقی» خوانده شود و بعد از او، فرزندش حسن که «امین» خوانده شود و «قائم» که از فرزندان حسین است و هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است و زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده باشد.

آن مرد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پس چرا گروهی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده و حفظ کردند، ولی شما را از خلافت کنار زدند در حالی که شما از جهت نسب و بستگی به پیامبر و فهم کتاب و سنت از آنها برترید؟

حضرت فرمود: خواستند میخ‌های حرم را برکنند و پرده‌های ماه‌های حرام را بدرند، از میان قبایل ریشه‌دار و نور چشم‌های بینا، با گمان‌های دروغ و اعمال فاسد و بی‌ارزش، به وسیلهٔ یاران ستمکار، در شهرهای تاریک، با تهمت و نابودی و قلب‌های ویران. خواستند پرده‌های پاک را بدرند و ظرف باقی گذاردهٔ خدا را بشکنند، و چراغ‌دانی را که همه آن را می‌شناسند و خودِ شیشه و قندیل چراغ را و راه‌های هدایت و نجات را و برگزیدگانِ خداوند قهار و حاملان بطون قرآن را. پس وای بر ایشان از وسط آتش و از پروردگار بزرگ متعال! بد مردمی بودند آنها که مرا به زیر کشیدند و خواستند در دین خدا تقلب کنند. اگر سختی‌های آزمایش از ما برداشته شود [و از ما پیروی کنند]، آنها را به حقِ محض می‌کشانیم و اگر جور دیگری شد، «بر مردمان فاسق غصه مخور».

[۲/۱۲۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ،[۱] عَنِ النَّضْرِ بْنِ السَّرِيِّ،[۲] عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، أَرَغْبَةً مِنْكَ فِيهَا؟

فَقَالَ: وَ اللهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ، وَ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ، يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، يَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ، وَ الْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ.[۳]

[۲/۱۲۴] اصبغ بن نباته گويد: نزد اميرمؤمنان على آمدم و او را غرق در تفكر يافتم، در حالى كه با انگشت بر زمين مى‌كوبيد.

عرض‌كردم: اى اميرمؤمنان! چرا شما را غرق در تفكر مى‌بينم و با انگشت به زمين مى‌كوبى، آيا به آن رغبت پيدا كرده‌اى؟

فرمود: به خدا سوگند! تاكنون حتى يک روز به زمين و به دنيا رغبت نداشته‌ام؛ ولى درباره مولودى مى‌انديشيدم كه از نسل من خواهد بود و يازدهمين فرزند من است. او همان مهدى است كه زمين را از قسط و عدل پر كند، همچنان كه از ظلم و جور پر شده

---

۱. فى «ت» «د»: «زيد بن محمّد بن قابوس»، و فى سائر النسخ: «زيد بن محمّد بن أبى قابوس»، و المثبت هو الصواب كما فى كمال الدين. و هو المنذر بن محمّد بن المنذر بن سعيد بن أبى الجهم القابوسى، أبو القاسم، من ولد قابوس بن النعمان بن المنذر، روى عنه الطيالسى. انظر: رجال الكشّى، ص۵۶۶ / ۱۰۷۰؛ رجال النجاشى، ص۴۱۸ / ۱۱۱۸.

۲. فى «ت» «ح»: «النضر بن السرى»، و فى «ج» «د»: «النظر بن السرى»، و فى كمال الدين: «النصر بن أبى السرى».

۳. رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۱، ص۲۸۸ / ۱ بهذا الإسناد: حدّثنا أبى و محمّد بن الحسن، قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر الحميرى، و محمّد بن يحيى العطّار، و أحمد بن إدريس، جميعاً عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب، و أحمد بن محمّد بن عيسى، و أحمد بن محمّد بن خالد البرقى، و إبراهيم بن هاشم، جميعاً عن الحسن بن علىّ بن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهنى؛ و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، بالإسناد المذكور. و رواه الكلينى فى الكافى، ج۲، ص۱۵۰ / ۸۹۷ عن علىّ بن محمّد، عن عبد الله بن محمّد بن خالد، به.

باشد. برای او سرگردانی [انتظار اذن خدا برای ظهور] و غیبتی خواهد بود که گروهی از مردم در آن زمان گمراه شده و گروهی دیگر هدایت یابند... .

[۳/۱۲۵] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ، وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ- قَالَ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ:

إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ[1] أَمْرُ السَّنَةِ، وَلِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ.

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ[2] مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.[3]

[۳/۱۲۵] امام جواد عليه السلام از پدرانش عليهم السلام روایت کرده است که امیرمؤمنان عليه السلام به عبدالله بن عباس فرمود: به راستی که در هر سال، شب قدر وجود دارد و در آن شب، امر آن سال نازل می‌شود و برای آن امر، والیانی بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله است.

ابن عباس پرسید: آنها چه کسانی هستند؟

فرمود: من و یازده نفر از صُلب من که امامان محدَّث [مخاطب خدا و فرشتگان] هستیم.

[۴/۱۲۶] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ

---

۱. إلى هنا تمّ السقط من نسخة «أ».

۲. فی «أ» «م»: «إحدی عشر» و المثبت عن سائر النسخ و المصادر، و هو الصواب.

۳. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۳۰۴/ ۱۹. و رواه أیضاً فی الخصال، ج۲، ص۴۷۹/ ۴۷ عن محمّد بن موسی بن المتوکّل، عن محمّد بن یحیی العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن العباس بن الحریش، به. و رواه الکلینی فی الکافی، ج۲، ص۶۹۹/ ۱۳۹۸ عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی؛ و محمّد بن أبی عبد الله و محمّد بن الحسن، عن سهل بن زیاد جمیعاً، عن الحسن بن العباس بن الحریش، به.

بْنِ حَفْصٍ[1] الْخَثْعَمِيُّ الْأُشْنَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُوهِشَامٍ[2] مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْقَاضِي، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ زِيَادٍ الْأَحْمَرُ، عَنْ أُمَيٍّ الصَّيْرَفِيِّ،[3] عَنْ صَفْوَانَ بْنِ قَبِيصَةَ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ:

أَنْتُمَا إِمَامَانِ بَعْدِي[4] وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْمَعْصُومَانِ، حَفِظَكُمَا اللهُ، وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى مَنْ عَادَاكُمَا.

قَالَ: فَتُوُفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ[5] وَ دُفِنَ بِالْغَرِيِّ.[6]

[۴/۱۲۶] طارق بن شهاب گوید: امیرمؤمنان عليه السلام به حسن و حسین عليهما السلام فرمود: شما دو امام بعد از من و دو سید جوانان اهل بهشت هستید و معصومید. خداوند شما را حفظ کند و لعنت خدا بر کسی که با شما دشمنی نماید.

طارق گوید: امیرمؤمنان عليه السلام در شب بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری از دنیا رفت و در نجف مدفون شد.

---

١. المثبت عن «ج»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «جعفر». و هو محمّد بن الحسين بن حفص بن عمر، أبوجعفر الخثعمی الأشنانی الكوفی. راجع: رجال الطوسی، ص٤٤٢/٦٣١٢؛ تاريخ بغداد، ج٢، ص٢٣٠/٦٩٠؛ سير أعلام النبلاء، ج١٤، ص٥٢٩/٣٠٢، و راجع: الحديث ٧٧ من هذا الكتاب.

٢. فی النسخ: «أبو هاشم»، و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن يزيد بن محمّد بن كثير بن رفاعة العجلی، أبو هشام الرفاعی الكوفی، قاضی بغداد، روى عن يحيى بن آدم بن سليمان القرشی الكوفی. انظر: تاريخ بغداد، ج٤، ص١٤٦/١٨٠٦؛ سير أعلام النبلاء، ج١٢، ص١٥٣/٥٥؛ تاريخ مدينة لابن شبّة، ج٢، ص٧٤٢، المتمنّين لابن أبی الدنيا، ج٨٢، ص١٤١؛ معجم الصحابة للبغوی، ج٤، ص٥٠٧/١٩٦١. و انظر الإسناد من يحيى بن آدم فی: المصنّف لابن أبی شيبة، ج٧، ص٥٤١/٣٧٧٩٩؛ تاريخ مدينة لابن شبّة، ج٤، ص١٢٥٧.

٣. المثبت عن «ت» «ج»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «أبی الصيرفی». و هو أُمَيٌّ بن ربيعة الصيرفی، أبوعبدالرحمن المرادی الكوفی، روى عن صفوان بن قبيصة، و طارق بن شهاب. انظر: التاريخ الكبير، ج٢، ص٦٦/١٧٠٨ و الإسناد من الصيرفی مذكور فيه؛ تهذيب الكمال، ج٣، ص٣٢٨/٥٥٢.

٤. فی «ت»: «بعقبی».

٥. فی «ت» «د»: «لأربعين سنة مضت من الهجرة».

٦. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدريس: «بلغ عراضاً و قبالاً، و كتب محمّد بن إدريس».

باب بیست و هشتم

بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام

باب آنچه از امام حسن عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ برادرش حسین عليه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۲۷] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجِعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُقْدَةَ،[۱] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي ضَمْرَةَ، عَنْ عَبَايَةَ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ أَخِي الْحُسَيْنِ، وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

[۱/۱۲۷] اصبغ بن نباته گوید: «از امام حسن عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: امامان بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله دوازده نفرهستند که نُه نفرشان از صُلب برادرم حسین‌اند و مهدیِ این امت از آنهاست».

---

۱. فی النسخ: «أحمد بن واقد» و المثبت هو الصواب. و هو أحمد بن محمّد بن سعید الهمدانی، أبو العباس الکوفی، المعروف بابن عقدة، روی عن أبی شیبة إبراهیم بن عبد الله أبی بکر بن أبی شَیْبة الکوفی، و روی عنه أبو بکر الجعابی. انظر: تاریخ بغداد، ج۵، ص۲۱۷ / ۲۶۸۰؛ تهذیب الکمال، ج۲، ص۱۲۸ / ۱۹۷.

[۲/۱۲۸] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُصَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، قَالَ: قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام:

الْأَئِمَّةُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

[۲/۱۲۸] امام سجاد عليه السلام از عمویش امام حسن عليه السلام روایت کرده است: «امامان بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند، و مهدیِ این امت از ماست».

[۳/۱۲۹] حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَيُّوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ أَرْقَمَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سُلَيْمَانَ الْعَصَرِيُّ[۲] قَالَ:

سَأَلْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ، فَقَالَ: عَدَدَ شُهُورِ الْحَوْلِ.

[۳/۱۲۹] ابوسلیمان عَصَری گوید: «از امام حسن عليه السلام دربارهٔ امامان پرسیدم؟ فرمود: آنها به عدد ماه‌های سال هستند».

[۴/۱۳۰] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرَئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ،[۳] عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا قَالَ:

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «الحسن بن عليّ». و هو أبو عبد الله الخزاعي، و قد تقدّمت ترجمته في مشايخ المؤلّف في المقدّمة.

۲. في «ت» «د»: «سليمان القصري» و في سائر النسخ: «سلمان القصري»، و المثبت هو الصواب. و هو خُلَيد بن عبد الله، أبو سليمان العَصَري العبدي البصري، روى عنه أبان بن أبي عيّاش. انظر: التاريخ الكبير، ج۳، ص۱۹۸/۶۷۳؛ تهذيب الكمال، ج۸، ص۳۰۹/۱۷۱۷. و انظر الإسناد من يونس بن أرقم الكندي في: تاريخ بغداد، ج۸، ص۳۳۶/۴۴۴۷.

۳. المثبت عن «ت» «ج» «د» و كمال الدين، و في سائر النسخ: «الحكم». و هو سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي، أبو الفضل الكوفي، من أصحاب السجاد و الباقر و الصادق عليهم السلام. انظر: معجم رجال الحديث، ج۸، ص۳۴/۴۹۸۲؛

لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ -لَعَنَهُ اللهُ- دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ.

فَقَالَ عليه‌السلام: وَيْحَكُمْ، مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ،[۱] وَ اللهِ لَلَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ وَ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصٍّ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَلَيَّ؟[۲] قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطاً لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللهِ -تَعَالَى ذِكْرُهُ- حِكْمَةً وَ صَوَاباً.

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ الطَّاغِيَةِ فِي زَمَانِهِ[۳] إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ رُوحُ اللهِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه‌السلام، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَ يُغَيِّبُ شَخْصَهُ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.[۴]

[۴/۱۳۰] ابوسعید عقیصا گوید: زمانی که امام حسن عليه‌السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم نزد او رفتند و عده‌ای او را به خاطر بیعتش [با معاویه] سرزنش کردند.

حضرت فرمود: وای بر شما! چه می‌دانید من چه کردم؟ به خدا سوگند! کاری که من کردم برای شیعیانم از آنچه آفتاب بر آن بتابد یا غروب کند، بهتر است.

آیا نمی‌دانید که من، امامتان بوده و اطاعتم بر شما واجب است و من به تصریح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از دو سید جوانان اهل بهشت هستم؟ عرض کردند: بله می‌دانیم.

لسان المیزان، ج۴، ص۱۷/۳۳۵۷.

۱. فی «ت» «د» «ح»: «علمت».

۲. فی «ج» «ح»: «بنصّ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله»، و قوله: «علیّ» ورد فی «أ» «د» فقط.

۳. فی «ت» «ج» «د» و کمال الدین: «بیعة لطاغیة زمانه».

۴. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۳۱۵/ ۲. و رواه من طریق الصدوق الجوینیّ الشافعیّ فی فرائد السمطین، ج۲، ص۱۲۳/۴۲۴.

فرمود: آیا نمی‌دانید زمانی که خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را برپا داشت و آن کودک را کشت، آن کارها موجب نارضایتی موسی بن عمران علیه السلام گردید؛ زیرا حکمت آنها براو پوشیده بود، ولی آن کارها در نزد خدای تعالی حکمت و صواب بود؟

آیا نمی‌دانید که هیچ یک از ما امامان نیست، مگرآنکه بیعت طاغوت زمانش برگردن او واقع می‌شود، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند؟ پس خداوند ولادتش را پوشیده می‌دارد و او را غایب می‌سازد تا زمانی که خروج کرد، بیعت احدی برگردن او نباشد. او نهمین فرزندِ برادرم حسین و فرزند سرور کنیزان است. خداوند عمراو را در زمان غیبتش طولانی گرداند و سپس او را با قدرت خود به صورت جوانی ظاهرکند که کمتراز چهل سال دارد، تا معلوم شود که خدا برهرچیزی تواناست.

[۵/۱۳۱] حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْبَصْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ الْهَيْثَمِ بْنِ إِسْحَاقَ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي إِسْحَاقُ بْنُ الْبُهْلُولِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي الْبُهْلُولُ بْنُ حَسَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ الرَّقِّيُّ، عَنِ الْوَضِينِ بْنِ عَطَاءٍ،[۱] عَنْ عُمَيْرِبْنِ هَانِئٍ الْعَنْسِيِّ،[۲] عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتٌ يَقْذِفُ عَلَيْهِ الدَّمَ وَ تَخْرُجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ الَّذِي أَسْقَاهُ مُعَاوِيَةُ -لَعَنَهُ اللهُ-. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ؟

قَالَ: يَا عَبْدَ اللهِ،[۳] بِمَا ذَا أُعَالِجُ الْمَوْتَ؟ ثُمَّ قَالَ:[۴] إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

---

۱. فی النسخ: «الزبیربن عطاء»، والمثبت هوالصواب. وهوالوضین بن عطاء بن کنانة بن عبد الله بن مصدع الخزاعی، أبو کنانة –و یقال: أبو عبد الله– الدمشقی، روی عن عمیر بن هانئ، و روی عنه طلحة بن زید الرقّی. انظر: تاریخ دمشق، ج۶۳، ص۴۲ / ۷۹۸۶؛ تهذیب الکمال، ج۳۰، ص۴۴۹ / ۶۶۸۹. و انظر الإسناد من داود بن الهیثم فی: الأمالی للطوسی، ص۴۷۴ / ۱۰۳۴.

۲. فی النسخ: «العَبْسی»، و المثبت هو الصواب. و هو أبو الولید الدمشقی الدارانی، روی عن جنادة بن أبی أمیّة، و روی عنه الوضین بن عطاء. انظر: تاریخ دمشق، ج۴۶، ص۴۹۶ / ۵۴۳۵؛ تهذیب الکمال، ج۲۲، ص۳۸۸ / ۴۵۲۱، و الهامش السابق.

۳. فی «ج»: «فقال: یا با عبد الله»، و هی کنیة جنادة بن أبی أمیّة.

۴. فی «ت» «د» «ج» «ح» و نسخة بدل «أ» «م»: «قلت» بدلاً من: «ثمّ قال».

أَرْبَعُونَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ.[۱]

[۵/۱۳۱] جُنادة بن ابی‌امیه گوید: نزد حسن بن علی ﷺ رفتم -در همان بیماری که در آن از دنیا رفت- و جلوی او طشتی بود که در آن خون می‌ریخت و جگر حضرت در اثر زهری که معاویهٔ ملعون به او خورانده بود، قطعه‌قطعه بیرون می‌آمد.

عرض کردم: مولای من! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟

فرمود: ای بندهٔ خدا! مرگ را با چه چیز معالجه کنم؟ و سپس فرمود: إنّا لله و إنّا إليه راجعون.

سپس رو به من کرد و فرمود: به خدا سوگند! این وصیتی است که رسول خدا ﷺ به ما فرموده که این امر [جانشینی او] را یازده امام از فرزندان علی و فاطمه ﷺ مالک شوند و هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه کشته شود یا مسموم گردد.

سپس طشت را برداشتم و حضرت تکیه داد و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا موعظه فرما.

فرمود: برای سفرت آماده باش و توشه‌ات را پیش از فرا رسیدن اجل فراهم کن و بدان که تو طالب دنیا هستی و مرگ در طلب توست؛ غم روزی را که نیامده بر روزی که در آن هستی بار مکن و بدان که مالی بیش از قوت خود فراهم نکنی، مگر اینکه در آن، خزانه‌دار دیگران هستی.

و بدان که در حلال دنیا، حساب و در حرام آن، عقاب و در شبهات [و موارد شبهه‌ناک]، عتاب [و سرزنش] خواهد بود. پس دنیا را به منزلهٔ مُرداری فرض کن و به اندازهٔ حفظ شدن [زندگی و آبرو] از آن بردار که اگر حلال باشد، در آن زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، از مردار [بیش از قدرِ حاجت] برنداشته‌ای و اگر عتاب در کار باشد، [در برابر عذاب] آسان است.

و برای دنیای خود چنان کار کن که گویا تا ابد زندگی خواهی کرد و برای آخرت

---

۱. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ»، و بخط أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر -وفّقه الله لطاعته-».

أَرْبَعُونَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ.[۱]

[۵/۱۳۱] جُنادة بن ابی‌امیه گوید: نزد حسن بن علی علیهما السلام رفتم -در همان بیماری که در آن از دنیا رفت- و جلوی او طشتی بود که در آن خون می‌ریخت و جگر حضرت در اثر زهری که معاویهٔ ملعون به او خورانده بود، قطعه‌قطعه بیرون می‌آمد.

عرض کردم: مولای من! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟

فرمود: ای بندهٔ خدا! مرگ را با چه چیز معالجه کنم؟ و سپس فرمود: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون.

سپس رو به من کرد و فرمود: به خدا سوگند! این وصیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده که این امر [جانشینی او] را یازده امام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام مالک شوند و هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه کشته شود یا مسموم گردد.

سپس طشت را برداشتم و حضرت تکیه داد و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا موعظه فرما.

فرمود: برای سفرت آماده باش و توشه‌ات را پیش از فرا رسیدن اجل فراهم کن و بدان که تو طالب دنیا هستی و مرگ در طلب توست؛ غم روزی را که نیامده بر روزی که در آن هستی بار مکن و بدان که مالی بیش از قوت خود فراهم نکنی، مگر اینکه در آن، خزانه‌دار دیگران هستی.

و بدان که در حلال دنیا، حساب و در حرام آن، عقاب و در شبهات [و موارد شبهه‌ناک]، عتاب [و سرزنش] خواهد بود. پس دنیا را به منزلهٔ مُرداری فرض کن و به اندازهٔ حفظ شدن [زندگی و آبرو] از آن بردار که اگر حلال باشد، در آن زهد ورزیده‌ای و اگر حرام باشد، از مردار [بیش از قدرِ حاجت] برنداشته‌ای و اگر عتاب در کار باشد، [در برابر عذاب] آسان است.

و برای دنیای خود چنان کار کن که گویا تا ابد زندگی خواهی کرد و برای آخرت

---

۱. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ»، و بخطّ أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر -وفّقه الله لطاعته-».

خود چنان کار کن که گویا فردا خواهی مرد. هرگاه طالب عزت، بدون داشتن عشیره، و هیبت، بدون داشتن سلطنت بودی، از ذلت معصیت خدا به سوی عزت طاعتش بیرون شو.

و هرگاه حاجتی تو را به معاشرت با دیگران واداشت، با کسی معاشرت کن که زینت‌بخش تو باشد و هرگاه خدمتی به او کردی، تو را حفظ و صیانت کند و هرگاه از او خرجی و آذوقه خواستی، آن را تأمین کند و اگر سخن گفتی، گفتارت را تصدیق کند و اگر به دشمنی حمله کنی، تو را تقویت کند و اگر دست یاری به سویش دراز کردی، دستت را بگیرد و اگر در کارت رخنه‌ای پیدا شود، آن را برطرف کند و اگر از تو خوبی ببیند، فراموش نکند و اگر از او درخواستی کردی، به تو عطا کند و اگر به زبان نیاوری، او پیش‌دستی کند و اگر سختی به تو برسد، تو را یاری دهد و کسی باشد که شر او دامن‌گیر تو نشود و از جانب او، انحرافی در روش‌های تو پیدا نشود و هنگام نیاز به حمایت، دست از یاری تو نکشد و اگر بر سر چیز نفیس و ارزشمندی میان شما کشمکش و نزاع واقع شود، تو را بر خویش مقدم بدارد.

جناده گوید: پس نَفَس حضرت منقطع و رنگ مبارکش زرد شد، به طوری که برایشان نگران شدم و امام حسین علیه‌السلام و اسود بن ابی‌الاسود وارد شدند. پس امام حسین علیه‌السلام ایشان را در بر گرفت و سر و میان دو چشم او را بوسید و کنارش نشست و با هم نجوا کردند. ابوالاسود گفت: إنّا لله، امام حسن علیه‌السلام از مرگ خویش خبر داده و به امام حسین علیه‌السلام وصیت فرمود.

و حضرت در روز پنج‌شنبه، آخر ماهِ صفر سال پنجاه هجری قمری وفات کرد، در حالی که چهل و هفت سال داشت و در بقیع مدفون شد.

باب بیست و نهم

بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام

باب آنچه از امام حسین عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش علی بن الحسین عليهما السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۳۲] أَخْبَرَنَا الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ[۱] بْنُ الزُّبَيْرِ الْمَخْزُومِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ يَعْقُوبَ الْجَعْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام -وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْأَئِمَّةِ- فَقَالَ:

عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِي، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ.

وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: أَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا -ثَلَاثَ مَرَّاتٍ-، إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ غَيْثٍ لَا يُدْرَى أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ،[۲] إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ حَدِيقَةٍ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَاماً، ثُمَّ أُطْعِمَ مِنْهَا فَوْجٌ عَاماً، لَعَلَّ آخِرَهَا فَوْجاً يَكُونُ أَعْرَضَهَا بَحْراً وَ أَعْمَقَهَا طُولاً وَ فَرْعاً وَ أَحْسَنَهَا جَنًى.

---

۱. فی «ت» «د»: «جعدة».

۲. من قوله: «إنّما مثل أهل بيتي» إلى هنا لم يرد في «ت» «د».

وَ كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوَّلُهَا وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ بَعْدِي مِنَ السُّعَدَاءِ أُولِي الْأَلْبَابِ وَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ آخِرُهَا، وَ لَكِنْ يَهْلِكُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ نَتْجُ الْهَرْجِ، لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.[۱]

[۱/۱۳۲] یحیی بن جعده گوید: شخصی از امام حسین علیه السلام دربارهٔ امامان پرسید؟ حضرت فرمود: آنها به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که نُه نفرشان از فرزندان من بوده و آخرین آنها همان قائم است.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بشارت باد شما را -و آن را سه بار تکرار کرد- همانا مَثَل اهل‌بیت من، مانند بارانی است که معلوم نیست آغازش بهتر است یا پایانش. همانا مَثَل اهل‌بیت من، مانند باغی است که دسته‌ای یک سال از آن بخورند و سپس دسته‌ای دیگر یک سال از آن بخورند؛ شاید آخرین دستهٔ آنها گسترده‌تر و از نظر طول و شاخه، عمیق‌تر و از نظر چیدن میوه، بهتر باشند.

و چگونه هلاک شود امتی که من اولش باشم و دوازده نفر بعد از من از سعادتمندان خردمند و عیسی بن مریم آخرش باشند؟ ولی در این میان، کسانی هلاک شوند که نتیجهٔ آشوب و فساد هستند که آنها از من نبوده و من از آنها نیستم.

[۲/۱۳۳] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ،[۲] قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً، أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ

---

۱. و روی نحوه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۵۲/ ۱۸؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۶۹/ ۱۴؛ الخصال، ج۲، ص۴۷۵/ ۳۹ بهذا الإسناد: حدّثنا حمزة بن محمّد العلوی، قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعید، قال: أخبرنی القاسم بن محمّد بن حمّاد، قال: حدّثنا غیاث بن إبراهیم، قال: حدّثنا الحسین بن زید بن علی، عن جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن آبائه، عن علی علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أبشروا ثمّ أبشروا ثلاث مرّات... و فیه: «مثل أمّتی» بدلاً من: «مثل أهل بیتی» فی کلا الموردین.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ و العیون و کمال الدین: «سلیط». و هو عبدالرحمن بن سابط بن أبی حمیضة القرشی المکّی، روی عنه الربیع بن سعد الجعفی. انظر: تاریخ دمشق، ج۳۴، ص۳۷۶/ ۳۸۱۰؛ تهذیب الکمال، ج۱۷، ص۱۲۳/ ۳۸۲۲.

وَلَدِي وَ هُوَ الْقَائِمُ[1] بِالْحَقِّ، يُحْيِي اللهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَ لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخَرُونَ فَيُؤْذَوْنَ وَ يُقَالُ لَهُمْ: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ أَمَا إِنَّ الصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.[2]

[۲/۱۳۳] عبدالرحمن بن سابط روایت کرده است که امام حسین علیه السلام فرمود: دوازده مهدی [هدایت شده] از ما خواهد بود که اولین آنها امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرین آنها نهمین فرزند من است و او همان برپادارندهٔ حق است. خداوند به وسیلهٔ او زمین را پس از مرگش زنده کند و به وسیلهٔ او دین حق را بر همهٔ ادیان غالب گرداند، هر چند که مشرکان کراهت داشته باشند. او غیبتی دارد که گروهی در آن مرتد شده و گروهی دیگر بر دین پابرجا بمانند و اذیت شوند و به آنها گفته شود: این وعده چه زمان عملی شود اگر راست می‌گویید؟

بدانید که صبرکنندگان بر اذیت و تکذیب دیگران در دوران غیبتش، مانند مجاهدان شمشیر به دست، پیشاپیش رسول خدا صلى الله عليه وآله هستند.

[۳/۱۳۴] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ[3] الذُّهْلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ الْأَعْشَى، عَنْ عَنْبَسَةَ بْنِ الْأَزْهَرِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ[4] قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِذْ دَخَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ مُلْتَثِمٌ أَسْمَرُ شَدِيدُ السُّمْرَةِ،

---

۱. فی کمال الدین: «و هو الإمام القائم».

۲. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۶۸/۳۶؛ کمال الدین، ج۱، ص۳۱۷/۳.

۳. فی النسخ: «عبد الله» و فی نسخة بدل «أ»: «عبد الوهّاب» و المثبت هو الصواب. و هو: أحمد بن عبدالرحمن الذهلی، أبوجعفر الکوفی، روی عن أبی حفص الأعشی عمرو بن خالد الکوفی، و روی عنه محمّد بن محمود ابن بنت الأشج، و محمّد بن الحسین الکوفی. انظر: الأمالی للطوسی، ص۴۵۲/۱۰۱۰ و ۴۵۹/۱۰۲۶؛ التدوین فی أخبار قزوین، ج۲، ص۱۲۸.

۴. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «نعمان». و هو یحیی بن یعمر -بفتح المیم و ضمّها- العدوانی، أبوسلیمان البصری النحوی، قاضی مرو. انظر: شرح الأخبار، ج۳، ص۹۲/۱۰۲۱؛ کنز الفوائد، ج۱، ص۳۵۷؛ وفیات الأعیان، ج۶، ص۱۷۳/۷۹۷؛ تهذیب الکمال، ج۳۲، ص۵۳/۶۹۵۲.

فَسَلَّمَ فَرَدَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، مَسْأَلَةٌ. قالَ: هَاتِ.

قَالَ: كَمْ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْيَقِينِ؟ قَالَ: أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

قَالَ: فَكَيْفَ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ مَا سَمِعْنَاهُ، وَ الْيَقِينُ مَا رَأَيْنَاهُ، وَ بَيْنَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

قَالَ: فَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ قَالَ: دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ.

قَالَ: فَكَمْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ؟[1] قَالَ: مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

قَالَ: فَمَا عِزُّ الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ: اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.

قَالَ: فَمَا أَقْبَحُ شَيْءٍ؟ قَالَ: الْفِسْقُ فِي الشَّيْخِ قَبِيحٌ، وَ الْحِدَّةُ فِي السُّلْطَانِ قَبِيحٌ، وَ الْكَذِبُ فِي ذِي الْحَسَبِ قَبِيحٌ، وَ الْبُخْلُ فِي ذِي الْغِنَى قَبِيحٌ، وَ الْحِرْصُ فِي الْعَالِمِ قَبِيحٌ.

قَالَ: صَدَقْتَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَأَخْبِرْنِي عَنْ عَدَدِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

قَالَ: اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

قَالَ: فَسَمِّهِمْ لِي.

فَأَطْرَقَ الْحُسَيْنُ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ: نَعَمْ، أُخْبِرُكَ يَا أَخَا الْعَرَبِ، أَنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْحَسَنُ وَ أَنَا وَ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِي، مِنْهُمْ: عَلِيٌّ ابْنِي، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ جَعْفَرٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ مُوسَى ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ الْخَلَفُ الْمَهْدِيُّ وَ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي، يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

قَالَ: فَقَامَ الْأَعْرَابِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ:

مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ ... فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

أَبَوَاهُ مِنْ أَعْلَى قُرَيْشٍ ... وَ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ.

---

١. في «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «فكم بين المشرق و المغرب».

[۳/۱۳۴] یحیی بن یعمر گوید: نزد امام حسین علیه‌السلام بودم که عربی بادیه‌نشین با چهرهٔ پوشیده و رنگ گندمگونِ تند، بر او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلامش را داد.

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! سؤالی دارم. فرمود: بیان کن.

عرض کرد: میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟ فرمود: چهار انگشت.

پرسید: چطور؟ فرمود: ایمان چیزی است که آن را بشنویم و یقین چیزی است که آن را ببینیم و میان گوش و چشم چهار انگشت فاصله است.

عرض کرد: میان آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ فرمود: یک دعای مستجاب.

عرض کرد: از مشرق تا مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود: گردش یک روز خورشید.

عرض کرد: عزت مؤمن در چیست؟ فرمود: در بی‌نیازی او از مردم.

عرض کرد: زشت‌ترین چیزها کدام است؟ فرمود: فسق در پیرمرد، تندخویی در سلطان، دروغ در شخص صاحب حَسَب [و خاندان شریف]، بخل در ثروتمند و حرص در دانشمند.

عرض کرد: راست گفتی ای فرزند رسول خدا! اینک مرا از عدد امامان بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آگاه فرما.

حضرت فرمود: آنها دوازده نفر به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند.

عرض کرد: نام ایشان را برای من بیان فرما!

حضرت اندکی سر به زیر افکند و سپس سر بلند کرد و فرمود: باشد ای برادر عرب، برایت می‌گویم. امام و جانشین بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، پدرم امیرمؤمنان علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و من و نُه نفر از فرزندان من هستند که فرزندم علی از ایشان است و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش جعفر و بعد از او، فرزندش موسی و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و بعد از او، فرزند خَلَفش مهدی است و او نهمین فرزند من است و در آخرالزمان دین را برپا می‌دارد.

پس آن عرب برخاست و این شعر را می‌خواند [که ترجمه‌اش چنین است]:
پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر پیشانی او کشیده، پس در میان گونه‌ها می‌درخشد.
پدر و مادرش از بزرگان قریش هستند و جدش بهترین اجداد است.

[۴/۱۳۵] حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْبَصْرِيُّ الْهُنَائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الشَّرْقِيُّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَزْهَرِ أَحْمَدُ بْنُ الْأَزْهَرِ بْنِ مَنِيعٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا[2] عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام[3] إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ فَدَعَاهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ ضَمّاً وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَ أَحْسَنَ خَلْقَكَ.

فَتَدَاخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنْ كَانَ مَا نَعُوذُ بِاللهِ أَنْ نَرَاهُ فِيكَ، فَإِلَى مَنْ؟

قَالَ: إِلَى عَلِيٍّ ابْنِي هَذَا، هُوَ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ.

قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، هُوَ صَغِيرُ السِّنِّ.

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ ابْنَهُ مُحَمَّداً يُؤْتَمُّ بِهِ وَ هُوَ ابْنُ تِسْعِ[4] سِنِينَ، ثُمَّ نَطَرَ، قَالَ:[5] يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً.

قَالَ: وَ قُبِضَ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ- وَ قَدْ تَمَّ عُمُرُهُ سِتَّةً وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَ

---

۱. هو أحمد بن محمّد بن الحسن، أبو حامد النيسابوري الحافظ، المعروف بابن الشرقي، روى عن أبي الأزهر النيسابوري. انظر: تاريخ بغداد، ج۵، ص۱۹۲/۲۶۳۹؛ تهذيب الكمال، ج۱، ص۶/۲۵۵. و انظر الإسناد من أبي الأزهر في: فضائل الصحابة لأحمد، ج۲، ص۶۴۲/۱۰۹۲.

۲. في «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. في «أ» «م»: «الحسين -على ذكره السلام-»، و المثبت عن سائر النسخ.

۴. في «ج» «ح»: «سبع».

۵. في «ت» «د»: «ثمّ يطرق، قال ثمّ».
قال العلّامة المجلسي: «والمراد: الائتمام به قبل الإمامة، و لعلّه إشارة إلى قصة جابر. ثمّ يطرق: أي يسكت و لا يتكلّم حتّى يصير إماماً، و بعده يبقر العلم بقراً». و النَّطْر و النِّطارة: حفظ الزرع. قال الخليل: «الناطر: الذي يحفظ الزرع، سواديّة، غير عربيّة». انظر: كتاب العين، ج۷، ص۴۱۳؛ لسان العرب، ج۵، ص۲۱۵.

دُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ.[۱]

[۴/۱۳۵] عبیدالله بن عبدالله بن عتبه گوید: نزد حسین بن علی علیهما السلام بودم که علی بن الحسین علیهما السلام وارد شد. پس حسین علیه السلام او را فرا خواند و در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت، چقدر خوش‌بو و زیبایی!

با دیدن این صحنه چیزی به ذهنم خطور کرد و گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای فرزند رسول خدا! اگر -نعوذ بالله- برای شما اتفاقی بیفتد، به چه کسی رجوع کنیم؟

فرمود: به این پسرم علی که امام و پدر امامان است.

عرض کردم: مولای من! او کم سن است.

فرمود: بله! همانا به فرزندش محمد در نُه سالگی به عنوان امام اقتدا خواهد شد [شاید اشاره به ماجرای جابر بن عبدالله انصاری باشد]. سپس تأملی کرد و فرمود: او علم را خواهد شکافت.

راوی گوید: امام حسین علیه السلام در حالی که از عمرش پنجاه و شش سال و پنج ماه سپری شده بود، از دنیا رفت و در کربلا مدفون شد.

---

۱. فی هامش «أ» بخط ابن إدریس: «بلغ عرضاً و قبالاً، کتب محمّد بن إدریس»، و بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علی».

باب سی‌ام

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام

باب آنچه از امام علی بن الحسین علیهما السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش محمد باقر علیه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۳۶] حَدَّثَنَا أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ،[۱] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ[۲] مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْمُغَلِّسِ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنِي نُعَيْمُ بْنُ جَعْفَرٍ،[۴] عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ فِي مِحْرَابِهِ، فَجَلَسْتُ حَتَّى انْثَنَى وَ أَقْبَلَ

---

۱. هوعثمان بن سعيد العمرى، أبوعمرو السمّان، و كان وكيلا للأئمة الثلاثة الأخيرة عليهم السلام، و قد تقدّم فى الحديث ۱۱۰، فراجع.

۲. فى النسخ: «أبوعبد الله» و المثبت هو الصواب. و هومحمّد بن عبد الله بن مهران، أبوجعفر الكرخى، من أصحاب الإمامين الجواد و الهادى عليهما السلام، و قد تقدّم فى الحديث ۱۱۰، فراجع.

۳. فى «ج» «ح» و نسخة بدل «أ» «م»: «التفليسى»، و فى «د»: «المفلّس». انظر: الهامش التالى.

۴. كذا فى النسخ، و لم نظفر عليه، و الظاهر وقوع السهو فى السند، و لعلّ السند كان هكذا: «أحمد بن المغلّس، عن أبى نعيم الأحول، عن أبى حمزة الثمالى»، و قد تقدّم فى الحديث ۱۱۰، فراجع.

عَلَيَّ بِوَجْهِهِ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَخْبِرْنِي كَمْ يَكُونُ الْأَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: ثَمَانِيَةٌ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ الْأَسْبَاطِ، ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَاضِينَ، وَ أَنَا الرَّابِعُ، وَثَمَانِيَةٌ مِنْ وَلَدِي أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، مَنْ أَحَبَّنَا وَ عَمِلَ بِأَمْرِنَا كَانَ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ رَدَّنَا أَوْ رَدَّ وَاحِداً مِنَّا فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ وَ بِآيَاتِهِ.

[۱/۱۳۶] ابوخالد کابلی گوید: نزد علی بن الحسین علیه السلام رفتم و او در محرابش نشسته بود، من نیز نشستم تا اینکه از عبادت فارغ شد و رو به من کرد، در حالی که دست خود را بر محاسن شریفش می‌کشید.

عرض کردم: مولای من! مرا خبر دهید که امامانِ بعد از شما چند نفرند؟

فرمود: هشت نفر.

عرض کردم: چطور؟

فرمود: زیرا امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر به عدد اَسباط [بنی‌اسرائیل] هستند؛ سه نفر از گذشتگان و من چهارمین نفر و هشت نفر از فرزندان من، امامان نیکوکارند. هر که ما را دوست بدارد و به دستور ما عمل کند، در رفیع‌ترین و عالی‌ترین درجات با ما خواهد بود و هر که با ما دشمنی کند و ما را رد کند یا حتی یکی از ما را رد کند، به خدا و آیات او کافر شده است.

[۲/۱۳۷] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ[۱] بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمِّهِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: كَانَ يَقُولُ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ-:

ادْعُوا إِلَيَّ[۲] ابْنِيَ الْبَاقِرَ، وَ قُلْتُ لِابْنِيَ الْبَاقِرِ -يَعْنِي مُحَمَّداً-.

---

۱. فی «أ» «ع» «م»: «الحسن» و المثبت عن سائر النسخ، و هو الصواب. و هو أبوعبد الله الهاشمی العلوی، يلقّب ذا الدمعة، و به يكنّى زيد بن علی الشهيد. انظر: رجال النجاشی، ص۵۲ / ۱۱۵؛ تهذيب الكمال، ج۶، ص۳۷۵ / ۱۳۱۰. و انظر الإسناد من أبی المفضّل فی: الأمالی للطوسی، ص۴۹۵ / ۱۰۸۴.

۲. كذا فی «أ» «ح» «د»، و فی سائر النسخ: «ادعوا لی».

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَةِ، لِمَ سَمَّيْتَهُ بَاقِراً؟

قَالَ: فَتَبَسَّمَ وَ مَا رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ[1] قَبْلَ ذٰلِكَ، ثُمَّ سَجَدَ لِلّٰهِ طَوِيلاً فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ سَيِّدِي عَلَى مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ -يُعِيدُ ذٰلِكَ مِرَاراً-.

ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الْإِمَامَةَ فِي وَلَدِهِ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا عليه‌السلام، فَيَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ إِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ، مَعْدِنُ الْحِلْمِ[2] وَ مَوْضِعُ الْعِلْمِ يَبْقُرُهُ بَقْراً، وَ اللّٰهِ لَهُوَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله.

فَقُلْتُ: فَكَمِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَهُ؟

قَالَ: سَبْعَةٌ، وَ مِنْهُمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

[۲/۱۳۷] عمر بن علی از پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام روایت کرده است که بسیار می‌فرمود: فرزندم باقر را نزد من فرا بخوانید یا می‌فرمود: به فرزندم باقر گفتم؛ منظور ایشان برادرم محمد بود.

روزی به ایشان عرض کردم: پدر جان! چرا او را باقر نامیدی؟

حضرت تبسمی کرد و پیش از آن ندیده بودم که تبسم کند. سپس سجده‌ای طولانی به جای آورد و شنیدم که در سجده‌اش می‌فرمود: خدایا! ستایش سزاوار توست به خاطر نعمت‌هایی که به ما اهل‌بیت عطا کردی -و این جمله را چند بار تکرار کرد-.

سپس فرمود: فرزندم! امامت در فرزندان اوست تا زمانی که قائم ما قیام کند و زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده است. او امام و پدر امامان است و معدن بردباری و موضع علم است و آن را خواهد شکافت. به خدا سوگند که او شبیه‌ترین مردم به رسول خداست!

عرض کردم: امامان بعد از او چند نفر هستند؟

فرمود: هفت نفر و مهدی که در آخرالزمان دین را برپا می‌دارد، از ایشان است.

---

۱. فی «ت» «ج» «ح»: «یتبسّم».

۲. فی «ج» «ح»: «الحکم».

[۳/۱۳۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي -إِجَازَةً أَرْسَلَهَا إِلَيَّ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيِّ، فِي سَنَةِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ الْبَلَوِيُّ يَقُولُ،[۱] حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ:

بَيْنَا أَبِي عليه السلام مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ أَئِمَّةً؟

قَالَ: نَعَمْ، اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

[۳/۱۳۸] زید بن علی بن الحسین گوید: روزی پدرم با برخی از اصحابش بود که مردی برخواست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا پیامبرتان به شما وصیت کرده که بعد از او چند امام خواهد بود؟

فرمود: آری! دوازده نفربه عدد نقیبان بنی‌اسرائیل.

[۴/۱۳۹] أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ،[۲] قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْخَدِيجِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْفَزَارِيِّ الْأَشْقَرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ أَبُو عَبْدِ اللهِ بَيَّاعُ الْهَرَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ الْفَزَارِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ[۳] بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ، فَقَالَ:

اثْنَا عَشَرَ، سَبْعَةٌ مِنْ صُلْبِ هٰذَا -وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ أَخِي مُحَمَّدٍ-.

[۴/۱۳۹] حسین بن علی بن الحسین گوید: مردی از پدرم دربارهٔ امامان پرسید؟

فرمود: آنها دوازده نفرند که هفت نفرشان از صُلب این شخص هستند -و دستش را بر شانه برادرم محمد گذاشت-.

---

۱. فی «ت» «د»: «قال: حدّثنا عبد الله بن عمر البلوی، قال».

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «محمّد بن الحسین بن أحمد بن سعید». و هو أبو عبد الله الخزاعی، و قد تقدّمت ترجمته فی مشایخ المؤلّف فی المقدّمة.

۳. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «الحسن». و یقال له: حسین الأصغر، و روی عن أخیه الباقر عليه السلام، و ابن أخیه الصادق عليه السلام. انظر: معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۴۳/۳۵۲۰؛ تهذیب الکمال، ج۶، ص۳۹۵/۱۳۲۲.

[۵/۱۴۰] حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَيَّاشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَالِكٍ الْوَاسِطِيُّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو يُونُسَ[۲] مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَزِيدَ الْجُمَحِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ يَحْيَى الْحَاطِبِيُّ،[۳] قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

مَرِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَجَمَعَ أَوْلَادَهُ: مُحَمَّداً وَالْحَسَنَ وَعَبْدَ اللهِ وَعُمَرَ وَزَيْداً وَالْحُسَيْنَ وَأَوْصَى إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَكَنَّاهُ الْبَاقِرَ وَجَعَلَ أَمْرَهُمْ إِلَيْهِ، وَكَانَ فِيمَا وَعَظَهُ فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ قَالَ: يَا بُنَيَّ،[۴] الْعَقْلُ رَائِدُ الرُّوحِ، وَالْعِلْمُ رَائِدُ الْعَقْلِ، وَالْعَقْلُ تَرْجُمَانُ الْعِلْمِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْعِلْمَ أَبْقَى بَقَاءً،[۵] وَاللِّسَانَ أَكْثَرُ هَذَراً.[۶]

وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّ صَلَاحَ شَأْنِ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا فِي كَلِمَتَيْنِ، إِصْلَاحُ شَأْنِ الْمَعَايِشِ مِلْؤُ مِكْيَالٍ، ثُلُثَاهُ فِطْنَةٌ وَثُلُثٌ تَغَافُلٌ؛ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَتَغَافَلُ عَنْ شَيْءٍ قَدْ عَرَفَهُ وَفَطَنَ لَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّ السَّاعَاتِ تُذْهِبُ عُمُرَكَ، وَأَنَّكَ لَا تَنَالُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَإِيَّاكَ وَالْأَمَلَ الطَّوِيلَ، فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ أَمَلاً لَا يَبْلُغُهُ، وَجَامِعِ مَالاً[۷] لَا يَأْكُلُهُ، وَمَانِعِ مَا[۸] سَوْفَ

---

۱. فی مقتضب الأثر: «أبو الحسن علیّ بن عبد الله بن ملك النحوی الواسطی». و هو أبو الحسن علیّ بن عبد الله بن مُبَشّر بن دینار الواسطی، و لعلّ «مالك» كان من أجداده، أو مصحّف عن «مبشّر»، ویؤیّده روایة أبی المنیب الفقیه الطبری عنه و عن ابن صاعد، و روایة ابن صاعد عن محمّد بن أحمد بن یزید المدنی إلی آخر السند. انظر: مقتضب الأثر، ص۴۵؛ معجم ابن المقرئ، ص۱۱۷۳/۳۵۷؛ الفوائد لابن شاهین، ص۱۰۱/۲۳ و ۲۴؛ تاریخ أصبهان، ج۲، ص۱۶۴۷/۲۶۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج۱۵، ص۱۳/۲۵.

۲. فی «ج» «ح»: «أبو النسر» و فی سائر النسخ: «أبو البشر» و المثبت هو الصواب. و هو محمّد بن أحمد بن یزید بن عبد الله بن یزید القرشی الجمحی، أبو یونس المدنی، مفتی أهل المدینة. انظر: الفوائد لابن شاهین، ص۱۰۱/۲۳ و ۲۴؛ تهذیب الکمال، ج۲۴، ص۵۰۴۷/۳۵۳.

۳. هو هارون بن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب بن أبی بَلْتَعَة الحاطبی المدنی. انظر: الأمالی للطوسی، ص۲۰۰/۱۲۷؛ تهذیب الکمال، ج۳۱، ص۶۸۶۹/۴۳۵.

۴. فی «ت» «د» «ع» زیادة: «إنّ».

۵. قوله: «بقاءً» لم یرد فی «ت» «د».

۶. فی «ح» «د»: «هذراً».

۷. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «مالٍ».

۸. فی «ج» «ح»: «ومانع مال».

يَتْرُكُهُ، وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ، أَصَابَهُ حَرَاماً وَوَرَّثَهُ عَدُوّاً،[1] احْتَمَلَ إِصْرَهُ وَبَاءَ بِوِزْرِهِ، ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

[۵/۱۴۰] عثمان بن خالد گوید: علی بن الحسین علیهما السلام در آن بیماری که از دنیا رفت، فرزندان خود، محمد و حسن و عبدالله و عمرو زید و حسین را جمع و به فرزندش محمد علیه السلام وصیت کرد و او را «باقر» لقب داد و امر ایشان را به او سپرد. قسمتی از موعظه‌اش در وصیت به او چنین بود: پسرم! عقل، پیش‌قراول روح است و علم، پیش‌قراول عقل است و عقل، مفسر علم است. بدان که علم پایدارتر است و زبان بسیار اشتباه می‌کند.

پسرم! بدان که سر و سامان دادن وضع دنیا با همه ابعادش در دو کلمه جمع شده است. اصلاح وضع زندگی، پیمانهٔ پُری است که دوسوم آن، زیرکی و یک‌سوم آن، چشم‌پوشی کردن است؛ زیرا انسان از چیزی غفلت نمی‌ورزد که شناخته و فهمیده است.

و بدان که گذشت ساعات، عمر تو را می‌برد و تو هرگز نعمتی را به دست نمی‌آوری، مگر اینکه نعمت دیگری را از دست بدهی.

از آرزوی دراز بپرهیز! چه بسیار آرزومندی که به آرزویش نرسد و جمع‌کنندهٔ ثروتی که آن را نخورد و منع‌کنندهٔ چیزی که به زودی آن را ترک خواهد کرد؛ چه بسا آن را از راه باطل جمع کرده و مانع حق دیگری شده باشد، [که در این صورت] آن را از راه حرام به دست آورده و برای دشمنش به ارث گذارده است؛ گناه آن را بر دوش کشیده و وزر و وبالش را بر عهده گرفته است که این همان زیان آشکار است.

[۶/۱۴۱] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بِشْرٍ حَيَّانُ بْنُ بِشْرٍ الْأَسَدِيُّ الْقَاضِي -بِالْمَصِيصَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي أَبُو عِكْرِمَةَ بْنُ عِمْرَانَ الضَّبِّيُّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ الضَّبِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ الْمُفَضَّلِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ:

---

۱. قوله: «عدوّاً» لم یرد فی «ت».

أَوْصَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ابْنَهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُكَ[1] خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، لَا يَدَّعِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَحَدٌ إِلَّا قَلَّدَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طَوْقاً مِنْ نَارٍ، فَاحْمَدِ اللهَ عَلَى ذَلِكَ[2] وَ اشْكُرْهُ.

يَا بُنَيَّ، اشْكُرْ لِمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ، وَ أَنْعِمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ؛ فَإِنَّهُ لَا تَزُولُ النِّعْمَةُ[3] إِذَا شُكِرَتْ، وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ، وَ الشَّاكِرُ بِشُكْرِهِ أَسْعَدُ مِنْهُ بِالنِّعْمَةِ الَّتِي أَوْجَبَتْ[4] عَلَيْهِ بِهَا الشُّكْرُ، وَ تَلَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».[5]*[6]

[۶/۱۴۱] مالک بن اعيَن جُهَنی گويد: علی بن الحسين عليهما السلام به پسرش محمد عليه السلام وصيت کرد و فرمود: پسرم! تو را جانشين بعد از خودم قرار داده‌ام و هرکس ميان من و تو ادعای جانشينی کند، خداوند در روز قيامت گردن‌بندی از آتش برگردن او بياويزد. پس برای اين نعمت، خدا را ستايش کن و شکر او را به جای آور.

پسرم! شاکر کسی باش که برتو اِنعام کرده و برکسی که شاکر تو باشد، اِنعام کن؛ زيرا نعمتی که شکر آن به جای آورده شود، از بين نمی‌رود و نعمتی که کفران شود، باقی نمی‌ماند. سعادتی که به خاطر شکر نعمت، نصيبِ شاکرِ آن می‌شود، بيش از سعادتی است که به واسطهٔ خود آن نعمت نصيب او شده است و سپس حضرت اين آيه را تلاوت کرد: «اگر شکرگزاری کنيد، [نعمتِ] شما را خواهم افزود و اگر کفران [نعمت] کنيد، عذاب من بسيار سخت خواهد بود».

[۷/۱۴۲] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا

---

۱. من هنا إلى قوله: «اللوح والصحيفة» من الحديث التالی برقم ۱۴۲ ساقط من «أ»، فالعبارة فيه: «إنّی قد جعلتك ... قلت: يا بن رسول الله»، فأثبتناه عن سائر النسخ، فلا تغفل.

۲. فی «ح» «ع»: «ما دمت» وفی «ج»: «ما دمت حياً» بدلاً من: «على ذلك».

۳. فی «ت» «د»: «نعمة».

۴. فی «ت» «د»: «وجب».

۵. سوره ابراهيم، آيه ۷.

۶. و رواه الشيخ الطوسی فی الأمالی، ص۵۰۱/ ۱۰۹۶ عن جماعة، عن أبی المفضّل بهذا الإسناد، و قد أورد من قوله: «يا بُنیّ اشكر» و لم يورد صدر الحديث.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ مَعْبَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ طَرِيفٍ الْحَجَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي الْمَرَضِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ إِذْ قُدِّمَ إِلَيْهِ طَبَقٌ فِيهِ الْخُبْزُ وَالْهِنْدَبَاءُ، فَقَالَ لِي: كُلْهُ. فَقُلْتُ: قَدْ أَكَلْتُ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ.

قَالَ: إِنَّهُ الْهِنْدَبَاءُ. قُلْتُ: وَمَا فَضْلُ الْهِنْدَبَاءِ؟

قَالَ: مَا مِنْ وَرَقَةٍ مِنَ الْهِنْدَبَاءِ إِلَّا وَعَلَيْهَا قَطْرَةٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.

قَالَ: ثُمَّ رُفِعَ الطَّعَامُ وَأُتِيَ بِالدُّهْنِ، فَقَالَ: ادَّهِنْ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ. قُلْتُ: قَدِ ادَّهَنْتُ.

قَالَ: إِنَّهُ الْبَنَفْسَجُ. قُلْتُ: وَمَا فَضْلُ الْبَنَفْسَجِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْهَانِ؟

قَالَ: كَفَضْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ.

ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَحَدَّثَهُ طَوِيلاً بِالسِّرِّ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ:[1] عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ.

فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ اللهِ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ -وَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَنَّهُ قَدْ نَعَى نَفْسَهُ إِلَيْهِ[2]- فَإِلَى مَنْ نَخْتَلِفُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، إِلَى ابْنِي هَذَا -وَأَشَارَ إِلَى مُحَمَّدٍ ابْنِهِ-، إِنَّهُ وَصِيِّي وَوَارِثِي وَعَيْبَةُ عِلْمِي، مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَبَاقِرُ الْعِلْمِ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، مَا مَعْنَى الْبَاقِرِ؟[3]

قَالَ: سَوْفَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ خُلَّاصُ شِيعَتِي، وَيَبْقُرُ الْعِلْمَ عَلَيْهِمْ بَقْراً.

قَالَ: ثُمَّ أَرْسَلَ مُحَمَّداً ابْنَهُ فِي حَاجَةٍ لَهُ إِلَى السُّوقِ، فَلَمَّا جَاءَ مُحَمَّدٌ قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، هَلَّا أَوْصَيْتَ إِلَى أَكْبَرِ أَوْلَادِكَ؟

---

١. فى «ت» «د» زيادة: «فيما يقول».

٢. فى «ت» «د»: «ما لا بدّ لنا منه، ووقع فى نفسى أنّه قد نعى نفسه».

٣. فى «ت» «د»: «باقر العلم».

قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، لَيْسَتِ الْإِمَامَةُ بِالصِّغَرِ وَ الْكِبَرِ، هَكَذَا عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَ هَكَذَا وَجَدْنَا مَكْتُوباً فِي اللَّوْحِ وَ الصَّحِيفَةِ).[۱]

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَكَمْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ أَنْ يَكُونَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: وَجَدْنَا فِي الصَّحِيفَةِ وَ اللَّوْحِ اثْنَيْ عَشَرَ أَسَامِيَ مَكْتُوباً بِأَسَامِيهِمْ[۲] وَ أَسَامِي آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ ابْنِي سَبْعَةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ، فِيهِمُ الْمَهْدِيُّ.[۳]

[۷/۱۴۲] زُهری گوید: بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم -در آن بیماری که از دنیا رفت-، پس سفره‌ای نزد حضرت آوردند که در آن، نان و کاسنی بود.

حضرت به من فرمود: بخور! عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! غذا خورده‌ام.

فرمود: این کاسنی است. عرض کردم: کاسنی چه فضیلتی دارد؟

فرمود: هیچ برگی از کاسنی نیست، مگر اینکه بر روی آن، قطره‌ای از آب بهشت وجود دارد که شفای هر دردی در آن است.

سپس طعام را برداشته و روغن آوردند. حضرت فرمود: از این روغن بمال. عرض کردم: روغن مالیده‌ام.

فرمود: این روغن بنفشه است؟ عرض کردم: برتری روغن بنفشه بر سایر روغن‌ها چیست؟

فرمود: مانند برتری اسلام بر سایر ادیان.

سپس فرزندش محمد علیه السلام بر او وارد شد و حضرت مدتی طولانی با او آهسته سخن گفت و شنیدم که می‌فرمود: خوش‌اخلاق باش!

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اگر برای شما حادثه‌ای پیش آید که چاره‌ای از آن نیست -و در دلم افتاد که از مرگ خود به فرزندش خبر می‌دهد-، بعد از شما نزد

---

۱. إلی هنا تم السقط من نسخة «أ».

۲. فی «ت» «د»: «مکتوبة بإمامتهم».

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

چه کسی برویم؟

فرمود: ای اباعبدالله! نزد این فرزندم -و به فرزندش محمد اشاره کرد- او وصی و وارث من و خزانهٔ علم من و معدن علم و باقرُالعلم است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای «باقر» چیست؟

فرمود: به زودی شیعیان خالص من، نزد او رفت و آمد می‌کنند و او علم را برای ایشان می‌شکافد.

زهری گوید: سپس فرزندش محمد را برای کاری به بازار فرستاد و زمانی که بازگشت، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا به بزرگ‌ترین فرزندتان وصیت نکردید؟

فرمود: ای اباعبدالله! امامت به کوچکی و بزرگی نیست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین به ما سفارش فرموده است و در لوح و صحیفه نیز چنین یافته‌ایم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پیامبرتان شما را به چند نفر سفارش فرموده است که اوصیای بعد از او خواهند بود؟

فرمود: در صحیفه و لوح، دوازده نام را یافتیم که نام ایشان و نام پدر و مادرشان نوشته شده است.

سپس فرمود: هفت نفر از اوصیا از صُلب فرزندم محمد بیرون می‌آیند که مهدی در میان آنهاست.

باب سی و یکم

بَابُ مَا جَاءَ عَنِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ عليهما السلام

باب آنچه از امام محمد باقر عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش جعفر صادق عليه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۴۳] أَخْبَرَنَا الْمُعَافَى بْنُ زَكَرِيَّا، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَزْيَدِ بْنِ [أَبِي][1] الْأَزْهَرِ الْبُوشَنْجِيُّ النَّحْوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الْأَبْرَدِ الْقَصِيرُ،[2] قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَالِبٌ الْجُهَنِيُّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، الْفَائِزُ مَنْ وَالَاهُمْ، وَ الْهَالِكُ مَنْ عَادَاهُمْ.

وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ نَظَرْتُ فَإِذَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِيٍّ، وَ

---

۱. من عندنا، و فی «أ» «م» «ع»: «محمّد بن مرثد بن الأزهر البوسنجی». و هو محمّد بن مزید بن محمود بن منصور، أبو بكر الخزاعی، المعروف بابن أبی الأزهر البوشنجی النحوی. انظر: رجال الطوسی، ص۴۴۶/ ۶۳۴۴؛ تاریخ بغداد، ج۴، ص۱۶۹۲/۵۵؛ الأنساب، ج۲، ص۳۵۹/ ۶۱۵.

۲. انظر الإسناد من محمّد بن مالك فی: الأمالی للطوسی، ص۳۴۳/ ۷۰۵؛ التحصین، ص۵۴۲/ ۶.

رَأَيْتُ فِي مَوَاضِعَ: عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً، وَ مُحَمَّداً وَ مُحَمَّداً وَ جَعْفَراً وَ مُوسَى وَ الْحَسَنَ[1] وَ الْحُجَّةَ، فَعَدَدْتُهُمْ فَإِذَا هُمْ اثْنَا عَشَرَ.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا نُورُ وَصِيِّكَ وَ سِبْطَيْكَ، وَ هَذِهِ أَنْوَارُ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ، بِهِمْ أُثِيبُ وَ بِهِمْ أُعَاقِبُ.

[۱/۱۴۳] غالب جُهَنی از امام باقر عليه السلام روایت کرده است: امامان بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که دوازده نفر بودند. رستگار کسی است که ایشان را دوست بدارد و هلاک‌شده کسی است که با ایشان دشمنی ورزد.

و پدرم از پدرش برای من نقل کرده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: زمانی که مرا به آسمان بردند، نظر کردم و دیدم بر ساق عرش نوشته است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، او را به وسیلهٔ علی تقویت کرده و به وسیلهٔ او یاری‌اش نمودم؛ دیدم در جاهایی نوشته است: علی، علی، علی و محمد، محمد و جعفر و موسی و حسن و حجّت، پس آنها را شمردم و دیدم دوازده نفر هستند.

عرض کردم: پروردگارا! اینها که می‌بینم چه کسانی هستند؟

فرمود: ای محمد! این نور وصی و دو نوه‌ات و اینها انوار امامان از نسل آنهاست. به سبب ایشان ثواب دهم و به سبب ایشان عِقاب کنم.

[۲/۱۴۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ الصَّيْدَاوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ، فَقَالَ: وَ اللهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَّا الْمَهْدِيُّ يَقُومُ بِالدِّينِ[2] فِي آخِرِ الزَّمَانِ، مَنْ أَحَبَّنَا حُشِرَ مِنْ حُفْرَتِهِ مَعَنَا، وَ

۱. فی «ت» «د»: «والحسين» بدلاً من: «والحسن» ولم يرد فی سائر النسخ.

۲. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «المهدی الذی يقيم الدين».

مَنْ أَبْغَضَنَا وَ رَدَّنَا أَوْ رَدَّ وَاحِداً مِنَّا حُشِرَ مِنْ حُفْرَتِهِ إِلَى النَّارِ «وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى».[۱]

[۲/۱۴۴] ابان بن تَغلِب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که از ایشان دربارهٔ امامان پرسیدم،

حضرت فرمود: به خدا سوگند! وصیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده، این است که امامان بعد از او دوازده نفرند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و مهدی از ماست که در آخرالزمان دین را برپا می‌دارد.

هر که ما را دوست بدارد، از قبر خویش با ما محشور شود و هر که با ما دشمنی کند و ما را رد کند یا حتی یکی از ما را رد کند، از قبر خویش به سوی آتش محشور گردد، «و هر که دروغ بندد، به مطلوب خویش نرسد و محروم شود».

[۳/۱۴۵] وَ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْعِمِ الصَّيْدَاوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ الْجُعْفِيُّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

قَالَ: كَذَبُوا وَ اللهِ، أَوَلَمْ يَسْمَعُوا اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- يَقُولُ: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»،[۲] فَهَلْ جَعَلَهَا إِلَّا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بِالْإِمَامَةِ، وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ، اثْنَا عَشَرَ اسْماً مِنْهُمْ: عَلِيٌّ وَ سِبْطَاهُ وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ.

فَهَذِهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ، وَ اللهِ مَا يَدَّعِيهِ أَحَدٌ غَيْرُنَا إِلَّا حَشَرَهُ اللهُ

---

۱. سوره طه، آیه ۶۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۸.

-تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- مَعَ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ.

ثُمَّ تَنَفَّسَ عليه السلام وَقَالَ: لَا رَعَى اللهُ حَقَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَإِنَّهَا لَمْ تَرْعَ حَقَّ نَبِيِّهَا، أَمَا وَ اللهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللهِ اثْنَانِ.

ثُمَّ أَنْشَأَ عليه السلام يَقُولُ:

إِنَّ الْيَهُودَ بِحُبِّهِمْ لِنَبِيِّهِمْ — أَمِنُوا بَوَائِقَ حَادِثِ الْأَزْمَانِ
وَذَوُو الصَّلِيبِ بِحُبِّ عِيسَى أَصْبَحُوا — يَمْشُونَ زَهْواً فِي قُرَى نَجْرَانَ
وَ الْمُؤْمِنُونَ بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ — يُرْمَوْنَ فِي الْآفَاقِ بِالْبُهْتَانِ[1]

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَلَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ لَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَلِمَ قَعَدْتُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَ دَعْوَاكُمْ وَ قَدْ قَالَ اللهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى-: «وَ جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»؟[2]

قَالَ: فَمَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ حَيْثُ لَمْ يَجِدْ نَاصِراً، أَوَلَمْ تَسْمَعِ اللهَ فِي قِصَّةِ لُوطٍ يَقُولُ:[3] «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»،[4] وَ يَقُولُ حِكَايَةً عَنْ نُوحٍ عليه السلام: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»،[5] وَ يَقُولُ فِي قِصَّةِ مُوسَى: «رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»،[6] فَإِذَا كَانَ النَّبِيُّ هَكَذَا فَالْوَصِيُّ أَعْذَرُ.

يَا جَابِرُ، إِنَّمَا مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي.[7]

[۳/۱۴۵] جابربن یزید جُعفی از امام باقر عليه السلام روایت کرده است که به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عده‌ای گمان می‌کنند که خداوند امامت را در نسل امام

---

۱. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «بالنیران».
۲. سوره حج، آیه ۷۸.
۳. فی «ت» «د»: «أولم تسمع الله تعالى یقول فی قصّة لوط قال».
۴. سوره هود، آیه ۸۰.
۵. سوره قمر، آیه ۱۰.
۶. سوره مائده، آیه ۲۵.
۷. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

حسن و امام حسین علیهما السلام قرار داده است.

فرمود: به خدا سوگند دروغ می‌گویند! آیا نشنیده‌اند که خدای تعالی می‌فرماید: «و آن [امامت] را کلمه‌ای باقی در نسل او قرار داد»، پس آیا آن را جز در نسل حسین علیه السلام قرار داده است؟

سپس فرمود: ای جابر! امامان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امامت ایشان تصریح فرمود و همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که به آسمان برده شدم، نام ایشان را بر ساق عرش دیدم که با نور نوشته شده و دوازده نام بود؛ علی و دو نوه‌اش و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم علیهم السلام از آنها بودند.

اینها امامانِ از اهل‌بیت برگزیده و پاک هستند. به خدا سوگند! کسی جز ما ادعای امامت نکند، مگر اینکه خدای تعالی او را با ابلیس و لشکریانش محشور کند.

سپس امام علیه السلام آهی کشید و فرمود: خداوند حق این امت را رعایت نکند که ایشان حق پیامبرشان را رعایت نکردند. به خدا سوگند! اگر حق را به اهلش واگذارده بودند، حتی دو نفر دربارهٔ خداوند اختلاف نمی‌کردند.

سپس اشعاری را سرود [که ترجمه‌اش چنین است]:

یهودیان به خاطر دوستی پیامبرشان، از شر حوادث روزگار در امان هستند.

و مسیحیان به خاطر دوستی عیسی علیه السلام، با غرور در شهرهای نجران راه می‌روند.

ولی مؤمنان به خاطر دوستی آل محمد، در همه جا مورد بهتان قرار می‌گیرند.

عرض کردم: ای آقای من! آیا این امر [خلافت] از آنِ شما نیست؟ فرمود: آری.

عرض کردم: پس چرا از حق و مدعای خویش دفاع نکرده و قیام ننمودید، در حالی که خداوند فرموده: «و در راه خدا چنان که حق جهاد اوست، جهاد کنید! او شما را برگزید»؟

فرمود: چرا امیرمؤمنان علیه السلام از حق خود دفاع نکرد؟ چون یاوری نیافت. آیا نشنیده‌ای که خداوند در داستان لوط علیه السلام می‌فرماید: «او گفت: کاش در برابر شما نیرویی داشتم

یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌بردم» و به حکایت از نوح علیه السلام می‌فرماید: «او پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم، پس تو انتقام گیر» و در داستان موسی علیه السلام می‌فرماید: «او گفت: پروردگارا من جز خودم و برادرم را مالک نیستم، پس میان ما و گروه فاسقان جدایی انداز»؛ پس زمانی که پیامبر چنین باشد، وصی پیامبر معذورتر است.

ای جابر! همانا مَثَل امام، مانند کعبه است که به سوی او روند، و او به سوی کسی نرود.

[۴/۱۴۶] حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۱] جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو الْقَاسِمِ[۲] الْعَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ[۳] بْنُ أَحْمَدَ بْنِ نَهِيكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْوَرْدِ بْنِ الْكُمَيْتِ، عَنْ أَبِيهِ الْكُمَيْتِ أَبِي الْمُسْتَهِلِّ[۴] قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ أَبْيَاتاً، أَفَتَأْذَنُ لِي فِي إِنْشَادِهَا؟

قَالَ: إِنَّهَا الْأَيَّامُ الْبِيضُ.

قُلْتُ: فَهِيَ فِيكُمْ خَاصَّةً.

قَالَ: هَاتِ، فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ:

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي ... وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوَانِ

لِتِسْعَةٍ بِالطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا ... صَارُوا جَمِيعاً رَهْنَ أَكْفَانِ

---

۱. فی «ت» «ح» «د»: «حدّثنا».

۲. فی «أ» «ج» «ح» «م»: «جعفر بن محمّد بن أبی القاسم» و فی «ت» «د» «ع»: «جعفر بن محمّد بن القاسم» و المثبت هو الصواب. و هو أبو القاسم العلوی الموسوی و قد تقدّم فی الحدیث ۲۶، فراجع.

۳. فی «أ» «ع» «م»: «أبو عبد الله» و فی «ت»: «عبید الله» و المثبت هو الصواب، و قد تقدّم فی الحدیث ۲۶، فراجع.

۴. فی «ت» «د»: «الکمیت بن أبی المستهلّ» و فی سائر النسخ: «کمیت بن المستهلّ»، و المثبت هو الصواب. و هو الکمیت بن زید بن الأخنس بن زید بن مجالد، أبو المستهلّ الأسدی، أخو الورد بن زید، و کلاهما من أصحاب الإمامین الباقر و الصادق علیهما السلام. و الظاهر وقوع السهو فی السند، لأنّ الورد یکون أخا الکمیت، لا ابنه، فیکون السند هکذا: «عن الورد أخی الکمیت، عن أخیه الکمیت أبی المستهلّ». انظر: أنساب الأشراف، ج۱۱، ص۱۸۳؛ جمهرة أنساب العرب، ص۱۹۳؛ تاریخ دمشق، ج۶۲، ص۴۳۵/۷۹۷۰؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۱۲۵/۹۷۵۲؛ همان، ج۱۹، ص۱۹۱/۱۳۱۳۶.

فَبَکَی علیه السلام وَ بَکَی أَبُو عَبْدِ اللهِ وَ سَمِعْتُ بُكَاءَ جَارِيَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْخِبَاءِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي:

وَسِتَّةٌ لَيْسَ يُجَازَى بِهِمْ[1] بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسَانِ

ثُمَّ عَلِيُّ الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ ذِكْرُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي

فَبَكَی ثُمَّ قَالَ علیه السلام: مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ يَخْرُجُ مِنْ عَيْنِهِ مَاءٌ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ، وَ جَعَلَ ذَلِكَ الدَّمْعَ حِجَاباً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي:

مَنْ كَانَ مَسْرُوراً بِمَا مَسَّكُمْ أَوْ شَامِتاً يَوْماً مِنَ الْآنِ

فَقَدْ ذَلَلْتُمْ بَعْدَ عِزٍّ فَمَا أَدْفَعُ ضَيْماً حِينَ يَغْشَانِي

أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكُمَيْتِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي:

مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكُمْ مَتَى يَقُومُ مَهْدِيُّكُمُ الثَّانِي

قَالَ: سَرِيعاً إِنْ شَاءَ اللهُ، سَرِيعاً إِنْ شَاءَ اللهُ.

ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُسْتَهِلِّ، إِنَّ قَائِمَنَا هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ؛ لِأَنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله اثْنَا عَشَرَ، الثَّانِي عَشَرَ هُوَ الْقَائِمُ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَمَنْ هَؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ؟

قَالَ: أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ، وَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ، وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ أَنَا، ثُمَّ بَعْدِي هَذَا -وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ جَعْفَرٍ-.

قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَ هَذَا؟

---

۱. فی «ت» «د»: «لا يتجاری بهم»، و فی «ج»: «ليس يحاذی بهم»، و فی «ح»: «ليس يجاذی بهم».

قَالَ: ابْنُهُ مُوسَى، وَبَعْدَ مُوسَى ابْنُهُ عَلِيٌّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ، وَهُوَ أَبُو الْقَائِمِ الَّذِي يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ[1] قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً، وَيَشْفِي صُدُورَ شِيعَتِنَا.

قُلْتُ: فَمَتَى يَخْرُجُ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَ: لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّمَا مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.

[۴/۱۴۶] کُمیتِ شاعر گوید: به حضور سرورم امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چند بیت شعر دربارهٔ شما سروده‌ام، آیا اجازه می‌فرمایید آنها را بخوانم؟

حضرت فرمود: اکنون ایام البیض [سیزدهم تا پانزدهم ماه‌های قمری] است.

عرض کردم: این اشعار فقط دربارهٔ شماست.

فرمود: بخوان! پس این گونه شروع کردم:

روزگار مرا خندانید و گریانید و روزگار دارای حوادث و رنگ‌های گوناگونی است.

برای نُه نفری که در کربلا تنها رها شده و همگی در کفن‌های خود آرمیده‌اند.

پس امام باقر علیه السلام گریان شد و امام صادق علیه السلام نیز گریست و صدای گریهٔ بانوی جوانی را هم از پشت پرده شنیدم و چون به این سخن رسیدم:

و شش نفری که کسی با آنها برابر نیست، فرزندان عقیل بهترین سواران بودند.

سپس علی [اکبر] که مولای آنهاست و یاد آنها اندوه مرا برانگیزد؛

حضرت گریست و فرمود: هیچ کس نیست که ما را یاد کند و یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش اشکی بیرون آید -هرچند به اندازهٔ بال پشه باشد- مگر اینکه خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا کند و آن اشک را حجاب میان او و آتش قرار دهد.

و چون به این سخن رسیدم:

کیست که به خاطر آنچه به شما رسیده شاد باشد و یا امروز شما را شماتت کند؟

شما پس از آنکه عزیز بودید، خوار شدید، من نیز ظلمی را که به من روی می‌آورد دفع

---

۱. فی «ت» «د»: «الدنیا».

نمی‌کنم؛

حضرت دستم را گرفت و فرمود: خدایا! گناهان گذشته و آینده کُمیت را بیامرز.

و چون به این سخن رسیدم:

کِی حق درباره شما برپا خواهد شد؟ کِی مهدی دوم شما قیام می‌کند؟

حضرت دو بار فرمود: به خواست خدا به زودی. سپس فرمود: ای ابا مُستَهِلّ! قائم ما نهمین نفر از فرزندان حسین عليه‌السلام است؛ زیرا امامان بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دوازده نفرند و دوازدهمی، همان قائم است.

عرض کردم: آقای من! این دوازده نفر چه کسانی هستند؟

فرمود: اولین آنها علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام است و بعد از او، حسن عليه‌السلام و بعد از او، حسین عليه‌السلام و بعد از او، علی بن الحسین عليهما‌السلام و من و بعد از من، این شخص -و دستش را بر شانه جعفر عليه‌السلام گذاشت-.

عرض کردم: بعد از ایشان کیست؟

فرمود: فرزندش موسی و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و او پدر همان قائمی است که خروج کرده و زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد و دل شیعیان ما را شفا بخشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! او چه زمانی خروج می‌کند؟

فرمود: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در این باره سؤال شد. حضرت فرمود: همانا مَثَل او مانند قیامت است که در حال غفلتِ مردم واقع شود.

[۵/۱۴۷] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ بْنِ أَبِي هَرَاسَةَ أَبُو سُلَيْمَانَ الْبَاهِلِيُّ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي بِشْرٍ النَّهَاوَنْدِيُّ الْأَحْمَرِيُّ -بِنَهَاوَنْدَ-، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ أَبِي

---

۱. هو أحمد بن النضر -النصر- بن سعيد الباهلی، أبو سلیمان النهروانی، المعروف بابن أبی هراسة، ویلقّب أبوه «هوذة»، و قد تقدّم فی الحدیث ۵، فراجع.

مَرْيَمَ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ الْبَاقِرِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَجَرَى ذِكْرُ الْإِسْلَامِ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، وَ أَيُّ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.[١]

قُلْتُ: فَأَيُّ الْإِيمَانِ[٢] أَفْضَلُ؟ قَالَ: الصَّبْرُ وَ السَّمَاحَةُ.

قُلْتُ: فَأَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْمَلُ إِيمَاناً؟ قَالَ: أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً.

قُلْتُ: فَأَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَنْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُهْرِيقَ دَمُهُ.

قُلْتُ: فَأَيُّ الصَّلَاةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: طُولُ الْقُنُوتِ.

قُلْتُ: فَأَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَنْ تَهْجُرَ مَا حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَمَا تَقُولُ فِي الدُّخُولِ عَلَى السُّلْطَانِ؟ قَالَ: لَا أَرَى لَكَ ذَلِكَ.

قُلْتُ: فَإِنِّي رُبَّمَا سَافَرْتُ إِلَى الشَّامِ فَأَدْخُلُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْوَلِيدِ.

قَالَ: يَا عَبْدَ الْغَفَّارِ، إِنَّ دُخُولَكَ عَلَى السُّلْطَانِ يَدْعُو إِلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: مَحَبَّةِ الدُّنْيَا وَ نِسْيَانِ الْمَوْتِ وَ قِلَّةِ الرِّضَا بِمَا قَسَمَ اللهُ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَإِنِّي ذُو عَيْلَةٍ وَ أَتَّجِرُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ جَرّاً لِلْمَنْفَعَةِ، فَمَا تَقُولُ[٣] فِي ذَلِكَ؟

قَالَ: يَا عَبْدَ الْغَفَّارِ، إِنِّي لَسْتُ آمُرُكَ بِتَرْكِ الدُّنْيَا، بَلْ آمُرُكَ بِتَرْكِ الذُّنُوبِ، فَتَرْكُ الدُّنْيَا فَضِيلَةٌ، وَ تَرْكُ الذُّنُوبِ فَرِيضَةٌ، وَ أَنْتَ إِلَى إِقَامَةِ الْفَرِيضَةِ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَى اكْتِسَابِ الْفَضِيلَةِ.

قَالَ: فَقَبَّلْتُ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ وَ قُلْتُ: بِأَبِي وَ أُمِّي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَا نَجِدُ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ إِلَّا عِنْدَكُمْ، وَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي وَ رَقَّ[٤] عَظْمِي وَ لَا أَرَى فِيكُمْ مَا أُسَرُّ بِهِ، أَرَاكُمْ مُقَتَّلِينَ

---

١. في «ت» «د»: «من سلم المؤمنون من لسانه ويده».

٢. في «ت» «د»: «فأيّ الأخلاق».

٣. في «ت» «د»: «لجرّ المنفعة فما ترى» و في نسخة بدل «أ»: «لجرّ المنفعة».

٤. كذا في «أ» «م»، و في سائر النسخ: «ودقّ».

مُشَرَّدِينَ خَائِفِينَ، وَ إِنِّي أَقَمْتُ عَلَى قَائِمِكُمْ مُنْذُ حِينٍ أَقُولُ: يَخْرُجُ الْيَوْمَ أَوْ غَداً.

فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْغَفَّارِ، إِنَّ قَائِمَنَا عليه‌السلام هُوَ السَّابِعُ مِنْ وَلَدِي، وَ لَيْسَ هُوَ أَوَانَ ظُهُورِهِ، وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي،[1] عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ، يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ مَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ مِنْ[2] هَذَا كَائِنٌ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَإِلَى مَنْ بَعْدَكَ؟

قَالَ: إِلَى جَعْفَرٍ، هُوَ سَيِّدُ أَوْلَادِي وَ أَبُو الْأَئِمَّةِ، صَادِقٌ فِي قَوْلِهِ وَ فِعْلِهِ، وَ قَدْ سَأَلْتَ عَظِيماً يَا عَبْدَ الْغَفَّارِ، وَ إِنَّكَ أَهْلٌ لِلْإِجَابَةِ.[3]

ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام: أَلَا إِنَّ مِفْتَاحَ الْعِلْمِ السُّؤَالُ، وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

شِفَاءُ الْعَمَى طُولُ السُّؤَالِ وَ إِنَّمَا   تَمَامُ الْعَمَى طُولُ السُّكُوتِ عَلَى الْجَهْلِ

[۵/۱۴۷] عبدالغفار بن قاسم گوید: بر مولای خود امام باقر عليه‌السلام وارد شدم و نزد ایشان جمعی از اصحابش بودند که صحبت از اسلام به میان آمد.

من عرض کردم: آقای من! کدام اسلام با فضیلت‌تر است؟ فرمود: اسلام کسی که مسلمانان از دست و زبان او سالم بمانند.

عرض کردم: کدام ایمان با فضیلت‌تر است؟ فرمود: صبر و بخشندگی.

عرض کردم: کدام مؤمن ایمانش کامل‌تر است؟ فرمود: آن‌که اخلاقش نیکوتر است.

عرض کردم: کدام جهاد با فضیلت‌تر است؟ فرمود: جهاد کسی که اسبش پی شود و خون خودش نیز ریخته شود.

عرض کردم: کدام نماز با فضیلت‌تر است؟ فرمود: آن‌که قنوتش طولانی باشد.

عرض کردم: کدام صدقه با فضیلت‌تر است؟ فرمود: آنکه از آنچه خدا بر تو حرام کرده، دوری کنی.

---

۱. فی «ت» «ج» «د» زیادة: «عن أبیه».

۲. قوله: «من» لم یرد فی «ت» «ج» «د».

۳. فی «ت» «د»: «لأهل الإجابة»، و فی «ج»: «أهل الإجابة».

عرض کردم: آقای من! دربارهٔ رفتن نزد سلطان چه می‌فرمایی؟ فرمود: آن را برای تو جایز نمی‌بینم.

عرض کردم: من گاهی به شام سفر کرده و نزد ابراهیم بن ولید می‌روم؟

فرمود: ای عبدالغفار! ورود تو بر سلطان، [تو را] به سه چیز می‌کشاند: محبت دنیا، فراموش کردن مرگ و کم‌رضایتی به آنچه خداوند قسمت کرده است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من مردی عیال‌وار هستم و برای تجارت به آنجا می‌روم تا سودی به دست آورم؛ در این باره چه می‌فرمایید؟

فرمود: ای عبدالغفار! من تو را به ترک دنیا امر نمی‌کنم؛ بلکه تو را به ترک گناهان امر می‌کنم؛ زیرا ترک دنیا فضیلت است، ولی ترک گناهان فریضه [و واجب] است و تو به انجام فریضه، محتاج‌تر از کسب فضیلت هستی.

راوی گوید: دست و پای حضرت را بوسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای فرزند رسول خدا که علم صحیح را فقط در نزد شما می‌یابیم! و همانا سن من بالا رفته و استخوانم ضعیف شده، ولی چیزی را که با آن شاد شوم در میان شما نمی‌بینم؛ شما را کشته یا آواره و فراری و ترسان می‌بینم و مدت‌هاست که منتظر قائم شما هستم و می‌گوییم: امروز یا فردا خروج می‌کند.

امام فرمود: ای عبدالغفار! قائم ما هفتمین فرزند من است و اکنون زمان ظهور او نیست؛ پدرم از پدران بزرگوارش برای من نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر به عدد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که نُه نفرشان از صُلب حسین‌اند و نُهُمی، قائم آنهاست؛ او در آخرالزمان خروج کرده و زمین را پر از قسط و عدل کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اگر چنین باشد، بعد از شما نزد چه کسی برویم؟

فرمود: نزد جعفر، او آقای فرزندان من و پدر امامان است و در گفتار و کردارش صادق است. ای عبدالغفار! سؤال بزرگی کردی و شایستگی جواب را داشتی.

سپس فرمود: بدانید که کلید علم، پرسش است و شعری خواند: [که ترجمه‌اش چنین

است]: شفای کوری، سؤال زیاد است و نهایتِ کوری، سکوت طولانی بر جهل و نادانی است.

[۶/۱۴۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَزِيعٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ هَاشِمِ الْبَرِيدِيُّ،[1] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ جَعْفَرٌ ابْنُهُ وَ عَلَى رَأْسِهِ ذُؤَابَةٌ وَ فِي يَدِهِ عَصاً يَلْعَبُ بِهَا، فَأَخَذَهُ الْبَاقِرُ عليه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ ضَمّاً، ثُمَّ قَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي لَا تَلْهُو وَ لَا تَلْعَبُ.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا إِمَامُكَ بَعْدِي، فَاقْتَدِ بِهِ وَ اقْتَبِسْ مِنْ عِلْمِهِ، وَ اللهِ إِنَّهُ هُوَ الصَّادِقُ الَّذِي وَصَفَهُ لَنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَ إِنَّ شِيعَتَهُ مَنْصُورُونَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ أَعْدَاءَهُ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ.

قَالَ: فَضَحِكَ جَعْفَرٌ عليه السلام وَ احْمَرَّ وَجْهُهُ، وَ الْتَفَتَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ وَ قَالَ: سَلْهُ.

قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، مِنْ أَيْنَ الضَّحِكُ؟

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، الْعَقْلُ مِنَ الْقَلْبِ، وَ الْحُزْنُ مِنَ الْكَبِدِ، وَ النَّفَسُ مِنَ الرِّيَةِ، وَ الضَّحِكُ مِنَ الطِّحَالِ، فَقُمْتُ وَ قَبَّلْتُ رَأْسَهُ.

[۶/۱۴۸] محمد بن مسلم گوید: نزد امام باقر عليه السلام بودم که فرزندش جعفر عليه السلام وارد شد، در حالی که قسمتی از موهایش بافته شده بود و در دستش چوبی بود که با آن بازی می‌کرد. امام باقر عليه السلام او را گرفت و در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت که به لهو و لعب نمی‌پردازی!

سپس به من فرمود: ای محمد! این امامِ تو بعد از من است، پس به او اقتدا کرده و از علم او استفاده کن. به خدا سوگند! او همان «صادق» است که رسول خدا صلى الله عليه وآله او را

۱. هو علی بن هاشم بن البرید البریدی العائذی مولاهم، أبو الحسن الکوفی الخزاز. انظر: تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۱۱۵/۶۵۶۱؛ تهذیب الکمال، ج۲۱، ص۱۶۳/۴۱۴۷.

برای ما وصف کرده و به راستی که شیعیانش در دنیا و آخرت یاری شوند و دشمنانش بر زبان همهٔ پیامبران لعنت شده‌اند.

پس امام صادق علیه السلام لبخندی زد و صورتش سرخ شد و امام باقر علیه السلام رو به من کرد و فرمود: از او سؤال کن.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! خنده از کجا است؟

فرمود: ای محمد! عقل از قلب است و اندوه از کبد و نَفَس از ریه و خنده از طحال است. پس برخاستم و سر او را بوسیدم.

[۷/۱۴۹] أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُحَارِبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْمَعَانِيُّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ هَمَّامٍ الْحِمْيَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي[2] هَمَّامُ بْنُ نَافِعٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ يَوْماً:

إِذَا فَقَدْتُمُونِي[3] فَاقْتَدُوا بِهَذَا؛ فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي (وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ علیه السلام).[4]*[5]

[۷/۱۴۹] همّام بن نافع گوید: «روزی امام باقر علیه السلام به اصحابش فرمود: زمانی که مرا از دست دادید، به این شخص اقتدا کنید که او امام و جانشین بعد از من است –و به فرزندش جعفر علیه السلام اشاره کرد–».

---

۱. فی النسخ: «جعفر بن الحسین بن علیّ المعانی»، و المثبت هو الصواب. و هو أبو عبد الغنی الحسن بن علیّ المعانی، و قد تقدّم فی الحدیث ۳۷، فراجع.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «أبو». و هو همّام بن نافع الحمیری مولاهم، الیمانی الصنعانی، والد عبد الوهّاب بن همّام. انظر: التاریخ الکبیر، ج۸، ص۲۳۷ / ۲۸۵۰؛ تهذیب الکمال، ج۳۰، ص۳۰۰ / ۶۶۰۱.

۳. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس: «فی الأصل: افتقدتمونی»، و فی «ت» «د»: «افتقدتمونی».

۴. ما بین القوسین أثبتناه عن «د».

۵. فی هامش «أ» بخطّ بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی جعفر».

باب سی و دوم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ مُوسَى عليه السلام

باب آنچه از امام جعفر صادق عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش موسی بن جعفر عليهما السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۵۰] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَبْدِيُّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى مَالِكٍ وَ أَصْحَابِهِ، وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ يَتَكَلَّمُونَ فِي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَسَمِعْتُ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى وَجْهاً كَالْوُجُوهِ، وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ: لَهُ يَدَانِ وَ احْتَجُّوا[1] بِقَوْلِ اللهِ تَعَالَى: «بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ»،[2] وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ: هُوَ الشَّابُّ[3] مِنْ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَمَا عِنْدَكَ فِي هَذَا يَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَ: فَكَانَ مُتَّكِئاً فَاسْتَوَى جَالِساً وَ قَالَ: اللَّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ.

---

۱. فی «ت» زیادة: «لذلك».

۲. سوره ص، آیه ۷۵.

۳. فی «ت» «د»: «هو كالشاب».

ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُس، مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ وَجْهاً كَالْوُجُوهِ فَقَدْ أَشْرَكَ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لِلَّهِ جَوَارِحَ كَجَوَارِحِ الْمَخْلُوقِينَ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ، فَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَ لَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ، تَعَالَى[۱] عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، فَوَجْهُ اللَّهِ أَنْبِيَاؤُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ، وَ قَوْلُهُ: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ» فَالْيَدُ الْقُدْرَةُ كَقَوْلِهِ: «وَأَيَّدَكَ[۲] بِنَصْرِهِ»، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ أَوْ تَحَوَّلَ[۳] مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ يَخْلُو مِنْهُ شَيْءٌ أَوْ يَشْتَغِلُ بِهِ شَيْءٌ فَقَدْ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يُقَاسُ فِي الْقِيَاسِ،[۴] وَ لَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَ لَا يَشْتَغِلُ بِهِ[۵] مَكَانٌ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ وَ وَصَفَهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، وَ مَنْ أَحَبَّهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الصِّفَةِ فَاللَّهُ مِنْهُ بَرِيءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بُرَآءُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: إِنَّ أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى وَرِثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ، فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللُّطْفُ، فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةَ اللُّطْفِ صَارَ فِي[۶] أَهْلِ الْفَوَائِدِ، فَإِذَا صَارَ فِي أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ، فَإِذَا تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ صَارَ صَاحِبَ فِطْنَةٍ، فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةَ الْفِطْنَةِ عَمِلَ بِهَا[۷] فِي الْقُدْرَةِ، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا فِي الْقُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ، فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرَةٍ لُطْفٍ وَ حِكْمَةِ بَيَانٍ،[۸] فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ بِمَنْزِلَةِ الْكُبْرَى[۹] فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ، وَ وَرِثَ الْحِكْمَةَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْحُكَمَاءُ، وَ وَرِثَ الْعِلْمَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الْعُلَمَاءُ، وَ وَرِثَ الصِّدْقَ بِغَيْرِ مَا وَرِثَهُ الصِّدِّيقُونَ، إِنَّ الْحُكَمَاءَ قَدْ وَرِثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د» زیادة: «الله».

۲. فی «ت» «د»: «أيّدكم»، وكلاهما صحيح، انظر: سوره انفال، آيات ۲۶ و۶۲.

۳. فی «ت» «ج» «د»: «يحول».

۴. فی «ت» «د» «ع» و نسخة بدل «أ»: «بالقياس».

۵. فی «ت» «د»: «ولا يشغل به».

۶. فی «ت» «د»: «من» و كذلك فی الموضع التالی.

۷. قوله: «بها» لم يرد فی «ت» «د»، و كذا فی الموضع التالی.

۸. فی «ت» و نسخة بدل «ج»: «فی فكره بلطف و حكمة و بيان».

۹. فی «ت» «د»: «المنزلة الكبرى».

وَرِثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ، وَ إِنَّ الصِّدِّيقِينَ وَرِثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَ طُولِ الْعِبَادَةِ، فَمَنْ أَخَذَ[1] بِهَذِهِ السِّيرَةِ إِمَّا أَنْ يَسْفُلَ وَ إِمَّا أَنْ يُرْفَعَ، وَ أَكْثَرُهُمُ الَّذِي يَسْفُلُ وَ لَا يُرْفَعُ إِذَا لَمْ يَرْعَ حَقَّ اللهِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَهَذِهِ صِفَةُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ لَمْ يُحِبَّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلَا تَغُرَّنَّكَ صَلَاتُهُمْ وَ صِيَامُهُمْ وَ رِوَايَاتُهُمْ وَ كَلَامُهُمْ[2] وَ عُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثْنَاهُ وَ أُوتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ.

فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثْتَ،[3] مَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؟

فَقَالَ: مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الِاثْنَا عَشَرَ.

قُلْتُ: سَمِّهِمْ لِي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَ: أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنَا، وَ بَعْدِي مُوسَى وَلَدِي، وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ،[4] وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ، اصْطَفَانَا اللهُ وَ طَهَّرَنَا وَ آتَانَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ سَعْدٍ دَخَلَ عَلَيْكَ بِالْأَمْسِ فَسَأَلَكَ عَمَّا سَأَلْتُكَ فَأَجَبْتَهُ بِخِلَافِ هَذَا.

فَقَالَ: يَا يُونُسُ، كُلُّ امْرِئٍ وَ مَا يَحْتَمِلُهُ، وَ لِكُلِّ وَقْتٍ حَدِيثُهُ، وَ إِنَّكَ لَأَهْلٌ لِمَا سَأَلْتَ فَاكْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ[5] إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ، وَ السَّلَامُ.

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ ابْنُ عُقْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحِمْيَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ

---

۱. فی «ت» «د»: «أخذه».

۲. قوله: «و كلامهم» لم يرد فی «ت» «د».

۳. فی «ت» «د»: «ورث كما ورثتم».

۴. فی «ج» «ح» زيادة: «ابنه».

۵. فی «ت» «د»: «فاكتمه».

بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ[1] عَبْدِ اللهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ،[2] عَنِ ابْنِ أُخْتِ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ، عَنْ خَالِهِ شُعَيْبٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ يُونُسُ فَسَأَلَهُ -وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ- إِلَّا أَنَّهُ يَقُولُ فِي حَدِيثِ شُعَيْبٍ عِنْدَ قَوْلِهِ لِيُونُسَ: إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا. فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ[3] قَالَ اللهُ تَعَالَى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».[4]

[۱/۱۵۰] یونس بن ظَبیان گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من بر مالک بن انس و اصحابش وارد شدم و نزد او جمعی بودند که دربارهٔ خدا سخن می‌گفتند و شنیدم که یکی از آنها می‌گوید: خداوند چهره‌ای دارد مانند سایر چهره‌ها و دیگری می‌گوید: او دو دست دارد و به این آیه استدلال کردند: «ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد از اینکه سجده کنی بر آنچه با دستان خویش آفریدم، تکبر کردی؟...» و دیگری می‌گوید: او مانند جوانی سی ساله است. نزد شما در این باره چه مطلبی وجود دارد، ای فرزند رسول خدا؟

راوی گوید: حضرت تکیه داده بود، پس صاف نشست و فرمود: خدایا از تو طلب عفو می‌کنم.

سپس فرمود: ای یونس! هر که گمان کند خداوند چهره‌ای دارد مانند سایر چهره‌ها، مشرک شده؛ هر که گمان کند خداوند اعضا و جوارحی دارد مانند جوارح سایر آفریدگان، به خدا کافر شده است؛ پس شهادت او را نپذیرید و حیوانی که او ذبح کرده را نخورید. خداوند برتر است از آنچه تشبیه‌کنندگان او را به صفتِ آفریدگان توصیف می‌کنند. وجه

---

۱. المثبت عن «ت» «د» «ع» و نسخة بدل «أ» «م»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «بن». و هو إبراهیم بن إسحاق النهاوندی، روی عنه محمّد بن أحمد بن یحیی بن عمران الأشعری. انظر: الأمالی للصدوق، ص۲۳۷/ ۲؛ الخصال، ج۲، ص۴۹۷/ ۱؛ معانی الأخبار، ص۲۰۲/ ۷؛ همان، ص۲۲۸/ ۱. و انظر الإسناد من إبراهیم بن إسحاق فی: الکافی، ج۶، ص۶۱۸/ ۵۶۶۹؛ تهذیب الأحکام، ج۳، ص۳۱۲/ ۱۴.

۲. هو الحسن بن علیّ بن فضّال، أبومحمّد الکوفی، روی عن عروة ابن أخت شعیب العقرقوفی. انظر: رجال النجاشی، ص۳۴/ ۷۲؛ تهذیب الأحکام، ج۲، ص۲۳۷/ ۹۳۹؛ معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۴۴/ ۲۹۸۳.

۳. فی «ت» و نسخة بدل «أ»: «الذی».

۴. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

الله، پیامبران و اولیای او هستند و این آیه که فرمود: «با دستان خویش آفریدم، آیا تکبر کردی؟»، دست به معنیِ قدرت است، مانند آن آیه که فرمود: «و تو را با یاری خودش نیرومند کرد».

پس هر که گمان کند خداوند درون چیزی است یا بر رویِ چیزی است یا از چیزی به چیزی جابه‌جا شده یا چیزی از او خالی است یا چیزی به وسیلهٔ او اشغال شده است، پس خدا را به صفتِ آفریدگان وصف کرده، در حالی که خدا آفریننده همه چیزاست؛ در قیاس نگنجد و به مردم تشبیه نشود. جایی از او خالی نیست و مکانی هم به وسیلهٔ او اشغال نشده است. در عین دوری، نزدیک و در عین نزدیکی، دور است. این خداوند، پروردگار ماست که معبودی جز او نیست. پس هر که خدا را با این صفت اراده کرد و دوست داشت و توصیف کرد، از موحدین است و هر که او را به غیر این صفت دوست داشت، خدا از او بیزار است و ما نیز از او بیزاریم.

سپس فرمود: خردمندان کسانی هستند که با فکر و اندیشه عمل کردند تا جایی که از آن عمل، محبت خدا را به ارث بردند. پس زمانی که قلب انسان محبت خدا را به ارث بَرَد، به آن روشنایی گیرد و لطف به سوی آن بشتابد و چون جایگاه نزولِ لطف شود، از اهلِ فواید گردد و چون از اهل فواید گشت، به حکمت تکلّم کند و چون به حکمت تکلّم کرد، صاحب فهم و هوش شود و چون جایگاه نزول فهم و هوش شد، با قدرت به آن عمل کند و چون با قدرت به آن عمل کرد، به طبقات هفت‌گانهٔ آسمان، معرفت یابد و زمانی که به این جایگاه برسد، در اندیشهٔ لطف و حکمت بیان تصرف کند و چون به این جایگاه برسد، میل و محبت خود را در راه خالق خویش قرار دهد و چون چنین کرد به بزرگ‌ترین جایگاه برسد و پروردگارش را در قلب خود به عیان ببیند و وارث حکمت شود به غیر آنچه حکیمان به ارث برده‌اند و وارث علم شود به غیر آنچه عالمان به ارث برده‌اند، و وارث صدق شود به غیر آنچه صدیقان به ارث برده‌اند. به راستی که حکیمان، حکمت را با سکوت طولانی به ارث برده‌اند و عالمان، علم را با طلب کردن به ارث برده‌اند و صدیقان، صدق را با خشوع و عبادت طولانی به ارث برده‌اند. پس هر که این

روش را در پیش گیرد، یا سقوط کند یا رفعت داده شود و اکثرشان سقوط کنند و رفعت نیابند آن گاه که حق خدا را مراعات نکرده و به آنچه دستور داده شده عمل ننماید. این صفت کسی است که خدا را به حق معرفتش نشناخته و آن چنان که حق محبت اوست، او را دوست نداشته، پس نماز و روزه و روایات و سخنان و علومشان تو را فریب ندهد که ایشان خَران رمنده‌اند.

سپس فرمود: ای یونس! هرگاه علم صحیح خواستی، بدان که نزد ما اهل‌بیت است، زیرا ما آن را به ارث برده‌ایم و به ما شرعِ حکمت و فصل‌الخطاب [سخن جداکنندهٔ حق از باطل] داده شده است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! هر که از اهل‌بیت و فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام باشد، مانند شما آن را به ارث بَرَد؟

فرمود: کسی غیر از دوازده امام، آن را به ارث نبرد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نام آنها را برای من بیان فرما.

فرمود: اولین آنها علی بن ابی‌طالب و بعد از او، حسن و حسین و بعد از او، علی بن الحسین و بعد از او، محمد بن علی و سپس من هستم و بعد از من، فرزندم موسی و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و بعد از او، حجّت است. خداوند ما را برگزید و مطهَّر ساخت و به ما چیزهایی داد که به هیچ یک از مردم نداده است.

سپس عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عبدالله بن سعد دیروز نزد شما آمد و از شما دربارهٔ آنچه من پرسیدم، سؤال کرد و شما برخلاف این مطلب به او پاسخ دادید!

فرمود: ای یونس! هر کس تحملی دارد و هر زمان حدیث خودش را دارد و تو برای آنچه پرسیدی شایستگی داشتی، پس این ماجرا را جز از اهلش کتمان کن، والسلام!

و همین حدیث را با سندی دیگر از شعیب عقرقوفی روایت کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که یونس بن ظبیان وارد شد -و حدیث قبل را تکرار کرد- جز آنکه در حدیث شعیب، این قسمت از کلامِ امام صادق علیه السلام به یونس چنین است: اگر علم

صحیح خواستی نزد ما است و ما اهل ذکری هستیم که خداوند فرموده: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید».

[۲/۱۵۱] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ،[1] قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ -إِجَازَةً-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام[2] إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، مَا تَقُولُ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله رَأَى رَبَّهُ، عَلَى أَيِّ صُورَةٍ رَآهُ؟ وَ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَوْهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ، عَلَى أَيِّ صُورَةٍ يَرَوْنَهُ؟

فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ، مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي ظِلِّ اللهِ[3] وَ يَأْكُلُ مِنْ نِعَمِهِ ثُمَّ لَا يَعْرِفُهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: يَا مُعَاوِيَةُ، إِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لَمْ يَرَ الرَّبَّ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- مُشَاهَدَةَ الْعِيَانِ، وَ إِنَّ الرُّؤْيَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيَةُ الْقَلْبِ وَ رُؤْيَةُ الْبَصَرِ، فَمَنْ عَنَى بِالرُّؤْيَةِ رُؤْيَةَ[4] الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَ مَنْ عَنَى بِالرُّؤْيَةِ رُؤْيَةَ الْبَصَرِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ وَ بِآيَاتِهِ لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ شَبَّهَ اللهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ.

وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَخَا رَسُولِ اللهِ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟

قَالَ: وَ كَيْفَ أَعْبُدُ مَنْ لَمْ أَرَهُ؟ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ

---

۱. فی «ج» «ح»: «علیّ بن الحسن». و هو إمّا أبو عبد الله الحسین بن علیّ الخزاعی، وإمّا علیّ بن الحسن بن مندة، وكلاهما من مشايخ المؤلّف، و رويا عن التلّعكبري، كما هو موجود فی أسانيد الكتاب، و قد تقدّمت ترجمتهما فی مشايخ المؤلّف فی المقدّمة.

۲. فی «ت» «د» زيادة: «جعفر بن محمّد».

۳. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «ملك الله».

۴. فی «ت» «د»: «عنى برؤية» و كذا فی الموضع التالی.

بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، فَإِذَا كَانَ الْمُؤْمِنُ يَرَى رَبَّهُ بِمُشَاهَدَةِ الْبَصَرِ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ جَازَ عَلَيْهِ الرُّؤْيَةُ[1] فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ لَا بُدَّ لِلْمَخْلُوقِ مِنَ الْخَالِقِ، فَاللهُ[2] جَعَلْتَهُ إِذاً مُحْدَثاً مَخْلُوقاً، وَ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ فَقَدِ اتَّخَذَ مَعَ اللهِ شَرِيكاً.

وَيْلَهُمْ أَلَمْ يَسْمَعُوا اللهَ يَقُولُ: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»،[3] وَ قَوْلَهُ: «لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً»،[4] وَ إِنَّمَا طَلَعَ مِنْ نُورِهِ عَلَى الْجَبَلِ كَضَوْءٍ يَخْرُجُ مِنْ سَمِّ الْخِيَاطِ، فَدَكْدَكَتِ الْأَرْضُ وَ صَعِقَتِ الْجِبَالُ فَخَرَّ مُوسَى صَعِقاً أَيْ مَيِّتاً، فَلَمَّا أَفَاقَ وَ رُدَّ عَلَيْهِ رُوحُهُ قَالَ: سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ مِنْ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ تُرَى، وَ رَجَعْتُ إِلَى مَعْرِفَتِي بِكَ أَنَّ الْأَبْصَارَ لَا تُدْرِكُكَ، وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلُ الْمُقِرِّينَ بِأَنَّكَ تَرَى وَ لَا تُرَى وَ أَنَّكَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَ أَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَ الْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَ حَدُّ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَ لَا شَبِيهَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ، وَ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ مَوْصُوفٌ غَيْرُ شَبِيهٍ وَ لَا مُبْطِلٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الرَّسُولِ وَ الشَّهَادَةُ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ، وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الرَّسُولِ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّتِهِ وَ أَنَّ مَا أَتَى بِهِ مِنْ خَبَرٍ وَ كِتَابٍ[5] أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فَذَلِكَ عَنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ بَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتَمُّ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ وَ اسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ، وَ أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامَةِ[6] أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ -إِلَّا دَرَجَةَ النُّبُوَّةِ- وَ وَارِثُهُ وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ، وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ، وَ يَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ

---

١. فى «ت» «د»: «البصر و الرؤية».

٢. فى «ت» «د»: «فقد» بدلاً من: «فالله».

٣. سوره انعام، آيه ١٠٣.

۴. سوره اعراف، آيه ١۴٣.

۵. فى «ت» «د»: «ما أتى به من كتاب».

۶. فى «ت» «ج» «د»: «الإمام».

اللهِ ﷺ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنَا، ثُمَّ بَعْدِي مُوسَى ابْنِي، وَبَعْدَهُ عَلِيٌّ وَلَدُهُ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْحُجَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ، قَدْ جَعَلْتُ لَكَ فِي هَذَا أَصْلاً فَاعْمَلْ عَلَيْهِ، فَلَوْ كُنْتَ تَمُوتُ عَلَى مَا كُنْتَ عَلَيْهِ لَكَانَ حَالُكَ أَسْوَأَ حَالٍ،[1] فَلَا يَغُرَّنَّكَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يُرَى بِالْبَصَرِ.

قَالَ: وَ قَدْ قَالُوا أَعْجَبَ مِنْ هَذَا، أَوَلَمْ يَنْسُبُوا آدَمَ ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا إِبْرَاهِيمَ ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا دَاوُدَ ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ مِنْ حَدِيثِ الطَّيْرِ؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا يُوسُفَ ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ مِنْ حَدِيثِ زَلِيخَا؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا مُوسَى ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ مِنَ الْقَتْلِ؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ إِلَى مَا نَسَبُوهُ مِنْ حَدِيثِ زَيْدٍ؟ أَوَلَمْ يَنْسُبُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِلَى مَا نَسَبُوهُ مِنْ حَدِيثِ الْقَطِيفَةِ؟[2] إِنَّهُمْ أَرَادُوا بِذَلِكَ تَوْبِيخَ الْإِسْلَامِ لِيَرْجِعُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ، أَعْمَى اللهُ أَبْصَارَهُمْ كَمَا أَعْمَى قُلُوبَهُمْ، تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.

[۲/۱۵۱] هشام بن سالم گوید: نزد امام صادق ﷺ بودم که معاویة بن وهب و عبدالملک بن اعیَن نیزوارد شدند. معاویة بن وهب به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چه می‌فرمایید درباره خبری که روایت شده است: رسول خدا ﷺ پروردگارش را دید؛ او را به کدام صورت دید؟ و درباره حدیثی که روایت کرده‌اند: مؤمنان پروردگارشان را در بهشت می‌بینند؛ او را به کدام صورت خواهند دید؟

حضرت تبسمی کرد و فرمود: ای معاویه! چقدر زشت است برای مردی که هفتاد سال یا هشتاد سال بر او می‌گذرد و در سایهٔ عنایت خدا زندگی کرده و از نعمت‌های او می‌خورد، ولی او را به حق معرفتش نمی‌شناسد؟

سپس فرمود: ای معاویه! به راستی که محمد ﷺ پروردگار را با چشمِ سر ندید؛ و دیدن به دو صورت است: دیدن قلب و دیدن چشم؛ پس هر که مقصودش از دیدن، دیدن

---

۱. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «الأحوال».

۲. الظاهر وقوع السهو فی المتن؛ لأنّ حدیث القطیفة منسوب إلی رسول الله ﷺ فی یوم بدر، حین فقدوا قطیفة حمراء من المغنم، فقال بعض المنافقین: لعلّ رسول الله أخذها. و قد روی الشیخ الصدوق فی الأمالی، ص۱۰۲/۳ حدیثاً بإسناده عن الإمام الصادق ﷺ و نسب کلیهما إلی رسول الله ﷺ.

قلب بوده، درست گفته و هر که مقصودش از دیدن، دیدن چشم بوده، به خدا و آیات او کافر شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خدا را به آفریده‌اش تشبیه کند، کافر شده است.

و پدرم از پدرش از حسین بن علی علیهما السلام برای من حدیث کرد که فرمود: از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد: ای برادر رسول خدا! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟

فرمود: چگونه عبادت کنم کسی را که ندیده‌ام؟ چشم‌ها او را آشکارا ندیده‌اند، ولی قلب‌ها او را با حقیقت ایمان دیده‌اند؛ اگر مؤمن، پروردگار خود را به چشمِ سر مشاهده می‌کرد، پس هر که به چشم دیده شود، مخلوق است و هر مخلوقی باید خالقی داشته باشد، در نتیجه او را آفریده‌شده و مخلوق قرار داده‌ای؛ و هر که او را به آفریده‌اش تشبیه کند، برای خدا شریک قرار داده است.

وای بر ایشان! آیا نشنیده‌اند که خداوند می‌فرماید: «چشم‌ها او را درنیابند، ولی او چشم‌ها را دریابد و او لطیف و آگاه است» و آن کلامش که [به موسی علیه السلام فرمود]: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود قرار گرفت، به زودی مرا خواهی دید. پس زمانی که پروردگارش بر کوه تجلّی کرد، آن را هموار گردانید و موسی بی‌حرکت بر زمین افتاد»؛ آنچه از نور او بر کوه تابید، مانند روشنی‌ای بود که از سوراخ سوزن بیرون آید؛ ولی زمین هموار شد و کوه‌ها فروریخت و موسی بی‌حرکت بر زمین افتاد، یعنی مُرد؛ «پس همین که به خود آمد» و روح به بدنش بازگردانده شد، «عرض کرد: تو منزّهی و من به سوی تو توبه کردم»؛ از گفتار آن کسی که گمان کند تو دیده می‌شوی، به معرفتم نسبت به تو بازگشتم که چشم‌ها تو را درنیابند؛ «و من نخستین مؤمنان هستم» و اولینِ اقرارکنندگان به اینکه تو می‌بینی ولی دیده نمی‌شوی، و تو بر عالی‌ترین منظر هستی.

سپس حضرت فرمود: به راستی که با فضیلت‌ترین فریضه‌ها و واجب‌ترینِ آنها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست؛ حد معرفت این است که بداند معبودی جز او نیست و شبیه و مانندی ندارد و بداند که او قدیم و اثبات شده [با دلایل فراوان] و موجود [بالذّات] است و فقدان برای او نیست؛ توصیف شود، ولی بدون شبیه و مبطلی؛

چیزی مانند او نیست و او شنوا و بینا است.

و بعد از او، معرفت رسول و شهادت به نبوت اوست؛ پایین‌ترین درجهٔ معرفت به رسول، اقرار به نبوت اوست و اینکه آنچه از خبر و کتاب یا امر و نهی آورده، از جانب خداوند است.

و بعد از او، معرفت امامی است که به وصف و صفت و نام او در حال سختی و گشایش اقتدا کند؛ و پایین‌ترین درجهٔ معرفت امامت این است که او مانند پیامبر است، مگر در درجهٔ نبوت و وارث اوست و اینکه اطاعت از او، اطاعت از خدا و رسول خداست؛ در هر امری تسلیم او باشد و به او عرضه کند و سخن او را بپذیرد و بداند که امام بعد از رسول خدا ﷺ امیرمؤمنان، علی است و بعد از او، حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس من و بعد از من، فرزندم موسی و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن است و حجت از فرزندان حسن است.

سپس فرمود: ای معاویه! برای تو در این باره اصلی قرار دادم، پس بر اساس آن عمل کن که اگر با آنچه معتقد بودی از دنیا می‌رفتی، حال تو بدترین حالات بود. پس سخن کسی که گمان می‌کند خداوند با چشم دیده می‌شود، تو را فریب ندهد.

سپس فرمود: آنها سخنانی عجیب‌تر از این گفته‌اند؛ آیا آدم علیه‌السلام را به آن چیزها نسبت ندادند؟ آیا ابراهیم علیه‌السلام را به آن چیزها نسبت ندادند؟ آیا داوود علیه‌السلام را در داستان آن پرنده به آن چیزها نسبت ندادند؟ آیا یوسف علیه‌السلام را در داستان زلیخا به آن چیزها نسبت ندادند؟ آیا موسی علیه‌السلام را به قتل نسبت ندادند؟ آیا رسول خدا ﷺ را در داستان زید به آن چیزها نسبت ندادند؟ آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در داستان قطیفه به آن چیزها نسبت ندادند؟ اینها می‌خواهند با این سخنان، اسلام را سرزنش کنند تا به دین گذشتگان خود بازگردند! خداوند چشمانشان را کور کند، همچنان که قلب‌هایشان را کور کرده است. خداوند از این سخنان بسیار برتر است.

[۳/۱۵۲] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ،[۱] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ،[۲] عَنْ مَسْعَدَةَ قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام إِذْ أَتَاهُ شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدِ انْحَنَى مُتَّكِئٌ عَلَى عَصاً،[۳] فَسَلَّمَ فَرَدَّ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام الْجَوَابَ.

ثُمَّ قَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، نَاوِلْنِي يَدَكَ أُقَبِّلْهَا، فَأَعْطَاهُ يَدَهُ فَقَبَّلَهَا ثُمَّ بَكَى.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: مَا يُبْكِيكَ؟[۴]

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ،[۵] أَقَمْتُ عَلَى قَائِمِكُمْ مُنْذُ مِائَةِ سَنَةٍ، أَقُولُ: هَذَا الشَّهْرَ وَهَذِهِ السَّنَةَ، وَ قَدْ كَبِرَ سِنِّي وَدَقَّ عَظْمِي وَاقْتَرَبَ أَجَلِي وَلَا أَرَى فِيكُمْ مَا أُحِبُّ، أَرَاكُمْ مُقَتَّلِينَ مُشَرَّدِينَ، وَ أَرَى عَدُوَّكُمْ يَطِيرُونَ بِالْأَجْنِحَةِ، فَكَيْفَ لَا أَبْكِي؟

فَدَمَعَتْ عَيْنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ، إِنْ أَبْقَاكَ اللهُ حَتَّى تَرَى قَائِمَنَا كُنْتَ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، وَ إِنْ حَلَّتْ بِكَ الْمَنِيَّةُ جِئْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ ثَقَلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ نَحْنُ ثَقَلُهُ. فَقَالَ عليه السلام: إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا.[۶]

فَقَالَ الشَّيْخُ: لَا أُبَالِي بَعْدَ مَا سَمِعْتُ هَذَا الْخَبَرَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ، اعْلَمْ أَنَّ قَائِمَنَا يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ، وَ الْحَسَنُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ

---

۱. المثبت عن «ت» «ج» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «محمّد بن إسماعيل». و هو أبو علي السليماني، و قد تقدّمت ترجمته في مشايخ المؤلّف في المقدّمة.

۲. المثبت عن «ع»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «موسى بن مسلم». و هو هارون بن مسلم بن سعدان الكاتب، أبو القاسم السامرائي، لقي الإمامين الجواد و الهادي عليهما السلام، و روى عن جملة من أصحاب الإمام الصادق عليه السلام. و قد روى عبد الله بن جعفر الحميري عنه كتابَ مسعدة بن صدقة العبدي، و مسعدة بن زياد الربعي، و مسعدة بن اليسع، و مسعدة بن الفرج الربعي. انظر: رجال النجاشي، ص۴۳۸/ ۱۱۸۰؛ همان، ص۴۱۵/ ۱۱۰۸-۱۱۱۱؛ معجم رجال الحديث، ج۱۹، ص۲۲۹/ ۱۳۲۴۱.

۳. في «ت» «ج» «ح» «د»: «متّكئاً على عصاه».

۴. في «ت» «ج» «د» زيادة: «يا شيخ».

۵. في «ت» زيادة: «يا بن رسول الله».

۶. في «ت» «د»: «فتمسّكوا بهما لن تضلّوا، كتاب الله وعترتي أهل بيتي».

عَلِيّ، وَعَلِيٌّ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ مُحَمَّدٍ، وَمُحَمَّدٌ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ عَلِيّ، وَعَلِيٌّ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ ابْنِي هَذَا -وَ أَشَارَ إِلَى مُوسَى عليه السلام-، وَهَذَا خَرَجَ مِنْ صُلْبِي، نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ كُلُّنَا مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ.

فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا سَيِّدِي، بَعْضُكُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ؟

قَالَ: لَا، نَحْنُ فِي الْفَضْلِ سَوَاءٌ، وَلَكِنْ بَعْضُنَا أَعْلَمُ مِنْ بَعْضٍ.[1]

ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْخُ، وَاللهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَلَا إِنَّ شِيعَتَنَا يَقَعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَحَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ، هُنَاكَ يَثْبُتُ عَلَى هَذَا الْمُخْلِصُونَ،[2] اللَّهُمَّ أَعِنْهُمْ عَلَى ذَلِكَ.

[۳/۱۵۲] مَسعده گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودم که پیرمردی خمیده با تکیه بر عصایش نزد او آمد و سلام کرد و حضرت جوابش را داد. سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! دستت را بده ببوسم. حضرت دستش را داد و پیرمرد بوسید و گریست.

حضرت فرمود: ای پیرمرد! چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد: فدایت شوم! صد سال است که انتظار قائم شما را کشیده و می‌گویم این ماه و این سال می‌آید؛ دیگر سن من بالا رفته و استخوانم باریک و اجَلَم نزدیک شده و آنچه را که دوست دارم در میان شما نمی‌بینم؛ شما را کشته یا آواره و فراری می‌بینم و دشمنانتان را می‌بینم که پرواز می‌کنند [و هر چه می‌خواهند می‌کنند]، پس چطور گریه نکنم؟

پس اشک از چشمان امام صادق عليه السلام جاری شد و فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را زنده بدارد تا قائم ما را ببینی، در رفیع‌ترین و عالی‌ترین درجات با ما خواهی بود و اگر

---

۱. قال العلّامة المجلسی ذیل هذا الحدیث فی بحارالأنوار: «لا یخفی أنّ هذا الخبر مخالف لما دلّت علیه الأخبار الکثیرة من کونهم فی العلم والطاعة سواء و لأمیر المؤمنین و الحسن و الحسین عليهم السلام فضلهم، و لا یبعد أن یکون اشتبه علی الراوی فعکس، و یمکن توجیهه بان یکون المراد أعلمیّة بعضهم من بعض فی بعض الأحوال؛ أی قبل إمامة الآخر و استکمال علمه، و لا یبعد أن یکون مبنیّاً علی البداء، فإنّ الحکم البدائی یصل إلی إمام الزمان و لم یکن وصل إلی من قبله، و إن ورد فی الخبر أنّه یعرض علی أرواح من تقدّمه من الأئمّة لئلّا یکون بعضهم أعلم من بعض، لکن یصدق علیه أنّه أعلم ممّن کان قبله فی حیاته، والله تعالی یعلم و حججه عليهم السلام حقائق أحوالهم».

۲. فی «ت» «د»: «هناك یثبّت الله علی هداه المخلصین».

مرگت فرا رسد، در روز قیامت با ثَقَل رسول خدا صلی الله علیه و آله -که ما هستیم- خواهی آمد؛ زیرا پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل‌بیتم؛ پس به آن دو تمسک جویید تا هرگز گمراه نشوید.

پیرمرد گفت: پس از شنیدن این خبر، دیگر [مرگ یا زندگی] برایم فرقی نمی‌کند.

سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم ما از صُلب حسن بیرون آید و حسن از صُلب علی بیرون آید و علی از صُلب محمد بیرون آید و محمد از صُلب علی بیرون آید و علی از صُلب این فرزندم بیرون آید -و به موسی بن جعفر اشاره کرد- و این از صُلب من بیرون آمده و ما دوازده نفریم که همگی معصوم و مطهر هستیم.

پیرمرد عرض کرد: آقای من! آیا بعضی از شما از بعضی دیگر افضل است؟ فرمود: نه، ما در فضیلت برابریم؛ ولی بعضی از ما از بعضی دیگر عالم‌تر است.

سپس فرمود: ای پیرمرد! به خدا سوگند که اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا قائم ما اهل‌بیت خروج کند. بدان که شیعیان ما در زمان غیبت او دچار فتنه و سرگردانی می‌شوند؛ در آن زمان، اهل اخلاص بر این اعتقاد ثابت‌قدم بمانند. خدایا! ایشان را بر ثابت‌قدم بودن، یاری فرما.

[۴/۱۵۳] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، وَ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ:

الْأَئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَسَمِّهِمْ لِي؟

قَالَ: مِنَ الْمَاضِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنَا.

قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَكَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

فَقَالَ: إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَى وَلَدِي مُوسَى وَ هُوَ الْإِمَامُ بَعْدِي.

قُلْتُ: فَمَنْ بَعْدَ مُوسَى؟

قَالَ: عَلِيٌّ ابْنُهُ يُدْعَى بِالرِّضَا، يُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْغُرْبَةِ مِنْ خُرَاسَانَ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِ عَلِيٍّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ.

ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ عليه‌السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: يَا عَلِيُّ، إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا خَرَجَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً عَدَدَ رِجَالِ بَدْرٍ، فَإِذَا كَانَ وَقْتُ خُرُوجِهِ يَكُونُ لَهُ سَيْفٌ مَغْمُودٌ نَادَى[1] السَّيْفُ: قُمْ يَا وَلِيَّ اللهِ اقْتُلْ أَعْدَاءَ اللهِ.[2]*[3]

[۴/۱۵۳] عَلقمة بن محمد حضرمی از امام صادق عليه‌السلام روایت کرده است: امامان دوازده نفر هستند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نام آنها را برای من بیان فرما.

فرمود: از گذشتگان، علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی عليهم‌السلام و سپس من هستم.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بعد از شما کیست؟

فرمود: من به فرزندم موسی وصیت کرده‌ام و او امام بعد از من است.

عرض کردم: بعد از موسی کیست؟

فرمود: فرزندش علی که او را «رضا» خوانند و در زمین غربت از خراسان دفن شود و بعد از او، فرزندش محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن است و مهدی از فرزندان حسن است.

سپس فرمود: پدرم از پدرانش از علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام برای من نقل کرد که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ای علی! زمانی که قائم ما خروج کند، ۳۱۳ نفر به عدد مردان جنگ

---

۱. فی «ت» «د»: «ناداه» و فی «ج» «ح»: «ینادی».

۲. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری بتفاوت یسیر فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۲۳/۵۲۳- عن علیّ بن الحکم، عن سیف بن عمیرة، عن علقمة بن محمّد الحضرمی، عن الإمام الصادق عليه‌السلام.

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ» و بخط أحد بنی زهرة: «بلغت قراءة».

بَدر، نزد او جمع شوند و چون وقت خروجش فرا برسد، شمشیری که در غلاف دارد او را صدا زند: ای ولیّ خدا قیام کن و دشمنان خدا را بکش!

باب سی و سوم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ عليه السلام

باب آنچه از امام موسى بن جعفر عليهما السلام در موافقت اين اخبار روايت شده و بر امامتِ فرزندش على بن موسى الرضا عليهما السلام تصريح كرده است.

[۱/۱۵۴] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ:

إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ فَاللهَ اللهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا.

يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، وَ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَاتَّبَعُوهُ.

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِ السَّابِعِ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَ أَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ، وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا

فَسَوْفَ تُدْرِكُوهُ.[۱]

[۱/۱۵۴] على بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر روايت كرده است: زمانى كه پنجمين [امام] از فرزندان هفتمين [امام] ناپديد شود، خدا را خدا را كه مراقب دين خود باشيد تا كسى شما را از آن جدا نكند!

فرزندان من! به ناچار براى صاحب اين امر، غيبتى است تا جايى كه قائلان به اين امر، از آن برگردند. همانا اين غيبت، آزمايشى از جانب خداوند است كه مردم را با آن بيازمايد و اگر پدران و اجداد شما دينى درست‌تر از اين سراغ داشتند، از آن پيروى مى‌كردند.

من عرض كردم: آقاى من! پنجمينِ از فرزندان هفتمين كيست؟

فرمود: پسر جان! عقل‌هاى شما از درك آن قاصر است و ظرفيت شما وسعت و توان حمل آن را ندارد؛ ولى اگر زنده بمانيد، به زودى او را درك خواهيد كرد.

[۲/۱۵۵] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ؟

فَقَالَ: أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، وَ لٰكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللهِ وَ يَمْلَأُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً فَهُوَ الْخَامِسُ مِنْ وَلَدِي، لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ أَمَدُهَا خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ، يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ فِيهَا آخَرُونَ.

ثُمَّ قَالَ: طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً، وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً، فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، هُمْ وَ اللهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.[۲]

---

۱. و رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۲، ص۳۵۹/۱ عن أبيه و ابن الوليد، عن سعد، به. و رواه أيضاً فى علل الشرائع، ج۱، ص۲۴۴/۴ عن أبيه، عن سعد، به. و رواه الكلينى فى الكافى، ج۲، ص۱۴۵/۸۹۲ عن على بن محمّد، عن الحسن بن عيسى، به.

۲. و رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۲، ص۳۶۱/۵ عن أحمد بن زياد بن جعفر، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن صالح بن السندى، عن يونس.

[۲/۱۵۵] یونس بن عبدالرحمن گوید: برموسی بن جعفرعليه السلام وارد شدم و به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟

فرمود: من قائم به حق هستم؛ ولی آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک سازد و آن را از عدالت پر کند، همچنان که از ستم پر شده باشد، پنجمین فرزند من است. او غیبتی دارد که زمانش طولانی گردد؛ زیرا بر جان خود می‌ترسد. در آن غیبت، عده‌ای مرتد شده و عده‌ای دیگر ثابت‌قدم بمانند.

سپس فرمود: خوشا به حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به ریسمان ما متمسک شوند و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت بمانند. آنها از ما هستند و ما از آنها هستیم. آنها به امامت ما راضی هستند و ما به شیعه بودن آنها راضی هستیم. پس خوشا به حال آنها! خوشا به حال آنها! به خدا سوگند که آنها در روز قیامت در درجات ما، همراه ما خواهند بود.

[۳/۱۵۶] وَ عَنْهُ، عَنْ عَمِّهِ، عَنْ (عَلِيِّ بْنِ)[۱] إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْأَزْدِيِّ[۲] قَالَ:

سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍعليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»؟[۳]

قَالَ: النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ، وَالْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَ الْأَئِمَّةُ يَكُونُ فِيهِمْ مَنْ يَغِيبُ؟

قَالَ: نَعَمْ، يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ، وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا، يُسَهِّلُ اللهُ لَهُ كُلَّ عَسِيرٍ، وَيُذِلُّ[۴] لَهُ كُلَّ صَعْبٍ، وَيُظْهِرُ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ،

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» «د» «ع»، وهو الصواب، راجع: الحديث السابق.

۲. هو محمّد بن أبی عمیر زیاد بن عیسی، أبو أحمد الأزدی البغدادی، من أصحاب الإمام الکاظم و الرضا و الجواد عليهم السلام. انظر: رجال النجاشی، ص۳۲۶/ ۸۸۷؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۷۹/ ۱۰۰۱۸.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۴. فی «ت» «د» و کمال الدین: «و یذلّل».

وَ يُقَرِّبُ عَلَيْهِ كُلَّ بَعِيدٍ، وَ يُبِيدُ[1] بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ يُهْلِكُ عَلَى يَدِهِ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ، وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللهُ فَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً[2].

[۳/۱۵۶] محمد بن ابی‌عمیر گوید: از سرور خویش موسی بن جعفر عليه السلام دربارهٔ این آیه پرسیدم: «و نعمت‌های آشکار و نهان خود را بر شما کامل و تمام کرد».

حضرت فرمود: نعمت آشکار، امام آشکار است و نعمت نهان، امام غایب است.

عرض کردم: آیا در میان امامان، کسی هست که غایب خواهد شد؟

فرمود: آری! جسم او از چشم مردم غایب شود، ولی یاد او از قلب مؤمنان غایب نشود و او دوازدهمین نفر از ماست. خداوند هر دشواری را برای او آسان و هر ناهمواری را برای او هموار سازد و گنج‌های زمین را برای او آشکار کند و هر دوری را بر او نزدیک سازد و به وسیلهٔ او، هر زورگوی عنادورزی را نابود کند و به دست او، هر شیطان سرکشی را هلاک سازد.

او فرزند سرور کنیزان است، همان که ولادتش بر مردم پوشیده است و بردن نامش بر آنها روا نیست تا آن زمان که خداوند او را آشکار نماید و به وسیلهٔ او زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده باشد.

[۴/۱۵۷] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ[3] الدَّقَّاقُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: كُنْتُ

---

۱. فی «ت» «د» و كمال الدين: «يُبير».

۲. و رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۲، ص۳۶۸/ ۶ عن أحمد بن زياد بن جعفر، عن علی بن إبراهيم، به.

۳. فی «ت» «د»: «محمّد بن علیّ» والظاهر وقوع السهو فی السند، فكأنّ السند كان هكذا: «حدّثنا محمّد بن علیّ، و علی بن محمّد الدقّاق، عن محمّد بن الحسن»؛ لأنّ الشيخ الصدوق و علی بن محمّد الدقّاق كلاهما من مشايخ المؤلّف و يرويان عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبد الله، و لم يرو الصدوق عن الدقّاق فی أسانيد رواياته، و كما روى الصدوق هذا الحديث فی العيون عن ابن الوليد مباشرة. انظر: كمال الدين، ج۱، ص۱۲۷/ ۱، و الحديث ۱۵۴ و۱۲۴ و۱۷۳ من كتابنا هذا.

عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام جَالِساً فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ، هَذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ وَلَدِي، أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي.

فَضَرَبَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ ثُمَّ قَالَ: وَيْحَكَ، كَيْفَ قُلْتَ؟

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: سَمِعْتُ وَاللهِ مِنْهُ يَقُولُ كَمَا قُلْتُ لَكَ.

فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبَرَكَ وَاللهِ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.[1]

[۴/۱۵۷] حسین بن نُعَیم صحّاف گوید: من و هشام بن حَکَم و علی بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: نزد موسی بن جعفر عليه السلام نشسته بودم که فرزندش علی عليه السلام بر او وارد شد و حضرت به من فرمود: ای علی بن یقطین! این علی، سرور فرزندان من است. بدان که من، کُنیهٔ خود را به او بخشیده‌ام.

پس هشام بن حکم با کف دست بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟

علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند! همان گونه که برایت گفتم، از ایشان شنیدم.

هشام گفت: به خدا سوگند! حضرت به تو خبر داده که امر امامت بعد از ایشان، در اوست.

[۵/۱۵۸] وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ قَالَ:

كُنَّا عِنْدَ الْقَبْرِ نَحْواً مِنْ سَبْعِينَ[2] رَجُلاً مِنَّا وَمِنْ مَوَالِينَا إِذْ أَقْبَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَيْنَا وَيَدُ عَلِيٍّ ابْنِهِ فِي يَدِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْنَا فَقَالَ: أَتَدْرُونَ مَنْ أَنَا؟ فَقُلْنَا: أَنْتَ سَيِّدُنَا وَكَبِيرُنَا.

قَالَ: سَمُّونِي وَانْسُبُونِي. فَقُلْنَا: أَنْتَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ.[3]

---

۱. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۲۱/ ۳ بهذا الإسناد: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الولید، قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار، عن عبد الله [أحمد] بن محمّد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب وعثمان بن عیسی، عن الحسین بن نعیم الصحّاف. و رواه الکلینیّ فی الکافی، ج۲، ص۷۲/ ۸۱۷ عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، به.

۲. فی العیون: «ستّین».

۳. فی العیون: «أنت موسی بن جعفربن محمّد».

فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟[۱] فَقُلْنَا: عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ.

فَقَالَ: اشْهَدُوا أَنَّهُ وَكِيلِي فِي حَيَاتِي، وَوَصِيِّي بَعْدَ مَوْتِي.[۲]

[۵/۱۵۸] علی بن عبیدالله هاشمی گوید: حدود هفتاد نفر از ما و هم‌پیمانان ما کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که موسی بن جعفر علیهما السلام به سوی ما آمد و دست فرزندش علی علیه السلام در دست او بود. پس بالای سر ما ایستاد و فرمود: آیا می‌دانید من که هستم؟

گفتیم: شما آقا و بزرگِ ما هستی.

فرمود: نام و نَسَب مرا بیان کنید.

گفتیم: شما فلانی فرزند فلانی هستی.

فرمود: این کیست؟ گفتیم: علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام است.

فرمود: شاهد باشید که او وکیل من در زمان حیاتم و وصی من پس از مرگ من است.

[۶/۱۵۹] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ[۳] قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ كَبِرَ سِنِّي، فَخُذْنِي مِنَ النَّارِ.[۴]

فَأَشَارَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ وَقَالَ: هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.[۵]

[۶/۱۵۹] داوود رقّی گوید: «به موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: فدایت شوم! پیر شده‌ام؛ مرا از آتش گرفته و نجات بده. حضرت به امام رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این

---

۱. فی العیون: «من هذا معی».

۲. رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۲۶/۱۲ بهذا الإسناد: حدّثنا أبی، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عبد الله بن محمّد بن الحجّال، قال: حدّثنا زکریّا بن آدم، عن علیّ بن عبید الله الهاشمی.

۳. فی النسخ: «داود بن فرقد»، والمثبت هو الصواب. انظر تخریجاتنا للحدیث.

۴. فی «ت» «د»: «فحدّثنی مَنِ الباب».

۵. و رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۱، ص۲۳/۷ بهذا الإسناد: حدّثنا أبی، قال: حدّثنی سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عبد الله بن محمّد بن الحجّال، قال: حدّثنا محمّد بن سنان، عن داود الرقّی. و رواه الکلینی فی الکافی، ج۲، ص۸۱۹/۷۳ عن أحمد بن مهران، عن محمّد بن علیّ، عن محمّد بن سنان وإسماعیل بن عبّاد القصری جمیعاً، عن داود الرقّی.

شخص پس از من، صاحب [و امام] شماست».

[۷/۱۶۰] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ[1] قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّ جَعْفَراً كَانَ يَقُولُ: سَعِدَ مَنْ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلَفَهُ مِنْ نَفْسِهِ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا وَ قَدْ أَرَانِيَ اللهُ خَلَفِي مِنْ نَفْسِي.[2]

[۷/۱۶۰] موسی بن بکر واسطی گوید: «نزد ابو ابراهیم [موسی بن جعفر علیهما السلام] بودم که فرمود: امام صادق علیه السلام بسیار می‌فرمود: سعادتمند است آن‌که نمیرد تا فرزندی را ببیند که جانشین او خواهد بود. سپس با دست به فرزندش علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: خداوند فرزندی را که جانشین من خواهد بود، به من نشان داده است».

---

۱. فی النسخ: «بکر بن موسی الواسطی»، و المثبت هو الصواب. و هو موسی بن بکر الواسطی، من أصحاب الإمامین الصادق و الکاظم علیهما السلام. انظر: رجال الکشّی، ص۴۳۸؛ رجال النجاشی، ص۴۰۷/ ۱۰۸۱، و راجع تخریجاتنا للحدیث.

۲. رواه الصدوق فی الخصال، ج۱، ص۲۶/ ۹۴ بهذا الإسناد: حدّثنا أبی، قال: حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار، قال: حدّثنی أیّوب بن نوح، عن محمّد بن سنان، عن موسی بن بکر الواسطی، و فیه زیادة. و رواه الطوسی فی الغیبة، ص۴۱ فقال: روی أحمد بن إدریس، عن علیّ بن محمّد بن قتیبة، عن الفضل بن شاذان النیشابوری، عن محمّد بن سنان و صفوان بن یحیی و عثمان بن عیسی، عن موسی بن بکر. و رواه بتفاوت یسیر أبو عمرو الکشّی فی الرجال، ص۴۳۸/ ۸۲۵ عن جعفر بن أحمد، عن خلف بن حمّاد، عن موسی بن بکر الواسطی.

باب سی و چهارم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام

باب آنچه از امام علی بن موسی الرضا عليه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش محمد عليه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۶۱] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام:

لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ، وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِلَى مَتَى؟

قَالَ: «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»[۱] وَ هُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا،[۲] فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

---

۱. سوره حجر، آیه ۳۸؛ سوره ص، آیه ۸۱.

۲. فی کمال الدین: «قائمنا أهل البیت».

فَقِيلَ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، وَمَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟

قَالَ: الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطَهِّرُاللهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ.

وَهُوَالَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ، وَهُوَصَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ، فَإِذَا خَرَجَ «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»،[1] وَوُضِعَ مِيزَانُ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَداً.

وَهُوَالَّذِي تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ.

وَهُوَالَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالدُّعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ: أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللهِ قَدْ ظَهَرَعِنْدَ بَيْتِ اللهِ فَاتَّبِعُوهُ؛ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ، وَهُوَقَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ».[2]*[3]

[۱/۱۶۱] حسین بن خالد روایت کرده است که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: هر که وَرَع [و دوری از شبهات] ندارد، دین ندارد و هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد و گرامی‌ترینِ شما در نزد خداوند، کسی است که بیشتر تقیه کند.

به ایشان عرض شد: ای فرزند رسول خدا! تا چه زمان؟

فرمود: «تا روزِ وقت معلوم» که روز خروج قائم ماست. پس هر که تقیه را پیش از خروج قائم ما کنار بگذارد، از ما نیست.

به ایشان عرض شد: ای فرزند رسول خدا! قائمِ شما اهل‌بیت کیست؟

فرمود: چهارمین فرزند من و پسرسرور کنیزان است. خداوند به وسیلهٔ او، زمین را از هر ستمی پاک کرده و از هر ظلمی بزداید.

و او همان کسی است که مردم در ولادتش شک کنند و او صاحب غیبت پیش از خروج است و چون خروج کند، «زمین به نور پروردگارش روشن گردد» و ترازوی عدالت

---

۱. سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. سوره شعراء، آیه ۴.

۳. رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۲، ص۵/۳۷۱. و رواه من طريق عليّ بن محمّد الخزّازِ الجوينيُّ الشافعيُّ فی فرائد السمطين، ج۲، ص۵۹۰/۳۳۶.

در میان مردم نهاده شود، پس کسی به دیگری ستم نکند.

و او همان کسی است که طی‌الارض دارد و سایه ندارد.

و او همان کسی است که ندادهنده‌ای از آسمان، دعوت به او را صدا زند -طوری که تمام اهل زمین آن را بشنوند- و گوید: بدانید که حجت خدا در کنار خانهٔ خدا آشکار شده است، پس او را پیروی کنید که حق با او و در اوست. این همان سخن خداوند است: «اگر بخواهیم آیه‌ای از آسمان بر آنها فرود می‌آوریم که گردن‌های ایشان در برابر آن خاضع گردد».

[۲/۱۶۲] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَقُولُ:

أَنْشَدْتُ مَوْلَايَ الرِّضَا عليه‌السلام قَصِيدَتِيَ الَّتِي أَوَّلُهَا:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ ... وَمَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ ... يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللهِ وَالْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ ... وَيَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

فَبَكَى الرِّضَا عليه‌السلام بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا خُزَاعِيُّ، نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ، فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَمَتَى يَقُومُ؟

قُلْتُ: لَا يَا مَوْلَايَ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ أَنَّهُ يَخْرُجُ[1] إِمَامٌ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلَأُهَا عَدْلاً.[2]

فَقَالَ: يَا دِعْبِلُ، الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدٌ ابْنِي، وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيٌّ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ،

---

۱. فی «د» و کمال الدین و العیون: «إلّا أنّی سمعت بخروج».

۲. فی کمال الدین زیادة: «کما ملئت جوراً».

وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ، الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً.

وَ أَمَّا مَتَى؟ فَإِخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ، وَ قَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنِ[1] النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟

قَالَ: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ، لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.[2]

[۲/۱۶۲] عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از دِعبل خُزاعی شنیدم که می‌گفت: قصیدهٔ خود را برای مولایم امام رضا علیه السلام خواندم که اول آن چنین است:

مدارس آیاتی که از تلاوت خالی شده و محل نزول وحی که عرصه‌هایش بیابان شده است.

و چون به اینجا رسیدم:

خروج امامی که قطعاً خروج کرده و به نام خدا و برکات فراوان قیام خواهد کرد.

و هر حق و باطلی را در میان ما جدا سازد و بر اساس نعمت‌ها و نقمت‌ها پاداش خواهد داد؛

امام رضا علیه السلام به شدت گریست و سپس سر خود را به سوی من بلند کرد و فرمود: ای خزاعی! روح‌القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری ساخت. آیا می‌دانی این امام کیست و کِی قیام می‌کند؟

عرض کردم: نه، مولای من! فقط شنیده‌ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک کرده و از عدالت پر کند.

حضرت فرمود: دعبل! امام بعد از من، فرزندم محمد و بعد از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و بعد از او، فرزندش حجت قائم است که در زمان غیبتش، انتظار

---

۱. فی «ت» «د» و کمال الدین و العیون: «أنّ».

۲. و رواه الصدوق فی عیون أخبار الرضا، ج۲، ص۲۶۵/۳۵؛ کمال الدین، ج۲، ص۶/۳۷۲ عن أحمد بن زیاد بن جعفر، عن علیّ بن إبراهیم، به. و رواه من طریق الصدوق الجوینیّ الشافعیّ فی فرائد السمطین، ج۲، ص۵۹۱/۳۳۷.

او را کِشند و در زمان ظهورش، او را اطاعت کنند. اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا اینکه او خروج کرده و زمین را از عدل پر کند، همچنان که از ستم پر شده باشد.

و اما چه زمانی؟ این خبر دادن از وقت است و پدرم از پدرانش برای من نقل کرده است که به پیامبر ﷺ عرض شد: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمانی خروج می‌کند؟

فرمود: مَثَل او مانند ساعت [قیامت] است که کسی جز خداوند آن را به وقتش آشکار نگرداند. این حادثه در آسمان‌ها و زمین سنگینی کند و جز در حال غفلت مردم واقع نشود.

[۳/۱۶۳] وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنِ الْمَحْمُودِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ نَوْبَخْتَ،[1] عَنْ إِبْرَاهِيمَ[2] بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ:

كُنْتُ وَاقِفاً عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بِطُوسَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: إِنْ حَدَثَ حَادِثٌ فَإِلَى مَنْ؟

قَالَ: إِلَى ابْنِي مُحَمَّدٍ، فَكَأَنَّ السَّائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ اللهَ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام نَبِيّاً وَ بِإِقَامَةِ الشَّرِيعَةِ[3] فِي دُونِ السِّنِّ الَّذِي أُقِيمَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ ثَابِتاً عَلَى شَرِيعَتِهِ.[4]

[۳/۱۶۳] ابراهیم بن ابی‌محمود گوید: در طوس بالای سر علی بن موسی علیهما السلام ایستاده بودم که یکی از حاضران پرسید: اگر حادثه‌ای برای شما پیش آید، به چه کسی

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «سخت»، و هو من أصحاب الإمامین الجواد و الهادی علیهما السلام. انظر: إثبات الوصیة، ص۲۲۲؛ رجال الطوسی، ص۳۸۴/ ۵۶۵۱؛ لسان المیزان، ج۲، ص۴۳/ ۱۰۰۲.

۲. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «أحمد». و هو إبراهیم بن أبی محمود الخراسانی، من أصحاب الإمام الکاظم و الرضا و الجواد علیهم السلام. انظر: رجال الکشّی، ص۵۶۷؛ معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۱۹۸/ ۹۰.

۳. فی «ت» «د»: «ثابتاً باقامة شریعته» بدلاً من: «نبیّاً وباقامة الشریعة».

۴. و رواه بتفاوت یسیر الکلینی فی الکافی، ج۲، ص۱۰۴/ ۸۴۵ عن الحسین بن محمّد، عن الخیرانی، عن أبیه. و رواه المفید فی الإرشاد، ج۲، ص۲۷۹ عن ابن قولویه، عن الکلینی، به.

رجوع کنیم؟

حضرت فرمود: به پسرم محمد. گویا آن شخص، سن امام جواد علیه السلام را کوچک شمرد. پس امام رضا علیه السلام به او فرمود: خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری و برپایی شریعت در سنی کمتر از سن او برای [امامت] شریعتش مبعوث کرد.

[۴/۱۶۴] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ -أَوْ قِيلَ لَهُ-:

أَتَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي عَمٍّ أَوْ خَالٍ؟ فَقَالَ: لَا.

فَقَالَ: فِي أَخٍ؟ فَقَالَ: لَا.

قَالَ: فِي مَنْ؟ قَالَ: فِي وَلَدِي، وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ.[1]

[۴/۱۶۴] محمد بن اسماعیل بن بزیع گوید: «از امام رضا علیه السلام سؤال شد -یا گفته شد-: آیا امامت در عمو یا دایی [شما] خواهد بود؟ فرمود: نه. عرض کرد: در برادر چطور؟ فرمود: نه. عرض کرد: پس در چه کسی خواهد بود؟ فرمود: در فرزندم. حضرت در آن زمان هنوز فرزندی نداشت».

[۵/۱۶۵] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: قَدْ بَلَغْتَ مَا بَلَغْتَ وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ.

قَالَ: يَا عُقْبَةُ، إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى خَلَفَهُ مِنْ بَعْدِهِ.[2]

[۵/۱۶۵] عُقبَة بن جعفر گوید: «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما به این سن

---

۱. رواه علیّ ابن بابویه فی الإمامة والتبصرة، ص۴۶/۵۹. و رواه الکلینی فی الکافی، ج۱، ص۷۵۶/۷۱۴ عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع.

۲. و رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۱، ص۲۵/۲۲۹ عن محمّد بن موسی بن المتوکّل، عن محمّد بن یحیی العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، به. و رواه الطبری فی دلائل الإمامة، ص۴۰۴/۴۳۵ عن محمّد بن هارون بن موسی، عن أبیه، عن أبی علیّ محمّد بن همّام، عن عبد الله بن جعفر الحمیری، به. و رواه الطوسی فی الغیبة: ص۲۲۲ عن محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبیه، به.

رسیده‌اید و هنوز فرزندی ندارید.

فرمود: ای عقبه! صاحب این امر[امامت] نمی‌میرد تا اینکه جانشینِ بعد از خودش [از فرزندانش] را ببیند».

[۶/۱۶۶] وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه‌السلام أَنَا وَ صَفْوانُ بْنُ يَحْيَى -وَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَائِمٌ قَدْ أَتَى لَهُ ثَلَاثُ سِنِينَ- فَقُلْنَا لَهُ: جَعَلَنَا اللهُ فِدَاكَ، إِنْ أَعُوذُ بِاللهِ وَ حَدَثَ حَدَثٌ فَمَنْ يَكُونُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: ابْنِي هَذَا -وَ أَوْمَأَ إِلَيْهِ-. فَقُلْنَا:[1] وَ هُوَ فِي هَذَا السِّنِّ؟

قَالَ: نَعَمْ وَ هُوَ فِي هَذَا السِّنِّ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى احْتَجَّ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ هُوَ ابْنُ سَنَتَيْنِ.[2]*[3]

[۶/۱۶۶] احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: با صفوان بن یحیی نزد امام رضا عليه‌السلام رفتیم و امام جواد عليه‌السلام هم -که در آن زمان سه سال داشت- ایستاده بود.

عرض کردیم: فدایت شویم! اگر -نعوذ بالله- حادثه‌ای [برای شما] پیش آید، بعد از شما چه کسی امام خواهد بود؟

فرمود: این پسرم -و به امام جواد عليه‌السلام اشاره کرد-.

عرض کردیم: با اینکه خردسال است؟

فرمود: آری! با اینکه خردسال است. خداوند، عیسی بن مریم عليه‌السلام را حجت قرار داد با اینکه کودکی دو ساله بود.

---

۱. فی «ت» «د»: «قال: فقلنا له»، و فی «ج»: «فقلنا له».

۲. و رواه بتفاوت یسیر المسعودی فی إثبات الوصیة، ص۲۱۹ و۲۶۳ عن عبد الله بن جعفر الحمیری، به.

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب سی و پنجم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ عليه السلام.

باب آنچه از امام محمد بن علی الرضا عليهما السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش علی عليه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۶۷] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رحمه الله، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَيْدُ اللهِ[1] بْنُ مُوسَى الرُّويَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ -صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ- وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ، أَهُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ؟

فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي

---

۱. المثبت عن «ت» «ج» «د»، و هو الصواب، و في سائر النسخ و كمال الدين: «عبد الله»، و هو الذى روى عن عبد العظيم الحسنى جميع رواياته. انظر: عيون أخبار الرضا، ج۲، ص۵۲/۲۰۳-۲۰۵؛ رجال النجاشى، ص۲۴۷/۶۵۳؛ المتّفق و المفترق للخطيب، ج۳، ص۱۵۳۸/۸۷۳.

غَيْبَتِهِ وَ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ، وَ هُوَ الثَّالِثُ مِنْ وَلَدِي، وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ وَ خَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- لَيُصْلِحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى عليه السلام إِذْ ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ وَ هُوَ نَبِيٌّ رَسُولٌ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا انْتِظَارُ الْفَرَجِ.[1]

[۱/۱۶۷] عبدالعظیم حسنی گوید: بر سَرورَم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام وارد شدم و می‌خواستم از او دربارهٔ قائم سؤال کنم که آیا مهدی، خودِ اوست یا کسی غیر از او؟

حضرت بر من پیش‌دستی کرد و فرمود: ابو القاسم! قائم از میان ما، آن مهدی است که در زمان غیبتش باید انتظار او را کشیده و در زمان ظهورش باید او را اطاعت کنند؛ او سومین نفر از فرزندان من است.

سوگند به آن‌که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث کرد و ما را به امامت مخصوص گردانید، اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا او در آن روز قیام کرده و زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند، همچنان که امر کلیمِ خود، موسی علیه السلام را اصلاح کرد؛ آن گاه که رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد، اما برگشت در حالی که پیامبری مرسل بود.

سپس حضرت فرمود: با فضیلت‌ترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

[۲/۱۶۸] أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

---

۱. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۳۷۷ /۱.

فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا الْقَاسِمِ،[۱] مَا مِنَّا إِلَّا قَائِمٌ بِأَمْرِاللهِ وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللهِ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُاللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِوَالْجُحُودِ وَيَمْلَأُهَا عَدْلاً[۲] هُوَالَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتُهُ، وَهُوَسَمِيُّ رَسُولِ اللهِ وَكَنِيُّهُ، وَهُوَالَّذِي تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَيَذِلُّ لَهُ كُلُّ صَعْبٍ، يَجْتَمِعُ لَهُ[۳] مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَرَجُلاً مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».[۴]

فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ[۵] أَظْهَرَ أَمْرَهُ، فَإِذَا أُكْمِلَ لَهُ الْعَقْدُ -وَهُوَ عَشَرَةُ آلَافِ رَجُلٍ- خَرَجَ بِإِذْنِ اللهِ، فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللهِ حَتَّى يَرْضَى اللهُ -تَبَارَكَ وَتَعَالَى-.

قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، وَكَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ اللهَ قَدْ رَضِيَ؟

قَالَ: يُلْقِي فِي قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ، وَالْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ.[۶]*[۷]

[۲/۱۶۸] عبدالعظیم حسنی گوید: به امام جواد عليه السلام عرض کردم: امیدوارم که شما قائمِ اهل‌بیتِ محمد صلى الله عليه وآله باشید، همان که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

حضرت فرمود: ابوالقاسم! هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه قائم به امر خدا و هدایت‌کننده به دین اوست؛ ولی آن قائمی که خداوند به وسیلهٔ او زمین را از اهل کفر و انکار پاک سازد و آن را از عدالت پر کند، همان کسی است که ولادتش برمردم مخفی بوده و جسم او از ایشان غایب گردد و بردن نامش بر ایشان حرام است. او هم‌نام و

۱. فی «أ» «ح»: «فقال عليه السلام: أنا القائم» والمثبت عن سائر النسخ وكمال الدين.

۲. فی «ت» «ج» «د» زیادة: «و قسطاً».

۳. فی «ت» «د» و نسخة بدل «ج»: «يجتمع إليه».

۴. سوره بقرة، آیه ۱۴۸.

۵. فی «ت»: «الأرض».

۶. فی كمال الدين: «فإذا دخل المدينة أخرج اللّات و العُزّى فأحرقهما».

۷. و رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۲، ص۳۷۷/۲ عن محمّد بن أحمد الشيبانی، عن محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، به.

هم‌کُنیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و او همان کسی است که طی‌الارض دارد و هر ناهمواری برای او هموار گردد و از میان اصحابش، ۳۱۳ نفر به عدد اهل جنگ بدر از دورترین نقاط زمین نزد او جمع شوند و این همان سخن خداوند است: «هر جا که باشید، خداوند همه شما را می‌آورد؛ به راستی که خداوند بر هر چیزی تواناست». پس هنگامی که این عده از اهل اخلاص در نزد او جمع شوند، امر خود را آشکار سازد و چون «عقد» -که عبارت از ده هزار مرد است- برای او کامل شود، به اذن خدا خروج کرده و پیوسته دشمنان خدا را می‌کشد تا آنکه خداوند راضی شود.

عبدالعظیم حسنی گوید که عرض کردم: آقای من! چگونه می‌داند که خداوند راضی شده است؟ فرمود: خداوند در قلب او رحمت می‌افکند.

[۳/۱۶۹] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّقْرُ[1] بْنُ أَبِي دُلَفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ:

الْإِمَامُ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ، أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟

فَبَكَى عليه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ:[2] مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، وَ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ، وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.

فَقُلْتُ: وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرَ؟

قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطُولُ أَمَدُهَا، فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ، وَ

---

۱. المثبت عن «ت» «د» «ع» و كمال الدين، و هو الصواب، و فى «أ» «م»: «الظفر». و هو الصقر بن أبى دلف الكرخى، من أصحاب الإمامين الجواد و الهادى عليهما السلام. انظر: معجم رجال الحديث، ج۹، ص۵۹۲۹/۱۳۹، و الحديث ۱۷۴ و۱۷۵ من كتابنا هذا.

۲. فى «ت» «ج» «د» و كمال الدين زيادة: «إنّ».

يُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ، وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ[1] الْجَاحِدُونَ، وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ، وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسَلِّمُونَ.[2]

[۳/۱۶۹] صقر بن ابی‌دُلَف گوید: از امام جواد علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من، فرزندم علی است؛ امر او، امر من و سخن او، سخن من و طاعت او، طاعت من است. امام بعد از او، فرزندش حسن است؛ امر او، امر پدرش و سخن او سخن پدرش و طاعت او، طاعت پدرش است. سپس سکوت کرد.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! امام بعد از حسن کیست؟

حضرت به شدت گریست و سپس فرمود: بعد از او، فرزندش قائم به حق منتظَر است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا او «قائم» نامیده شده است؟

فرمود: زیرا بعد از آنکه یادش از بین برود و بیشتر قائلان به امامتش مرتد شوند، قیام کند.

عرض کردم: چرا او «منتظَر» نامیده شده است؟

فرمود: چون غیبتی دارد که روزهای آن زیاد شود و مدت آن طولانی گردد. پس مخلصان، انتظارِ خروج او را کشند و شکاکان، او را انکار کنند و منکران، یاد او را مسخره کنند و در آن زمان، تعیین‌کنندگان وقت ظهورش دروغ گویند و شتاب‌کنندگان هلاک شوند و تسلیم‌شدگان نجات یابند.

[۴/۱۷۰] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه‌السلام: مَنِ الْخَلَفُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: ابْنِي عَلِيٌّ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّهَا سَتَكُونُ حَيْرَةٌ.

قَالَ: قُلْتُ: إِلَى أَيْنَ؟ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ: إِلَى الْمَدِينَةِ.

---

۱. فی «ت» «د»: «ویستهزئ به».

۲. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۳۷۸/ ۳.

قَالَ: قُلْتُ: وَ أَيُّ مَدِينَةٍ؟ قَالَ: مَدِينَتُنَا هَذِهِ، وَهَلْ مَدِينَةٌ غَيْرُهَا.

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ: وَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ أَنَّهُ حَضَرَ أُمَيَّةَ بْنَ عَلِيٍّ -وَهُوَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ- فَأَجَابَهُ بِذَلِكَ الْجَوَابِ.[1]

[۴/۱۷۰] أُميّة بن على قيسى گويد: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: جانشين بعد از شما كيست؟

فرمود: فرزندم على. سپس فرمود: بدان كه به زودى سرگردانى واقع مى‌شود.

عرض كردم: در آن زمان به كجا برويم؟

حضرت سكوت كرد و سپس فرمود: به مدينه.

عرض كردم: به كدام مدينه؟

فرمود: همين مدينه خودمان و مگر مدينه‌اى جز اين هست؟

احمد بن هلال گويد: محمد بن اسماعيل بن بزيع مرا خبر داد كه او نيز حضور داشته كه أُميّة بن على از امام جواد عليه السلام در اين باره سؤال مى‌كرد و حضرت همين پاسخ را به او فرمود.

[۵/۱۷۱] وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ، عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ،[2] قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام:

إِذَا تَوَالَتْ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ كَانَ رَابِعُهُمْ قَائِمَهُمْ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ عليهم السلام.[3]*[4]

[۵/۱۷۱] أُمية بن على قيسى از ابو الهيثم تميمى روايت كرده كه امام صادق عليه السلام

۱. و رواه النعمانى فى الغيبة، ص۱۸۵/۳۶ بطريقين:
الأوّل: عن محمّد بن همّام، عن أحمد بن مابُنداذ، عن أحمد بن هلال، عن أميّة بن علىّ.
الثانى: عن علىّ بن أحمد، عن عبيد الله بن موسى، عن أحمد بن الحسين، عن أحمد بن هلال، عنه.

۲. هو من أصحاب الإمام الصادق عليه السلام، روى عنه أميّة بن علىّ.
انظر: رجال الكشّى، ص۳۳۱/۶۰۴؛ كمال الدين، ج۲، ص۳۳۳/۲و۳؛ الغيبة للطوسى، ص۲۳۳.

۳. و رواه النعمانى فى الغيبة، ص۱۷۹/۲۶ عن محمّد بن همّام، عن أحمد بن مابُنداذ، عن أحمد بن هلال، به. و رواه الصدوق فى كمال الدين، ج۲، ص۳۳۴/۳ عن محمّد بن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن همّام، عن أحمد بن مابُنداذ، عن أحمد بن هلال، به. و رواه المسعودى فى إثبات الوصية، ص۲۶۸ عن عبد الله بن جعفر الحِمْيَرى، عن أحمد بن هلال، به. و رواه الطوسى فى الغيبة، ص۲۳۳ عن محمّد بن عبد الله بن جعفر الحِمْيَرى، عن أبيه، به.

۴. فى هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدى علىّ» وبخطّ أحد بنى زهرة: «بلغت قراءة ولدى جعفر -وفّقه الله-».

فرمود: «هر گاه [در میان اهل‌بیت علیهم‌السلام] سه اسم محمد و علی و حسن پشت سر هم باشد، چهارمین آنها قائم ایشان است».

باب سی و ششم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام

باب آنچه از امام علی بن محمد العسکری علیه السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش حسن علیه السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۷۲] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ (عِمْرَانَ بْنِ)[۱] مُوسَى الدَّقَّاقُ، وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْوَرَّاقُ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى الرُّويَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَلَمَّا أَبْصَرَنِي قَالَ: مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّاً.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي، فَإِنْ كَانَ مَرْضِيّاً بَقِيتُ عَلَيْهِ[۲] حَتَّى أَلْقَى اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ. فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ.

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و في كمال الدين و الأمالي: «علىّ بن أحمد بن موسى الدقّاق»، و في التوحيد: «علىّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقّاق»، فيظهر اتّحادهما. انظر: معجم رجال الحديث، ج۱۱، ص۲۵۴ / ۷۹۰۱ و ۷۹۰۵ و ۷۹۰۷.

۲. في «ت» «د» و نسخة بدل «ج» و كمال الدين و الأمالي: «ثبتّ عليه».

فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، خَارِجٌ مِنَ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ، وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ، بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ، وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ، وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ، وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ إِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتِمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَ أَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ (وَوَلِيَّ الْأَمْرِ)[1] بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ عليه السلام: وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي، فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

قَالَ: فَقُلْتُ: أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللهِ، وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللهِ، وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللهِ، وَ مَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَةُ اللهِ.

وَ أَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ، وَ الْمُسَائَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ، وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ الصِّرَاطَ (حَقٌّ)،[2] وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَ إِنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

وَ أَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ: الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، هَذَا وَ اللهِ دِينُ اللهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ، فَاثْبُتْ

---

١. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «د» و كتب الصدوق.

٢. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «ج» «ح» و كتب الصدوق.

عَلَيْهِ، يُثَبِّتَكَ[۱] اللهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.[۲]

[۱/۱۷۲] عبدالعظیم حسنی گوید: بر سرورم امام هادی علیه السلام وارد شدم و چون مرا دید، فرمود: خوش آمدی ای ابوالقاسم! تو به راستی ولیّ ما هستی.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می‌خواهم دین خودم را بر شما عرضه کنم که اگر رضایت داشتید، بر آن باقی بمانم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم.

فرمود: بفرما ای ابوالقاسم!

عرض کردم: معتقدم که خدای تعالی یگانه است و چیزی مانند او نیست و از دو حد اِبطال [نبودن] و تشبیه [شباهت به خلق] بیرون است، و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست؛ بلکه پدیدآورندهٔ اجسام و صورتگر صورت‌ها و آفرینندهٔ اعراض و جواهر است و پروردگار همه چیز و مالک و سازنده و پدیدآورندهٔ آنهاست.

و محمد صلی الله علیه و آله، بنده و رسول او و خاتم پیامبران است و بعد از او تا روز قیامت پیامبری نیست و شریعت او آخرین شریعت است و بعد از آن تا روز قیامت شریعت دیگری نیست.

و معتقدم که امام و جانشین و ولی‌امر بعد از او، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، سپس حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام و سپس علی بن الحسین علیهما السلام و سپس محمد بن علی علیهما السلام و سپس جعفربن محمد علیهما السلام و سپس موسی بن جعفر علیهما السلام و سپس علی بن موسی علیهما السلام و سپس محمد بن علی علیهما السلام و سپس شما ای مولای من!

حضرت فرمود: و بعد از من، فرزندم حسن است؛ پس مردم نسبت به جانشین بعد از او چگونه خواهند بود؟

عرض کردم: چطور مولای من!؟

فرمود: زیرا جسم او دیده نشود و بردن نامش روا نباشد تا زمانی که خروج کند و زمین

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د» والتوحید وکمال الدین وصفات الشیعة: «ثبّتك».

۲. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۳۷۹/ ۱؛ الأمالی، ص۳۳۸/ ۲۴؛ التوحید، ص۸۱/ ۳۷؛ صفات الشیعة، ص۴۸/ ۶۸. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۵۳۱/ ۲۷- عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم الحسنی.

را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

عرض کردم: اقرار نموده و می‌گویم: ولیِ آنها ولیّ خدا و دشمن آنها دشمن خدا و طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها معصیت خداست.

و معتقدم که معراج حق است، و سؤال و جواب در قبر حق است، و بهشت حق است و جهنم حق است و صراط، حق است و میزان، حق است و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و خداوند اهل قبور را برانگیزد.

و معتقدم که فریضه‌های واجب بعد از ولایت، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر هستند.

حضرت فرمود: ابوالقاسم! به خدا سوگند! این همان دین خداست که برای بندگانش پسندیده است؛ پس بر آن ثابت باش، خداوند تو را به گفتار ثابت در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

[۲/۱۷۳] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَاحِبَ الْعَسْكَرِ عليه السلام يَقُولُ:

الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِيَ ابْنِيَ الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟

فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ؟

فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ.

قُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ قَالَ: قُولُوا الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.[۱]

[۲/۱۷۳] داوود بن قاسم جعفری گوید: از امام هادی عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: جانشین بعد از من، فرزندم حسن است. پس نسبت به جانشینِ بعد از جانشینِ من چگونه خواهید بود؟

---

۱. و رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۵/۳۸۱ عن محمّد بن الحسن، عن سعد، به. و رواه أیضاً فی کمال الدین، ج۲، ص۴/۶۴۸؛ علل الشرائع، ج۱، ص۵/۲۴۵ عن أبیه، عن سعد، به. و رواه الکلینی فی الکافی، ج۲، ص۸۶۲/۱۲۱؛ همان، ص۸۸۴/۱۳۵ عن علی بن محمّد، عمّن ذکره، عن محمّد بن أحمد العلوی، به.

من عرض کردم: چرا؟ خداوند مرا فدای شما گرداند!

فرمود: زیرا جسم او را نخواهید دید و بردن نامش برای شما روا نیست.

عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟

فرمود: بگویید حجتِ آل محمد.

[۳/۱۷۴] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَّوَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَذَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمَوْصِلِيُّ، عَنِ الصَّقْرِ بْنِ أَبِي دُلَفٍ قَالَ:

لَمَّا حَمَلَ الْمُتَوَكِّلُ سَيِّدَنَا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام جِئْتُ أَسْأَلُ عَنْ خَبَرِهِ.

قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيَّ حَاجِبُ الْمُتَوَكِّلِ فَأَمَرَ أَنْ أُدْخَلَ إِلَيْهِ، فَأُدْخِلْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا صَقْرُ، مَا شَأْنُكَ؟ فَقُلْتُ: خَيْراً أَيُّهَا الْأُسْتَاذُ.

قَالَ: اقْعُدْ. قَالَ الصَّقْرُ: وَ أَخَذَنِي[1] مَا تَقَدَّمَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ قُلْتُ: أَخْطَأْتُ فِي الْمَجِيءِ.

قَالَ: فَوَحَى[2] النَّاسَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ: مَا شَأْنُكَ، وَ فِيمَ جِئْتَ؟ قُلْتُ: لِخَيْرٍ مَا.

قَالَ: لَعَلَّكَ جِئْتَ تَسْأَلُ عَنْ خَبَرِ مَوْلَاكَ؟ قُلْتُ لَهُ: وَ مَنْ مَوْلَايَ؟! مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: اسْكُتْ، مَوْلَاكَ هُوَ الْحَقُّ، لَا تَحْتَشِمْنِي فَإِنِّي عَلَى دِينِكَ.[3] فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّهِ.

فَقَالَ: تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: اجْلِسْ حَتَّى يَخْرُجَ صَاحِبُ الْبَرِيدِ.

قَالَ: فَجَلَسْتُ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لِغُلَامٍ لَهُ: خُذْ بِيَدِ الصَّقْرِ فَأَدْخِلْهُ إِلَى الْحُجْرَةِ الَّتِي فِيهَا الْعَلَوِيُّ الْمَحْبُوسُ وَ خَلِّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ.

قَالَ: فَأَدْخَلَنِي إِلَى الْحُجْرَةِ وَ أَوْمَأَ إِلَى بَيْتٍ فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ عليه السلام جَالِسٌ عَلَى صَدْرِ حَصِيرٍ وَ بِحِذَائِهِ قَبْرٌ مَحْفُورٌ.

قَالَ: فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ، ثُمَّ أَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ: يَا صَقْرُ، مَا أَتَى بِكَ؟

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «فأخذنی».

۲. فی «أ» «ج» «ح» «ع» زیادة: «مِن»، والمثبت عن «ت» «د» وكمال الدین.

۳. فی «ت» «د»: «مذهبك».

قُلْتُ: سَيِّدِي جِئْتُ أَتَعَرَّفُ خَبَرَكَ.

قَالَ: ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَبَكَيْتُ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا صَقْرُ لَا عَلَيْكَ، لَنْ يَصِلُوا إِلَيْنَا بِسُوءٍ.

فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، حَدِيثٌ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَا أَعْرِفُ مَعْنَاهُ.

فَقَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: قَوْلُهُ: لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ، مَا مَعْنَاهُ؟

قَالَ: نَعَمْ، الْأَيَّامُ نَحْنُ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، فَالسَّبْتُ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ الْأَحَدُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْإِثْنَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ الثَّلَاثَاءُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْأَرْبِعَاءُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا، وَ الْخَمِيسُ ابْنِيَ الْحَسَنُ، وَ الْجُمُعَةُ ابْنُ ابْنِي وَ إِلَيْهِ تَجْتَمِعُ عِصَابَةُ الْحَقِّ، وَ هُوَ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، فَهَذَا مَعْنَى الْأَيَّامِ، فَلَا تُعَادُوهُمْ فِي الدُّنْيَا فَيُعَادُوكُمْ فِي الْآخِرَةِ.

ثُمَّ قَالَ: وَدِّعْ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ.[1]*[2]

[۳/۱۷۴] صقر بن ابی‌دُلَف گوید: زمانی که متوکل عباسی، سرور ما امام هادی علیه السلام را تبعید کرد، آمدم تا از ایشان خبری بگیرم که دربان متوکل به من نگریست و دستور داد مرا نزد او ببرند. پس مرا نزد او بردند و گفت: ای صقر! چه کار داری؟ گفتم: خیر است استاد.

گفت: بنشین. صقر گوید: در فکر فرو رفته و به گذشته و آینده اندیشیدم و گفتم: آمدنم به اینجا اشتباه بود. پس دربان، مردم را از خود دور کرد و سپس به من گفت: چه کار داری و برای چه آمده‌ای؟ گفتم: برای کار خیری آمده‌ام.

گفت: شاید آمده‌ای تا از مولایت خبری به دست آوری؟ گفتم: مولای من کیست؟ مولای من، امیرمؤمنان [متوکل] است.

---

۱. فی «ت» «ج» «ح» «د» و کتب الصدوق: «فلا آمن علیك».

۲. و رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۳۸۲/ ۹ عن أحمد بن زیاد بن جعفر، به. و رواه أیضاً فی الخصال، ج۲، ص۳۹۴/ ۱۰۲؛ معانی الأخبار، ص۱۲۳/ ۱ عن محمّد بن موسی بن المتوکّل، عن علیّ بن إبراهیم، به.

گفت: ساکت باش! مولای تو بر حق است. مرا خشمگین مکن که من بر مذهب تو هستم. گفتم: الحمدلله.

گفت: دوست داری او را ببینی؟ گفتم: آری.

گفت: بنشین تا نامه‌رسان بیرون آید. من نشستم و زمانی که نامه‌رسان بیرون آمد، به غلامش گفت: دست صقر را بگیر و او را به سرایی که علویِ زندانی در آن است ببر و آن دو را با هم تنها بگذار.

صقر گوید: او مرا به آن سرا برد و به خانه‌ای اشاره کرد. پس داخل شدم و دیدم که حضرت بر روی حصیری نشسته و کنار او قبری کنده شده است. سلام کردم و حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود که بنشینم. پس نشستم و فرمود: ای صقر! چه چیز تو را به اینجا آورده است؟

عرض کردم: سرورم! آمده‌ام تا از شما خبری به دست آورم. سپس به قبر نگاه کردم و گریستم. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: ای صقر! نگران مباش، به ما آسیبی نمی‌رسانند.

گفتم: الحمدلله. سپس عرض کردم: سرورم! حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است که معنای آن را نمی‌فهمم. فرمود: کدام حدیث؟

گفتم: حدیثی که فرمود: با روزها دشمنی نکنید که آنها نیز با شما دشمنی خواهند کرد، معنایش چیست؟

فرمود: روزها ما هستیم تا زمانی که آسمان و زمین برپاست. شنبه، نام رسول خدا ﷺ است و یک‌شنبه، امیرمؤمنان علیه‌السلام است و دوشنبه، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام هستند و سه‌شنبه، علی بن الحسین علیهماالسلام و محمد بن علی علیهماالسلام و جعفر بن محمد علیهماالسلام هستند و چهارشنبه، موسی بن جعفر علیهماالسلام و علی بن موسی علیهماالسلام و محمد بن علی علیهماالسلام و من هستیم و پنج‌شنبه، پسرم حسن علیه‌السلام و جمعه، فرزندِ پسرم؛ جماعت حق‌طلب گِرد او جمع شوند. اوست که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده باشد. این است معنای روزها، پس در دنیا با آنها دشمنی نکنید که در آخرت با شما دشمنی خواهند کرد.

سپس فرمود: وداع کن و برو تا آسیبی به تو نرسانند.

[۴/۱۷۵] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ أَحْمَدَ الْمَوْصِلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّقْرُ بْنُ أَبِي دُلَفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ:

الْإِمَامُ بَعْدِي الْحَسَنُ (ابْنِي)،[1] وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.[2]*[3]

[۴/۱۷۵] صقر بن ابی‌دُلَف گوید: «از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امام بعد از من، فرزندم حسن است و بعد از او، فرزندش قائم است؛ همان که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد».

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د» «ع» «م».

۲. و رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۲، ص۳۸۳ / ۱۰ عن أحمد بن زياد بن جعفر، عن علیّ بن إبراهيم، به.

۳. فی هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

باب سی و هفتم

بَابُ مَا جَاءَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام مَا يُوَافِقُ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ نَصُّهُ عَلَى ابْنِهِ عليه السلام

بابِ آنچه از امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام در موافقت این اخبار روایت شده و بر امامتِ فرزندش حجت بن الحسن علیهما السلام تصریح کرده است.

[۱/۱۷۶] حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيُّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام تَوْقِيعٌ:

زَعَمُوا أَنَّهُمْ يُرِيدُونَ قَتْلِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّسْلَ، وَ قَدْ كَذَّبَ اللهُ قَوْلَهُمْ، وَ الْحَمْدُ لِلهِ.[۱]

[۱/۱۷۶] موسی بن جعفر بغدادی گوید: «از امام حسن عسکری عليه السلام توقیعی صادر شد که در آن نوشته بود: پنداشته‌اند که ارادهٔ کشتن مرا دارند تا این نسل را ریشه‌کن کنند در حالی که خداوند سخن آنها را تکذیب کرده است. والحمدلله».

[۲/۱۷۷] أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَّانٌ الرَّازِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ لَمَّا حَمَلَتْ جَارِيَةُ أَبِي

---

۱. رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۴۰۷ / ۳.

مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ:

سَتَحْمِلِینَ ذَكَراً وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ، وَ هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي.[1]

[۲/۱۷۷] علّان رازی گوید: «یکی از شیعیان به من خبرداد که چون کنیز امام حسن عسکری عليه السلام باردار شد، حضرت به او فرمود: به زودی حامل پسری خواهی شد که نامش محمد است و او قائم بعد از من است».

[۳/۱۷۸] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنِي[2] أَبِي، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ أَبِي غَانِمٍ،[3] قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ:

فِي سَنَةِ مِائَتَيْنِ وَ سِتِّينَ تَفْتَرِقُ شِيعَتِي.

فَفِيهَا قُبِضَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ تَفَرَّقَتْ شِيعَتُهُ وَ أَنْصَارُهُ، فَمِنْهُمْ مَنِ انْتَمَى إِلَى جَعْفَرٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَاهَ وَ شَكَّ، وَ مِنْهُمْ مَنْ وَقَفَ عَلَى تَحَيُّرِهِ،[4] وَ مِنْهُمْ مَنْ ثَبَتَ عَلَى دِينِهِ بِتَوْفِيقِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ.[5]

[۳/۱۷۸] ابوغانم گوید: «از امام حسن عسکری عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: در سال دویست و شصت، شیعیان من پراکنده می‌شوند».

پس در آن سال، حضرت از دنیا رفت و شیعیان و یارانش پراکنده شدند؛ دسته‌ای خود را به جعفر نسبت دادند و دسته‌ای هلاک شدند و به شک افتادند و دسته‌ای بر سرگردانی خویش باقی ماندند و دسته‌ای به توفیق خداوند بر دین خود ثابت ماندند.

[۴/۱۷۹] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ الْعَلَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ كُلْثُومٍ، عَنْ

---

۱. همان، ۴/۴۰۸ عن محمد بن محمد بن عصام، عن الكليني، به.

۲. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. هو خادم الإمام الحسن العسكری عليه السلام. انظر: كمال الدين، ج۲، ص۴۳۱/ ۸.

۴. فی «ت» «د»: «علی الحیرة».

۵. و رواه الصدوق فی كمال الدين، ج۲، ص۴۰۸/ ۶ عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار، به.

عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عليه‌السلام يَقُولُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي الْخَلَفَ بَعْدِي، أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ خَلْقاً وَ خُلُقاً، يَحْفَظُهُ اللَّهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.[1]

[۴/۱۷۹] احمد بن اسحاق گوید: از امام حسن عسکری عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: ستایش از آنِ خدایی است که مرا از دنیا نبرد تا اینکه جانشین مرا به من نشان داد. او از نظر آفرینش و اخلاق، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است.

خداوند او را در غیبتش حفظ کرده و سپس وی را آشکار نماید؛ پس زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از جور و ظلم پر شده باشد.

[۵/۱۸۰] حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه‌السلام يَقُولُ:

كَأَنِّي بِكُمْ وَ قَدِ اخْتَلَفْتُمْ بَعْدِي فِي الْخَلَفِ مِنِّي، أَلَا إِنَّ الْمُقِرَّ بِالْأَئِمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله الْمُنْكِرَ لِوَلَدِي كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله؛[2] لِأَنَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كَطَاعَةِ أَوَّلِنَا، وَ الْمُنْكِرَ لِآخِرِنَا كَالْمُنْكِرِ لِأَوَّلِنَا.

أَمَا إِنَّ لِوَلَدِي غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا النَّاسُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ.[3]

[۵/۱۸۰] موسی بن جعفر بغدادی گوید: از امام حسن عسکری عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: گویا شما را می‌بینم که بعد از من، دربارهٔ جانشینم اختلاف پیدا کرده‌اید.

بدانید! آن‌که به امامان بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اقرار کند و فرزند مرا انکار کند، مانند

---

۱. همان، ص۴۰۸ / ۷. و رواه الفضل بن شاذان النیسابوری فی کتاب إثبات الرجعة -کما نقله عنه فی کفایة المهتدی، ص۵۴۵ / ۲۹- عن أحمد بن إسحاق.

۲. فی کمال الدین زیادة: «والمنکر لرسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله کمن أنکر جمیع أنبیاء الله».

۳. و رواه الصدوق فی کمال الدین، ج۲، ص۴۰۹ / ۸ عن أحمد بن محمّد بن یحیی العطّار، به.

کسی است که به همهٔ پیامبران و رسولان خدا اقرار کند و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله را انکار کند؛ زیرا اطاعت از آخرینِ ما، مانند اطاعت از اولینِ ماست و منکر آخرینِ ما، مانند منکر اولینِ ماست.

بدانید! فرزندم غیبتی دارد که مردم در آن به شک افتند، مگر آنکه خدا او را نگه دارد.

[۶/۱۸۱] أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيِّ بْنُ هَمَّامٍ،[۱] قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ -قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ- يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ:

سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام -وَ أَنَا عِنْدَهُ- عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّ[۲] مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

فَقَالَ: إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

فَقِيلَ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَنِ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبِيضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجَفِ الْكُوفَةِ.[۳]

[۶/۱۸۱] محمد بن عثمان عَمری [نایب دوم امام] گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از ایشان دربارهٔ خبری سؤال شد که از پدرانش علیهم السلام روایت شده است: زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلقش خالی نمی‌ماند؛ هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

حضرت فرمود: این سخن، حق است همچنان که روز، حق است.

۱. هو محمّد بن همّام بن سهيل، أبوعليّ الإسكافي البغدادي الكاتب. انظر: رجال النجاشي، ص۳۷۹ / ۱۰۳۲؛ تاريخ بغداد، ج۴، ص۱۳۵ / ۱۷۹۶.

۲. في «ت» «د» و كمال الدين: «وأنّ».

۳. و رواه الصدوق في كمال الدين، ج۲، ص۴۰۹ / ۹ عن محمّد بن إبراهيم بن إسحاق، عن أبي عليّ بن همّام، به. و رواه الحسن بن حمزه العلوي الجليل في كتاب الغيبة -كما نقله عنه في كفاية المهتدي، ص۴۴۹- عن كتاب نوادر الأنوار لأبي عليّ بن همّام، به.

به او عرض شد: ای فرزند رسول خدا! حجت و امام بعد از شما کیست؟

فرمود: پسرم محمد. او امام و حجت بعد از من است و هر که بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

آگاه باشید! او غیبتی دارد که در آن، جاهلان سرگردان شوند و اهل باطل هلاک گردند و تعیین‌کنندگان وقت ظهورش دروغ گویند. سپس خروج کند و گویا به پرچم‌های سفید می‌نگرم که بالای سرش در نجفِ کوفه در اهتزاز است.

فَهَذِهِ -أَسْعَدَكَ اللهُ- أَحَادِيثُ يَنْقُلُهَا الرُّوَاةُ عَنِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ وَ نَصُّ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ عَلَى مُوَافَقَةِ أَحَادِيثِ الصَّحَابَةِ فِي النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ عليهم‌السلام، فَكَيْفَ يَجُوزُ وَ يَصِحُّ فِي الْعَقْلِ أَنْ يَتَوَاطَأَ جَمَاعَةٌ مُخْتَلِفُوا الْآرَاءِ وَ الْهِمَمِ، مُتَبَاعِدُوا الدِّيَارِ وَ الْأَوْطَانِ، وَ فِيهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ -هُمْ عِنْدَ جَمِيعِ الْأُمَّةِ أَتْقِيَاءُ، وَ عِنْدَ بَعْضِهَا مَعْصُومُونَ مُبَرَّؤُونَ مِنَ الْخَطَأِ[1] وَ الزَّلَلِ- عَلَى وَضْعِ أَحَادِيثَ وَضَعُوهَا وَ افْتَعَلُوهَا لِكَيْ يُغَالِطُوا النَّاسَ فَيَشُقُّوهُمْ[2] فِي أَمْرِ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ؟! هَذَا مِمَّا لَا يَجُوزُ فِي الْعَقْلِ وَ لَا يَصِحُّ فِي التَّقْدِيرِ؛ لِأَنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- لَا يَمْدَحُ الْمَذْمُومِينَ، وَ قَدْ مَدَحَهُمْ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ بِاتِّفَاقٍ مِنَ الْأُمَّةِ.

فَتَأَمَّلُوا الْأَخْبَارَ الصَّادِقَةَ تَعْرِفُوا بِهَا فَصْلَ مَا بَيْنَ خَبَرِ الصِّدْقِ وَ الْكَذِبِ؛ إِذْ كَانَ مِثْلُ هَذَا الْحَدِيثِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَوْضُوعاً مُفْتَعَلاً لِمَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ.

وَ لَوْلَا أَنَّ قَصْدِي فِي إِيرَادِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ إِثْبَاتُ الْحُجَّةِ لَا غَيْرُ لَأَوْرَدْتُ أَضْعَافَهَا، وَ لَكِنْ كَرِهْتُ التَّطْوِيلَ إِذِ الْحُجَّةُ ثَابِتَةٌ.[3]

وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام أَخْبَارٌ مِنْ جِنْسِهَا، فَأَحْبَبْتُ إِيرَادَهَا لِشُهْرَتِهَا وَ شُهْرَةِ أَمْثَالِهَا عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ؛ لِيَعْلَمَ الْمُنْصِفُ الْمُتَدَبِّرُ أَنَّهَا حَقٌّ وَ التَّكْلِيفُ بِهَا لَازِمٌ.[4]

---

۱. فی «ت» «د»: «الخطایا».

۲. فی «ت» «د»: «و یشککوهم» و فی «ج»: «و یشککونهم».

۳. فی هامش «أ» بخط ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدی علیّ».

۴. فی هامش «أ» بخط بنی زهرة: «بلغت قراءة ولدی أبوالقاسم جعفر -وفقه الله-».

اینها نیز احادیثی بود که راویان از امامان معصوم علیهم السلام نقل می‌کنند، و نصّ بعضی از آنها بر بعضی دیگر است که موافق با احادیث صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در نصّ بر امامان است. پس چطور جایز است و عقل می‌پذیرد که جمعی با آرا و اراده‌های متفاوت و سرزمین‌های دور از هم، در حالی که میان آنها جمعی از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حضور دارند -که نزد همهٔ امت، با تقوا بوده و نزد بعضی از امت، معصوم و دور از خطا و لغزش هستند- بر جعل احادیثی که خودشان ساخته و پرداخته‌اند، زمینه‌سازی کنند تا مردم را در امر این امامان به اشتباه و دودستگی بیندازند. این از چیزهایی است که عقل آن را جایز نمی‌داند و در تقدیر نیز صحیح نیست؛ زیرا خدای تعالی سرزنش‌شدگان را نمی‌ستاید، در حالی که ایشان را در جاهای بسیاری ستوده است و همهٔ امت بر این مطلب اتفاق دارند.

پس در این اخبار صادقه، تأمل کنید تا فاصلهٔ میان خبر راست و دروغ را بشناسید، چرا که جایز نیست چنین خبری جعلی و ساختگی باشد به خاطر آنچه قبلاً اشاره کردیم.

و اگر هدف من در بیان این اخبار، تنها اثبات حجت نبود، چندین برابر آن را ذکر می‌کردم؛ ولی از طولانی شدن آن کراهت داشتم؛ زیرا [با همین احادیث هم] حجت ثابت است.

و از زید بن علی علیه السلام نیز اخباری از این جنس روایت شده است که دوست داشتم به خاطر شهرت آنها و شهرت امثال آنها در نزد اهلِ حق، آنها را ذکر کنم تا شخصِ منصفِ عاقبت‌اندیش بداند که این اخبار حق هستند و تکلیف به آنها لازم است.

باب سی و هشتم

[بَابُ مَا جَاءَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي عَدَدِ الْأَئِمَّةِ الِاثْنَيْ عَشَرَ وَ الْإِمَامِ الْحُجَّةِ عليهم السلام]

[باب آنچه از زید بن علی عليه السلام درباره دوازده امام عليهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف روایت شده است].

[۱/۱۸۲] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى -بِبَغْدَادَ، فِي مَنْزِلِهِ فِي صَفَرِ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ[1] بْنِ مَخْزُومٍ الْمُقْرِئُ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ -فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-؛

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: وَ حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ عُمَرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ[2] الطَّبَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْفَرْغَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الْبَلَوِيُّ؛

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: وَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ[3] بْنُ الْفَضْلِ بْنِ هِلَالٍ الطَّائِيُّ -بِمِصْرَ-، قَالَ: حَدَّثَنَا

---

۱. المثبت عن «ت»، و هو الصواب، و في سائر النسخ: «أحمد بن محمّد». و هو محمّد بن أحمد بن مخزوم المقرئ، أبو الحسين البغدادي، مولی بنی هاشم، روی عنه التلّعکبری، و له منه إجازة. انظر: رجال الطوسی، ص۴۴۳ / ۶۳۱۶؛ تاریخ بغداد، ج۱، ص۳۷۹ / ۳۰۱.

۲. فی «ت» «ح» «د»: «الفضل». و هو عمر بن المفضّل -الفضل- الورّاق الطبری، روی عنه أیضاً أبو غالب الزراری، و محمّد بن وهبان البصری من مشایخ المؤلّف. انظر: رسالة أبی غالب الزراری، ص۱۸۱؛ جمال الأسبوع لابن طاوس، ص۲۶۶.

۳. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «عبد الله». و هو عبید الله بن الفضل بن محمّد بن هلال النبهانی، أبو عیسی الطائی، نزیل مصر، روی عن البلوی، و سمع منه أبو محمّد هارون بن موسی بمصر سنة ۳۴۱ق، و

عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَحْفُوظٍ الْبَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَلَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام -وَ عِنْدَهُ صَالِحُ بْنُ بِشْرٍ[1]- وَ هُوَ يُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، حَدِّثْنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام.

فَقَالَ: نَعَمْ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَلْيَحْمَدِ اللهَ، وَ مَنِ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللهَ، وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ.

فَقُلْتُ: زِدْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ.

قَالَ: نَعَمْ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمُ الشَّفِيعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُكْرِمُ لِذُرِّيَّتِي، وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ، وَ السَّاعِي لَهُمْ فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ إِلَيْهِ، وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ.

فَقُلْتُ: زِدْنِي يَابْنَ رَسُولِ اللهِ مِنْ فَضْلِ مَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكُمْ.

قَالَ: نَعَمْ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَنَحْنُ شُفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

يَابْنَ بُكَيْرٍ، مَنْ أَحَبَّنَا[2] فِي اللهِ حُشِرَ مَعَنَا، وَ أَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا الْجَنَّةَ.

يَابْنَ بُكَيْرٍ، مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى.

يَابْنَ بُكَيْرٍ، إِنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- اصْطَفَى مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله فَاخْتَارَنَا مِنْ ذُرِّيَّتِهِ،[3] فَلَوْلَانَا لَمْ يَخْلُقِ اللهُ الدُّنْيَا وَ لَا الْآخِرَةَ.

له منه إجازة. انظر: كامل الزيارات، ص۱۴۵ / ۶؛ همان، ص۲۶۰ / ۱؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص۳۲ / ۱۴؛ رجال النجاشي، ص۲۳۲ / ۶۱۶؛ رجال الطوسی، ص۴۳۱ / ۶۱۸۵؛ فنون العجائب لأبی سعید النقّاش، ص۱۲۲ / ۹۷.

۱. فی «ت» «د» زیادة: «فسلّمت علیه».

۲. من قوله: «فنحن شفعاؤه» إلی هنا لم یرد فی «ت» «د».

۳. فی «ت» «د»: «و اختارنا له ذرّیّة».

يَابْنَ بُكَيْرٍ، بِنَا عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا عُبِدَ اللهُ، وَنَحْنُ السَّبِيلُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ،[۱] وَمِنَّا الْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى، وَمِنَّا يَكُونُ الْمَهْدِيُّ قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، هَلْ عَهِدَ إِلَيْكُمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟

قَالَ: يَابْنَ بُكَيْرٍ، إِنَّكَ لَنْ تَلْحَقَهُ، وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَلِيهِ سِتَّةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ هَذَا، ثُمَّ يَجْعَلُ اللهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً.

فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَلَسْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ؟

فَقَالَ: أَنَا مِنَ الْعِتْرَةِ، فَعُدْتُ فَعَادَ إِلَيَّ.

فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي تَقُولُهُ عَنْكَ أَوْ عَنْ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَ: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»،[۲] لَا وَلَكِنْ عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

نَحْنُ سَادَاتُ قُرَيْشٍ ... وَقِوَامُ الْحَقِّ فِينَا
نَحْنُ الْأَنْوَارُ الَّتِي مِنْ ... قَبْلِ كَوْنِ الْخَلْقِ كُنَّا
نَحْنُ مِنَّا الْمُصْطَفَى ... الْمُخْتَارُ وَالْمَهْدِيُّ مِنَّا
فَبِنَا قَدْ عُرِفَ اللهُ ... وَلِلْحَقِّ أَقَمْنَا
سَوْفَ تَصْلَاهُ جَحِيمٌ[۳] ... مَنْ تَوَلَّى الْيَوْمَ عَنَّا

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ:[۴] وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَزَوْفَرِيُّ بِهَذَا الْحَدِيثِ -فِي مَشْهَدِ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ؈-، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ،[۵] قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ

---

۱. فی «ت» «د»: «إلی الله».

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

۳. فی «ت» «د»: «يصلاه سعير»، و فی «ع»: «يصلی فی جحيم».

۴. هو علی بن الحسين -الحسن- بن محمد بن مندة المذكور فی صدر الحديث.

۵. انظر الإسناد من الكلينی فی: الحديث ۳۶ و ۱۵۳ من كتابنا هذا.

عَمِيرَةَ، وَصَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعاً، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ صَالِحٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَدَخَلَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ بُكَيْرٍ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ.

[۱/۱۸۲] محمد بن بُكَير گويد: بر زيد بن على عليه السلام وارد شدم و صالح بن بِشر نيز نزد او بود، در حالى كه مى‌خواست [براى قيام] به عراق برود.

عرض كردم: اى فرزند رسول خدا! براى من حديثى بگو كه از پدرت شنيده‌اى.

فرمود: باشد! پدرم از پدرش از جدش براى من حديث كرد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: هر كه خداوند بر او نعمتى عنايت كرد، بايد حمد و ستايش او را به جاى آورد و هر كه كم‌روزى گرديد، استغفار كند و هر كه از امرى محزون شد، «لا حول و لا قوّة الّا بالله» بگويد.

گفتم: اى فرزند رسول خدا! حديث ديگرى بفرماييد.

فرمود: پدرم از پدرش از جدش براى من حديث كرد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: چهار گروه هستند كه من در روز قيامت شفيع آنها خواهم بود: كسى كه فرزندان مرا اكرام كند، كسى كه حاجت آنها را برآورده سازد، كسى كه هنگام احتياج آنها به او، در كمک به ايشان تلاش كند و كسى كه با قلب و زبانش آنها را دوست بدارد.

گفتم: اى فرزند رسول خدا! از برترينِ آنچه خدا بر شما اِنعام كرده، بيشتر بفرماييد.

فرمود: پدرم از پدرش از جدش براى من حديث كرد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: هر كه ما اهل‌بيت را دوست بدارد، ما در روز قيامت شفيع او خواهيم بود.

اى پسر بُكَير! هركس ما را به خاطر خدا دوست بدارد، با ما محشور شود و ما او را با خودمان وارد بهشت كنيم.

اى پسر بُكَير! هركس به ما تمسک جويد، در درجات عالى بهشت با ما خواهد بود.

اى پسر بُكَير! خداى تعالى محمد صلى الله عليه و آله را اختيار كرد و ما را از ميان فرزندان او برگزيد و اگر ما نبوديم، خداوند دنيا و آخرت را نمى‌آفريد.

اى پسر بُكَير! خدا به وسيلهٔ ما شناخته و به وسيلهٔ ما عبادت شد و ما راهِ به سوى معرفت خدا هستيم. محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و على مرتضى عليه السلام از ما بوده و مهدى عليه السلام كه

قائم این امت است، از ماست.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به شما سفارش کرده که قائمتان چه زمانی قیام خواهد کرد؟

فرمود: ای پسر بُکَیر! تو زمان او را درک نخواهی کرد، و این امر[امامت] را شش نفر از اوصیای بعد از ایشان [امام صادق علیه‌السلام] عهده‌دار خواهند شد و سپس خداوند خروج قائم ما را قرار خواهد داد که زمین را از قسط و عدل پر کند، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما صاحب این امر[امامت] نیستی؟

فرمود: من از عترت پیامبرم. دوباره پرسیدم و او همان جواب را داد.

عرض کردم: این پاسخی که می‌فرمایی، از خود شماست یا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله؟

فرمود: «اگر علم غیب داشتم، خیر کثیری برای خود جمع می‌کردم». نه! این وصیتی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما فرموده است.

سپس شروع به خواندن اشعاری کرد [که ترجمه‌اش چنین است]:

ما سروران قریش هستیم و پایه و اساس حق در میان ماست.

ما همان انواری هستیم که قبل از بودنِ خلق، بوده‌ایم.

ما کسانی هستیم که مصطفای برگزیده و مهدی از ماست.

خداوند به وسیلهٔ ما شناخته شده و برای حق قیام کردیم.

به زودی خداوند به آتش خواهد انداخت، کسی را که امروز از ما روی گرداند.

علقمة بن محمد حضرمی نیز از صالح بن بِشر روایت کرده است: نزد زید بن علی علیه‌السلام بودم که محمد بن بُکَیر بر او وارد شد ... و حدیث قبل را تکرار کرد.

[۲/۱۸۳] وَحَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ بْنِ حُبَابٍ الْأَزْدِيُّ الْخَلَّالُ -بِالْكُوفَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ[1] الْعُرَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيُّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُوسَى الْوَجِيهِيِّ، عَنْ

---

۱. المثبت عن «ت» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «الحسن بن حسن». و هو الحسن بن الحسین الأنصاری

زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَبَيْنَا هُوَ يُحَدِّثُهُ إِذْ خَرَجَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنْ بَعْضِ الْحُجَرِ فَأَشْخَصَ جَابِرٌ بِبَصَرِهِ نَحْوَهُ، ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا غُلَامُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ.

فَقَالَ: شَمَائِلُ كَشَمَائِلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، مَا اسْمُكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ.

قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

قَالَ: أَنْتَ إِذاً الْبَاقِرُ. قَالَ: فَانْكَبَّ عَلَيْهِ وَ قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ.

فَقَالَ: عَلَى رَسُولِ اللهِ أَفْضَلُ السَّلَامِ، وَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ بِمَا أَبْلَغْتَ السَّلَامَ.

ثُمَّ عَادَ إِلَى مُصَلَّاهُ فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ أَبِي وَ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لِي يَوْماً: يَا جَابِرُ، إِذَا أَدْرَكْتَ وَلَدِيَ الْبَاقِرَ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، أَمَا إِنَّهُ[1] سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي، عِلْمُهُ عِلْمِي وَ حُكْمُهُ حُكْمِي، سَبْعَةٌ مِنْ وَلَدِهِ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ، وَ السَّابِعُ مَهْدِيُّهُمُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ[2] قِسْطاً وَ عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً.

ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ».[3]

[۲/۱۸۳] زید بن علی علیه السلام گوید: نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بودم که جابر بن عبدالله انصاری بر او وارد شد و در این میان که با وی سخن می‌گفت، ناگاه برادرم محمد علیه السلام از اتاقی بیرون آمد و جابر به او چشم دوخت. سپس برخاست و نزد او رفت

العرني النجّار، روى عن يحيى بن يعلى الأسلمي القطواني، و روى عنه الحسن بن محمّد بن عبد الواحد الْمُزَني، و عبد العظيم الحسني. انظر: الكافي، ج۲، ص۲۵۲/۹۵۹؛ معجم ابن الأعرابي، ج۱، ص۱۵۴/۲۵۸؛ همان، ج۳، ص۱۰۷۹/۲۳۲۸؛ الأمالي للطوسي، ص۶۲۳/۱۲۸۷؛ رجال النجاشي، ص۵۱/۱۱۱؛ تهذيب الكمال، ج۳۲، ص۵۰/۶۹۵۱.

۱. في «ت» «د»: «فإنّه» بدلاً من: «أما إنّه».

۲. في «ت» «د»: «الدنيا».

۳. سوره انبياء، آيه ۷۳.

و گفت: پسر جان، نزدیک بیا! او نزدیک آمد. سپس گفت: برگرد! او برگشت.

جابر گفت: شمایلی مانند شمایل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. پسر جان، نام تو چیست؟ فرمود: محمد.

گفت: فرزند کیستی؟ فرمود: فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام.

گفت: پس شما باقر هستی و او را بغل کرده و سر و دستش را بوسید و گفت: ای محمد! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به شما سلام می‌رساند.

فرمود: برترین سلام بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر تو -ای جابر- که سلام او را رساندی.

سپس جابر به جای خود بازگشت و شروع به صحبت با پدرم کرد و می‌گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی به من فرمود: ای جابر! هرگاه فرزندم باقر را درک کردی، سلام مرا به او برسان و بدان که او هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است؛ علمِ او، علمِ من و حکمِ او، حُکم من است. هفت نفر از فرزندانش، امین و معصوم و امامان نیکوکارند و هفتمی مهديِ آنهاست؛ همان که زمین را پر از قسط و عدل کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و ایشان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و به پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و تنها، عبادت‌کنندهٔ ما بودند».

[۳/۱۸۴] حَدَّثَنِي أَبُوعَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[۱] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ -بِالْكُوفَةِ-، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَجِيحٍ الْكِنْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي (إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ)[۲] بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمَسْعُودِيُّ أَبُوعَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

يَا حُسَيْنُ، أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ، تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِكَ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ وَ التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ،

---

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. من هنا إلى آخر الكتاب، كلّ ما وضعناه بين القوسين فهو ليس فی نسخة «أ» لتمزّق حواف أوراقها، وإنّما أثبتناه عن سائر النسخ.

فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، وَ الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ.

[۳/۱۸۴] زید بن علی علیه السلام گوید: «پدرم علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حسین! تو امام و فرزند امام هستی؛ نه نفر از فرزندان تو، امین و معصوم‌اند و نُهمی، مهدیِ آنهاست».

خوشا به حال کسی که آنها را دوست بدارد و وای به حال کسی که با آنها دشمنی کند.

[۴/۱۸۵] حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ -الْمَعْرُوفُ بِابْنِ النَّجَّارِ النَّحْوِيِّ الْكُوفِيِّ-، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ زَكَرِيَّا الْمُحَارِبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ يُونُسَ،[1] قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ،[2] عَنْ يَحْيَى بْنِ زَيْدٍ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبِي علیه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ؟ فَقَالَ: الْأَئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ، أَرْبَعَةٌ مِنَ الْمَاضِينَ، وَ ثَمَانِيَةٌ مِنَ الْبَاقِينَ.

قُلْتُ: فَسَمِّهِمْ يَا أَبَةِ، فَقَالَ: أَمَّا الْمَاضِينَ: فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ الْحَسَنُ، وَ الْحُسَيْنُ، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ مِنَ الْبَاقِينَ: مُحَمَّدٌ أَخِي الْبَاقِرُ، وَ بَعْدَهُ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ مُوسَى ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ بَعْدَهُ الْمَهْدِيُّ.

فَقُلْتُ: يَا أَبَةِ، أَلَسْتَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنِّي مِنَ الْعِتْرَةِ.

قُلْتُ: فَمِنْ أَيْنَ عَرَفْتَ أَسَامِيَهُمْ؟ قَالَ: عَهْدٌ مَعْهُودٌ عَهِدَهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله.[3]

[۴/۱۸۵] یحیی بن زید گوید: از پدرم دربارهٔ امامان پرسیدم؟

فرمود: امامان دوازده نفر هستند؛ چهار نفر از گذشتگان و هشت نفر از باقی‌ماندگان.

---

۱. هو جدّ محمّد بن القاسم بن زكريّا المحاربي. انظر: الإرشاد للمفيد، ج۱، ص۳۳؛ تهذيب الكمال، ج۳۰، ص۲۷۰/ ۶۵۹۴.

۲. في النسخ: «القاسم بن خليفة»، و المثبت هو الصواب. و هو القاسم بن مالك المزني، أبو جعفر الكوفي، روى عن عاصم بن كليب و حصين بن عبدالرحمن و المختار بن فُلفُل و طبقتهم، و روى عنه هشام بن يونس «۲۵۲ق»، لعدم إمكان رواية القاسم بن خليفة - الراوي عن عمرو بن محمّد العنقزي «۱۹۹ق» عن يحيى بن زيد بن عليّ علیه السلام «۱۲۶ق». انظر: الجرح و التعديل، ج۷، ص۱۰۹/ ۶۳۰؛ تهذيب الكمال، ج۲۳، ص۴۲۲/ ۴۸۱۷؛ همان، ج ۳۰، ص۲۷۰/ ۶۵۹۴.

۳. في هامش «أ» بخطّ ابن زهرة: «بلغت قراءة ولدي عليّ».

گفتم: پدر جان! نام آنها را برایم بیان فرما.

فرمود: اما گذشتگان، علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم‌السلام هستند و باقی‌ماندگان، برادرم محمد باقر علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش جعفر صادق علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش موسی علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش علی علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش محمد علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش علی علیه‌السلام و بعد از او، فرزندش حسن علیه‌السلام، و بعد از او، فرزندش مهدی علیه‌السلام است.

گفتم: پدر جان! آیا شما از آنها نیستی؟

فرمود: نه! ولی من از عترت هستم.

گفتم: پس نام آنها را از کجا دانستی؟

فرمود: این عهد و پیمانی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را به آن وصیت فرموده است.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام إِذَا سَمِعَ هَذَا الْحَدِيثَ مِنَ الثِّقَاتِ الْمَعْصُومِينَ وَ آمَنَ بِهِ وَ اعْتَقَدَهُ[1] فَلِمَ خَرَجَ بِالسَّيْفِ وَ ادَّعَى الْإِمَامَةَ لِنَفْسِهِ وَ أَظْهَرَ الْخِلَافَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام، وَ هُوَ بِالْمَحَلِّ الشَّرِيفِ الْجَلِيلِ، الْمَعْرُوفُ بِالسِّتْرِ وَ الصَّلَاحِ، مَشْهُورٌ عِنْدَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ بِالْعِلْمِ وَ الزُّهْدِ، وَ هَذَا مَا لَا يَفْعَلُهُ إِلَّا مُعَانِدٌ أَوْ جَاحِدٌ، وَ حَاشَا زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ[2] أَنْ يَكُونَ بِهَذَا الْمَحَلِّ؟

فَأَقُولُ فِي ذَلِكَ وَ بِاللهِ التَّوْفِيقُ: إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام إِنَّمَا خَرَجَ عَلَى سَبِيلِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَا عَلَى سَبِيلِ الْمُخَالَفَةِ لِابْنِ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام، وَ إِنَّمَا وَقَعَ الْخِلَافُ مِنْ جِهَةِ النَّاسِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام لَمَّا خَرَجَ (وَلَمْ يَخْرُجْ جَعْفَرُ) بْنُ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام تَوَهَّمَ قَوْمٌ مِنَ الشِّيعَةِ أَنَّ امْتِنَاعَ جَعْفَرٍ كَانَ لِلْمُخَالَفَةِ، وَ إِنَّمَا كَانَ لِضَرْبٍ مِنَ التَّدْبِيرِ، فَلَمَّا رَأَى الَّذِينَ صَارُوا لِلزَّيْدِيَّةِ سَلَفاً ذَلِكَ قَالُوا: لَيْسَ الْإِمَامُ مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ[3] وَ أَرْخَى سِتْرَهُ، وَ إِنَّمَا الْإِمَامُ مَنْ خَرَجَ بِسَيْفِهِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، فَهَذَا كَانَ

---

۱. فی «ت» «د»: «هذه الأحاديث من الثقات المعصومين، وآمن بها واعتقدها».

۲. فی «ت»: «معاند جاحد وحاشا زيداً».

۳. فی «ت» «د» زيادة: «وأغلق بابه».

سَبَبَ وُقُوعِ الْخِلَافِ بَيْنَ الشِّيعَةِ، فَأَمَّا جَعْفَرٌ وَ زَيْدٌ فَمَا كَانَ بَيْنَهُمَا خِلَافٌ.

وَ الدَّلِيلُ عَلَى صِحَّةِ قَوْلِنَا قَوْلُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: «مَنْ أَرَادَ الْجِهَادَ فَإِلَيَّ، وَ مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَإِلَى ابْنِ أَخِي جَعْفَرٍ».

وَ لَوِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ لِنَفْسِهِ لَمْ يَنْفِ كَمَالَ الْعِلْمِ عَنْ نَفْسِهِ؛ إِذْ كَانَ الْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ مِنَ الرَّعِيَّةِ، وَ مِنْ مَشْهُورِ قَوْلِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام: «رَحِمَ اللهُ عَمِّي زَيْداً لَوْ ظَفِرَ لَوَفَى، وَ إِنَّمَا دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنَا الرِّضَا».

حال اگر کسی گوید: زید بن علی عليه السلام اگر این سخن را از امامان معصوم شنیده و بدان ایمان و اعتقاد داشته، پس چرا با شمشیر خروج کرد و ادعای امامت نمود و با جعفر بن محمد عليهما السلام اظهار مخالفت کرد؟ در حالی که او دارای جایگاهی شریف و بزرگ و معروف به چشم‌پوشی و صلاح بود و در نزد خاص و عام به علم و زهد شهرت داشت و این کاری است که جز مُعاند یا منکر انجام ندهد و حاشا که زید بن علی دارای چنین جایگاهی باشد!

پس در این باره به توفیق الهی می‌گوییم: زید بن علی عليه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد؛ نه برای مخالفت با برادرزاده‌اش جعفر بن محمد عليهما السلام و این اختلاف از جهت مردم واقع شد؛ زیرا زمانی که زید بن علی عليه السلام خروج کرد و جعفر بن محمد عليهما السلام خروج نکرد، گروهی از شیعیان خیال کردند که امتناع امام صادق عليه السلام برای مخالفت با زید بوده، در حالی که این امتناع برای نوعی تدبیر بود و چون کسانی که در گذشته به زیدیه گرویدند، این جریان را دیدند، گفتند: آن‌که خانه‌نشین شود و پسِ پرده نشیند، امام نیست؛ بلکه امام کسی است که با شمشیر قیام کرده و امر به معروف و نهی از منکر کند. این سبب وقوع اختلاف بین شیعیان بود، وگرنه میان امام صادق عليه السلام و زید عليه السلام هیچ اختلافی وجود نداشت.

و دلیل بر صحت گفتار ما، سخن خود زید بن علی عليه السلام است که می‌گفت: هر که خواهان جهاد است، نزد من بیاید و هر که خواهان علم است، نزد برادرزاده‌ام جعفر برود. و اگر ادعای امامت داشت، کمال علم و دانش را از خود نفی نمی‌کرد؛ زیرا امام باید از

مردم داناتر باشد.

و از سخنان مشهور امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: خداوند عمویم زید را رحمت کند که اگر پیروز می‌شد [به وعده‌اش] وفا می‌کرد. همانا او مردم را به رضا [شخص پسندیده] از آل محمد دعوت کرد و من آن رضا هستم.

[۵/۱۸۶] وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَامِرٍ السَّيْرَافِيُّ -بِمَكَّةَ، فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ-، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ الْحُسَيْنِ (بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ)[1] بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَهَّرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَيْرُ بْنُ الْمُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ الْبَلْخِيُّ،[2] عَنْ أَبِيهِ الْمُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ قَالَ:

لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ وَ هُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى خُرَاسَانَ، فَمَا رَأَيْتُ رَجُلاً فِي عَقْلِهِ وَ فَضْلِهِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام فَقَالَ: إِنَّهُ قُتِلَ وَ صُلِبَ بِالْكُنَاسَةِ، ثُمَّ بَكَى وَ بَكَيْتُ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا سَكَنَ قُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، وَ مَا الَّذِي أَخْرَجَهُ إِلَى قِتَالِ هَذَا الطَّاغِي وَ قَدْ عَلِمَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَا عَلِمَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، لَقَدْ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: سَمِعْتُ أَبِي علیه‌السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَدَهُ عَلَى صُلْبِي فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: زَيْدٌ يُقْتَلُ شَهِيداً، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَتَخَطَّى هُوَ وَ أَصْحَابُهُ رِقَابَ النَّاسِ وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ. فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَكُونَ (كَمَا وَصَفَنِي رَسُولُ) اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللهُ أَبِي زَيْداً، كَانَ وَ اللهِ أَحَدَ الْمُتَعَبِّدِينَ، قَائِمٌ لَيْلَهُ، صَائِمٌ نَهَارَهُ، يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، هَكَذَا يَكُونُ الْإِمَامُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ.

---

۱. ما بين القوسين أثبتناه عن «ت» «د»، و هو الصواب. و هو ابن أخى طاهر العلوى العقيقى، و قد تقدّم فى الحديث ۱۱۳، فراجع.

۲. فى «ت» «د»: «البجلى»، و الصواب ما فى سائر النسخ. انظر: الصحيفة السجاديّة، ص۱۲ و۲۱؛ فتح الأبواب لابن طاوس، ص۱۹۷.

فَقَالَ: يَا بَا عَبْدِ اللهِ، إِنَّ أَبِي لَمْ يَكُنْ بِإِمَامٍ، وَ لَكِنْ كَانَ مِنْ سَادَاتِ الْكِرَامِ وَ زُهَّادِهِمْ وَ كَانَ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَمَا إِنَّ أَبَاكَ قَدِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ خَرَجَ مُجَاهِداً فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ قَدْ جَاءَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِيمَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ كَاذِباً.

فَقَالَ: مَهِ مَهْ، يَا بَا عَبْدِ اللهِ، إِنَّ أَبِي عليه السلام كَانَ أَعْقَلَ مِنْ أَنْ يَدَّعِيَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ، إِنَّمَا قَالَ عليه السلام: أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، عَنَى بِذَلِكَ عَمِّي جَعْفَراً.

قُلْتُ: فَهُوَ الْيَوْمَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟

قَالَ: نَعَمْ، هُوَ أَفْقَهُ بَنِي هَاشِمٍ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَا عَبْدِ اللهِ، إِنِّي أُخْبِرُكَ عَنْ أَبِي عليه السلام وَ زُهْدِهِ وَ عِبَادَتِهِ، إِنَّهُ كَانَ يُصَلِّي عليه السلام فِي نَهَارِهِ مَا شَاءَ اللهُ، فَإِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ نَامَ نَوْمَةً خَفِيفَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ يَقُومُ قَائِماً عَلَى قَدَمَيْهِ يَدْعُو اللهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ يَتَضَرَّعُ لَهُ وَ يَبْكِي بِدُمُوعٍ جَارِيَةٍ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ سَجَدَ سَجْدَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي الْغَدَاةَ إِذَا وَضَحَ الْفَجْرُ، وَ إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَعَدَ فِي التَّعْقِيبِ إِلَى أَنْ يَتَعَالَى النَّهَارُ، ثُمَّ يَقُومُ فِي حَاجَتِهِ سَاعَةً فَإِذَا كَانَ[1] قُرْبُ الزَّوَالِ قَعَدَ فِي مُصَلَّاهُ فَسَبَّحَ اللهَ وَ مَجَّدَهُ إِلَى وَقْتِ الصَّلَاةِ، فَإِذَا كَانَ[2] وَقْتُ الصَّلَاةِ قَامَ فَصَلَّى الْأُولَى وَ جَلَسَ هُنَيْئَةً وَ صَلَّى الْعَصْرَ وَ قَعَدَ فِي تَعْقِيبِهِ سَاعَةً، ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةً فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ صَلَّى الْعِشَاءَ وَ الْعَتَمَةَ.

قُلْتُ: كَانَ يَصُومُ دَهْرَهُ؟

قَالَ: لَا، وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَصُومُ فِي السَّنَةِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، وَ فِي الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.

قُلْتُ: فَكَانَ يُفْتِي النَّاسَ فِي مَعَالِمِ دِينِهِمْ؟

قَالَ: مَا أَذْكُرُ ذَلِكَ عَنْهُ، ثُمَّ (أَخْرَجَ) إِلَيَّ صَحِيفَةً كَامِلَةً فِيهَا أَدْعِيَةُ (عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام).

[۵/۱۸۶] متوكل بن هارون گويد: يحيى بن زيد را بعد از شهادت پدرش ملاقات كردم

---

۱. قوله: «كان» لم يرد فی: «ت» «د».

۲. فی «ت» «د»: «فإذا حان».

که [برای قیام] به خراسان می‌رفت و از نظر عقل و فضیلت، مردی را مانند او ندیدم. از او دربارهٔ پدرش پرسیدم، گفت: او کشته شد و در کناسهٔ کوفه به دار آویخته شد. سپس گریه کرد و من هم گریستم تا اینکه از حال رفت. هنگامی که آرام شد به او گفتم: ای فرزند رسول خدا! چه چیز او را به جنگ با این سرکش کشاند، با اینکه بی‌وفایی مردم کوفه را می‌دانست؟

گفت: آری! من هم از او در این باره پرسیدم، فرمود: از پدرم شنیدم که از پدرش حسین بن علی علیهما السلام نقل می‌کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر صُلب من گذاشت و فرمود: ای حسین! از صُلب تو مردی بیرون خواهد آمد به نام «زید» که شهید خواهد شد و چون روز قیامت فرا رسد، او و اصحابش بر گردن مردم قدم می‌گذارند و وارد بهشت می‌شوند. پس دوست داشتم آن گونه باشم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا توصیف کرده است.

سپس یحیی گفت: خدا پدرم زید را رحمت کند. به خدا قسم! که یکی از عابدان بود و شب را به قیام و روز را به روزه سپری کرده و در راه خدا آن گونه که باید، جهاد می‌کرد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام دارای همین صفات است.

گفت: ای اباعبدالله! پدرم امام نبود، ولی از سادات بزرگوار و زاهدان آنها و از مجاهدانِ در راه خدا بود.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! پدر شما مدعی امامت شده و برای جهاد در راه خدا قیام کرد، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ کسی که به دروغ ادعای امامت کند، اخبار بدی رسیده است.

یحیی گفت: ای اباعبدالله! دست بردار، پدرم عاقل‌تر از آن بود که چیزی را ادعا کند که حق او نیست. او فقط گفت: شما را به رضا [شخص پسندیده] از آل محمد دعوت می‌کنم و منظورش عمویم جعفر علیه السلام بود.

گفتم: پس امروز او صاحب این امر[امامت] است؟

گفت: آری، او فقیه‌ترین فرد بنی‌هاشم است.

سپس گفت: ای اباعبدالله! تو را از پدرم و زهد و عبادتش خبر دهم؛ او در روز،

آن قدر که توان داشت، نماز می‌خواند و وقتی شب فرا می‌رسید، اندکی می‌خوابید. سپس بلند می‌شد و در دل شب تا جایی که توان داشت نماز می‌خواند. بعد از نماز می‌ایستاد و با اشک‌های جاری تا طلوع فجر دعا و تضرع می‌کرد و زمانی که فجر طلوع می‌کرد، به سجده‌ای طولانی می‌رفت و آن گاه که فجر واضح می‌شد، برخاسته و نماز صبح را می‌خواند و چون از نمازش فارغ می‌شد، به تعقیب می‌نشست تا روز برمی‌آمد. سپس ساعتی در پی کار روزانه می‌رفت و چون نزدیک ظهر می‌شد، در محراب نمازش می‌نشست و تا وقت نماز، خدا را تسبیح و تمجید می‌کرد و چون وقت نماز می‌شد، نماز ظهر را می‌خواند و اندکی می‌نشست و نماز عصر را می‌خواند و ساعتی به تعقیب می‌پرداخت. سپس به سجده‌ای طولانی رفته و چون خورشید غروب می‌کرد، نماز مغرب و عشا را می‌خواند.

گفتم: آیا همیشه روزه بود؟

گفت: نه، ولی سه ماه در سال روزه می‌گرفت و در سایر ماه‌ها، سه روز.

گفتم: آیا در امور دینی مردم فتوا می‌داد.

گفت: چنین چیزی را از او به یاد ندارم. سپس صحیفهٔ کامله را که دعاهای علی بن الحسین علیه السلام در آن بود، بیرون آورد و به من داد [تا به دست دشمنان نیافتد].

[۶/۱۸۷] (وَحَدَّثَنَا أَبُو عَلِيِّ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي) أَبُو عَلِيِّ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جُمْهُورٍ الْعَمِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقُلْتُ: إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ. قَالَ: لَا، وَلَكِنِّي مِنَ الْعِتْرَةِ.

قُلْتُ: فَمَنْ يَلِي هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَكُمْ؟ قَالَ: سَبْعَةٌ مِنَ الْخُلَفَاءِ، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ.

قَالَ ابْنُ مُسْلِمٍ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ.

فَقَالَ: صَدَقَ أَخِي،[1] صَدَقَ أَخِي، سَيَلِي هَذَا الْأَمْرَ بَعْدِي سَبْعَةٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ، وَالْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ.

ثُمَّ بَكَى عليه السلام وَقَالَ: كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ صُلِبَ فِي الْكُنَاسَةِ.

يَا ابْنَ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يَدَهُ عَلَى كَتِفِي وَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: زَيْدٌ يُقْتَلُ مَظْلُوماً، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُشِرَ وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْجَنَّةِ.

[۶/۱۸۷] محمد بن مسلم گوید: بر زید بن علی عليه السلام وارد شدم و گفتم: گروهی گمان می‌کنند که تو صاحب این امر [امامت] هستی.

گفت: نه، ولی من از عترت هستم.

گفتم: بعد از شما چه کسی عهده‌دار این امر خواهد بود؟

گفت: هفت نفر از جانشینان [پیامبر صلى الله عليه وآله] و مهدی از آنهاست.

محمد بن مسلم گوید: سپس نزد امام باقر عليه السلام رفتم و جریان را به ایشان خبر دادم.

حضرت فرمود: برادرم راست گفته است. بعد از من، هفت نفر از اوصیا عهده‌دار این امر [امامت] خواهند بود و مهدی از آنهاست.

سپس حضرت گریست و فرمود: گویا او را می‌بینم که در کُناسه [کوفه] به دار آویخته شده است.

ای پسر مسلم! پدرم از پدرش حسین عليه السلام برای من نقل کرد: رسول خدا صلى الله عليه وآله دستش را بر شانهٔ من گذاشت و فرمود: «ای حسین! مردی از صُلب تو بیرون خواهد آمد که او را «زید» نامند و مظلومانه کشته شود و چون روز قیامت فرا رسد، او و یارانش به سوی بهشت محشور شوند».

[۷/۱۸۸] حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: (حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ) هَارُونُ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ -الْمَعْرُوفُ بِالْجَوَّانِيِّ-،[2] قَالَ: حَدَّثَنِي

---

۱. فی «ت» «د» زیادة: «زید»، وکذا فی الموضع التالی.

۲. هو أحمد بن علیّ بن إبراهیم بن محمّد بن الحسن بن محمّد الجوّانی بن عبید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن

(أَبِي) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي[1] عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدِينِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي[2] عُمَارَةُ بْنُ زَيْدٍ[3] الْأَنْصَارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللهِ (بْنُ) الْعَلَاءِ قَالَ:

قُلْتُ لِزَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: مَا تَقُولُ فِي الشَّيْخَيْنِ؟ (قَالَ: أَلْعَنُهُمَا).

قُلْتُ: وَ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنِّي مِنَ الْعِتْرَةِ.

قُلْتُ: فَإِلَى مَنْ (تَأْمُرُنَا)؟ قَالَ: عَلَيْكَ بِصَاحِبِ الشَّعْرِ (وَ أَشَارَ إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام).

[۷/۱۸۸] عبدالله بن علاء گوید: به زید بن علی عليه السلام گفتم: نظر تو دربارهٔ شیخین [ابوبکر و عمر] چیست؟ پاسخ داد.

گفتم: آیا تو صاحب این امر [امامت] هستی؟

فرمود: نه، ولی من از عترت هستم.

گفتم: پس ما را به چه کسی امر می‌کنی [که رجوع کنیم]؟

فرمود: به صاحب موی بلند -و به امام صادق عليه السلام اشاره کرد-.

وَ لَوْلَا كَرَاهَةُ التَّطْوِيلِ لَأَوْرَدْتُ أَكْثَرَ مِنْ هَذِهِ (الْأَخْبَارِ)،[4] وَ هَذَا الْقَدْرُ مُقْنِعٌ لِلْمُنْصِفِ الْمُتَدَبِّرِ.[5]

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنْ كَانَ خَبَرُ أَسْلَافِكُمْ دُونَنَا حُجَّةً عَلَيْنَا مِمَّا تَرْوُونَهُ[6] عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بِأَنَّهُ رَعِيَّةٌ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام، فَمَا تُنْكِرُونَ خَبَرَ أَسْلَافِنَا دُونَكُمْ فِيمَا يَرْوُونَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (بِأَنَّهُ) رَعِيَّةٌ لِزَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام حُجَّةٌ عَلَيْكُمْ، (وَ إِذَا) اخْتَلَفْنَا فِي الرِّوَايَاتِ لَمْ

علی بن أبی طالب، أبوالعباس الكوفی، روى عنه التلّعكبری، و له منه إجازة. انظر: رجال الطوسی، ص۴۰۹/ ۵۹۴۷؛ رجال النجاشی، ص۲۶۲/ ۶۸۷؛ تاریخ الإسلام، ج۱۲، ص۸۵۸/ ۳۱۶.

۱. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۲. فی «ت» «د»: «حدّثنا».

۳. المثبت عن «ت» «ج» «د»، و هو الصواب، و فی سائر النسخ: «یزید». و هو عمارة بن زید بن عبد الله الأنصاری المدینی، أبوزید الخیوانی الهمدانی. انظر: مستخرج أبی عوانة، ج۷، ص۶۳/ ۲۵۶۷؛ المؤتلف و المختلف للدارقطنی، ج۲، ص۱۰۸۵؛ معرفة الصحابة، ج۲، ص۶۲۱/ ۱۶۷۸؛ رجال النجاشی، ص۳۰۳/ ۸۲۷.

۴. فی «ت» «د»: «أكثر من هذا».

۵. فی «ت» «د»: «المتدیّن».

۶. فی «ت» «د»: «فیما یروونه»، فی «ج» «ح» «ع»: «فیما تروونه».

يَكُنْ خَبَرُكُمْ أَوْلَى بِالصِّحَّةِ مِنْ خَبَرِنَا، (فَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ هَكَذَا فَالْوَاجِبُ) عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ إِطْرَاحُ الْخَبَرَيْنِ وَ الِاعْتِمَادُ عَلَى مَا قَالَهُ الرَّسُولُ ﷺ بِأَنَّ الْإِمَامَ مِنْ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَيْتِهِ.

(فَنَقُولُ): الْفَرْقُ بَيْنَ خَبَرِنَا وَ خَبَرِكُمْ أَنَّا نَحْكِي مَا نَدَّعِيهِ (عَنْ أَكْثَرَ) مِنْ خَمْسِ مِائَةِ شَيْخٍ مَعْرُوفِينَ مَشْهُورِينَ مِمَّنْ (لَقِيَ جَعْفَرَ) بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَحْكِي عَنْهُ مَا يَحْكِي، وَ لَوْ (شِئْنَا أَنْ) نَذْكُرَهُمْ بِأَسَامِيهِمْ وَ أَنْسَابِهِمْ مَا تَعَذَّرَ (عَلَيْنَا، وَ لَوْ) شِئْنَا أَنْ نُحْصِيَ[1] كُتُبَ الْفِقْهِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْهُمْ (لَسَهُلَ) عَلَيْنَا، وَ أَنْتُمْ تَحْكُونَ وَ تَرْوُونَ عَنِ الْوَاحِدِ وَ الِاثْنَيْنِ كَمَا حَكَتِ الْعَامَّةُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام (أَنَّهُ) قَالَ: «مَنْ سَمِعْتُهُ يُقَدِّمُنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ (جَلَدْتُهُ جَلْدَ)[2] الْمُفْتَرِي» وَ «خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ».

(وَ كَيْفَ) يَقُولُ[3] فِي ذَلِكَ وَ هَذَا الَّذِي احْتَجَّنَا[4] بِهِ مِنْ (كَثْرَةِ عَدَدِ) مَشَايِخِنَا يُمْكِنُ فِيهِ الْمُعَارَضَةُ بِاللِّسَانِ، وَ لَكِنَّ (الرِّوَايَاتِ) وَ أَخْبَارَ كُتُبِ السَّلَفِ وَ مَسْأَلَةَ الْإِمَامِيَّةِ فِي[5] (كَثْرَةِ عَدَدِهِمْ) مُجْتَمِعِينَ وَ مُتَفَرِّقِينَ عَلَى الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ الْمَعْرُوفَةِ (بِكُتُبِ) الْأُصُولِ، فَيَكْشِفُ حَقَّ مَا ادَّعَيْنَا[6] مِنْ بَاطِلِهِ، وَ الْكَلَامُ فِي الْأَخْبَارِ خَاصَّةً يَجِبُ أَنْ يَقَعَ بَيْنَ أَهْلِ التَّصَادُقِ فِيهِ.

وَ قَدْ وَفَيْنَا بِمَا وَعَدْنَا فِي صَدْرِ كِتَابِنَا مِنَ الِاحْتِجَاجِ فِي إِثْبَاتِ أَخْبَارِ النُّصُوصِ عَلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنَ الصَّحَابَةِ وَ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ عَلَى حَدِّ الْإِيجَازِ وَ الِاقْتِصَارِ، إِذْ كَانَ غَرَضُنَا إِثْبَاتَ الْحُجَّةِ وَ وُضُوحَ الْبَيَانِ لِمَنْ أَنْصَفَ نَفْسَهُ وَ تَدَبَّرَ[7] وَ عَرَفَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ الصِّدْقَ مِنَ الْكَذِبِ، وَ اللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.[8]

---

۱. فی «ت» «د»: «أن نحضر».

۲. فی «ت» «ح» «د»: «حدّ».

۳. فی «ت» «د»: «یقول القائل».

۴. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «احتججنا».

۵. فی «ت» «د»: «علی».

۶. فی «ت» «ج» «ح» «د»: «ادّعیناه».

۷. فی «ت» «د»: «أنصف من نفسه و تدیّن».

۸. فی هامش «أ» بخطّ ابن إدریس: «بلغت المعارضة».

تَمَّ الْكِتَابُ بِحَمْدِ اللهِ وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَ عَوْنِهِ، وَ وَافَقَ الْفِرَاقُ مِنْهُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ مُسْتَهَلَّ جُمَادَى الْأُولَى مِنْ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.[۱]

و اگر از طولانی شدن مطلب کراهت نداشتم، احادیث بیشتری را ذکر می‌کردم؛ ولی همین مقدار هم برای کسی که اهل انصاف و عاقبت‌اندیش باشد، قانع‌کننده است.

حال اگر کسی [از زیدیه] بگوید: اگر خبر پیشینیان شما -که ما راوی آن نیستیم- در آنچه از زید بن علی علیه السلام روایت می‌کنند که خود را تحت امامت جعفر بن محمد علیهما السلام می‌دانسته، بر ما حجت باشد، پس انکار نمی‌کنید که خبر پیشینیان ما نیز -که شما راوی آن نیستید- در آنچه از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت می‌کنند که خود را تحت امامت زید بن علی علیه السلام می‌دانسته، بر شما حجت است و زمانی که در روایات اختلاف کردیم، خبر شما برای صحت، بر خبر ما اولویت ندارد و زمانی که چنین شد، بر ما و شما واجب است که اخبار اختلافی را کنار بگذاریم و بر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه کنیم که فرمود: امام از عترت و اهل‌بیت اوست.

در جواب می‌گوییم: فرق بین خبر ما و شما در این است که ما مدعای خود را از بیش از پانصد نفر از بزرگان معروف و مشهور حکایت می‌کنیم که جعفر بن محمد علیهما السلام را ملاقات کرده و احادیث زیادی از او حکایت کرده‌اند و اگر بخواهیم آنها را با اسم و نَسَب ذکر کنیم، به راحتی می‌توانیم و اگر بخواهیم کتاب‌های فقهی که از آنها روایت شده را بیاوریم، برایمان آسان است، در حالی که شما از یک یا دو نفر حکایت و روایت می‌کنید، همچنان که اهل سنت از امیرمؤمنان علیه السلام حکایت کرده‌اند که فرمود: اگر بشنوم کسی مرا بر ابوبکر و عمر مقدم می‌دارد، بر او حدِ افترا می‌زنم. فرمود: بهترین مردم پس از پیامبر، ابوبکر و عمر هستند.

و چگونه کسی می‌تواند در این باره سخن بگوید؟ و ممکن است به این چیزی که -به

---

۱. فی هامش «أ» کتب محمّد بن إدریس بلاغاً بخطّه ولکن سقط منه عبارات فأکملناها من نسخة «م» التی هی مستنسخة عنها:

«عارضتُ هذا الکتاب بأصل خیر الموجود، وتولّیت إصلاح الحرکات والمعارضة إلّا أوراقاً فی أواخره، و کتب محمّد بن [إدریس]».

عنوان کثرت بزرگانمان- به آن احتجاج کردیم، اعتراض شود، ولی روایات و اخبارِ کتب گذشتگان و مسئلهٔ امامیه با کثرت عددشان در کتب مشهور که به نام «کتب اصل» شناخته می‌شوند، مجتمع و جداگانه جمع‌آوری شده است و حقانیت ادعای ما را روشن می‌کند و به ویژه، کلام دربارهٔ اخبار باید میان کسانی که اهل صداقت در سخن هستند بحث شود.

ما به آنچه در آغاز کتاب وعده دادیم تا در اثبات اخبارِ نصّ بر ائمه، از صحابه و عترت پیامبرﷺ اتمام حجت کنیم، وفا کرده و به حد خلاصه و اندک اکتفا کردیم؛ زیرا هدف ما اثبات حجت و آشکار شدن بیان برای کسانی بود که اهل انصاف و تدبر باشند و حق را از باطل و راست را از دروغ بشناسند.

والله الموفّق للصواب، وهو حسبنا و نعم الوكيل.

کتابنامه

١. الحمّوئي الجويني الشافعی، إبراهيم بن محمّد بن المؤيّد، فرائد السمطين فی فضائل المرتضی والبتول والسبطين والأئمة من ذرّيّتهم عليهم السلام، الطبعة الأولی، بيروت: مؤسّسة المحمودی، ١۴٠٠ق.

٢. ابن عنبة الحسنی، أحمد بن علیّ بن الحسين، عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب، قم: مؤسّسة أنصاريان، ١۴١٧ق.

٣. أبو أحمد النيسابوری، محمّد بن محمّد بن أحمد بن إسحاق، المعروف بالحاكم الكبير، شعار أصحاب الحديث، تحقيق: صبحی السامرائی، الكويت: دار الخلفاء، بی‌تا.

۴. الجرجانی، أبو أحمد بن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، وعلی محمّد معوض، الطبعة الأولی، بيروت: دار الكتب العلمية، ١۴١٨ق.

۵. أبو إسحاق الأصبهانی، إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثقفی، الغارات، تحقيق: جلال الدين المحدّث الأرموی، الطبعة الأولی، طهران: منشورات أنجمن آثار ملّی، ١٣٩۵ق.

۶. أبو الحجّاج المزّی، يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، تهذيب الكمال فی أسماء الرجال، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعة الأولی، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ١۴٠٠ق.

٧. أبو الحسن البغدادی الدارقطنی، علیّ بن عمر بن أحمد بن مهدی، سنن الدارقطنی، تحقيق: شعيب الأرنؤوط وغيره، الطبعة الأولی، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ١۴٢۴ق.

٨. أبو الحسن البغدادی، محمّد بن الحسين بن موسی الموسوی، المعروف بالشريف الرضی، خصائص الأئمّة عليهم السلام (خصائص أميرالمؤمنين عليه السلام)، تحقيق: محمّد هادی الأمينی، الطبعة الأولی، مشهد: مجمع البحوث الإسلاميّة التابع للحضرة الرضويّة المقدّسة، ١۴٠۶ق.

٩. أبو الحسن الدارقطنی، علیّ بن عمر بن أحمد بن مهدی البغدادی، المُؤتَلِف والمُختَلِف،

تحقيق: موفّق بن عبد الله، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامی، ١٤٠٦ق.

١٠. أبو الحسن القمّی، علیّ بن إبراهيم بن هاشم، تفسير القمّی، تحقيق: السيّد الطيّب الموسوی الجزائری، الطبعة الثالثة، قم: دار الكتاب، ١٤٠٤ق.

١١. أبو الحسن القمّی، علیّ بن الحسين بن بابويه، الإمامة والتبصرة من الحيرة، تحقيق: مدرسة الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشريف، الطبعة الأولى، قم: مدرسة الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشريف، ١٤٠٤ق.

١٢. أبو الحسن القمّی، محمّد بن أحمد بن علیّ بن الحسن، المعروف بابن شاذان، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة من ولده، تحقيق: مدرسة الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشريف، الطبعة الأولى، قم: مدرسة الإمام المهدی عجّل الله فرجه الشريف، ١٤٠٧ق.

١٣. أبو الحسن المسعودی، علیّ بن الحسين بن علیّ الهذلی، إثبات الوصيّة، الطبعة الثالثة، قم: مؤسّسة أنصاريان، ١٤٢٦ق.

١٤. أبو الحسن النيسابوری، مسلم بن الحجّاج القشيری، صحيح مسلم، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقی، بيروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.

١٥. أبو الحسن الواسطی المالكی، علیّ بن محمّد بن محمّد بن الطيّب، المعروف بابن المغازلی، مناقب أمير المؤمنين علیّ بن أبی طالب عليه السلام، تحقيق: تركی بن عبد الله الوادعی، الطبعة الأولى، صنعاء: دار الآثار، ١٤٢٤ق.

١٦. أبو الحسين ابن أبی يعلی، محمّد بن محمّد، طبقات الحنابلة، تحقيق: محمّد حامد الفقی، بيروت: دار المعرفة، بی‌تا.

١٧. أبو الحسين البغدادی، عبدالباقی بن قانع، معجم الصحابة، تحقيق: صلاح بن سالم المصراتی، الطبعة الأولى، المدينة المنوّرة: مكتبة الغرباء الأثرية، ١٤١٨ق.

١٨. أبو الحسين الراوندی، سعيد بن هبة الله، المعروف بقطب الدين الراوندی، قصص الأنبياء عليهم السلام، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الأولى، مشهد المقدّس: مؤسّسة البحوث الإسلاميّة، ١٤٠٩ق.

١٩. أبو الحسين الصيداوی، محمّد بن أحمد بن عبدالرحمن بن يحيی بن جُمَيْع الغسانی، معجم الشيوخ، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ١٤٠٥ق.

٢٠. أبو العبّاس البرمكی الإربلی، أحمد بن محمّد بن إبراهيم ابن خلّكان، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، تحقيق: إحسان عبّاس، بيروت: دار صادر، بی‌تا.

٢١. أبو العبّاس النجاشی، أحمد بن علیّ، رجال النجاشی، تحقيق: السيّد موسی الشبيری الزنجانی، مؤسّسة النشر الإسلامی الطبعة السادسة، قم: التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٧ق.

۲۲. أبو الفتح الكراجكي، محمّد بن عليّ بن عثمان، الرسالة العلويّة في فضل أمير المؤمنين عليه السلام على سائر البريّة، تحقيق: عبد العزيز الكريمي، الطبعة الأولى، قم: منشورات دليل ما، ۱۴۲۷ق.

۲۳. أبو الفتح الكراجكي، محمّد بن عليّ بن عثمان، كنز الفوائد، تحقيق: عبدالله نعمة، الطبعة الأولى، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.

۲۴. أبو الفرج الأصبهاني، عليّ بن الحسين بن محمّد بن أحمد بن الهيثم المرواني الأموي القرشي، مقاتل الطالبيين، تحقيق: السيّد أحمد صقر، بيروت: دار المعرفة، بي‌تا.

۲۵. أبو الفرج البغدادي، محمّد بن إسحاق بن محمّد الوراق، المعروف بابن النديم، الفهرست، تحقيق: إبراهيم رمضان، الطبعة الثانية، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۷ق.

۲۶. أبو الفرج الجوزي، عبدالرحمن بن عليّ بن محمّد، الموضوعات، تحقيق: عبد الرحمن محمّد عثمان، الطبعة الأولى، المدينة المنوّرة: المكتبة السلفية، ۱۳۸۶ق.

۲۷. ــــــــــــ، كتاب المسلسلات، مخطوط، نُشر في برنامج المكتبة الشاملة.

۲۸. أبو الفضل الشيباني، محمّد بن طاهر بن عليّ بن أحمد المقدسي، المعروف بابن القيسراني، أطراف الغرائب والأفراد من حديث رسول الله ‘ للإمام الدارقطني، تحقيق: محمود محمّد محمود، السيّد يوسف، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.

۲۹. أبو الفضل الطبرسي، عليّ بن الحسن بن الفضل بن الحسن، مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، الطبعة الثانية، النجف الأشرف: المكتبة الحيدريّة، ۱۳۸۵ق.

۳۰. أبو الفضل العسقلاني، أحمد بن عليّ بن محمّد بن أحمد بن حجر، إتحاف المهرة بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، تحقيق: مركز خدمة السنّة والسيرة، بإشراف زهير بن ناصر الناصر، الطبعة الأولى، المدينة المنوّرة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ۱۴۱۵ق.

۳۱. ــــــــــــ، تعجيل المنفعة بزوائد رجال الأئمّة الأربعة، تحقيق: إكرام الله إمداد الحقّ، الطبعة الأولى، بيروت: دار البشائر الإسلامية، ۱۹۹۶م.

۳۲. ــــــــــــ، لسان الميزان، تحقيق: عبدالفتّاح أبو غدة، الطبعة الأولى، بيروت: دار البشائر الإسلامية، ۲۰۰۲م.

۳۳. أبو الفضل المصري، ابن منظور، محمّد بن مكرم بن منظور، لسان العرب، تحقيق: جمال الدين ميردامادي، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ق.

۳۴. أبو القاسم الأصبهاني، إسماعيل بن محمّد بن الفضل بن عليّ القرشي التيمي، الملقّب بقوام السنّة، دلائل النبوة، تحقيق: محمّد محمّد الحدّاد، الطبعة الأولى، الرياض: دار طيبة، ۱۴۰۹ق.

۳۵. أبو القاسم البغوي، عبدالله بن محمّد بن عبد العزيز، معجم الصحابة، تحقيق: محمّد

الأمين بن محمّد الجكنى، الطبعة الأولى، الكويت: مكتبة دار البيان، ۱۴۲۱ق.

۳۶. أبو القاسم الجرجانى، حمزة بن يوسف بن إبراهيم السهمى القرشى، تاريخ جرجان، الطبعة الرابعة، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۰۷ق.

۳۷. أبو القاسم الخزرجى الأنصارى الأندلسى، خلف بن عبدالملك بن مسعود بن بشكوال، الآثار المرويّة فى الأطعمة السريّة، تحقيق: أبو عمّار محمّد ياسر الشعيرى، الطبعة الأولى، الرياض: أضواء السلف، ۲۰۰۴م.

۳۸. أبو القاسم الدمشقى، علىّ بن الحسن بن هبة الله، المعروف بابن عساكر، تاريخ دمشق، تحقيق: عمرو بن غرامة العمروى، دمشق: دار الفكر، ۱۴۱۵ق.

۳۹. أبو القاسم الرازى ثمّ الدمشقى، تمّام بن محمّد بن عبدالله بن جعفر البجلى، الفوائد، تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفى، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد، ۱۴۱۲ق.

۴۰. أبو القاسم الرافعى القزوينى، عبد الكريم بن محمّد بن عبد الكريم، التدوين فى أخبار قزوين، تحقيق: عزيز الله العطاردى، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.

۴۱. أبو القاسم الطبرانى، سليمان بن أحمد بن أيّوب الشامى، الدعاء، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳ق.

۴۲. ـــــــــــ، المعجم الأوسط، تحقيق: طارق بن عوض الله، و عبدالمحسن بن إبراهيم الحسينى، القاهرة: دار الحرمين، بى‌تا.

۴۳. ـــــــــــ، المعجم الصغير، تحقيق: محمّد شكور محمود، الطبعة الأولى، بيروت: المكتب الإسلامى، ۱۴۰۵ق.

۴۴. ـــــــــــ، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى بن عبد المجيد السلفى، الطبعة الثانية، القاهرة: مكتبة ابن تيميّة، بى‌تا.

۴۵. أبو القاسم الطبرانى، سليمان بن أحمد بن أيّوب الشامى، مسند الشاميين، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.

۴۶. أبو القاسم القمّى، جعفر بن محمّد بن قولويه، كامل الزيارات، تحقيق: عبد الحسين الأمينى، الطبعة الأولى، النجف الأشرف: المكتبة المرتضوية، بى‌تا.

۴۷. أبو القاسم الكوفى، فرات بن إبراهيم بن فرات، تفسير فرات الكوفى، تحقيق: محمّد كاظم المحمودى، الطبعة الأولى، طهران: مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى، ۱۴۱۰ق.

۴۸. أبو القاسم اللالكائى، هبة الله بن الحسن بن منصور الطبرى الرازى، شرح أصول اعتقاد أهل السنّة والجماعة، تحقيق: أحمد بن سعد الغامدى، الطبعة الثامنة، السعودية: دار طيبة،

۱۴۲۳ق.

۴۹. أبو القاسم النیسابوری الحنفی الحذّاء، عبیدالله بن عبد الله بن أحمد، المعروف بالحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمّد باقر المحمودی، الطبعة الأولی، طهران: مؤسّسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۱ق.

۵۰. أبو بکر الإسماعیلی الجرجانی، أحمد بن إبراهیم بن إسماعیل، المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی، تحقیق: زیاد محمّد منصور، الطبعة الأولی، المدینة المنوّرة: مکتبة العلوم والحکم، ۱۴۱۰ق.

۵۱. أبو بکر الأصبهانی، محمّد بن إبراهیم بن علیّ بن عاصم، المعروف بابن المقرئ، المعجم، تحقیق: أبو عبد الرحمن عادل بن سعد، الطبعة الأولی، الریاض: مکتبة الرشد، ۱۴۱۹ق.

۵۲. أبو بکر الأموی القرشی، عبدالله بن محمّد بن عبید بن سفیان البغدادی، المعروف بابن أبی الدنیا، الصمت وآداب اللسان، تحقیق: أبو إسحاق الحوینی، الطبعة الأولی، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۱۰ق.

۵۳. ــــــــــــ، الفرج بعد الشدّة، تحقیق: أبو حذیفة عبیدالله بن عالیة، الطبعة الثانیة، مصر: دار الریان للتراث، ۱۴۰۸ق.

۵۴. ــــــــــــ، المتمنّین، تحقیق: محمّد خیر رمضان یوسف، الطبعة الأولی، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۸ق.

۵۵. ــــــــــــ، مداراة الناس، تحقیق: محمّد خیر رمضان یوسف، الطبعة الأولی، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۸ق.

۵۶. ــــــــــــ، مکارم الأخلاق، تحقیق: مجدی السیّد إبراهیم، القاهرة: مکتبة القرآن، بی‌تا.

۵۷. أبو بکر البخاری، محمّد بن أبی إسحاق بن إبراهیم الکلاباذی، بحر الفوائد = معانی الأخبار، تحقیق: محمّد حسن محمّد حسن إسماعیل، وأحمد فرید المزیدی، الطبعة الأولی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.

۵۸. أبو بکر البغدادی القاضی، محمّد بن خلف بن حیّان الضبّی، الملقّب بوکیع، أخبار القضاة، تحقیق: عبد العزیز مصطفی المراغی، الطبعة الأولی، مصر: المکتبة التجاریة الکبری، ۱۳۶۶ق.

۵۹. أبو بکر البغدادی، محمّد بن الحسین بن عبدالله الآجُرِی، الشریعة، تحقیق: عبد الله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، الطبعة الثانیة، الریاض: دار الوطن، ۱۴۲۰ق.

۶۰. أبو بکر الخطیب البغدادی، أحمد بن علیّ بن ثابت، الفصل للوصل المدرج فی النقل،

تحقيق: محمّد بن مطر الزهرانى، الطبعة الأولى، بيجا: دار الهجرة، ١٤١٨ق.

٦١. ـــــــــــ، الفقيه والمتفقّه، تحقيق: أبوعبد الرحمن عادل بن يوسف الغرازى، الطبعة الثانية، السعودية: دار ابن الجوزى، ١٤٢١ق.

٦٢. ـــــــــــ، الكفاية فى علم الرواية، تحقيق: أبو عبدالله السورقى، إبراهيم حمدى المدنى، المدينة المنوّرة: المكتبة العلمية، بى‌تا.

٦٣. ـــــــــــ، المتّفق والمفترق، تحقيق: محمّد صادق آيدن الحامدى، الطبعة الأولى، دمشق: دار القادرى، ١٤١٧ق.

٦٤. ـــــــــــ، تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.

٦٥. ـــــــــــ، تلخيص المتشابه فى الرسم، تحقيق: سُكينة الشهابى، الطبعة الأولى، دمشق: طلاس للدراسات والترجمة والنشر، ١٩٨٥م.

٦٦. ـــــــــــ، موضح أوهام الجمع والتفريق، تحقيق: عبد المعطى أمين قلعجى، الطبعة الأولى، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٧ق.

٦٧. أبو بكر السامرى محمّد بن جعفر بن محمّد الخرائطى، اعتلال القلوب، تحقيق: حمدى الدمرداش، الطبعة الثانية، مكّة المكرّمة: مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤٢١ق.

٦٨. ـــــــــــ، هواتف الجنان، تحقيق: إبراهيم صالح، الطبعة الأولى، بيروت: دار البشائر، ١٤٢١ق.

٦٩. أبو بكر الشافعى البزّاز، محمّد بن عبدالله بن إبراهيم بن عبدوَيْه البغدادى، الغيلانيات (كتاب الفوائد)، تحقيق: حلمى كامل أسعد عبد الهادى، الطبعة الأولى، الرياض: دار ابن الجوزى، ١٤١٧ق.

٧٠. أبو بكر العتكى، أحمد بن عمرو بن عبدالخالق، المعروف بالبزّار، مسند البزّار = البحر الزخّار، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله، عادل بن سعد و صبرى عبد الخالق الشافعى، الطبعة الأولى، المدينة المنوّرة: مكتبة العلوم والحكم، بى‌تا.

٧١. أبو بكر اليمانى الصنعانى، عبد الرزّاق بن همّام بن نافع الحميرى، الأمالى فى آثار الصحابة، تحقيق: مجدى السيّد إبراهيم، القاهرة: مكتبة القرآن، بى‌تا.

٧٢. ـــــــــــ، المصنّف، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمى، الطبعة الثانية، الهند: منشورات المجلس العلمى، ١٤٠٣ق.

٧٣. أبو بكر بن أبى شيبة، عبدالله بن محمّد بن إبراهيم بن عثمان العبسى، المصنّف فى الأحاديث والآثار، تحقيق: كمال يوسف الحوت، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤٠٩ق.

۷۴. أبو بكربن أبی عاصم، أحمد بن عمرو بن الضحّاك بن مخلد الشيبانی، السنّة، تحقيق: محمّد ناصرالدين الألبانی، الطبعة الأولی، بيروت: المكتب الإسلامی، ۱۴۰۰ق.

۷۵. أبو جعفر الآملی، محمّد بن أبی القاسم الطبری، بشارة المصطفی لشيعة المرتضی، الطبعة الثانية، النجف الأشرف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۳ق.

۷۶. أبو جعفر البرقی، أحمد بن محمّد بن خالد، رجال البرقی (طبقات الرجال)، تحقيق: السيّد حسن المصطفوی، الطبعة الأولی، بيجا: منشورات جامعة طهران، بی‌تا.

۷۷. أبو جعفر الحجری المصری، أحمد بن محمّد بن سلامة الأزدی، المعروف بالطحاوی، شرح معانی الآثار، تحقيق: محمّد زهری النجّار، الطبعة الأولی، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۴ق.

۷۸. أبو جعفر الطبری الصغير، محمّد بن جريربن رستم الآملی، دلائل الإمامة، تحقيق: الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة البعثة، ۱۴۱۳ق.

۷۹. أبو جعفر الطبری الكبير الشيعی، محمّد بن جرير بن رستم الآملی، المسترشد فی إمامة علیّ بن أبی طالب عليه السلام، تحقيق: أحمد المحمودی، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة كوشانپور، ۱۴۱۵ق.

۸۰. أبو جعفر الطبری، محمّد بن جريربن يزيد الآملی، تفسيرالطبری (جامع البيان عن تأويل آی القرآن)، تحقيق: أحمد محمّد شاكر، الطبعة الأولی، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۲۰ق.

۸۱. ــــــــــــــ، تهذيب الآثار و تفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار (مسند علیّ)، تحقيق: محمود محمّد شاكر، القاهرة: مطبعة المدنی، بی‌تا.

۸۲. أبو جعفر الطوسی، محمّد بن الحسن، الأمالی، تحقيق: قسم الدراسات الإسلاميّة من مؤسّسة البعثة، الطبعة الأولی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.

۸۳. ــــــــــــــ، الغيبة (كتاب الغيبة للحجّة)، تحقيق: عباد الله الطهرانی، علی الناصح، الطبعة الأولی، قم: دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.

۸۴. ــــــــــــــ، تهذيب الأحكام، تحقيق: السيّد حسن الموسوی الخراسان، الطبعة الرابعة، طهران: دار الكتب الإسلاميّة، ۱۴۰۷ق.

۸۵. ــــــــــــــ، رجال الطوسی، تحقيق: جواد القيّومی، الطبعة الثالثة، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۵ق.

۸۶. ــــــــــــــ، فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، تحقيق: عبدالعزيز الطباطبائی، الطبعة الأولی، قم: مكتبة المحقّق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق.

۸۷. أبو جعفر القمّی، محمّد بن الحسن بن فرّوخ الصفّار، بصائرالدرجات فی فضائل آل محمّد عليهم السلام، تحقيق: ميرزا محسن كوچه باغی التبريزی، الطبعة الثانية، قم: مكتبة آية الله

المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.

٨٨. أبو جعفر الكلينى، محمّد بن يعقوب بن إسحاق، الكافى، تحقيق: مؤسّسة دار الحديث، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة دار الحديث، ١٤٢٩ق.

٨٩. أبو جعفر الكوفى، محمّد بن سليمان القاضى، مناقب الإمام أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام، تحقيق: محمّد باقر المحمودى، الطبعة الأولى، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلاميّة، ١٤١٢ق.

٩٠. أبو جعفر المكّى، محمّد بن عمرو بن موسى العقيلى، الضعفاء الكبير، تحقيق: عبد المعطى أمين قلعجى، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٤ق.

٩١. أبو حاتم البُستى، محمّد بن حبّان بن أحمد بن حبّان التميمى الدارمى، الثقات، الطبعة الأولى، حيدر آباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ق.

٩٢. ــــــــــ، صحيح ابن حبّان بترتيب ابن بلبان، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسّسة الرسالة، سنة ١٤١٤ق.

٩٣. أبو حامد المدائنى، عبدالحميد بن هبة الله بن محمّد، المعروف بابن أبى الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الأولى، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٤ق.

٩٤. أبو حفص البغدادى، عمر بن أحمد بن عثمان، المعروف بابن شاهين، الترغيب فى فضائل الأعمال وثواب ذلك، تحقيق: محمّد حسن محمّد حسن إسماعيل، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.

٩٥. ــــــــــ، الفوائد، تحقيق: بدر البدر، الطبعة الأولى، الكويت: دار ابن الأثير، ١٤١٥ق.

٩٦. أبو حنيفة المغربى القاضى، النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمى، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، تحقيق: السيّد محمّد حسين الجلالى، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٩ق.

٩٧. أبو داود السجِسْتانى، سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير الأزدى، سنن أبى داود، تحقيق: محمّد محيى الدين عبد الحميد، صيدا فى بيروت: المكتبة العصرية، بى‌تا.

٩٨. أبو داود الطيالسى، سليمان بن داود بن الجارود البصرى، مسند أبى داود الطيالسى، تحقيق: محمّد بن عبد المحسن التركى، الطبعة الأولى، مصر: دار هجر، ١٤١٩ق.

٩٩. أبو زكريّا النَّوَوى، محيى الدين يحيى بن شرف، تهذيب الأسماء واللغات، بيروت: دار الكتب العلمية، بى‌تا.

۱۰۰. أبو زيد البصری، عمر بن شبّة -واسمه زيد- بن عبيدة النميری، تاريخ المدينة المنوّرة، تحقيق: فهيم محمّد شلتوت، بيجا: بی‌نا، ۱۳۹۹ق.

۱۰۱. أبو سعد المروزی، عبدالكريم بن محمّد بن منصور التميمی السمعانی، الأنساب، تحقيق: عبد الرحمن بن يحيی المعلّمی اليمانی، الطبعة الأولی، حيدر آباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۲ق.

۱۰۲. أبو سعيد البِنْكَثی، الهيثم بن كليب بن سريج بن معقل الشاشی، المسند، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله، الطبعة الأولی، المدينة المنوّرة: مكتبة العلوم والحكم، سنة ۱۴۱۰ق.

۱۰۳. أبو سعيد الحنبلی النقّاش، محمّد بن علیّ بن عمر بن مهدی الأصبهانی، فنون العجائب فی أخبار الماضيين من بنی إسرائيل وغيرهم من العباد والزاهدين، تحقيق: طارق الطنطاوی، القاهرة: مكتبة القرآن، بی‌تا.

۱۰۴. أبو سعيد بن الأعرابی، أحمد بن محمّد بن زياد بن بشر البصری، معجم ابن الأعرابی، تحقيق: عبدالمحسن بن إبراهيم بن أحمد الحسينی، الطبعة الأولی، السعودية: دار ابن الجوزی، ۱۴۱۸ق.

۱۰۵. أبو طاهر السِلَفی، أحمد بن محمّد بن أحمد الأصبهانی، أحاديث منتخبة من أجزاء الشيخ أبی منصور الخوجانی، تحقيق: خالد بن محمّد بن عثمان، الطبعة الأولی، القاهرة: الفاروق الحديثة للطباعة والنشر [طبع ضمن مجموع فيه ستّة أجزاء حديثية]، ۲۰۰۸م.

۱۰۶. أبو طاهر المخَلِّص، محمّد بن عبدالرحمن بن العبّاس البغدادی، المخلّصيات، تحقيق: نبيل سعد الدين جرار، الطبعة الأولی، بيجا: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية لدولة قطر، ۱۴۲۹ق.

۱۰۷. أبو عبدالرحمن البصری، الخليل بن أحمد بن عمرو بن تميم الفراهيدی، كتاب العين، تحقيق: مهدی المخزومی، إبراهيم السامرائی، بيروت: دار و مكتبة الهلال، بی‌تا.

۱۰۸. أبو عبدالرحمن البغدادی، عبدالله بن أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانی، السنّة، تحقيق: محمّد بن سعيد بن سالم القحطانی، الطبعة الأولی، الدمام: دار ابن القيّم، ۱۴۰۶ق.

۱۰۹. أبو عبدالرحمن النسائی، أحمد بن شعيب بن علیّ الخراسانی، السنن الكبری، تحقيق: حسن عبدالمنعم شلبی، أشرف عليه: شعيب الأرناؤوط، الطبعة الأولی، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.

۱۱۰. ________، تسمية مشايخ النسائی (مشيخة النسائی)، تحقيق: الشريف حاتم بن عارف العونی، الطبعة الأولی، مكّة المكرّمة: دار عالم الفوائد، ۱۴۲۳ق.

۱۱۱. أبو عبدالله الأسدی المكّی، الزبير بن بكّار بن عبد الله القرشی، الأخبار الموفّقيّات،

تحقيق: سامى مكى العانى، الطبعة الثانية، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۶ق.

۱۱۲. ــــــــــــ، التاريخ الأوسط، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، الطبعة الأولى، بيروت: دار الوعى، ۱۳۹۷ق.

۱۱۳. أبو عبدالله البخارى، محمّد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة، التاريخ الكبير، حيدر آباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية، بى‌تا.

۱۱۴. أبو عبدالله البصرى البغدادى، محمّد بن سعد بن منيع، المعروف بابن سعد، الطبقات الكبرى، متمّم الصحابة [الطبقة الخامسة فى من قبض رسول الله ' وهم أحداث الأسنان]، تحقيق: محمّد بن صامل السلمى، الطبعة الأولى، الطائف: مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ق.

۱۱۵. أبو عبدالله الجوهرى، أحمد بن محمّد بن عبيدالله بن الحسن بن عيّاش، مقتضب الأثر فى النصّ على الأئمّة الإثنى عشر، تحقيق: نزار المنصورى، الطبعة الأولى، قم: مكتبة الطباطبائى، بى‌تا.

۱۱۶. أبو عبدالله الحاكم النيسابورى، محمّد بن عبدالله بن محمّد بن حمدويه الضبّى، المعروف بابن البيع، المستدرك على الصحيحين، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.

۱۱۷. أبو عبدالله الحموى، ياقوت بن عبد الله الرومى، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بيروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.

۱۱۸. ــــــــــــ، معجم الأدباء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب)، تحقيق: إحسان عبّاس، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامى، ۱۴۱۴ق.

۱۱۹. أبو عبدالله الخصيبى، الحسين بن حمدان، الهداية الكبرى، بيروت: مؤسّسة البلاغ، ۱۴۱۹ق.

۱۲۰. أبو عبدالله الذهبى، محمّد بن أحمد بن عثمان بن قَايماز، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعة الأولى، بيروت: دار الغرب الإسلامى، ۲۰۰۳م.

۱۲۱. ــــــــــــ، رسالة طرق حديث من كنت مولاه فعلى مولاه، الطبعة الأولى، قم: منشورات دليل ما، ۱۴۲۳ق.

۱۲۲. ــــــــــــ، سير أعلام النبلاء، تحقيق: مجموعة من المحقّقين بإشراف الشيخ شعيب الأرناؤوط، الطبعة الثالثة، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.

۱۲۳. ــــــــــــ، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق: علىّ محمّد البجاوى، الطبعة الأولى، بيروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ق.

۱۲۴. أبو عبدالله الشيبانى، أحمد بن محمّد بن حنبل بن هلال، فضائل الصحابة، تحقيق:

وصی الله محمّد عبّاس، الطبعة الأولی، بیروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۰۳ق.

۱۲۵. أبو عبدالله الصیرفی، الحسین بن أحمد بن عبدالله بن بکیر البغدادی، **فضائل التسمیة بأحمد ومحمّد**، تحقیق: أبو مریم مجدی فتحی، الطبعة الأولی، طنطا: الصحابة للتراث، ۱۴۱۱ق.

۱۲۶. أبو عبدالله العُکبری البغدادی، محمّد بن محمّد بن النعمان، الملقّب بالشیخ المفید، **الاختصاص**، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، والسیّد محمود المحرّمی، الطبعة الأولی، قم: المؤتمر العالمی لألفیّة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۱۲۷. ــــــــــ، **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، الطبعة الأولی، قم: المؤتمر العالمی لألفیّة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۱۲۸. ــــــــــ، **الأمالی**، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، الطبعة الأولی، قم: المؤتمر العالمی لألفیّة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۱۲۹. أبو عبدالله الفاکهی، محمّد بن إسحاق بن العبّاس المکّی، **أخبار مکة فی قدیم الدهر وحدیثه**، تحقیق: عبد الملک عبد الله دهیش، الطبعة الثانیة، بیروت: دار خضر، ۱۴۱۴ق.

۱۳۰. أبو عبدالله القرشی المکّی، محمّد بن إدریس بن العبّاس الشافعی، **المسند**، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۰ق.

۱۳۱. أبو عبدالله المروزی، محمّد بن نصر بن الحجّاج، **تعظیم قدر الصلاة**، تحقیق: عبدالرحمن عبدالجبّار الفریوائی، الطبعة الأولی، المدینة المنوّرة: مکتبة الدار، ۱۴۰۶ق.

۱۳۲. أبو عبدالله الهمدانی الجورقانی، الحسین بن إبراهیم بن الحسین بن جعفر، **الأباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر**، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الجبّار الفریوائی، الطبعة الرابعة، الریاض: دار الصمیعی، ۱۴۲۲ق.

۱۳۳. العُکبَری، أبو عبدالله عبیدالله بن محمّد بن محمّد بن حمدان، المعروف بابن بَطّة العکبری، **الإبانة الکبری**، تحقیق: رضا معطی، عثمان الأثیوبی ویوسف الوابل و الولید بن سیف النصر و حمد التویجری، الریاض: دار الرایة، بی‌تا.

۱۳۴. أبو عثمان الجوزجانی، سعید بن منصور بن شعبة الخراسانی، **سنن سعید بن منصور**، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، الطبعة الأولی، الهند: الدار السلفیة، ۱۴۰۳ق.

۱۳۵. أبو علیّ البصری، المحسن بن علیّ بن محمّد التنوخی، **الفرج بعد الشدّة**، تحقیق: عبود الشالجی، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۸ق.

۱۳۶. أبو علیّ الطبرسی، الفضل بن الحسن، **إعلام الوری بأعلام الهدی**، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.

۱۳۷. أبو علیّ القشیری، محمّد بن سعید بن عبد الرحمن، **تاریخ الرقّة ومن نزلها من أصحاب**

رسول الله ﷺ والتابعين والفقهاء والمحدّثين، تحقيق: إبراهيم صالح، الطبعة الأولى، بيروت: دار البشائر، ۱۴۱۹ق.

۱۳۸. أبو عمر الكندى المصرى، محمّد بن يوسف بن يعقوب، كتاب الولاة وكتاب القضاة، تحقيق: محمّد حسن محمّد حسن إسماعيل، أحمد فريد المزيدى، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.

۱۳۹. أبو عمرو الكشّى، محمّد بن عمر بن عبد العزيز، رجال الكشّى (وهو اختيار الشيخ الطوسى من رجال الكشّى)، تحقيق: الحسن المصطفوى، الطبعة الأولى، مشهد المقدّس: جامعة مشهد، ۱۳۸۹ق.

۱۴۰. أبو عوانة الإسفراييني، يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابورى، مستخرج أبى عوانة، تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقى، الطبعة الأولى، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۹ق.

۱۴۱. أبو عيسى الترمذى، محمّد بن عيسى بن سَوْرة، سنن الترمذى، تحقيق: أحمد محمّد شاكر (ج۱ و ۲)، محمّد فؤاد عبد الباقى (ج۳)، إبراهيم عطوة عوض (ج۴ و ۵)، الطبعة الثانية، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبى، ۱۳۹۵ق.

۱۴۲. أبو غالب الزرارى، أحمد بن محمّد، رسالة أبى غالب الزرارى إلى ابن ابنه فى ذكر آل أعين، تحقيق: السيّد محمّد رضا الحسينى الجلالى، الطبعة الأولى، قم: مركز البحوث والتحقيقات الإسلامية، ۱۴۱۱ق.

۱۴۳. أبو محمّد الأنصارى، عبدالله بن محمّد بن جعفر بن حيّان، المعروف بأبى الشيخ الأصبهانى، أخلاق النبى و آدابه، تحقيق: صالح بن محمّد الونيان، الطبعة الأولى، بيجا: دار المسلم للنشر والتوزيع، ۱۹۹۸م.

۱۴۴. ــــــــــــ، الأمثال فى الحديث النبوى، تحقيق: عبد العلى عبد الحميد حامد، الطبعة الثانية، بومباى فى الهند: الدار السلفية، ۱۴۰۸ق.

۱۴۵. ــــــــــــ، طبقات المحدّثين بأصبهان والواردين عليها، تحقيق: عبدالغفور بن عبدالحقّ البلوشى، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.

۱۴۶. أبو محمّد البغدادى، القاسم بن موسى بن الحسن الأشيب، جزء القاسم بن موسى الأشيب، مخطوط، نُشر فى برنامج جوامع الكلم، والمكتبة الشاملة.

۱۴۷. أبو محمّد الحلّى، الحسن بن علىّ بن داود، رجال ابن داود، الطبعة الأولى، بيجا: منشورات جامعة طهران، ۱۳۸۳ق.

۱۴۸. أبو محمّد الحنظلى، عبد الرحمن بن محمّد بن إدريس التميمى، المعروف بابن أبى حاتم الرازى، الجرح والتعديل، الطبعة الأولى، حيدر آباد الدكن: دائرة المعارف العثمانية،

۱۳۷۱ق.

۱۴۹. أبو محمّد الديلمی، الحسن بن علیّ بن محمّد، إرشاد القلوب إلی الصواب، الطبعة الأولی، قم: منشورات الرضی، ۱۴۱۲ق.

۱۵۰. أبو محمّد العاصمی الخراسانی، أحمد بن محمّد بن علیّ، العسل المصفّی من تهذیب زین الفتی فی شرح سورة هل أتی، الطبعة الأولی، قم: مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیّة، ۱۴۱۸ق.

۱۵۱. أبو محمّد القرطبی الظاهری، علیّ بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی، جمهرة أنساب العرب، الطبعة الأولی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ق.

۱۵۲. أبو منصور الطبرسی، أحمد بن علیّ بن أبی طالب، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق: السیّد محمّد باقر الخرسان، الطبعة الأولی، مشهد المقدّس: منشورات المرتضی، ۱۴۰۳ق.

۱۵۳. أبو منصور النیسابوری، عبدالملك بن محمّد بن إسماعیل الثعالبی، یتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر، تحقیق: مفید محمّد قمیحة، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، بیروت: منشورات محمّد علیّ بیضون، ۱۴۲۰ق.

۱۵۴. أبو موسی المدینی، محمّد بن عمر بن أحمد الأصبهانی، ذکر الإمام أبی عبد الله بن مندة، تحقیق: عامر حسن صبری، الطبعة الأولی، بیروت: دار البشائر الإسلامیة، ۱۴۲۵ق.

۱۵۵. أبو نعیم الأصبهانی، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق، تسمیة ما روی عن الفضل بن دکین (تسمیة ما انتهی إلینا من الرواة عن أبی نعیم الفضل بن دکین)، تحقیق: عبد الله بن یوسف الجدیع، الطبعة الأولی، المدینة المنوّرة: مطابع الرشید، ۱۴۰۹ق.

۱۵۶. ــــــــ، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۹۴ق.

۱۵۷. ــــــــ، تاریخ أصبهان (أخبار أصبهان)، تحقیق: سیّد کسروی حسن، الطبعة الأولی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

۱۵۸. ــــــــ، صفة النفاق ونعت المنافقین، تحقیق: عامر حسن صبری، الطبعة الأولی، بیروت: دار البشائر الإسلامیة، ۱۴۲۲ق.

۱۵۹. ــــــــ، معرفة الصحابة، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی، الطبعة الأولی، الریاض: دار الوطن، ۱۴۱۹ق.

۱۶۰. ــــــــ، منتخب من کتاب الشعراء، تحقیق: إبراهیم صالح، الطبعة الأولی، بیروت: دار البشائر، ۱۹۹۴م.

۱۶۱. أبو یعقوب المروزی، إسحاق بن إبراهیم بن مخلد الحنظلی، المعروف بابن راهویه، مسند إسحاق بن راهویه، تحقیق: عبد الغفور بن عبدالحقّ البلوشی، الطبعة الأولی، المدینة المنوّرة: مکتبة الإیمان، ۱۴۱۲ق.

۱۶۲. أبو يعلى الموصلى، أحمد بن علىّ بن المُثَنّى التميمى، **مسند أبى يعلى الموصلى**، تحقيق: حسين سليم أسد، الطبعة الأولى، دمشق: دار المأمون للتراث، ۱۴۰۴ق.

۱۶۳. أبو يوسف الفارسى، يعقوب بن سفيان بن جوان الفسوى، **المعرفة والتأريخ**، تحقيق: أكرم ضياء العمرى، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۰۱ق.

۱۶۴. الجوهرى البصرى، أحمد بن عبدالعزيز، **السقيفة وفدك**، تحقيق: محمّد هادى الأمينى، طهران: مكتبة نينوى الحديثة، بى‌تا.

۱۶۵. أبو نعيم الأصبهانى، أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق، **الطبّ النبوى**، تحقيق: مصطفى خضر، الطبعة الأولى، بيروت: دار ابن حزم، ۲۰۰۶م.

۱۶۶. أبو عبدالله الشيبانى، أحمد بن محمّد بن حنبل بن هلال، **مسند أحمد بن حنبل**، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، وعادل مرشد، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.

۱۶۷. البَلاذُرى، أحمد بن يحيى بن جابر، **أنساب الأشراف**، تحقيق: سهيل زكّار، رياض الزركلى، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۷ق.

۱۶۸. انتخاب: أبو طاهر السِلَفى الأصبهانى من أصول: المبارك بن عبدالجبّار الصيرفى الطيورى، **الطيوريات**، تحقيق: دسمان يحيى معالى، عبّاس صخر الحسن، الطبعة الأولى، الرياض: مكتبة أضواء السلف، ۱۴۲۵ق.

۱۶۹. جماعة من أصحاب الأئمّة عليهم السلام، **الأصول الستّة عشر**، تحقيق: المحمودى، الجليلى و غلامعلى، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة دار الحديث، ۱۴۲۳ق.

۱۷۰. الحلّى، الحسن بن يوسف بن علىّ بن المطهّر، **رجال العلّامه الحلّى (خلاصة الأقوال فى معرفة أحوال الرجال)**، تحقيق: السيّد محمّد صادق بحرالعلوم، الطبعة الثانية، النجف الأشرف: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

۱۷۱. النورى الطبرسى، الحسين بن محمّد تقى، **مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل**، تحقيق: الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ق.

۱۷۲. الصفدى، خليل بن أيبك بن عبد الله، **الوافى بالوفيات**، تحقيق: أحمد الأرناؤوط، تركى مصطفى، بيروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق.

۱۷۳. الدكتور محمّد مهدى المسلمى، أشرف منصور عبد الرحمن و عصام عبد الهادى محمود و أحمد عبد الرزاق عيد و أيمن إبراهيم الزاملى و محمود محمّد خليل، **موسوعة أقوال أبى الحسن الدارقطنى فى رجال الحديث وعلله**، الطبعة الأولى، بيروت: عالم الكتب، ۲۰۰۱م.

۱۷۴. الموسوى الخوئى، السيّد أبو القاسم، **معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة**، الطبعة الرابعة، قم: مركز نشر آثار الشيعة، ۱۴۱۰ق.

۱۷۵. الأسترآبادی النجفی، السیّد شرف الدین علیّ الحسینی، **تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة**، تحقیق: الحسین أستاد ولی، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۹ق.

۱۷۶. الحلّی، السیّد علیّ بن موسی بن جعفر، المعروف بالسیّد ابن طاووس، **التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین**، تحقیق: إسماعیل الأنصاری الزنجانی، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة دار الکتاب، ۱۴۱۳ق.

۱۷۷. ـــــــــــ، **الیقین باختصاص مولانا علیّ علیه السلام بإمرة المؤمنین**، تحقیق: الأنصاری، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة دار الکتاب، ۱۴۱۳ق.

۱۷۸. ـــــــــــ، **جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع**، الطبعة الأولی، قم: منشورات الرضی، ۱۳۳۰ق.

۱۷۹. ـــــــــــ، **فتح الأبواب بین ذوی الألباب و بین ربّ الأرباب**، تحقیق: حامد الخفّاف، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.

۱۸۰. ـــــــــــ، **فلاح السائل ونجاح المسائل**، الطبعة الأولی، قم: منشورات بوستان کتاب، ۱۴۰۶ق.

۱۸۱. العاملی، السیّد محسن بن عبدالکریم الأمین، **أعیان الشیعة**، تحقیق: السیّد حسن الأمین، الطبعة الأولی، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.

۱۸۲. الخوانساری الأصفهانیّ، السیّد محمّد باقر، **روضات الجنّات فی أحوال العلماء والسادات**، تحقیق: أسد الله إسماعیلیان، الطبعة الأولی، قم: مکتبة إسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.

۱۸۳. الموسوی السبزواری، السیّد محمّد بن محمّد، المعروف بمیرلوحی، **کفایة المهتدی فی معرفة المهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف**، الطبعة الأولی، قم: دار التفسیر، ۱۴۲۶ق.

۱۸۴. الحسینی الزبیدی، السیّد محمّد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، تحقیق: علیّ الهلالی، علی شیری، الطبعة الأولی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۸۵. الزنجانی، الشیخ موسی، **الجامع فی الرجال**، المجلّد الأوّل، قمّ المقدّسة: مطبعة پیروز، المجلّد الثانی مخطوط، وعندنا منها نسخة، بی‌تا.

۱۸۶. السیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، **الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور**، بیروت: دار الفکر، بی‌تا.

۱۸۷. ابن طاووس، عبدالکریم بن أحمد، **فرحة الغری فی تعیین قبر أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی النجف**، الطبعة الأولی، قم: منشورات الرضی، بی‌تا.

۱۸۸. أبو محمّد البغدادی، عبدالله بن إبراهیم بن أیّوب بن ماسی، **فوائد ابن ماسی**، تحقیق:

مسعد عبد الحميد محمّد السعدنى، الطبعة الأولى، الرياض: أضواء السلف، ۱۴۱۸ق.

۱۸۹. المامقانى، عبدالله بن محمّد حسن، تنقيح المقال فى علم الرجال، تحقيق: محى الدين المامقانى، محمّد رضا المامقانى، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۳۱ق.

۱۹۰. المجلسى، العلّامة محمّد باقر بن محمّد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار عليهم السلام، الطبعة الثانية، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۳ق.

۱۹۱. الجوهرى البغدادى، علىّ بن الجعد بن عبيد، مسند ابن الجَعْد، تحقيق: عامر أحمد حيدر، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسّسة نادر، ۱۴۱۰ق.

۱۹۲. علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليهم السلام، الصحيفة السجّادية، الطبعة الأولى، قم: منشورات الهادى، ۱۴۱۹ق.

۱۹۳. البياضى العاملى، علىّ بن محمّد بن علىّ بن محمّد بن يونس، الصراط المستقيم إلى مستحقّى التقديم، تحقيق: ميخائيل رمضان، الطبعة الأولى، النجف الأشرف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ق.

۱۹۴. الطريحى، فخر الدين بن محمّد علىّ، مجمع البحرين، تحقيق: السيّد أحمد الحسينى الإشكورى، الطبعة الثالثة، طهران: المكتبة المرتضوية، ۱۴۱۸ق.

۱۹۵. كمال الدين ابن العديم، عمر بن أحمد بن هبة الله بن أبى جرادة العقيلى، بغية الطلب فى تأريخ حلب، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، بى‌تا.

۱۹۶. الجزرى، مبارك بن محمّد، المعروف بابن الأثير، النهاية فى غريب الحديث والأثر، تحقيق: محمود الطناحى، الطبعة الرابعة، قم: مؤسّسة إسماعيليان، بى‌تا.

۱۹۷. النعمانى، محمّد بن إبراهيم بن جعفر أبو عبدالله، المعروف بابن أبى زينب، الغيبة، تحقيق: علىّ أكبر الغفارى، الطبعة الأولى، طهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۹۷ق.

۱۹۸. محمّد بن أحمد بن حمّاد الأنصارى، أبو بِشر الدولابى الرازى، الكنى والأسماء، تحقيق: أبو قتيبة نظر محمّد الفاريابى، الطبعة الأولى، بيروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۱ق.

۱۹۹. البخارى الجعفى، محمّد بن إسماعيل أبو عبدالله، صحيح البخارى، تحقيق: محمّد زهير بن ناصر الناصر، الطبعة الأولى، بيجا: دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.

۲۰۰. الحرّ العاملى، محمّد بن الحسن، أمل الآمل فى علماء جبل عامل، تحقيق: السيّد أحمد الحسينى الإشكورى، الطبعة الأولى، بغداد: مكتبة الأندلس، ۱۳۸۵ق.

۲۰۱. ـــــــــــ، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، تحقيق: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، قم: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.

۲۰۲. البصرى البغدادى، محمّد بن سعد بن منيع أبو عبدالله، المعروف بابن سعد، الطبقات

الکبری، تحقیق: محمّد عبد القادر عطا، الطبعة الأولی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.

۲۰۳. محمّد بن سلامة بن جعفر القضاعی، أبو عبدالله المصری، مسند الشهاب، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، الطبعة الثانیة، بیروت: مؤسّسة الرسالة، ۱۴۰۷ق.

۲۰۴. محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه، الشیخ الصدوق، الأمالی، الطبعة الخامسة، بیروت: مؤسّسة الأعلمی، ۱۴۰۰ق.

۲۰۵. ـــــــــــــــــ، التوحید، تحقیق: السیّد هاشم الحسینی الطهرانی، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۳۹۸ق.

۲۰۶. ـــــــــــــــــ، الخصال، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۳ق.

۲۰۷. ـــــــــــــــــ، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، الطبعة الثانیة، قم: منشورات الرضی، ۱۴۰۶ق.

۲۰۸. ـــــــــــــــــ، صفات الشیعة، الطبعة الأولی، طهران: منشورات الأعلمی، ۱۴۰۵ق.

۲۰۹. ـــــــــــــــــ، علل الشرائع، النجف الأشرف: المکتبة الحیدریّة، ۱۳۸۵ق.

۲۱۰. ـــــــــــــــــ، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: السیّد مهدی اللاجوردی، الطبعة الأولی، طهران: منشورات جهان، ۱۳۷۸ق.

۲۱۱. ـــــــــــــــــ، فضائل الأشهر الثلاثة، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، الطبعة الأولی، قم: مکتبة الداوری، ۱۳۹۶ق.

۲۱۲. ـــــــــــــــــ، کمال الدین وتمام النعمة، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، الطبعة الثانیة، طهران: دار الکتب الإسلامیّة، ۱۳۹۵ق.

۲۱۳. ـــــــــــــــــ، معانی الأخبار، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، الطبعة الأولی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۳ق.

۲۱۴. ـــــــــــــــــ، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علیّ أکبر الغفاری، الطبعة الثانیة، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۳ق.

۲۱۵. محمّد بن علیّ بن شهرآشوب المازندرانی، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة وأسماء المصنّفین منهم قدیماً وحدیثاً، الطبعة الأولی، النجف الأشرف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.

۲۱۶. ـــــــــــــــــ، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، الطبعة الأولی، قم:

مؤسّسة انتشارات العلّامة، ۱۳۷۹ق.

۲۱۷. أبو بكر الرُّوياني، محمّد بن هارون، مسند الروياني، تحقيق: أيمن عليّ أبو يماني، الطبعة الأولى، القاهرة: مؤسّسة قرطبة، ۱۴۱۶ق.

۲۱۸. اليماني الموسوي، محمّد كاظم بن أبي الفتوح، النفحة العنبريّة في أنساب خيرالبريّة، تحقيق: السيّد مهدي الرجايي، الطبعة الأولى، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۱۹ق.

۲۱۹. المنزوي، محمّد محسن بن علي، المعروف به آقا بزرگ الطهراني، طبقات أعلام الشيعة، الطبعة الأولى، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۳۰ق.

۲۲۰. ــــــــــــــــــــ، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.

۲۲۱. المكّي الخوارزمي، موفّق بن أحمد بن محمّد، مقتل الحسين عليه السلام، الطبعة الثانية، قم: مؤسّسة أنوار الهدى، ۱۴۲۳ق.

۲۲۲. الأفندي، الميرزا عبدالله بن عيسى بيك، رياض العلماء وحياض الفضلاء، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني الإشكوري، الطبعة الأولى، بيروت: مؤسّسة التأريخ العربي، ۱۴۳۱ق.

۲۲۳. يحيى (المرشد بالله) بن الحسين (الموفّق) بن إسماعيل بن زيد الحسني الشجري الجرجاني، رتّبها: القاضي محمّد بن أحمد القرشي العبشمي (۶۱۰ق)، ترتيب الأمالي الخميسية، تحقيق: محمّد حسن محمّد حسن إسماعيل، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ق.

۲۲۴. الشامي العاملي، يوسف بن حاتم، الدرّ النظيم في مناقب الأئمّة اللهاميم، الطبعة الأولى، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۲۰ق.